

# روحانیت و تحولات اجتماعی در ایران

۱

از استوار اسلام تا استیلای ایل سالاران ترک

رضا مریبا

# روحانیت و تحولات اجتماعی در ایران

۱

از استمرار اسلام تا استیلای ایل سالاران ترک

رضا مریزبان

روحانیت و محمولات اجتماعی در ایران

۱

از استقرار اسلام تا استیلای ایل سالاران ترک

تألیف رضا مرزبان

ناشر: المجمع «آزادی» پاریس

چاپ اول - پاییز ۱۳۷۴

« بها ۷۰ فرانک »

## پیش آغاز ..

هشت سال پیش، دوستی، ناخواسته، مرا به اندیشه در باره نقش تاریخی روحانیت در تحولات اجتماعی و انقلاب مشروطه ایران برانگیخت: روزی، او با باری از مجموعه آثار دکتر شریعتی، به سراغم آمد و خواست با آن مجموعه، بر سرنقشی که در به قدرت رساندن روحانیت شیعه دارد، برخوردی انتقادی داشته باشم و حاصل کار را منتشر کنیم. چند روز به آن مجموعه پرداختم؛ آنچه دستگیرم شد این بود که بین دنیای شریعتی و دنیای روحانیت شیعه، دریایی عظیم فاصله است. در کتاب های او، برای نقد کردن اندیشه یی که به آن معروف شده است چیز جدی وجود ندارد و در واقع او خود نیز موجی را که بر فراز آن قرار گرفته بود، درست نمی شناخته است.

نقطهء مقابل آثار شریعتی، تألیفاتی است که از شیخ مرتضی مطهری بجا مانده است و جان و جهان ادعاهای هزار سالهء روحانیت شیعه را بیان می کند و اگر برخوردی باید بود، بایسته تر که در زمانی که این تألیفات رواج بازار داشت، با آن می شد؛ زیرا پس از استیلای روحانیت بر انقلاب ایران، دیگر حتی جای چنین برخوردی نیز باقی نمانده است: روحانیت، با تمام جسم سربی سنگین و فرتوت خود، چون بهمن بر ایران فرو غلتید، و آنچه را که هزار سال بلعیده بود، هضم نشده بیرون ریخت و برای متکلمی چون مطهری و مبلغی چون دکتر شریعتی، و بسیاری دیگر که بودند

و هستند، مجال حضور نگذاشت. این واقعه که هنوز انقطاع نیافته است، خود مناسب ترین موضوع برای طرح و بررسی است، و جای آن در بررسی تاریخ اجتماعی ایران خالی است، بی آن که پژوهنده در اسناد و مدارک بررسی، کمبودی داشته باشد.

نقش روحانیت در تحولات تاریخی و جایگاه آن در سرگذشت قرن اخیر ایران، در تاریکی مانده است و باید آن را در روشنایی گذاشت ...

اندیشه، من، برای دوستم نیز ذوق انگیز بود و چنین کاری را لازم دانست، هرچند عقیده داشت، کار بزرگی است و به همکاری گروهی نیاز دارد.

من همان زمان دست به کار شدم و به جمع آوری منابع و مطالب زمینه، بحث پرداختم؛ زمان محدود بود و خیلی زود چند فصلی از حاصل کار فراهم آمد. اما در عمل با مشکل رویارو شدم: دوست صاحب نظر، نخستین فصل را که به شرح موضوع می پرداخت، برد و هفته بعد با ده ها علامت سؤال باز گرداند؛ و دیدم آنچه را - از مطالب و اشارات تاریخی/ اجتماعی - که برای من به علت اشتغال به آن ها بدیهی می نمود، زیر سؤال برده است، و بجا. زیرا مطالب بدیهی من درست همان مطالب مجهول تاریخی/ اجتماعی بود که باید نخست معلوم عام می شد و بعد پایه، بحث و استدلال قرار می گرفت.

در واقع، این مشکل من نبود، مشکلی است که پایه گذاران فرهنگ استبداد برای مردم ایران فراهم ساخته اند: آنان بین فرهنگ جاری و واقعیات تاریخی دیواری کشیدند و فرهنگی را سامان دادند که از انقلاب مشروطه و داده های آن تأثیر نپذیرفت و آن داده ها را به مزار فراموشی فرستاد، و از دبستان تا دانشگاه، تاریخ واقعی ایران را از کسانی که صاحب و مالک

اصلی سرزمین بودند، پنهان داشت و تمام متجاوزان بیگانه با ایران را در شمار سلسله های پادشاهی ایرانی تبار، شناساند، که به پیشرفت کشور و سربلندی مردم خدمت کرده اند و چهره های کربه ستم و بیدادگری و ریای قومی و دینی را، سیمای پاک و خدایی و در خور ستایش و پرستش نامید.

حاصل چنان فرهنگی که چشم بر چند هزار سال سرگذشت واقعی کشور بسته بود، مخمّری از ستم های کهنه شد که ناگهان از کنار انقلاب استبداد شکن مردم، برخاست و استبدادی سخت تر را جای نظامی که طرد شده بود، به کرسی نشاند.

برای پر کردن فاصلهء تفاهم و رسیدن به درك مشترك از گذشته و حال باید با گذشته برخورد می شد. به این ترتیب، کاری که با شتاب آغاز کرده بودم، به دست تأخیر سپرده شد و جز فصلی از فصول نوشته شده، که - به مناسبت، به نام «نقش روحانیت در انقلاب مشروطه» - در يك مجلهء فارسی اروپا چاپ شد، باقی در انتظار تکمیل و ترتیب به آرشیو رها گشت. آن دوست نیز از اروپا کوچ کرد و فراسوی اقیانوس بزرگ، آرام گرفت. اما دامن کار رها نشد، و من در تنهایی خود، آن را پی گرفتم و آنچه را که در مقدمه یی فشرده آمده بود، گشودم؛ تا سر برداشتم، مقدمه خود کتابی شده بود و با اصل - که چندبرابر مقدمه است - از حوصلهء يك کتاب بیرون بود. دیدم جای آن دارد که مقدمه هم چون دفتر اول بحث منتشر شود تا زمینهء چاپ کتاب دوم فراهم آید.

کتاب حاضر، که شرحی است فشرده، از استیلای اسلام بر ایران، شیوه و مراحل تکوین نظام دینی و حکومت اسلامی، و استقرار تدریجی روحانیت در مقام فرمانروای مدنی جامعه، و استیلای ایل سالاران ترک، تا آغاز تهاجم استعماراروپا بر آسیا و دست اندازی هایش بر ایران، و دست به

دست شدن حاکمیت مدنی جامعه، ایران - از روحانیت سنی به روحانیت شیعه - و پی آمدهای آن، در عین استقلال، زمینه لازم برای بحث اصلی به شمار می رود که به بررسی تحولات سیاسی - اقتصادی، و پیش آمدهای عمده اجتماعی در دوره قاجار و آغاز پیدایش بیداری ملی و تکوین طبقاتی جامعه می پردازد و خط حرکت و جا به جایی های قدرت را در نظام اجتماعی تا مرحله انقلاب سال ۱۳۵۷ دنبال می کند.

در خور یادآوری است که در برخورد با تاریخ اجتماعی ایران، سر احتجاج و میداننداری نداشته ام؛ خواسته ام با نشان دادن سرفصل های هزار ساله، تا دوران صفوی، آن روشنایی را که در نگاه به تاریخ ایران یافته ام، با دیگران در میان بگذارم و در عین اختصار، عصاره انبوهی کتاب و نوشته و درس و بحث را که طی نیم قرن در حافظه فرهنگی خود انباشته ام، در دفتری مختصر بگنجانم. البته، هنگام نوشتن، به شماری چند کتاب معدود که در دسترس داشته ام، مراجعه کرده ام و در این مراجعه خواننده رانیز شریک ساخته ام و قصد نکرده ام که او را گمراه کنم. تنهامتنی که تا حدی برای خواننده نا آشنا می نماید، کتابی است خطی، در زندگانی شاه اسماعیل صفوی، که نسخه آن را خانم بتول عزیزپور، دانشجوی دوره دکتری دانشگاه سوربن، در دست تصحیح (و ترجمه به زبان فرانسه) دارد و نویسنده آن ایلچی نظام شاه دکنی در دربار شاه تهماسب اول است.

به اعتقاد من، با آن که در زمینه تاریخ ایران - به خصوص تاریخ معاصر - کار بسیار کرده اند، اما هنوز تصویر جامعه شناختی روشنی از تاریخ گذشته وجود ندارد و همه آن چه هست ماده خام تدارک یک کار اساسی است. در تاریخ معاصر نیز مجموعه کار علمی دکتر فریدون آدمیت - با آن وسعت و دقت تحقیق و مطالعه و روش - نورافکنی است که بر چهره و محیط حکومت گران دوره قاجار می تابد و آن ها را «موتور» تاریخ می

بیند و راز سرستهء جنبش مشروطه را در آن جا می جوید و می نویسند. ناگزیر، دیگران اهل تحقیق، هم چنان قلمرو وسیع و دست نخورده یی برای بیرون کشیدن چهره و موضع و موقع، و نقش فعال یا انفعالی طبقات و قشرهای دیگر اجتماع، در انقلاب و پس از آن، در برابر دارند و این کاری است که باید آغاز شود، و باید راه را برای آن هموار ساخت. تاریخ هر جامعه، ترکیب کنش ها و واکنش های مجموع اجزای آن جامعه، در برابر زمانه و روی دادهای زمانه است.

اجازه بدهید با شما در میان بگذارم که : دوست من راست می گفت : موضوع این تألیف به کار روشمند يك گروه پژوهشگر نیاز دارد و من فقط در راهی که باید طی شود، گامی چند برداشته ام : اثری از چند جای پا، روی زمینی سنگلاخ و ناهموار ..

رضا - مرزبان

شهریور ۱۳۷۲ - پاریس



فهرست :

	0
درآمد	۱
۱۰ - ۱۴	۲
اسلام محمد و خلافت	۳
۱۵ - ۳۰	۴
تکوین شریعت در اسلام	۵
۳۱ - ۵۰	۶
کشمکش های سیاسی و سیر تشیع	۷
۵۱ - ۷۵	۸
تدوین مذهب شیعه امامی	۹
۷۶ - ۸۷	۱۰
استقرار فرمانروایی ایل سالاران	۱۱
۸۸ - ۱۰۹	۱۲
تصوف و نقش دوگانه خانقاه	۱۳
۱۱۰ - ۱۳۷	۱۴

	۷
صوفیان ماجراجو و سلطنت صفوی ۱۳۸-۱۵۷	
	۸
ساختار حکومت - سیاست و تجارت	
۱۵۸-۱۹۲	
	۹
آغاز هجوم کلنیالیسم ۱۹۳-۲۵۰	
	۱۰
استقرار روحانیت شیعه ۲۵۱-۲۷۰	
	۱۱
روحانیت: در خدمت تحوّل منفی	
۲۷۱-۲۸۱	
	۱۲
فرصتی که از دست رفت ۲۸۲-۳۱۰	
	۰
(آنچه در اروپا گذشت) ۳۱۱-۳۲۷	
نام‌ها... ۳۲۹-۳۷۴	

## درآمد:

نزد دسته بی از روشنفکران ما، رسم شده است که برای توجیه استیلای روحانیت، بر قدرت و حکومت در ایران، حکم بدهند که: مردم ایران، در گوهر، مذهبی هستند. و از طریق بحث های تجریدی و روشنفکرانه، قدمت گوهر مذهبی مردم ایران را، به چند هزار سال پیش از اسلام بکشانند.

اما این تلاش، در بیان تجریدی قضیه، جزئی از یک کل عام را می کاود و نه بیشتر، و آن کل عام اینست که: تاریخ بشری، از آغاز شکل گرفتن جوامع انسانی تا امروز، دوره های مختلف را در راه تکامل، از سرگذرانده است بی آنکه انتقال از یک دوره به دوره دیگر، به محو کامل عوامل و آثار دوره پیش بینجامد. یکی از این ادوار، دوران فرمانروایی مذهب بر جامعه است. و این قاعده، درباره دوران تاریخی فرمانروایی مذهب بر جامعه نیز صادق است.

استقرار حاکمیت مذهب بر جوامع، تابع شرایط و عوامل مشخص ساختار اجتماعی جامعه بوده است. و پس از تغییر شرایط، و ایجاب سلب فرمانروایی از نمایندگان مذهب، (که در تمام جوامع، با خشونت و با دشواری انجام گرفته است) باز، نمایندگان مذهب در مقام عامل اجرایی به خدمت نظام جانشین، در آمده اند. حضور صوری دربار پاپ، و نقشی که کلیسا ها، همین امروز، در کشورهای پیشرفته صنعتی جهان، ایفا می کنند (و در رأس آنها، نقش واتیکان، در خدمت به سیاست های مسلط جهانی، در کشورهای مورد تنازع) نمونه بارز این واقعیت تاریخی است. و نشانه بی است که واتیکان هنوز از رویای کهن فرمانروایی بر جهان، چشم نپوشیده است هرچند در قلمروی هم که روزگاری مدار فرمانروایی اش بود، جایی برای شکفتن نمی یابد.

آنها که تأکید دارند، تبلیغ کنند مردم ایران، به گوهر مذهبی هستند، در

باره، ادامهء زندگی بقایای دوران پیش از فرمانروایی مذهب، دوران فرمانروایی جادو در اروپا - که با چنان سببیت از جانب کلیسا طرد و نفی شده بود - چه می گویند؟ آیا معنای ادامهء این بقایا، آنست که مردم فرانسه، انگلیس، آلمان، به گوهر با جادو گره خورده اند؟

در نقد روش تحقیق و تتبع این دسته از روشنفکران، به آسانی می توان چرخش آنان را در گذار فرار از واقعیت به خیال، نظاره کرد:

۱ - مردمی که امروز، در ایران زندگی می کنند، نه در تبار، نه در مذهب و نه در شکل گرفتن قومی، همانها هستند که این دانایان، در تاریخ پنج هزار سال پیش می کاوند و نشان می دهند: هجوم و استقرار آریا ها، هجوم و حضور اقوام مقدونی و یونانی، هجوم و حضور قبایل عرب، هجوم و حضور قبایل و اقوام ترک غز، مغل، تاتار که به تکوین کنونی جامعهء ایران، انجامیده است، احتیاج به ارائهء دلیل ندارد.

۲- بر برداشت آنها، از تحقیق تجربیدی موضوع سایه یی از مرزبندی های تبعیض گرایانهء رایج در غرب را می توان یافت؛ آنجا که بین انسان شرقی و غربی، انسان شمال و جنوب، به فرق قائل می شود. فرقی که باید شرایط نامطلوب یا نابرابر جوامع غیر غربی را، توجیه کند. و در بیان «علمی» و «فلسفی» به آنها القاء شود.

در حالی که آنچه بر این جوامع می گذرد، عوارض عبور از دوران استیلای استعمار غرب، و یا عوارض حضور تغییر شکل یافتهء این استیلا است، که بر عوارض دوران استعمار افزوده شده است.

دسته بندی و استیلای آیت الله خمینی بر «حوزهء علمیهء قم»، و سرانجام حادثهء استیلای وی بر ایران، (که اینک به استیلای «حوزهء علمیهء قم» بر ایران، و بر یاران خمینی، دارد می انجامد - بی آنکه طالعی از آینده با آن باشد) ریشه در پنج هزار سال پیش و حتی هزار سال پیش ندارد، حادثه یی

است امروزین و ناپایدار، با سابقه‌ی بی که از پانصد سال تجاوز نمی کند . و به شکل کنونی، از کشمکش مقدر تاریخی، بر سر تصرف قدرت در دوران سلسله قاجار و انقلاب مشروطه نشأه می گیرد . آنچه که با وجود وضوح تمام طی تحقیقات و تألیفات گوناگون در باره انقلاب مشروطه، مورد التفات اهل تحقیق قرار نگرفته است .

تا پیش از استیلای خاندان صفوی، بر سرزمین گسترده ایران، مذهب شیعه دوازده امامی، مذهب رایج و مسلط نبود . و بطور عام ، مدارس و مسندهای قضاوت را فقیهان و عالمان سنی داشتند . با آنکه در قرن های سوم تا هفتم هجری، نخستین و نیز معتبر ترین تألیفات شیعه، - به تعبیر امروزین - مهر ایرانی داشت، و پس از برچیده شدن خلافت عباسی، مجال تبلیغ و آشکار شدن، و ادای مراسم، نصیب پیروان این مذهب شده بود، و نسل دوم مغل ها، و نیز تاتار ها، سیاست پاک کردن آثار خلافت و رهبری واحد را در قلمرو گسترده اسلامی، دنبال می کردند، و گاه، در تدارک زمینه‌ی بودند که خلافت واحدی به رهبری خود پدید آورند، اما باز هنگامی که شاه اسماعیل صفوی به سیاست استقرار رسمی و مطلق مذهب شیعه، به عنوان حاکمیت و نظام مدنی در ایران، کمر بست، دستگاه مذهبی شیعه در ایران، ناتوان تر از آن بود که بتواند حتی بار اداره مدنی یک شهر را به دوش بگیرد . شاه اسماعیل، در سال ۹۰۷ (آغاز قرن دهم هـ) تبریز را فتح کرد و در آن شهر، تشیع را مذهب رسمی قلمرو پادشاهی خویش اعلام کرد . و به شهادت «روملو»، صاحب احسن التواریخ : " در آن اوان، از مسائل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری اطلاعی نداشتند زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول از کتاب قواعد اسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلی است که شریعت پناه قاضی نصرالله

زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلّم مسائل دینی می نمودند تا آنجا که روز به روز آفتاب حقیقت مذهب اثنی عشری ارتفاع پذیرفت.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، مذهب شیعه، که از شاخه اختلاف سیاسی صدر اسلام روئیده بود، سرانجام پس از نهمصد سال، در خط خدمت به سیاست بنیاد گذار پادشاهی صفویان، در شرایط و احوالی برای حکومت مدنی در ایران برگزیده شد، که برای ایفای چنین نقشی توانایی نداشت. و تنها اراده شاه اسماعیل جوان بود. و نه اعتقاد این صوفی جنگجو و برخاسته از دامن خانقاه. که با خشونت هم طراز خشونت عرب، در جهانگشایی های صدر اسلام، «روحانیت» شیعه را از خارج به ایران آورد و بر مسند نشاند.

اما این جای گزینی، تنها در تبریز به قتل بیست هزار تن منجر شد که حاضر نبودند حتی به صورت ظاهر در ملاء عام به دستور «سرخ کلاهان» تن دهند. و با «تبری و تولّی» ی آنان هم آوا شوند.<sup>۲</sup> در حالی که شهر تبریز پیش از آن، یکی از سرزمین های ترویج شیعه، امامی به شمار می آمد.

اینکه چرا پادشاه حادّ جوی صفوی، از پی استقرار مذهب شیعه، بجای مذاهب چهارگانه، سنّت برخاست، نکته در خور پژوهشی است که باید جداگانه به آن پرداخت. اما اگر به خاطر بیاوریم که شانزده سال بعد از آغاز این سیاست در ایران، سلطان سلیم عثمانی، معروف به مخوف، نیز با فتح مصر، اسباب خلافت مدعیان وراثت خلفای عباسی را، همراه با عنوان خلافت، به قسطنطنیه (استانبول) انتقال داد و در سال ۹۲۳ در «حرمین»، خطبه

---

۱- به نقل «تاریخ ادبیات در ایران»، ج ۵، صص ۱-۱۷۰، ۲- «تاریخ

ادبیات در ایران» ج ۵، ص ۱۵۸ به نقل از تاریخ ادبیات پروفیسور براون، که سند آن، سفرنامه جهانگردان ایتالیایی است؛ و نیز تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: سفرنامه آنژیوللو.

خلافت اسلامی، به نامش خوانده شد، آشکار می شود؛ اندیشه بی که تیمور در سر داشت و تحقق نیافت، بار دیگر زمینه اجتماعی پیدا کرده بود. و به سیاست روز و رقابت آمیز قدرتمندان مسلط بر غرب و شرق قلمرو گسترده، اسلامی تبدیل شده بود.

حضور قهر آمیز دستگاه مذهبی شیعه، به عنوان يك سیستم وارداتی، و تکوین و استیلای مطلق آن، بر ذهن و عین جامعه مدنی در ایران، طی دوست و بیست و هشت سال، - از تأسیس تا سقوط سلسله صفوی - آغازگر دورانی در مذهب شیعه است، که میراث آن، همچنان تا امروز، برشانه های مردم سر زمین ما، سنگینی می کند. و برای درک و شناخت این دوران و آنچه در آن روی داد، روایتی سیاسی اما فشرده، از تاریخ اسلام، اجتناب ناپذیر می نماید. روایتی که با تمام فشرده گی، از تکیه روی نکته های عمده سیاسی و آرمانی اسلام غافل نمی ماند.

## اسلام محمد، و خلافت

دین، ایدئولوژی مسلط دوران معینی از تاریخ جوامع انسانی است و در تکوین تمدن این جوامع، اثر می‌گذارد. خصلت بارز دین، استیلا طلبی مطلق و جهان شمول آنست، دین در مرحله شکوفایی، زمانی که - مانند سیل مذاب که از ارتفاع - در بستر زمان جاری می‌شود، کوبنده و سرکش با ساحت گذار خود می‌آمیزد، و تا دیر و دور، گذارش را با آنچه در آنست، در خویش فرو می‌برد و در این آمیزش هاست که بارور و سنگین، از تب و تاب می‌افتد. و در بستری که جریان یافته، جا به جا، شاخه شاخه و منشعب می‌گردد، تا سرانجام به غدیر هایی پراکنده در برهوت بدل می‌شود که باز هر غدیر آن رها در استحاله، مقدر - و بی اعتنا به این استحاله - همچنان محور رؤیای جهانشمولی خویش است.

دین در مقام ایده نولوژی از یک سو خواستار تسلیم مطلق آدمی در برابر اراده بی ناشناخته و مالک تمام هستی است، و از سوی دیگر، مقنن و داور نیک و بد رفتار و کردار فردی و جمعی آدمیان است. و آنها را بر مبنای عقیده، به یک سلسله «عبادات» - یا بندگی نشان دادن ها مکلف می‌سازد. و نظام مدنی خود را، به دو طریق تنفیذ می‌کند: فرمانروایی زمینی، و فرمانروایی آسمانی، که هرچند به فاصله زمین تا آسمان از هم جدایند، اما در پیوندی



تنگاتنگ، با هم گره خورده اند و نهان و آشکارای دین پذیر را در اختیار دارند. و به دین قانونمندی «فرا قانونی» می بخشند: و کمر بستگان دین، با تکیه به این قانونمندی، که ایستا و تغییر ناپذیر است، بر وجدان فردی، و روابط جمعی مردمان يك جامعه فرمان می رانند .

نام عام دین را، با نام هر يك از دین های جهان، از دیرباز، پیوند بزنید: هیچ يك از این قاعدهء کلی، بیرون نیستند. وجه اشتراك دیگر آنها، تلفیقی و التقاطی بودن است؛ هر دین هنگام رویش آمیزه یی است از اندیشه ها و رسوم نو و کهنه، و این گونه است که «نو» های خود را به «نظم» های کهنه تحمیل می کند، و نیز عصاره یی از نظم های گذشته را در قالب خود، به آینده انتقال می دهد. و با این آمیزش ها، مهر خود را بر قسمتی از تمدن می زند .

آشفشان اسلام، که در «جزیره العرب» شکفت و شتابناک جهانگیر شد، نیز همین راه را طی کرده است. روزی که محمد، از سر اضطرار، «مکه» را ترك گفت و به «مدینه» مهاجرت کرد، جمع یارانش که او را همراهی کردند تا از آسیب مردم «مکه» در امان بمانند، صد و پنجاه تن می شدند. و یازده سال بعد که جان محمد، جهان را رها کرد، او فرمانروای جزیره العرب بود و پیشروان سپاهش دست اندازی به سر زمین های امپراتوری بیزانس - روم شرقی - و مرز های ایران را آغاز کرده بودند، و سیزده سال پس از او، که دومین جانشینش دیده فرو می بست، مسلمانان عرب از شمال افریقا تا خاورمیانه را در نور دیده بودند و ارتش اسلام از مصر و بین النهرین تا سراسر ایران را فراگرفته بود .

و سی سال پس از محمد، هنگامی که چهارمین جانشین وی، سحرگاهی در محراب نماز صبح به خون کشیده شد، دوران حکومت اسلامی به شیوهء محمد نیز پایان یافت. و دوران حکومت تیرهء ثروتمند قریش، بنی امیه بر قلمرو گستردهء اسلامی آغاز گشت که سه بار طولانی تر از دوران چهار جانشین و صحابهء محمد بود. و سر انجام در سال ۱۳۲ هجری، خلافت اسلامی نصیب

خاندان عباس از تیره بنی هاشم شد و ۵۲۴ سال دوام یافت تا به دست هلاکو خان مُغل، این بساط نیز برچیده شد. (هر چند بیست سال بعد، سلطنت ممالیک مصر، به حمایت داعی فراری خلافت خاندان عباسی بر خاست و قریب دوست و پنجاه سال، نام خلیفه عباسی را سگه حکومت و فرمانروایی خویش کرد. و این مرده ریگ، باقی ماند تا سرانجام، سلطان سلیم عثمانی، معروف به مخوف، با استیلا بر قاهره، در سال ۹۲۳ هجری، اسباب خلافت را که از جمله عصا و دندان شکسته و چند تارموی منصوب به محمد بود، چون هدیه بی از جانب آخرین خلیفه عباسی به پایتخت خویش انتقال داد و خود را خلیفه خواند و امپراتوری عثمانی چهار قرن این عنوان را یدک کشید.)

شیوه حکومت دینی، که محمد در عمل بنیاد گذاشت، بسیار ساده و متناسب با شرایط اجتماعی قبایل و شهرهای محدود جزیره العرب بود. او، در مسجدی که کنار خانه اش، در مدینه ساخته بود، با صحابه اش، که تجربه اندوختگان مهاجر و انصار بودند، روزانه به بحث و مشاوره و حل و فصل امور می نشست و همانجا نیز آداب دینی را بجا می آورد. یارانش، در سفر و حضر گرد او و با او در آمیزش نزدیک و بی واسطه بودند. آنها را به مأموریت، سفارت و فرماندهی می فرستاد و از بایدها و نبایدها با ایشان سخن می گفت و این اوج وحدت رهبری دین و حکومت بود که می توانست در همان محدوده پدید آید.

پس از محمد، و با آنکه انتقال قبایل عرب به سرزمین های گشایش یافته به صورت سپاه و به صورت کوچ آزاد، رواج گرفت، و از حاصل غارت ها و غنائم جنگی، که به مدینه روان می شد، ثروتی عظیم در پایگاه های اصلی قدرت اسلامی گرد آمده بود، از همان آغاز، جانشینان محمد، با عصیان های گسترده، درون جزیره العرب، درگیر شدند که با دسته بندی هایی از درون خودشان، نیز همراه بود. سرکوب مدعیان پیامبری از درون پاره بی قبایل، که

به تقلید محمد، برخاسته بودند، از شمار اشتغال های جانشینان محمد بود. اما اشتغال بزرگتر، دسته بندیهای تصاحب خلافت ازدرون، کشمکش میان مهاجران و انصار و کشمکش میان هواداران خاندان محمد، با سالخوردگانی از یاران او که از قریش بودند، استیلای خاندان ابی سفیان، با خلافت چهارده ساله عثمان (سومین از خلفای راشدین)، بر حکومت اسلامی که اگرچه به عصیان عمومی و سرانجام به قتل عثمان منجر شد، اما در دوران شش ساله خلافت علی، آخرین خلیفه ازین ردیف به موج بزرگ درگیری های درون نظام نوحاسته از چندین سو، تبدیل گشت و قتل خلیفه و انتقال خلافت را از مسجد محمد به بارگاه معاویه، به همراه آورد. عمق بحران را از اینجا می توان اندازه گرفت که جز ابابکر، خلیفه نخستین، که دو سال حکومت کرد و به مرگ طبیعی مرد، هر سه خلیفه بعدی، در گذار عصیان عمومی و یا جنگ قدرت به قتل رسیدند.

دوران سی ساله خلافت راشدین، که دوران درخشان کشور گشایی ارتش اسلامی عرب بشمار می آید، در عین حال، دوران برخورد نظام ساده حکومت دینی مبتنی بر قبایل محدود، با نیاز های حکومت و فرمانروایی بر سر زمین های گسترده و وسیع و شهر های بزرگ، در وسعت قاره یی و مبارزه های شدید درونی بین گروه های متعدد و فرمانروا، با ریشه های قبیله یی بر سر تصاحب قدرت نیز بود. و سیاست و حکومت و پیشوایی، که در دوران محمد، در شخص وی جمع بود، با نفوذ کلامی الهی، پس از وی دیگر نمی توانست نزد يك تن متمرکز بماند. و مرگ پیش رس پیامبر، یاران او را با انبوهی از دشواری های مربوط به دوران محمد نیز دست به گریبان ساخته بود بی آنکه ابزار های کارگشای محمد با آنها باشد، از جمله:

۱- پیامبری و فرمانروایی محمد، در جزیره العرب هنگامی آغاز شد که هنوز در آنجا شیوه فرهنگ شفاهی جاری بود، و کتابت به ندرت و به دشواری انجام می گرفت. و ازین روی، مجموعه قوانین و قرارها و الهام های محمد،

در دوران بیست و سه ساله پیامبری، بیشتر به صورت محفوظات شفاهی و سینه به سینه بود. و قسمت هایی نیز به صورت مکتوب بر استخوان، و سنگ و پوست و چوب. و پس از وی انبوهی مدعی روایت کلام خدا و حدیث محمد شدند.

۲- محمد، در مقام شارع، گره گشای نیازها و مشکل ها بود. و هر زمان که نیازی بود، بر او وحی دمیده می شد و آیه یا آیاتی نازل می گشت. و نوبت فرمانروایی به یارانش که رسید، هر روز مشکلات نو به نو، و یکسر ناشناخته - که مولود جهانگشایی ها و پیروزی های برق آسای سپاهیان مسلمان عرب بود - بروز می کرد بی آنکه چشمه وحی، جاری باشد. و چه بسا که این مشکلات، از تصادم سنت های نهاده یا تأیید شده از سوی محمد، با شرایط جاری جامعه متراکم شده اسلامی پدید می آمد. يك نمونه این تصادم، ماجرای اختلاف شیعه و سنی، بر سر صیغه «متعّه» است. چنانکه اکنون روشن است، محمد در تدوین شریعت خویش، به حفظ پاره یی از رسوم جاهلیت نظر داشت. از جمله رسم «متعّه»، یکی از هشت تا ده رسم رابطه زن با مرد در مکه بود، که مرسوم ایّامی بود که کاروانها برای حضور در بازار های موسمی، یا مراسم دینی به آنجا می آمدند. و این رسم به مردان حق می داد که در مدت اقامت در مکه، از زنان داوطلب، تمتع بگیرند. و پیامبر، این رسم را در شمار رسوم رابطه زن و مرد پذیرفت؛ همانطور که برای حفظ مقام مکه چون کانون تجمع مذهبی پیش از اسلام، کعبه را در آن شهر، قبله قرار داد و زیارت سالانه آنرا بر مسلمان «مستطیع» فریضه ساخت. و در دوران خلافت عمر، که شمار مسلمانان بالا گرفت، و هجوم جمعیت زائر کعبه، و آزادی «متعّه» پس از پایان مراسم حج، و باروری زنان از مردان، و پیدایش عده زیادی فرزندان بی پدر و بی سرپرست، برای حکومت اسلامی، مشکل اجتماعی پدید آورد، آن خلیفه، «متعّه» را حرام اعلام کرد. و می توان قیاس کرد که اگر

محمدخود شاهداین وضع می بود، نیز از طریق وحی، آنچه را جایز شمرده بود منسوخ می ساخت؛ چنانکه در قرآن، بارها آیات ناسخ و منسوخ آمده است. با اینهمه، شایستگی «خلفای راشدین» در نمایش اجرای تعلیمات محمد، و تلاش آنها برای تدوین این تعلیمات، و سنت ها که از خودشان بجا گذاشتند، پس از آنها، اساس نظام اسلامی و سرچشمه الهام فقیهان و عالمان در تکوین و تدوین شریعت و نظام شد. این خلیفگان، و دستیاران شان در حکومت و تهاجم و جهانگشایی، بلا فصل و تنگاتنگ با محمد زیسته بودند و او را در سیمای خلق و خوی انسانی وی درك کرده بودند. و حرمتشان به محمد، و تلاش شان برای ضبط و ربط میراث وحی و رفتار و کردار وی، خاستگاه عینی و ملموس داشت. و چون راه و روش او را، راه و روش درست پیروزی یافته بودند، به ادامه آن، وفا دار ماندند؛ هرچند که در این گذر، باز راه و رسم هر يك آنها درحکومت و فرمانروایی، صبغه خاص خود وی را می گرفت. آنها پیش از هرکار به مدون ساختن کتاب محمد - که وی خود به آن ارجی عظیم می گذاشت - کمر بستند. و از حافظه ها و استخوان نبشته ها و سنگ و پارچه نوشته ها، قرآنی را که اکنون هست و رواج دارد، تدوین کردند و صحّت و اصالت آنرا، بطور اجماع، پذیرفتند و در آنچه شك کردند، بی اغماض، آن را از میان بردند تا جای شك در کتاب محمد نماند. و این دور اندیشانه ترین کارشان بود.

هنگامی که علی، در محراب نماز ضربت خورد و در واقع به قتل رسید، جهان گسترده اسلامی، دیگر تاب خلافتی از نوع سی ساله را نداشت. و این قتل، اساس آن نوع خلافت را يك باره برچید. ترکیب اجتماعی تازه در این قلمرو گسترده، حکومت و فرمان روایی متناسب با شکل گیری خود را می طلبید؛ و چنین بود که از سوی عصیان مسلمانانی که اکثر آنها دوران محمد را درك نکرده بودند، و از سوی دیگر، جا افتادن اشراف قریش، در کانون تجمع

قدرت اقتصادی حکومت اسلامی، و تفرقه و تحلیل تدریجی و پریشانی و کاستی مجمع حکومت و خلافت اسلامی در مدینه، راه را به روی سلطنت و فرمانروایی بنی امیه - با غصب قهر آمیز خلافت - گشود . و دربار بنی امیه، که سیمای طبیعی حکومت استیلاگر اشراف قریش را بر متصرفات عظیم اسلامی داشت، دوران دوم حکومت اسلامی را به مدت يك قرن به خویش اختصاص داد .

اما خشونت و تفرعن بنی امیه، که در کار سازندگی خلافت و حکومت اشرافی اسلامی، و تحکیم استیلا بر سر زمین های متصرفی، فعال و بی گذشت بود، و شکل گرفتن و جا افتادن حضور قبایل و کلنی های عرب در این سرزمین ها و پدید آمدن و بارور شدن اشراف قدرت طلب جدید که از وفا داری «موالی» خویش نیز در طلب سهم قدرت برخوردار بودند، توفان تازه یی را در برابر خلافت تبعیض گرای بنی امیه بر انگیخت .

بنی امیه، از همان آغاز، با مدعیان خلافت در مدینه و مکه و کوفه، درگیر شدند و نیز با همه شدت عمل درمقابل عصیانها، رو در روی نخستین فرقه عاصی اسلامی «خوارج» - از ناراضیان عرب و بعدها، سراسر قلمرو اسلام - را، برابر خویش داشتند . و سرکوبهای خشن و آزارهای شدید مخالفان و عاصیان، گره آنها را نمی گشود.

در دوران دوم، که خاندانی از رده اول اشراف قریش، بی پروای محمد و آیینش، به نام اسلام بر حکومت تکیه زده بود، علاوه بر موج بزرگ سیاسی عصبان خوارج، که از سال آخر خلافت علی، برخاست و آن خلیفه را در خون غلتاند، موج سیاسی دیگری به نام شیعه علی، در برابر یاران عثمان، حضور فعال پیدا کرد . این موج، حتی قدیم تر از عصبان خوارج، تولد یافته بود، و از همان آغاز خلافت راشدین، در برابر اتحاد ابوبکر و عمر، و شکل گیری جبهه عثمان، به صورت نارضایی تنی چند از یاران محمد از انتخاب خلیفه یی

جز علی، ظاهر شده بود، ولی از مرز ابراز نا رضایی و زمزمهء شکوه آمیز فراتر نمی رفت. کسانی از یاران محمد. چون ابادر غفاری و سلمان فارسی، در شمار این ناراضیان بودند. و از سر اعتقاد به علی همچون پسر عم، داماد و یار فدایی و وفادار محمد و پهلوان شایستهء غزوات وی، که برای جانشینی او، مناسب ترین است، می نگرستند. با اینهمه، اعتقاد آنها، در صدر اسلام، بیش ازین بروز خارجی نداشت و جانشینی ناکام حسن بن علی که به مصالحه با معاویه انجامید، وزنهء آل سفیان را سنگین کرد. نخستین بار در دوران اعلام خلافت یزید، فرزند معاویه - که انتصابش خشم مسلمانان را در مکه و مدینه و کوفه، برانگیخته بود - کوفه ( شهری که به عنوان کلنی نظامی در گذار به ایران، پدید آمده بود و علی، دوران پر آشوب خلافتش را در آنجا گذراند و در همانجا نیز کشته شد. و در دوره های بعد نیز این شهر هم پایگاه عصیانها، و هم یکی از کانون های فرهنگ اسلامی بشمار می رفت. ) سرکشی آغاز کرد و برای حسین، فرزند دوّم علی و فاطمه، پیام دعوت فرستاد و حسین نیز پیام را پذیرفت و در بازگشت از سفر حج سال ۶۰ هجری و آغاز سال ۶۱ جای عزیمت به مدینه، راه کوفه را انتخاب کرد. وی پیش از آن، پسر عمویش مسلم فرزند عقیل را برای تدارک مقدمات ورود خویش، به کوفه گسیل داشته بود، و بنا بر مشهور، سازمان ورزیدهء جاسوسی و تفتیش بنی امیه، که از ماجرا آگاه بود، پیشدستی کرد. و حاکم بنی امیه در کوفه، پیش از آشکار شدن عصیان به سرکوب آن پرداخت. و مسلم رانیز که بی اطلاع از آنچه گذشته، به دروازهء شهر رسیده بود، گرفت و کشت، و راه حسین را - که در مکه، از سرنوشت مسلم بی خبر بود، و پس از حرکت به سوی کوفه، و در میان راه، از بد حادثه خبر یافت - از همه سو بست تا او را که از بیعت با یزید، سر باز زده بود، در محاصرهء تنگ و سخت به قبول بیعت وا دارد. و حسین تن به بیعت نداد و پس از تحمل هفته بی محاصره، و در پایان بن بست، با هفتاد و

دو تن از خویشان و یارانش، رو در روی سپاه چندین هزار نفری عمر، پسر سعد وقاص سردار بنی امیه، ایستاد، و در میدان نبردینا برابر که مکارانه، به او تحمیل شده بود، با تمام یارانش و آخر از همه آنها، کشته شد. و پس از بیست سال، تاریخ فرقه سیاسی شیعه علی، بار دیگر با خون ورق خورد.

پس از قتل حسین و یارانش نیز مخالفت بزرگان و اعیان اسلام، با خلافت بنی امیه، ادامه یافت. پسر خلیفه دوم، که تن به بیعت با یزید داد، به کعبه پناه برد. و عبدالله، پسر زبیر، با داعیه خلافت، و در مخالفت با یزید، مدتی بر مدینه، و بر قسمتی از عراق، استیلا یافت. دامنه مخالفت و مبارزه با بنی امیه وسعت پیدا کرد و از میان بزرگان عرب گذشت و به «موالی» رسید که از فشار تبعیض و ستم نژاد پرستانه این خاندان به جان آمده بودند. در سراسر دوران نود و یک ساله حکومت بنی امیه، سالی نماند که قلمرو اسلامی از عسین و جنگ خالی باشد.

خلافتی که معاویه تأسیس کرد، نامش را از اسلام و سازمان و تشکیلات کشوری و اداره امور دیوان را از بیزانس و ایران گرفته بود؛ و تا مدت‌ها دفترهای خراج را به پهلوی می نوشتند تا در حکومت حجاج بن یوسف، بر عراق، به فرمان او، دفترها را به عربی برگرداندند.

در برابر ستم بنی امیه، به اهل جزیه، و نیز سیاست جاری حکومت که بین مسلمانان عرب و غیر عرب، فرق می گذاشت، سلاح برنده نیروهای مخالف بنی امیه، در سراسر قلمرو اسلامی، شعار برادری و برابری مسلمانان بود. و سرانجام نیز تلاش و جانبازی موالی، در هم پیمانی با سران و بزرگان عرب، سرنگونی بنی امیه را به همراه آورد و حکومت قوم گرایانه اشرافی که با تعصب مفرط عربی، جای حکومت محمد و خلافت یاران محمد را تصرف کرده بود، جای خود را به معجون دیگری از خلافت - سلطنت داد که تدبیر خاندان عباس، آنرا تدارک دیده بود. و این تلفیق تازه بود که سازگار با ساختار



اجتماعی قلمرو گسترده اسلامی، و با حفظ عرق قومی، بیش از پنج قرن پایید. و پس از انحلال نیز الگوی ایده آل برای قدرت های مسلط بعدی بر قلمرو اسلامی شد.

اما سقوط بنی امیه در شرق و کانون قلمرو اسلامی در سال ۱۳۲ هجری، به زوال یکباره آن نینجامید، و این خلافت و حکومت، خود را از جانب شمال افریقا، به جنوب غربی اروپا - شبه جزیره ایبری - کشاند و در اسپانیا استقرار یافت و در آنجا تا پایان قرن دوازده میلادی نقطه انتقال فرهنگ شکل گرفته، اسلامی بود تا تعصب قومی و دینی اروپا، به زدودن کامل آن، از اسپانیا کمر بست.

در تأسیس خلافت عباسی، «موالی» پیشقدم و مبتکر بودند، و در مخالفت با تعصب قومی بنی امیه، پس از پیروزی بر آنها، دعوت به خلافت را نزد سه تن از سران شاخه های خاندان بنی هاشم بردند، و سرانجام این مقام را به تبار عباس سپردند. اما خاندان عباس نیز نشان دادند که در عمل، عنصر عرب را بر غیر عرب رجحان می نهند، آنها در عین حال با تلفیق پیشوایی دین، سلطنت و هم جوشی با «موالی»، - که اکنون به قدرت عمده و سنگینی در تمام شئون نظام اسلامی، تبدیل شده بودند - از نیرو و کارایی «موالی»، برای تضعیف داعیان عرب، - که کم نبودند - سود می جستند. و از مقام پیشوایی دین، برای سرکوب موج های مخالف مذهبی که علیه نظام شکل گرفته، اسلامی بر می خاست، بهره می گرفتند. و خود نیز موالی حامی خویش را سر به نیست می کردند.

نخستین خلیفگان عباسی، حامیان و متحدان خویش را، از موالی و يك فرقه شیعه هاشمی، نابود کردند و به استقرار حکومت با روالی که بنی امیه گذاشته بود، رو آوردند. دربار آنان نیز تلفیقی از دربار شاهان ایران، و شیوه حکومت اسلامی بود. و تدوین فقه اسلامی، همپای ترویج دانش هایی

که از سر زمین های اشغال شده، به زبان عرب بر می گشت، و از اواخر دوره، بنی امیه آغاز شده بود، دوام یافت. و نحله های فراوان فکری و مذهبی که از آمیزش اسلام با بقایای سنن سایر ادیان و مذاهب قلمرو تسخیر شده و در ارتباط با جوامع همجوار پدید آمد، اجزاء گوناگون تمدن اسلام را ساخت.

در سده نخست حکومت، خلیفگان عباسی منشاء قدرت کامل بودند.

و در خود، ریاست دینی و نظامی را يك جا جمع کرده بودند، اما به تدریج، هم ریاست دینی، به صورت يك میراث تصاحب شده، نزد آنها ماند و فقاہت، به نحله هایی انتقال یافت که سازمان مدنی جامعه را بر اساس مجموعه های درحال تدوین فقه اسلامی اداره می کردند. و هم ریاست نظامی، به صورت يك حق الهی سپرده شده به آنها، اما تقسیم یافته بین امیران و سرداران سرزمین های شرقی درآمد که تنها شمشیر و لقب از خلیفه می گرفتند.

آنها، بنا بر شرایط معین حاکم بر نظام اسلامی و قلمرو آن، نه به وعده

های خویش به موالی، و غیر عرب، وفادار ماندند، نه توانستند با خاندان های هاشمی، به مدارا سر کنند، و نه به قبایل تمکن و قدرت یافته عرب، اعتماد داشتند. و دربارشان، کانون دسایس سیاسی دایم بود تا آنجا که در سده دوم خلافت خویش، برای حفظ وزن و جایگاه خود، به غلامان ترك، رو آوردند، و نیز، برای خاموش کردن زیانه های سرکشی در سرزمین های شرقی، راه استیلای ترکان غز را بر این قلمرو هموار ساختند. تا سرالمجام، سیلابی که راهش را گشوده بودند، خلافت آنان رانیز با خود برد.

اوج قدرت و عظمت خلافت عباسی، در دوران هارون، و پسرش مأمون

بود، که دوران رونق اقتصادی خلافت شرقی هم به حساب می آید. و این شکفتگی، با شکوفایی همه جانبه فرهنگی همراه بود. و این هر دو خلیفه، به خراسان، در شرق قلمرو خویش اهمیت بسیار می گذاشتند. هارون، در سفر خراسان، در توس در گذشت و هنگامی که میان امین، برادر بزرگ که از مادر

عرب بود، و به خلافت رسید، و مأمون، برادر کوچکتر که از مادر ایرانی بود، جنگ در گرفت، سردار ایرانی مأمون، سپاه امین را در هم شکست و خلافت را به مأمون سپرد، (به سال ۱۹۸ هجری). و او تا سال ۲۰۱ در خراسان ماند. نخستین سردار ایرانی که به امارت و تأسیس حکومت توفیق یافت، طاهر سردار فاتح بغداد بود که امین را در جنگ کشته بود. و در سال ۲۰۵ هجری از جانب مأمون فرمانروای خراسان شد و مقر او در نیشابور بود.

خاندان عباسی، در عین حال میوه چین استیلای دوست ساله، عرب و اسلام و آمیزش و اختلاط قبایل مهاجر، و کلنی های نظامی - مذهبی عرب، در وسعت سرزمین های اشغالی بود که اکنون «آلیاژ» جدیدی - به تناسب های متفاوت - در طبقات اجتماعی پدید آورده بود، و از طریق بازارهای پر رونق بردگان ترك، عنصر شمالی تازه یی نیز در ترکیب آن سهم یافته بود؛ آلیاژی که در قرن چهارم هجری. فردوسی از آن به دیده، ناظری آینده نگر، در جنگ قادسیه، چنین یاد می کند:

از ایران و از ترك و از تازیان      نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترك و نه تازی بود      سخن ها به کردار بازی بود

آنچه سیادت جویی مفرط عربی خاندان بنی امیه را - که از اشراف ردیف اول قریش بود - درهم شکست، و راه را برای فرمانروایی بنی عباس باز کرد، همین جابه جایی و تلفیق یا امتزاج اجتماعی بود. از همان سده، نخست، علاوه بر کوچ جمعی قبایل، به سرزمین های اشغالی و تسخیر شده، و نیز کلنی های حکومتی، کسانی از خاندان های قریش، نیز بانیّت بهره کشی، به این سرزمین ها کوچ کردند. و با نفوذ تدریجی و در مقام فاتحان، موقع اجتماعی معتبر بدست آوردند و بومی شدند. چنانکه گروه بسیاری از اسیران یا موالی نیز از این سرزمین ها به کانون های اصلی خلافت، از مدینه و کوفه تا دمشق، انتقال یافتند. و پاره یی از موالی را نیز جاذبه های این کانونها به

خود کشید، و مایه دانش و استعداد های خویش را در خدمت نظام اسلامی قرار دادند؛ به امور دیوانی پرداختند و دفتر های باج و خراج را تدوین کردند. و در امر دین و کار تدوین علوم اسلامی: از فقه و حدیث تا قواعد زبان (صرف و نحو) و سرانجام ترجمه آثار علمی و فلسفی و ادبی رایج در سرزمین های متصرفی به زبان عرب، و پی ریزی علم کلام، و نحله های مذهبی و تصوف، کمر بستند.

از سوی دیگر، قبایل و خاندان های عرب، با استقرار در سامان تازه، به شرایط اجتماعی تکامل یافته تر رسیده بودند، که آنها را در نوعی روابط تازه قرار می داد. و نه تنها خود در شمار طبقه اجتماعی ممتاز در آمده بودند، بلکه رؤسای این قبایل، در میان دهگانان - زمین داران - ایران، صاحب موالی شدند. این میزان از اختلاط و آمیزش، چنان ترکیب اجتماعی در سرزمین های قلمرو خلافت، تا دورترین نقطه، پدید آورد، که در عین تسلیم به زعامت عرب و اسلام، برای خویش نیز حقوقی قایل بود. و در رابطه با این ترکیب اجتماعی بود که داعیان متعدد ساکن کانون های اصلی خلافت، برای خود دستگاه می چیدند و رشته های ارتباط مخفی و وسیع ترتیب می دادند. یاجنیش های مخالف خلافت، زیر لوای اسلام، اینجا و آنجا پا می گرفت.

نام کسانی که بساط خلافت بنی امیه را بر چیدند، پارسی نیست؛ «ابو مسلم»، عبدالرحمن بن مسلم مروردی، و «ابوسلمه خلال» نام های عربی است، گرچه هر دو صاحب نام ایرانی تبار هستند.

اما پس از استقرار خلافت عباسی است که علاوه بر جنبش های اسلامی، جنبش های ضد اسلامی، و ضد نظام اجتماعی باز مانده از دوران ساسانی (وتشدید و تسجیل شده وسیله خلافت اسلامی) آغاز می گردد. و سرخط این قیام های دهقانی، درهم شکسته شدن خلافت «بنی امیه» است. و بهانه نخستین آنها، خدعه و قساوت خلیفگان تازه، در کشتن «ابو مسلم».

به این ترتیب، قلمرو اسلامی، حتی از نخستین سالهای خلافت خاندان عباسی، در تب عصیان های اجتماعی می سوخت و اگر چه، خلافت عباسی، چنانکه خواهیم دید، دوران تبدیل اسلام، به يك نظام دینی جامعهء پیش از سرمایه داری است که جدا از قدرت نظامی است و در خدمت تداوم این جامعه است، در عین حال، دوران استحالهء قدرت قبیلهء قریش و خاندان های صاحب نام آن، و انتقال مرحله به مرحلهء حکومت، به غیر عرب - از تیره های مختلف سر زمین های تسخیر شده، از «ممالیک» و سرانجام قبایل ترک و تاتار نیز هست.

خلیفگان عباسی هم، چون خلیفگان اموی، از نخستین سالها، با مخالفت ها و درگیری های سیاسی - مذهبی - نظامی رویاروی بودند و با همهء خدعه گری، و تدبیرهای پنهانی در سر به نیست کردن مخالفان، هم در درون خویش و هم در میان داعیان متعدد خلافت و حکومت از عرب، و هم در سراسر قلمرو گستردهء اسلامی، در جنگ مدام، بسر می بردند. و دوام بیش از پانصد سالهء آنها، ناشی از يك سلسله شرایط اجتماعی بود که با تدوین نظام اسلامی پدید آمد و پس از برچیده شدن خلافت عباسی، این نظام دینی باز هم پاسدار همان نظام اجتماعی باقی ماند که با اندک اختلاف، آن را، از جامعهء ایران ساسانی، تحویل گرفته بود.

آنچه را که گفته شد، خلاصه کنیم: در جزیرهء العرب، سرزمین قبایل صحراگرد و کاروانی، انفجاری رخ داد. نام این انفجار، «اسلام» بود، که قبایل عرب را از سوی به پشت دروازه های پایتخت امپراتوری بیزانس رساند، و از سوی دیگر قلمرو شاهنشاهی ایران را یکسر تسخیر کرد و تا مرزهای هند و چین پیش رفت. اما به محض خروج از مرزهای جزیرهء العرب - که با مرگ ناگهانی محمد مصادف بود - فروپاشی و تلاشی کانون انفجار نیز، از درون

آغاز گشت . پیشروی در سرزمین های پیشرفته تر، و استیلا بر تمدن های بالاتر، و دست یافتن به ثروت عظیمی از اسیران (برده شده) و مال و منال منقول، (غارت و غنیمت جنگی) و تملك سر زمین های آباد و حاصلخیز، و شهر های بزرگ، به درگیری درونی برخاسته بر سر جانشینی محمد، وسیع تر دامن زد . و افق تازه یی که از حکومت و جهانداری، به روی یاران محمد : تجربه اندوختگان ادارهء چند شهر - قبیله در جزیره العرب ، باز شد، آنها را نیز خیره کرد . و در دسته بندیهای میان آنها، که از ابتدا جدال بر سر میراث محمد بود، نخست این میراث، نصیب دو تن از یاران سالخورده اش، «شیخین» شد و پس از آنها، عثمان، که ردهء اول اشراف قریش، از وی حمایت می کرد، به خلافت رسید، و در يك عصیان عمومی، جان بر سر وفا داری در این حمایت گذاشت . و نوبت خلافت به علی رسید که بنا بر سنت قبیله یی، خود را در تصاحب میراث محمد هم بر انصار، و هم بر دو دسته بندی درون مهاجران، مقدم می دانست . و در مقابل او، نخست ترکیبی از دسته بندی طلحه و زبیر، و عایشه همسر محمد و دختر ابابکر، به جنگ علی برخاست و بعد دستهء منسجم خاندان عثمان، که علاوه بر ثروت و اشرافیت، در دوران عثمان ، بر مواضع قدرت نیز مستقر شده بود . و جنگهای اسلامی بر سر قدرت و خلافت آغاز گشت . و در پیوند با این جنگها، نخستین انشعاب مذهبی - سیاسی در برابر خلافت اسلامی - فرقهء سخت کوش و سخت گیر خوارج - تولد یافت .

با این همه در دوران خلیفگان چهارگانه، يك سلسله پایه گذاری های عمده انجام گرفت، که یکی از آنها، مشخص ساختن روابط یاران و نزدیکان و خاندان محمد، با بیت المال بود. و بنیاد این کار را خلیفهء دوم گذاشت. این دوران کوتاه، درعین حال اشرافیت جدید عرب را، و خاندان های صاحب حکم را، صورت بندی کرد، و به رقابت شدید آنان، بر سر دست یابی به قدرت و حکومت، میدان داد.

با قتل علی، معاویه، مؤسس خلافت «بنی امیه» شد، که به مثابه سلطنت عرب بر قلمرو اسلامی، عمل می کرد. ولی جنگ های اسلامی بر سر خلافت، که از زمان خلافت علی آغاز شده بود، ادامه پیدا کرد: خلافت یزید، با قتل حسین فرزند علی، و یارانش، همراه بود، و جنگ هایی که به خونخواهی حسین برپا شد، و قیام های خونین خوارج، سراسر دوران خلافت بنی امیه را پوشاند، تا سرانجام، قیام ابو مسلم از خراسان، به خلافت بنی امیه پایان بخشید و خلافت عباسی جانشین آن شد که ۵۲۴ سال دوام یافت، و بیش از سیصد سال آن، با سلطنت های پراکنده سران و امیران ایرانی و ترک - بنام خلیفه - بر قلمرو فرمانروایی وی همراه بود.

راز فرو پاشی سریع نهاد خلافت محمدی را، باید در انفجار پر قدرت اسلام، در خارج از جزیره العرب پیدا کرد. اسلام محمد، به منزله انقلاب اجتماعی، در جامعه قبیله یی عرب شکفته شد. این انقلاب در حالی وقوع یافت که بیرون از جزیره العرب، امپراتوری بیزانس و شاهنشاهی ایران، مرحله تکامل یافته تر اجتماعی را می گذراندند، و طبیعی بود که جاری شدن انقلاب قبیله یی، در قلمرو وسیع جامعه فئودالی امپراتوری بیزانس، و جامعه «دهگانان» ایران، حتی به صورت تهاجم، آنرا دگرگون خواهد کرد. و از تمدن های تکامل یافته تر، متأثر خواهد شد.

هنگامی که اسلام بر سرزمین های وسیع ایران مستولی شد، موج های انقلاب و قیام دهقانی از يك قرن پیش تر در آن جا آغاز شده بود، و این امواج، پس از استیلای اسلام، چندان در کمون نماند و خاصه پس از استیلای خاندان اموی و خاندان عباسی، پی در پی به حرکت در آمد و منشأ حوادث و وقایع مهم تاریخی در تکوین، قدرت یابی و شکست فرقه های مختلف اسلامی بود. بنا بر این، ماهیت سیاسی فرقه های مختلف اسلامی را در رابطه با این وقایع است که می توان مشخص کرد و نشان داد.

## تکوین شریعت در اسلام

تکوین شریعت در اسلام، به تدریج و در ارتباط با ترکیب ها و تخلیط های اجتماعی، انجام گرفت . با آنکه اسلام محمد آیینی تلفیقی و التقاطی بود، اما در زمان حیات وی، هنوز آیینی بود ساده و برخاسته از يك جامعه، قبیله بی با ذهنیاتی متناسب با آن . و در طول بیست و سه سال از بعثت تا مرگ محمد، در برخورد با وقایع و حوادث و تنگناها، بسط می یافت . فرهنگ جاری بر جامعه، قبیله بی قریش، همچنان فرهنگ شفاهی بود. و مبدأ تاریخی جامعه در مکه . که گلرگاه کاروان ها و محل تلاقی های سالانه و موسمی قبایل بود، «عام الفیل» یعنی سال حمله، سپاه «ابرهه» سردار حبشی ین، به مکه، قبیله، قریش که فیل را نمی شناخت، و این حمله نیز برایش بسیار سهمگین می نمود، حادثه را مبدأ تاریخ خود قرار داد . و با آنکه فاصله، حمله، «ابرهه» به مکه - که خود یکی از عوامل تحوّل و انفجار بعدی نظام قبیله بی در عربستان بشمار می آید - تا دعوت محمد، به کمتر از نیم قرن می رسد، باز این مبدأ تاریخی به علت شفاهی بودن، از دقت کافی برخوردار نیست .

محمد، بنا بر معروف، در «عام الفیل» به دنیا آمده است و به روایتی دیگر، که باز همان اندازه مبهم است، در دوران پادشاهی خسرو انوشیروان . زندگانی کودکی و نوجوانی وی، با آنکه از شاخه، صاحب منصب قریش در مکه بوده است، به سختی گذشته، و آغاز جوانی وی با کاروانسالاری خدیجه، از زنان ثروتمند و بازرگان قبیله، آمیخته است که چندسال بعد، به همسری وی در آمد .



محمد، در چهل سالگی او را، «روح الامین» را، در غار حراء دید و نخستین آیات قرآن را از وی آموخت و همان روز، این راز را با خدیجه در میان گذاشت. و این گونه، الهام کتاب محمد آغاز گشت. اما محمد الهامات خویش را نمی نوشت و دیگران بودند که نخست آنها را به حافظه می سپاردند و بعدها، کسانی از یاران محمد، که اهل کتابت بودند، به نقش آنها بر الواح گوناگون می پرداختند، و بیست و سه سال پس از نخستین روز الهام، که محمد چشم از جهان فرو بست، هنوز کتاب الهاماتش شکل ناگرفته و پراکنده بود. و اداره قلمروی که در تصرف داشت، و پیش بردن امر جهانگیری اسلام، آیین «فرمان برداری» از خداوند بکتا، به دست یارانش افتاد. و آنجا بود که دشواری کار این جمع بر خودشان آشکار گشت.

اختلاف از درون خود یاران، به عنوان «مجمع مهاجر و انصار» در همان لحظه، مرگ محمد جوشید و بیرون زد. و به موازات آن، اختلاف و پریشان اندیشی در میان قبایل غیر قریش آشکار شد. و اختلاف های درون مجمع، که سیاسی بود و بر مبنای سنت ها و پیوستگی های قبیله ای، جدایی ها را بر سر جانشینی محمدشکل می داد، در پایان خون آلود دوران خلیفگان منتخب صحابه به اختلاف های عقیدتی و فرقه سازی مذهبی در اسلام انجامید.

نخستین کار یاران محمد، برای سامان دادن به آیین وی، همت در تدوین و گردآوری کتاب الهامات وی - قرآن - و دقت در خالی بودن آن از تصرف و تصرف داعیه داران حفظ آیات، با کاتبان، در محفوظات و منقولات شان بود، و این کار نیز ابتدا به ساکن الحجام نگرفت. کسانی از «کاتبان وحی» چون علی، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، ابو موسی اشعری و چند تن دیگر، هر کدام به سلیقه و دانسته خویش، از این الهامات قرآنی تدوین کرده بودند. و زید بن ثابت نیز به دستور خلیفه نخستین، پس از جنگ «بمامه» قرآنی را تدوین کرد که از روایات شفاهی، استخوان نبشته ها و نوشته بر شاخه های خرما، گرد آورده بود. و این کتاب از ابوبکر به عمر رسید و پس از وی نزد دخترش حفصه، از زنان محمد، ماند. در زمان خلافت عثمان، روایات مختلف از قرآن، که به نسخه های متفاوت بازمی گشت،

زمینه، اختلاف بر سر الهامات محمد شد. و او، که خود از شمار کاتبان محمد بود فرمان گردآوری تمام نسخه های قرآن را داد، و نیز هرکس آیه یا سوره یی از قرآن داشت، نزد او آورد، و آنگاه از تفحص در مجموع آنها، مصحف کنونی مسلمانان، تدوین گشت و برای پیشگیری از انشعاب و انحرافی در آینده، تمام آن منابع را در آتش سوزاند تا برای آیندگان جای بحث باقی نماند. و در قرانت قرآن نیز اصل بر تلفظ قریش قرار گرفت که لهجه محمد بود. و این کار بیش از دو دهه زمان را پشت سر گذاشت تا به سامان رسید.

اما حل و فصل امور قلمروی وسیع، با ساختاری متفاوت از ساختار قبیله یی جزیره العرب، با احکام کلی مصحف، ممکن نبود. و هرچه زمان از محمد دورتر می شد، پیچیدگی کارها افزایش می یافت. یاران محمد، که در کنار او، آموزش دیده بودند، و نیز با او زیسته بودند، و از محمد تصویری دیگر و یادمان های چند ده ساله داشتند، مردمانی با اراده بودند که چندان دستخوش سرگردانی نمی شدند. و دوران کشورگشایی عرب که آغاز شد، با هر سپاه، کسانی ازین یاران همراه بودند و بسا که سردار خود از شمار آنان بود، و پیوسته با دریافت هایی که از هم صحبتی محمد داشتند، به حل و فصل امور می پرداختند. ولی دوران آنها که به پایان رسید، نیاز جامعه اسلامی به تدوین مجموعه احکام، و قرار های موضوعه، و به اجرا درآمده فزونی گرفت. و نو مسلمانها، از سرزمین های دور، برای فرا گرفتن تعلیمات اسلام، و زبان عرب و کتاب محمد، به شهر های کانون اسلام چون مدینه و کوفه و بعد ها بصره، رو آوردند. و ضبط فرهنگ شفاهی؛ گرد آوری کتاب های حدیث، و تدوین احکام دین، رونق و رواج یافت. در نقل حدیث از محمد، که به منزله راه و روش مسلمانی بود، علاوه بر یاران و خویشان وی، چون ابابکر و عمر و علی و عثمان و ابن مسعود و ابن عباس و کسان دیگر، زنان محمد و خاصه عایشه، راویان اصلی و مورد اعتماد بودند، و کسانی که در نسل بعد، از آنها نقل حدیث کردند، به «تابعین» معروف شدند.

موازین نظام مدنی اسلام، برپایه این حدیث ها قرار گرفت. و نقل حدیث نیز در يك جا ثابت نماند. و آنچه را که هشیاری خلیفگان نخستین اجازه

نداد بر سر کتاب محمد بیاید، نیاز اجتماعی و نیاز تبلیغاتی گروه ها و فرقه های درون اسلام، بر سر حدیث ها آورد. و طی صد سال، چندان حدیث از محمد به نقل از یاران و نزدیکانش روایت شد و چندان خلاف و نقیض در آنها راه یافت، که اصحاب حدیث، برای بستن راه جعل، به جرح و تعدیل راویان، و وضع محک هایی برای تمیز درست از نادرست، و صحیح، مقبول و ضعیف و مردود حدیث ها پرداختند. با اینهمه، حدیث که پایه سنت - یعنی راه و شیوه عمل کرد محمد - بود، و در کنار کتاب، گره امور دینی و مدنی و سیاسی مسلمانان را می گشود، متناسب با نیاز های جامعه و در ارتباط با تمدن های تسخیر شده وسیله مسلمانان، دائم پروار می شد. و حل و فصل کلی و جزئی امور مدنی - قضائی - عبادات و نیز تعهد های فردی را در برابر اسلام - و در برابر حکومت که چیزی جز اسلام نبود - ممکن می ساخت.

نقل حدیث، قریب یک قرن، تابع فرهنگ شفاهی بود، و کسانی خود را وقف گرد آوری، حفظ و نقل حدیث از محمد و بعد ها از خلیفگان نخستین کردند و در قرن دوم هجری بود که تدوین مکتوب و بازنگری این انبوه حدیث ها، رسم شد. و با خود «علم حدیث» را همراه آورد.

«صحیح بخاری» که در نیمه اول قرن سوم، تألیف شده، شامل ۷۲۵۰ حدیث است که مؤلف آن از میان ششصد هزار حدیث که گرد آورده بود، همین اندازه را صحیح دانسته و مدون کرده است و «صحیح نیشابوری» که به تقریب همزمان «صحیح بخاری» تألیف شده، شامل دوازده هزار حدیث است که مؤلف از میان سیصد هزار حدیث، صحیح تشخیص داده است. با آنکه معیار های تشخیص صحت حدیث، ابتدایی است و قابل اعتماد نیست، باز از همین دو نمونه می توان قیاس گرفت که جعل و صدور حدیث به نام محمد و یارانش طی دو قرن نخستین چه رواجی داشته است و تا چه اندازه تابع نیاز های حقوقی و اجتماعی و سیاسی روز بوده است.

وظایف دینی و اجتماعی، و نظارت بر اجرای این وظایف و حکم در باره نیک و بد اعمال مسلمانان پس از محمد، در دوران حکومت یاران چهارگانه او، همچنان ساده و خالی از پیچیدگی بود. و کتاب محمد و یاد

آوری اقوال و افعال او، راهنمای آنها بشمار می رفت . و هرجا در حل و فصل مسائل دینی حکمی در کتاب، یا قول و فعلی صریح از وی نبود، خود بر پایه قیاس، و نیز تشخیص مصلحت جامعه اسلامی، نظر و رویه یی اتخاذ می کردند . پس از دوران آنها، شیوه هایی که بکار برده بودند، جزو سنت بشمار آمد . و به این ترتیب، سنت محمد که جانشین «سنت» - راه و روش تنظیم روابط مدنی - در میان قبایل عرب و خاصه قریش شده بود، با کمک حدیث، که حافظ و ناقل آن بود، به سنن قدیم جوامع تسخیر شده، و سنن نو مورد نیاز حکمروایی اسلام پیوند خورد و رکن دوم حقوق مدنی در تعیین و تبیین وظایف اسلامی و روابط مسلمانان بادین - خودشان - حکومت و غیرمسلمانان شد. و بر پایه کتاب و سنت، دانش فقه شکل گرفت که علم تمیز وظایف - باید و نباید - و اجرای آنها: (عبادات - محرمات - عقود - قصاص) بود . و علم تفسیر که در بسط و گشاد ابهامات و ایهامات کتاب پدید آمده بود، و علم حدیث ، که درستی انتساب حدیث را ضمانت می کرد ، از لوازم اصلی و مبانی «فقه» شدند و طی قرن اول هجری، زمینه تاسیس دو جریان عمده فقهی، فراهم آمد که هرکدام ریشه در خصلت محلی معینی داشتند : «اصحاب حدیث» در مدینه. و «اصحاب رأی» در کوفه .

آنچه بر مبانی اصلی کتاب ، حدیث، سنت در طول دو قرن افزوده شد و قدم به قدم، فقیه را جانشین محمد، و دانش او را، جامع و حافظ نظام مدنی قلمرو اسلامی ساخت، در واقع دریافت های حین جهانگشایی و بیرون از چارچوب نخستین بود، و به مرور، در آن جذب شد . فقه، از علم کلام متأثر گشت، و علم کلام، اولین واکنش برخورد اصول ساده آیین محمد با فلسفه بود، و در ارتباط با انتقال متون فلسفه رایج در ایران، روم ، و هند. با آنکه فقه اسلامی، هرگز فلسفه را از خود ندانست و با آن در بهترین حالت، همچون آمیزش مسالمت آمیز با بیگانه یی، رفتار کرد، اما در قرن سوم ، اصل استدلال و توسل به برهان عقلی در تمیز درست از نادرست به مجموعه اصول فقه جذب شده بود . و اینگونه، فقه اسلامی، به مثابه مجموعه قوانین مدنی نظام حاکم بر قلمرو اسلامی، جریان یافت . و اختلافی که در برداشت و در شیوه کار بست

آن، پیدا شد هرگز از چارچوب نخستین بیرون نیفتاد .

نخستین مذهب فقه اسلامی را «ابو حنیفه» بنیاد گذاشت که از کوفه برخاسته بود و به رأی و قیاس عمل کرد . وی از سال ۱۲۰ هجری که بر مسند استادش حماد بن ابی سلیمان الاشعری نشست تا سال ۱۵۰، که در گذشت، مکتب فقه حنفی را تأسیس کرد . امامت او، پایان دوران بنی امیه و آغاز دوران بنی عباس را در بر می گرفت . ابو حنیفه، بازرگان بود و معاش وی از تجارت پارچه می گذشت . و از هر دو خلافت، در دوران امامت خویش فاصله می گرفت .

مذهب دوم را مالک بن انس، فقیه مدینه، مدون ساخت . مالک که تا سال ۱۷۹ هجری می زیست، مکتب فقهی خود را بر پایه کتاب، حدیث و فتوای اصحاب (که آنرا هم جزو سنت می آورد) و عمل مردم مدینه (در زمان خود وی) و وسائل، استوار کرد و با اینهمه به نوعی قیاس را در رویه خویش دخالت داد . محمد بن ادریس شافعی، امام مذهب سوم سنت است . ( شافعی، در سال ۲۰۵ هجری در گذشت ) . مذهب وی بر پایه تنظیم مجدد فقه اسلامی و روشن ساختن مواضع کاربرد هر یک از چهار «اصل» کتاب، حدیث، سنت، قیاس استوار است و نقطه سازش و آمیزشی است از فقه حنفی و مالکی .

احمد بن حنبل که تا سال ۲۴۱ هجری می زیست، و در بغداد محضر درس شافعی را درک کرده بود، طراح چهارمین مذهب فقه اهل سنت است ، و شاگردانش، بعد از وی، مذهب او را تدوین کردند . اساس مکتب ابن حنبل بر حدیث استوار است و در فقاہت از محدوده اهل حدیث فراتر نرفته است . او، پابند متابعت از ظاهر کتاب و حدیث، و مخالف سرسخت هر نوع تفسیر و تأویل معقول و منطقی از این دو، بود، و از اجماع، فقط نظر صحابه را می پذیرفت . و پیروان احمد بن حنبل، بیش از مذهب های سه گانه مقدم بر وی، در امور مذهبی تعصب می ورزیدند . گو اینکه بعد ها به نوعی با اصل قیاس و استصحاب، آشتی کردند اما باز عمل به حدیث ضعیف را بر شیوه های اصحاب رأی تفضیل می دادند و آنجا که دیگر نشانی از حدیث و سنت نمی یافتند، توسل مشروط به قیاس و استصحاب را جایز می دانستند .

مکتب فقه حنبلی، واکنشی در برابر مذهب کلامی معتزله بود که به مدت یک ربع قرن، فرصت یافته بودند از موضع قدرت و خلافت، به ترویج عقیده خود بپردازند و دین را به سلاح خرد و استدلال مقتبس از منطق ارسطو، و فلسفه یونان، مجهز کنند. در دوران متوکل، خلیفه عباسی، همراه با سرکوب معتزله، رجعت به حدیث، در قوانین و احکام دین نیز رونق یافت که تبلور آن، در مکتب فقه حنبلی بود و مکتب ظاهری که تا قرن نهم هجری نیز رونق داشت، به دنبال مذهب حنبلی پا گرفت که بر ظاهر کتاب، و حدیث تأکید می ورزید.

بانیان هر یک ازین مذاهب فقهی، امام و صاحب حق اجتهاد کامل در قوانین و احکام بوده اند، و بعد از آنان کسانی در هر یک از چهار مذهب، به اجتهاد در موارد فرعی و تشریح و تفسیر نظر آنان پرداخته اند. ولی در تسنن، باب اجتهاد بر فقیهان و مجتهدان بعدی بسته شده است و اجتهاد آنها محدود به تحقیق در احکام امام، یا مجتهدان صاحب نظر و تطبیق و انتقال این احکام در فتواهاست که می دهند.

به این ترتیب، تکوین فقه اسلامی، همچون مجموعه نظام مدنی، که از قرن دوم آغاز شده بود، در پایان قرن سوم هجری، انجام یافت. و این نظام مدنی با هویت دینی، سراسر قلمرو مفتوحه را تا مرزهای چین و هند فراگرفت. و مدرسه، به عنوان کانون باز تولید عالمان دین، به خدمت نظام مدنی اسلامی در آمد و از حمایت حکومت و عوامل حکومت برخوردار شد. و در عمل، نهاد فقاقت و قضاوت، قدرت روحانی و مدنی خلافت را به خود اختصاص داد. هر چند که خلیفه، در این مرحله، همچون وارث خلافت و جانشینی محمد، در مقام خویش باقی ماند.

بحث در نظریه حکومت و امارت اسلامی، از زمان خلیفگان چهارگانه، آغاز گشت. و مناظره بر سر جانشینی محمد، بین مهاجران و انصار نقطه آغاز آن بود. این بحث، با عصیان های علیه عثمان، و درگیری های دوران علی، و ظهور «خوارج» و «شیعه»، ادامه یافت تا به دوران خلافت عباسی رسید که نظام اسلامی رشد طبیعی خود را کرده بود. در این دوران،

علاوه بر نظریه، فرقه‌های مختلف از «خوارج» و شاخه‌های متعدد «شیعه» که رو در روی خلافت رسمی و حاکم ایستاده بودند، اصحاب مدرسه، که در خط سنت و مدافع قدرت حاکم بودند، به بررسی و تدوین نظریه، حکومت و امارت اسلامی پرداختند و از مجموع داده‌های طول تاریخ اسلام، در این مطالعه و تتبع سود جستند و سرانجام در قرن پنجم هجری، ماوردی (ابوالحسن علی بن محمد، فقیه شافعی متولد به سال ۳۶۴ و درگذشته در سال ۴۵۰ هجری)، نظریه، حکومت و امارت اسلامی را به صورت کامل و جامع در کتاب «احکام السلطانیه» مدون ساخت. و این درست در زمانی بود که دیگر خلافت عباسی، به صورت یک نمای بیرونی در آمده بود و از درون، از قدرت امارت تهی شده بود. و در عمل قدرت سیاسی و نظامی آن به دست امیران و خُرده شاهانی افتاده بود که حتی پایتخت خلافت را نیز در تصرف خود داشتند و بطور صوری از خلیفه اطاعت می‌کردند<sup>۱</sup>.

در این کتاب: ۱ - خلافت، اساسی است " که خداوند مقرر داشته تا حافظ دین باشد و حکومت عدل را بر جهان تضمین کند. " و " خلیفه قدرت روحانی یا «امامة الکبری» و قدرت سیاسی یا «امارت» را در شخص واحد (شخص خویش) توأم می‌کند و آن را از پیامبر به ارث برده، در زمان واحد جز یک خلیفه - امام نمی‌تواند وجود داشته باشد و قدرت حکومت او باید به سراسر جهان بسط یابد. بنا بر این کمال مطلوب این است که دولت واحد اسلامی با وجود داشته باشد که دیر یا زود پس از آنکه همه «کفار» را به زیر سلطه اسلام در آورد، به دولت جهانی تبدیل شود. "

۲ - صفات خلیفه: " از لحاظ اخلاقی باید خُرده‌ای بر او گرفته نشود، دارای اطلاعات لازمه در الهیات و فقه باشد، نقص عضوی نداشته باشد، یعنی از لحاظ شنوایی و بینایی و گویایی و اعضای بدن بی نقص باشد. واجد عقل درست برای اداره و حکومت در امور دولتی باشد. دلیر و بی باک باشد تا بتواند از سرزمین اسلام دفاع کند و با کفار حرب پردازد، اصلاً از قریش

۱- منقولات این بحث از «فصل ششم» اسلام در ایران پتروشفسکی:

صفحه ۱۵۷ تا ۱۶۳ است.

باشد . "

۳ - برای تعیین جانشین « مقام خلیفه » دو طریق آمده است : " یکی انتخاب جانشین توسط مردم ( این طریق را مطلوب تر می شمارد ) و دیگر تعیین جانشین توسط خلیفهء حاکم در زمان حیات خویش " و در مورد انتخاب : " باید دو گروه از مسلمانان گرد آیند : آنان که حق انتخاب کردن دارند . و کسانی که از میان ایشان می توان خلیفه را برگزید ( یعنی کسانی که اصلاً قریشی باشند ) . انتخاب کنندگان باید ... مسلمان باشند و شهرت نیک داشته باشند ، اطلاعات لازمه را واجد باشند تا بتوانند در مورد اینکه کدام يك از نامزدان بیشتر حق خلیفه شدن دارد تصمیم اتخاذ کنند و دارای چنان استعداد عقلی باشند که بهترین انتخاب را به عمل آورند . " و در توضیح این سه شرط می آید : " انتخاب کنندگان خلیفه باید در جامعهء اسلامی... صاحب نفوذ و مسموع الکلمه بوده قدرت حل و عقد داشته باشند . "

ماوردی ، قلمرو انتخاب کنندگان را باز هم محدود می کند و " انتخاباتی را که فقط کسان واجد شرایط مقیم در مقر خلیفه در آن شرکت داشته باشند ، جایز " می شمارد . و آن را مطابق عرف و مسبق سابقه می داند . و نظر می دهد " انتخاب کنندگان باید در مسجد جامع مقر خلافت گرد آمده در شایستگی نامزدان احتمالی مقام خلافت بحث کنند و آن کس را که لایق تر و شایسته تر تشخیص داده شود برگزینند . " و " اگر انتخابات در زمان جنگ و یا آشوب صورت گیرد ، باید یکی از افراد قریش را که خصایص سرداری سپاه وی مشهور باشد انتخاب کنند و در زمان آرامش و صلح کامل کسی را برگزینند که در امور اداری آزموده تر باشد . "

و در مورد عدهء انتخاب کنندگان به نقل نظر های مختلف می پردازد : " برخی از آنان انتخابی را که حتی از طرف پنج نفر انتخاب کننده صورت گرفته باشد قانونی می دانند و استناد بدان می کنند که عمر در حال نزع هیئتی مرکب از پنج نفر از صحابه را برای انتخاب جانشین تعیین کرد ... و این هیئت عثمان را به خلافت برگزید و جمعی از فقیهان ( مکتب اشعری ) معتقدند که « انتخاب خلیفه » حتی اگر به وسیلهء يك فرد واحد ذی نفوذ و معتبر صورت گیرد



صحیح و قانونی است " .

و اما طریق دوم ، یعنی تعیین خلیفه آینده توسط خلیفهء حاکم را به تصریح ماوردی " اجماع مجتهدان سنّی صواب دانستند . و این تصویب را بر سابقهء تعیین عمر از طرف ابوبکر مبتنی داشتند . بعضی از فقیهان معتقد بودند که خلیفه حق دارد حتی سه جانشین برای خویش معین کند که یکی پس از دیگری مسند خلافت را اشغال کنند " که از روی سابقه یی است که هارون الرشید در تعیین سه فرزند خود برای جانشینی، بجا گذاشت . اما : " فقیهان عقیده داشتند که چون خلیفهء حیّ جانشین خویش را معین کند ، آن جانشین را باید مجتهدان زمان و جماعت مسلمان که درمسجد جامع پایتخت گرد آیند- به رسمیت بشناسند و مؤمنان با وی بیعت کنند . "

ایرادی که پتروشفسکی بر ترتیب یاد شده انتخاب خلیفه، در تألیف ماوردی می گیرد، و نظر بروکلیمان را تأیید می کند، وارد نیست . او، خود جا به جا توجه کرده است که مبنای نظریه پرداززی ماوردی و فقیهان پیش از وی، سابقهء امر خلافت از نخستین انتخاب خلیفه پس از محمد، تا دوران خلافت هارون الرشید است . و به استناد این سابقهء تاریخی است که نظام مدنی، یا قانون گذاری اسلام، در تدوین حقوق عمومی، خط حرکت امر مهم خلافت و حکومت اسلامی را، مشخص ساخته است و در انتخاب خلیفه، قاعدهء کلی برای دو طریق وضع کرده که دو اصل در هر دو طریق، شرط صحت خلافت بشمار می آید :

۱- قریشی بودن خلیفه : یعنی غیر قریشی، نمی تواند خلیفهء مسلمانان باشد .

۲- تأیید و قبول خلیفه، از جانب ارکان دینی صاحب نفوذ و مسموع الکلمه و ارکان دولتی ، که قادر به حل و عقد امور باشند و بالاخص ساکن پایتخت باشند . حتی جانشینی را هم که خلیفه خود تعیین می کند باید مجتهدان زمان و جماعت مسلمان که در مسجد جامع پایتخت گرد آیند، به رسمیت بشناسند و با وی بیعتکنند . و قدرت خلافت بیرون از این دو طریق را به خلافت اسلامی نمی شناسد .

در شرایط آشفته و بحرانی قرن های اول تا پنجم هجری، تأسیس حقوق عمومی، به صورتی که در تألیف ماوردی آمده است، مشروعیت خلافت اسلامی حاکم را در مقابل مخالفان متنوع آن، از قریش و عرب و بعدها، غیر عرب، از جانب پایه دینی حکومت تضمین می کرد. و بسیار پر معناست که در امر تعیین خلیفه، حتی از « صاحبان نفوذ » و « قادران به حل و عقد امور » که در مقرر خلافت حاضر نبودند، سلب حق شده است.

اما، آنچه در تدوین حقوق عمومی اسلامی، در خور توجه است این است که بنا بر ماهیت دینی این حقوق، و به تناسب خدمتی که به تداوم خلافت وقت کرده اند، واضعان، در امر تعیین خلیفه، اعم از انتخاب، یا انتصاب وی، به موازات حق توارث قبیله یی قریش، برای نمایندگان خود نیز حق مشارکت در انتخاب و حق تأیید صحت انتصاب قایل شده اند. و این حق را تا مرحله تعیین وظایف خلیفه ارتقاء داده اند.

وظایف خلیفه چنین است: " حفظ دین اسلام و اصول آن؛ صدور احکام در دعاوی قضایی و رفع مناقشاتی که درون جامعه اسلامی رخ دهد؛ تأمین گزاردن نماز و مراسم اسلامی و اینکه خود وظایف امام را در مسجد جامع مقرر خویش ایفا نماید؛ مالیاتها را طبق قانون وصول کند و برای اداره امور مالیاتی کارمندان برگزیند؛ شخصاً در امور دولت نظارت کند و به وضع ادارات حکومت رسیدگی نماید." که در واقع بست و گشادی در همان چهار اصل نخستین وظایف خلیفه است: " اجرای وظیفه امام جماعت در مقرر خلافت؛ قضا؛ وصول مالیاتها؛ جهاد " که مستقیم به تحول جامعه اسلامی باز می گردد، با بروز درگیری ها و مناقشات داخلی و عمده شدن این مناقشات، و ضرورت تنظیم امور اداری و نظارت و رسیدگی به وضع ادارات حکومت گسترده اسلامی، در رابطه با پدید آمدن نا امنی های درون جامعه اسلامی، و بیرون آن و خطری که با جنبش خوارج و بعدها قرامطه، جامعه اسلامی را تهدید می کرد.

و در مقابل وظایفی که برای خلیفه شناخته شده است، مردم نیز وظیفه دارند که: " از خلیفه منتخب اطاعت کنند و در امور وی را یاری و مساعدت

نمایند. " و عدول خلیفه از وظایفی که به عهده دارد و ظلم او، به جامعه، مسلمان حق می دهد که "وی را خلع و سرنگون سازند. " و نیز اگر خلیفه «عقل و یا بینایی و یا شنوایی» را از دست می داد به عنوان دلیلی مشروع، این فقدان " می توانست موجب خلع خلیفه گردد. " و باز خلع خلیفه نیز " می بایست به تصویب مجلس «مردم» (ساکنان پایتخت) که در مسجد جامع گردآیند صورت گیرد و یکی از رجال متنفذ (از مجتهدان و بزرگان مأموران) در آن جلسه ادعای نامه ای علیه خلیفه ایراد کند و خلع او را بخواهد. "

پترو شفسکی در این مورد هم به دقایق فقهی منطبق بر موازین تاریخی صدر اسلام بی توجه مانده است. شیوه خلع خلیفه، درست منطبق بر شیوه بی است که در حکمیت ابوموسی اشعری و عمرو عاص بر سر خلافت علی و معاویه پیش گرفته شد و نیز قتل عثمان، و زوال خلافت اموی، منشأ قاعده، شناختن حق مردم در سرنگونی خلیفه جایز شده است. اما این برداشت وی کاملاً درست است که خلیفه از لحاظ فقیهان نظریه پرداز " فقط واجد قدرت اجرایی بوده نه قانون گذاری. و نمی توانست قوانین موجود جنائی و جزائی و یا مدنی را تغییر دهد، زیرا که کمال مطلوب حکومت روحانی قوانین مزبور بر مبنای دین و چهار «اصل» فقه مبتنی بوده، می بایست تزلزلی به ارکانش راه نیابد و تغییر نکند. "

بنا بر تصویری که فقه اسلامی از نظریه خلافت می پردازد، تا قرن پنجم هجری: " خلافت حکومتی است روحانی و حقوقی و نه استبدادی. و خلیفه قدرتی شمرده می شده که از طرف خداوند داده شده، و برای جامعه اسلامی (دولت اسلامی) ضرورت داشته. " و در عین حال " انتخاب خلیفه یا خلع وی، حق جامعه اسلامی بوده و وی فقط می توانست قدرت قانونگذاری و قضایی را در حدود قوانین لایتغیر و دینی فقه اعمال کند، و آن قدرت را هم به اتفاق مجتهدان و فقیهان ... بکار برد. " و بطور نظری " جامعه اسلامی را جامعه ای مرکب از افراد برابر می دانستند " و " خلیفه به معنی اخص - یعنی امامت - طبق نظریه حقوق سنی... جنبه محدود و صرفاً حفاظت داشته " و " خلیفه می بایست تفوق دین اسلام را در قلمرو دولت اسلامی حفظ کند و

نگذارد تجاوزی بدان شود و دشمنان دین را مجازات نماید و با کفار، جهاد کند" ولی "می بایست چنانکه بخواهد احکامی صادر کند و مقررات مالیاتی وضع نماید و یا حکمی قضائی بدهد، فقط با موافقت مجتهدان و طبق فتوای ایشان عمل کند ."

این نظریه پردازی در عین حال نشانی است از نفوذ و استحکام مقام فقیهان و تسجیل و تشریح این نفوذ، در قرن پنجم، تا بدان جا که خلیفه را در قامت رئیس تشریفاتی و عامل اجرای احکام آنان، روی صحنه نگاه می دارد . و حق تشخیص و اعلام «حلال» و «حرام» را منحصر به آنها می شناسد . و تصویر آن از خلافت، و حکومت منطبق با هر نوع حکومت دینی است که قصد جهانی شدن دارد . در این نظریه، اراده الهی قالب اصلی و منحصر و مستولی بر جامعه است . درک و مفهوم امروزی، از مردم وجود ندارد ؛ جامعه مرکب است از انبوهی مخلوق مکلف به عبادت و خدمت . و «مردم»، در سراسر جامعه اسلامی، محدود به کسان صاحب نفوذ و مسموع الکلمه و دارای قدرت حل و عقد امورات ، و از میان آنها نیز، تنها مقیمان مقرر خلافت امتیاز مشارکت در امر انتخاب کردن یا عزل خلیفه را دارند . و جامعه اسلامی، نه مجموعه، مردم مسلمان، بلکه حکومت اسلامی را نمایندگی می کند . و در قلمرو آن، تنها تکالیف و وظایف انسان ها در برابر دین ، و نمایندگان و ناظران اجرای احکام الهی ، جاری است ، و نه حقوق آنها ؛ و برابری مردم در این رابطه است که معنا پیدا می کند، رابطه، عرض بندگی و انقیاد دینی .

از قرن پنجم، استحاله، قدرت خلیفه، در «امارت» نیز مانند امامت، از جانب نظریه پردازان حقوق اسلامی، به تدریج پذیرفته می شود . و این خود دلیل روشنی از توجه هوشمندانه آنان به واقعیت های حاکم بر جامعه اسلامی است . به نظر دکتر حمید عنایت : "ماوردی علی الظاهر از تفوق و تجزیه ناپذیری خلافت دفاع می کند . ولی از آنجا که در شرح و بسط صفات ، روشهای منصب بخشی و وظایف خلافت نه فقط بر موازین شریعت بلکه بر سوابق تاریخی آن چنانکه در اجماع امت تبلور یافته، تکیه می کند، بالنتیجه تلویحاً می پذیرد که اقتدار سیاسی می تواند به اندازه هنجار های دینی،

معتبر باشد " . و " مهمتر از این ، ماوردی با مجاز شمردن تفویض قدرت اجرائی به حکام محلی، که کسر شأنی برای مقام خلافت بود " ، " راه را برای تشریح انتقال قدرت به کسانی جز خلیفه باز می کند . " <sup>۱</sup>

و باز نظریهء حکومت و امارت خلیفه، در نظام فقه اسلامی، در این حد ثابت نمی ماند . و پنجاه سال بعد از «ماوردی» واقعیت های جاری، خویش را چنان به نظریه پردازان تحمیل کرده اند که امام محمد غزالی (متولد به ۴۵۰ و درگذشته ۵۰۵ هجری) تصریح می کند : " به نظر ماوظیفهء خلافت همان است که علی القاعده بر عهدهء متصدی آن از خاندان عباسی قرار دارد، و وظیفه حکومت در سر زمین های مختلف توسط سلطان ها، که با خلافت بیعت کرده اند اجرا می شود " و " در این ایام حکومت صرفاً تابع قدرت نظامی است ، و هرکس که دارندهء قدرت نظامی با او بیعت کند، خلیفه است . " <sup>۲</sup> و یا از اتباع ، می خواهد که " از سلطان عصر اطاعت کنند، زیرا حکومت ثابت و استوار ، ولو بیرحم باشد بهتر از جنگهای خانگی است . " <sup>۳</sup> .

و این نظر به درستی وضعی را که از قرن چهارم هجری بر قدرت «امارت» خلیفه استیلا یافته بود ، بیان می کند . در حالی که به موازات استحالهء قدرت امارت خلیفه، بر اقتدار نظام دینی متبلور در نهاد فقاقت و قضاوت در سراسر جامعهء اسلامی افزوده می شد . و زمانی رسید که دیگر نظام اسلامی، خود را از خلیفه بی از تبار قریش ، و حتی از تبار عرب، بی نیاز می دید و یکسر به قدرت مسلط خود بر جامعه متکی بود، و نهادی شده بود که - اگر اشرافیت قریش افول کرده بود - هر قدرت سیاسی دیگر که ظهور می کرد، باز برای توجیه خویش به آن نیاز داشت .

پس از زوال خلافت عباسی، که به منزلهء زوال فرمانروایی عرب بر قلمرو اسلامی بود، فقیهان سنت به تکمیل نظریهء خلافت پرداختند، و در مورد جانشینی خلیفه طریقهء سومی را جایز دانستند " و آن البیعة القهریه بود " ،

۱- اندیشهء سیاسی در اسلام : ص ۳۱ به استناد «الاحکام السلطانية» . ۲- همانجاوهمان

صفحه مستند به - H.A.R. Gibb, Studies in the Civilization of Islam

۳- ۴۲-۳ . PP . ۱۶۸ . ۴- اسلام در ایران : ص ۱۶۸ . ۴- اسلام در ایران : ص ۱۶۶

استدلال فقیهان این بود که " در این دوران پر آشوب که خلیفه ای قانونی و مقبول عامه وجود ندارد می توان حکومت سلطانی را که به زور بر سریر حکومت مستقر گشته، به خاطر صلاح جامعهء مسلمین قبول کرد تا مسلمانان از آشوب و هرج و مرج و جنگ خانگی نجات یابند و چنین سلطانی را اگر به موجب شریعت حکومت کند می توان رئیس قانونی جامعهء مسلمین (دولت) و یا به دیگر سخن خلیفه شمرد. ولی چنانچه بر خلاف شریعت حکم کند ظالم است.<sup>۱</sup>

بدر الدین محمد، معروف به ابن جماعة (متولد ۶۳۹ و متوفی ۷۳۴ هجری) فقیه مشهور و قاضی بیت المقدس که بعد قاضی القضاة قاهره شد، در کتاب «تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام»، ضمن دفاع از این عقیده، قدم فراتر گذاشته است و می گوید: " اگر سلطان که به زور قدرت را کسب کرده، حتی قوانین شریعت را نداند و ظالم و فاجر و فاسق باشد، معهذا باید از او اطاعت کرد. و چنانچه غاصب دیگری که واجد همان صفات باشد علیه وی قیام کند و زمام حکومت را از چنگ او به در آورد، او را هم باید اطاعت کرد. " ۲ و معاصر دیگر او، ابن تیمیّه (تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبد الحلیم بن عبدالسلام الحرامی، متولد به سال ۶۶۱ و متوفی ۷۲۸) فقیه بزرگ بر همین منوال می رود:

" آشکار است که امور مردم نمی تواند سر و سامان گیرد مگر به مدد حکام، و حتی اگر کسی از سلاطین یا دگر حاکم شود، بهتر از آنست که هیچ کس حاکم نباشد. چنانکه گفته اند: شست سال با حاکم ظالم به سر بردن بهتر است تا يك شب بدون حاکم. و از علی رضی الله عنه، نقل است که: مردمان را از داشتن امارت (حکومت) چاره نیست، اعم از اینکه حاکم صالح باشد یا طالح. مردم از او پرسیدند: صالح را می دانیم و می پذیریم ولی طالح چرا؟ و او پاسخ داد: زیرا با بودن او راه ها امن می ماند و حدود اقامه می گردد و جهاد بادشمنان دین در می گیرد، و زکات جمع می گردد. " ۳

۱- اسلام در ایران: ص ۱۶۷. ۲ و ۳- اندیشهء سیاسی در اسلام معاصر:

صص ۴ - ۳۳ به استناد منهاج السنّة النبویّه فی نقض کلام الشیعة القدریه.

و سرانجام، ابن الخلدون (از ۷۳۳ تا ۸۰۸ هجری)، « اصل حکومت روحانی را رد می کند و صریحاً خلافت را قدرتی غیر روحانی می شمارد ». به نظر او " پایه قدرت خلیفه باید شمشیر و قلم باشد، شمشیر به معنی نیروی جنگی خلافت و قلم دیوان آن، یعنی دستگاه عمال کشوری - ادارات و دوائر مالی و مالیاتی و چاپار دولتی و غیره ". او نظر های فقهی پیش از خویش را که " خلیفه باید حتماً از طایفه قریش، یعنی خاندان پیامبر باشد " رد می کند و می گوید که " فقیهان پیشین در این موضوع احادیث محمدی را به غلط تعبیر کرده اند. " و " حتی صفات عالم بودن (به الهیات و فقه) و عدالت رادر شناسایی خلیفه لازم نمی شمارد. "

مطلب را خلاصه کنیم : اسلام محمد، در طول بیست و سه سال دوران او، آیینی بود ساده و متکی به واقع آن و فراگیر جامعه بی قبیله بی که در حال انقلاب و انفجار بود، و در این مرحله، درایت و احاطه محمد بر مسائل و اموری که پیش می آمد، و نقش رهبری وی، گره گشای مشکلات بود. و با آنکه آیین محمد، آیینی فرا قبیله بی بود، باز عرق پیوند های قبیله بی و سیاست های جذب قبیله، در کار بست هایش جای محسوس داشت. و هنگامی که زمان محمد به پایان رسید، نخستین درگیری بر سر جانشینی وی، در حکومتی که هم بر مردم و هم بر وجدان و ایمان آنها استیلا یافته بود، میان «انصار»، یاران مدنی محمد، با مهاجران که همراه وی از مکه کوچیده بودند، در سقیفه بنی ساعده روی داد. و در این مرحله طبیعی بود که برتری و اقتدار قریش، بر استدلال و «حق طلبی» انصار می چربید. و مهاجران، به اتکاء قریشی بودن محمد، در رقابت را بر روی انصار بستند. و حکومت و خلافت را در اسلام به قبیله قریش اختصاص دادند. استدلالی که بلافاصله به موازات آن، پای خاندان هاشمی - به مناسبت قرابت با محمد - به میان آمد و کسانی از صحابه، از خلافت علی، داماد محمد سخن گفتند، اما قدرت

حکومت به دو یار سالخورده تر که محمد داماد آن هردو بود، انتقال یافت . جدال سیاسی که از زمان نزع محمد آغاز شده بود، پس از تثبیت قدرت قبیله قریش، بین خاندانهای این قبیله، ادامه یافت . نقش خلیفه دوم، در تعیین خط حکومت، پس از وی نیز نافذ ماند . سومین خلیفه، راه قدرت را به روی خاندان مقتدر و صاحب نفوذ خودش - آل سفیان - که قدرتمندان پیش از اسلام بودند، باز کرد . و استقرار آنها، در قلمرو غربی فتوحات اسلام، طی دوران خلافت او، زمینه‌ی شد که قدرت متشکل بنی امیه، بی آنکه توجیهی از قبیل آنچه صحابه داشتند، داشته باشد و به استناد خونخواهی عثمان، خلیفه سوم - در مقام عرق هم پیوندی و خویشی - بر خلیفه چهارم، علی شورید ، و در هنگامه‌ی بی که از هر طرف برای تصاحب خلافت و قدرت میان بازماندگان محمد و صحابه اش برپا شده بود، خلافت را به اتکاء اقتدارش به تصرف در آورد .

در طول این جدال های سی ساله، کتاب محمد، گرد آوری شده بود، و قبایل عرب به صورت ارتش خلیفه، یا بطور مختار، در سرزمین های وسیع تصرف شده، جا گرفته بودند . و نیاز شدید به وضع و تدوین قواعد اسلامی حکومت، به دو طریق برآورده می شد : در مرکز خلافت ، خلیفه، و یاران محمد در جوار خلیفه، از روی آیات قرآن، و هرجا که در قرآن ابهامی بود و یا از موضوع سخن به میان نیامده بود، بر اساس رفتار و گفتار محمد در گذشته، به حل و فصل مسائل و وضع قواعد می پرداختند . و سرداران سپاه نیز که یا از صحابه بودند، و یا کسانی از صحابه آنها را همراهی می کردند، به همان روش به حل و فصل امور می پرداختند و گشودن گره های عمده را از مرکز خلافت می طلبیدند .

به این ترتیب پایه، روایت حدیث از محمد در باره، این یا آن موضوع و مسأله، از جانب یارانش گذاشته شد . این زمان ، تصدی هدایت دینی و حکومتی مردم ادغام شده بود . و نقش هدایت دینی امر حکومت را تحت الشعاع خود داشت . ولی استیلای بنی امیه که با استقرار اسلام در سرزمین های وسیع اشغال شده، مصادف بود، بیشتر ماهیت استیلای حکومتی پیدا کرد و نام خلافت سرپوش نیات قومی و سلطنت این خاندان شد .



از طرفی در این دوران، به تدریج از شمار یاران و مصاحبان محمد، که پس از کتاب، منبع دوّم حل و فصل امور مسلمانان شده بودند، کاسته می شد، و کسانی از نزدیکان و مصاحبان آنها از نسل بعد رو آمدند و به گره گشایی امور و مسائل مسلمانان در جوار خلافت، پرداختند که سرمایه شان نقل حدیث و روایت محمد از یاران و صحابه، وی بود، و تابعین لقب گرفتند. این «تابعین» و شاگردان آنها، که اصحاب فقه بودند، به جمع آوری و تدوین قواعد و ضوابط شرع بر مبنای کتاب و حدیث پرداختند و سه مرکز عمده برای تدوین فقه اسلامی پیدا شد: مدینه، که کانون «اصحاب حدیث» بود و کوفه - کانون اصحاب رأی - و دمشق (پایتخت بنی امیه).

طی دورانی صد ساله، وبا فاصله کوتاه از هم (از سال ۱۲۰ هجری)، چهار مکتب یا مذهب اصلی فقه سنت: حنفی - مالکی - شافعی - و حنبلی مدوّن شدند. در جوار این چهار مذهب، مذاهب دیگری پدید آمدند که دوام چندانی نداشتند و پس از مدت زمانی فراموش شدند. ولی مذاهب چهارگانه، در جوار هم، نظام مدنی و عبادی غالب اسلامی، از پایان خلافت اموی تا زمان حاضر باقی مانده اند. و دین و دولت، که نخست در محمد، و سپس در خلیفگان چهارگانه، وی جمع بود، به دوران صدر اسلام محدود ماند و با تکوین فقه اسلامی، به تدریج از جنبه دینی مقام خلافت اسلامی، کاسته شد و ریاست خلیفه بر فقیهان، به حد ریاست صوری، و نه مقام فائق شرعی، رسید.

و با آنکه پس از چهار خلیفه نخستین، خلافت در عمل، به امری وراثتی تبدیل شد، اما فقه اهل سنت، این اصل را در تدوین قواعد خلافت و امامت به حساب نیاورد و حتی به توجیه آن از دیدگاه انتخابی بودن خلافت، پرداخت و هنگامی که ریاست قریش، به عنوان قدرت و اراده عمل کننده در قلمرو حکومت اسلامی، تحلیل رفت و تنها به صورت سنت و رسم درآمد، همانطور که امامت خلیفه را در قلمرو فقه، بی رنگ کرده بود، «امارت» خلیفه را نیز امری تشریفاتی تلقی کرد که هر سردار زورمندی می توانست توقیع قسمتی از این امارت را از راه بیعت با خلیفه، بدست آورد. و سرانجام در قرن هشتم هجری، به حکمی رسید که اختصاص خلافت به قریش، ناشی از درک

نادرست تعلیمات محمد بوده است . امری که طی هشت قرن، یکی از پایه های عمده اغتشاش در قلمرو اسلامی، و عامل عصیان مسلمانانی بود که با اختصاص خلافت و امارت اسلامی به قریش، مخالف بودند و اسلام را دین برابری امت مسلمان و خلافت را حق اتقی، اعلم و اشجع ناس می دانستند .

به این ترتیب، دستگاه فقه اسلامی، در دوران تدوین و تکوین، از کتاب ، حدیث، سنت بر اساس نیاز اداره مدنی و عبادی قلمرو مفتوحه اسلام، استفاده کرد و نظامی را پی ریخت که در آن ، عملکرد سی ساله، پس از محمد، - دوران خلفای راشدین - همچون دوران حیات محمد، منشأ انشاد قواعد و وظایف دین و دنیای مسلمانان بود . و اینکه نظام اسلامی توانست پس از زوال خلافت عباسی، و حتی در زمان این خلافت، بی نیاز از آن به حیات خویش ادامه دهد، و زوال خلافت ، زوال نظام اسلامی نباشد، مرهون انطباق عمیق دستگاه فقه اسلامی با ساختار فئودالی جوامع مسلمان بود . و نهاد مدرسه، که با این دستگاه پیوند خورده بود، به مثابه عامل بقا و دوام آن، و مانع رشد اندیشه ها و آموزش های خلافتش، عمل می کرد . فقیه مسلمان، با کتاب «باید ها و نیاید هایش» که بر زندگی و مرگ مردم مسلمان حکومت می کرد، هم ناظر دنیا و هم ناظر عقبای این مردم بود و آنها را با رشته های مرئی نامرئی به ارابه نظام سنگین فئودالی می بست .

فرمانروایانی که از دوره عباسی به بعد با قهر و جنگ سرزمین های خلافت را از هم و از خلیفه، می ربودند، و اقوامی که بعد بر این قلمرو استیلا یافتند، همه یکسان به این نظام مدنی و عبادی، برای تأمین حکومت خویش نیاز داشتند . و با عاملان آن کنار می آمدند . و به این طریق دستگاه فقه اسلامی، همانطور که به حکومت عرب، در خلافت بنی امیه و بنی عباس، خدمت می کرد، به خدمت فرمانروایان دیگر در آمد . و نهادی شد که هنگام انفجار قبایل ترك، دیرك چادر نظام خرده شاهی آنها نیز بود و این چادر را سرپا نگاه می داشت .

به این اعتبار، شاید بتوان پیوند تنگاتنگ دستگاه فقه اسلامی را با نظام فئودالی، یکی از عوامل دوام دراز مدت ایستایی این نظام در قلمرو

اسلامی بشمار آورد . عبث نیست که شرق شناسان انگلیس و امریکا، کلید ساختار خلافت عثمانی را در تحولات دوران سلجوقی می جویند و در واقع نهاد خلافت اسلامی را می خواهند تا پایان قرن سیزده هجری نیز امتداد دهند، با آنکه در تاریخ خاور میانه، زنجیرهء خلافت اسلامی، با زوال خلافت عباسی ، در قرن هفتم، به آخر رسیده است .

## کشمکش های سیاسی و سیر تشیع

پاشیدگی در درون حکومت اسلامی، حتی پیش از آنکه محمد چشم از جهان بپوشد، و در لحظه های نزع وی آغاز گشت. حدیثی که شیعه در باره آخرین روزحیات محمد روایت می کند، که محمد در حال نزع، قلم و کاغذ و مرکب خواست تا وصایت خود را بجا گذارد، و پدران دو همسر وی، عمر و ابوبکر مانع شدند و گفتند محمد هذیان می گوید، نشانی از این آغاز است. و در پی مرگ محمد، در اجتماع سقیفه، زور آزمایی قریش، که پس از فتح مکه، مورد مهر محمد واقع شده بود - در پیکر مهاجر - و محروم ساختن قطعی انصار، از حکومت اسلام، به پیروزی رسید. و همان جا و بر همان پایه، کسانی از یاران محمد خواستار خلافت علی شدند، که پسر عم، و داماد محمد بود، و همچون فرزند در کنار محمد بزرگ شده بود. اما در اقلیت چند نفری باقی ماندند. کشمکش های درونی، در میان یاران محمد، راه را برای مدعیان قبایل دیگر باز کرد و کسانی حتی با داعیه، پیامبری، پا پیش گذاشتند. یا از اصل منکر رسالت محمد شدند. و جنگ هایی برای سرکوب آن ها در گرفت.

اما در دوران خلافت عثمان، که دوازده سال بود، وی خاندان ابوسفیان را - از اشراف طراز اول قریش - که با او خویشی و پیوند نزدیک داشتند، در پست ها و مقام های کلیدی حساس و مهم سرزمین خلافت مستقر ساخت و راه

را برای به قدرت رسیدن آن‌ها هموار کرد. و آشکارا به حمایت آن‌ها پرداخت. این زمان گروهی از یاران محمد که در میان مسلمانان اعتبار بسیار داشتند ولی از قریش نبودند، با عثمان درگیر شدند. و پس از این که او قربانی سیاست تبارگرایی خود شد، علی به خلافت رسید. و با جنگ‌هایی که از جانب همسر و دو تن از یاران محمد، و بعد از جانب معاویه، خویش عثمان و پسر ابو سفیان و حاکم دمشق، به او تحمیل شد، و سرانجام با نیرنگ سیاسی مدافعان معاویه، در ارتش خلیفه علی، انشعاب افتاد، و از این انشعاب - خوارج - سر بر آوردند که توطئه، قتل علی را نیز ترتیب دادند، خلافت علی پایان یافت. و معاویه، حاکم دمشق، خود را خلیفه خواند و به گرفتن بیعت از بزرگان و اشراف اسلام پرداخت. و پسر بزرگ علی، حسن، از سر تدبیر به بیعت با معاویه تن داد، و از تدارکی که شیعۀ علی و پایگاه کوفه به عنوان جانشین پدر، برایش دیده بودند، چشم پوشید و با معاویه، به تفاهم رسید.

قتل علی، هرچند در رابطه با جنگ و سرانجام صلح با معاویه بود، ولی این قتل را باید به حساب پیدایش فرقه، افراطی «خوارج» گذاشت که حسابی جدا از کانون قبیله‌ی قدرت اسلامی و جدال‌های درون این کانون داشت. و برای درهم شکستن آن شکل گرفته بود. و در واقع حرکت خوارج مرحله‌ی خشن‌تری از عصیان بود که علیه عثمان ظاهر گشت. این حرکت یکسر پیشوایی و برتری کانون قریشی رهبری حکومت اسلامی را زیر سؤال قرارداد بود، با آرمان‌هایی ابتدایی و جامد. و تسلیم شدن «حسن» پسر بزرگ علی - و به طور کلی بزرگان قریش و صحابه، محمد - در برابر معاویه، به منزله‌ی سیاستی بود برای حفظ کانون قبیله‌ی حکومت اسلامی که مورد تهاجم دیگر قبیله‌ها و مسلمانان واقع شده بود.

می‌توان گفت نارسایی شکل و ساخت حکومت اسلامی، که قالب آن همان الگوی فرمانروایی محمد در مدینه بود، از فردای مرگ وی آثار خود را

ظاهر کرد و اساس تمام بحران ها شد که علی رغم جهانگشایی های مسلمانان - در کانون فرمانروایی آن ها پیاپی پدید آمد. و با قتل «علی» و انتقال حکومت یا خلافت اسلامی به پسر ابو سفیان، همچون يك سلطنت، حکومت محمدی نیز در سال ۴۱ هجری به آخر رسید؛ یعنی فقط سی سال دوام یافت و جای آن را فرمانروایی مقدر ثروتمند ترین تیره، قبیله، قریش - که سابقه دشمنی شدید با محمد و با اسلام داشت - گرفت. و با این جا به جایی، درگیری های سیاسی و مدنی درون قلمرو اسلامی شاخه های بسیار پیدا کرد بی آن که قبیله، قریش که میراث محمد را به خود اختصاص داده بود، اجازه دهد دیگران درین میراث شریک شوند. خلافت، امتیازی بود، که در انحصار قریش باقی ماند.

شاخه های بسیار متنوع مدعی خلافت و حکومت را به اختصار می توان به سه دسته، مجزا تقسیم کرد: دسته نزاع های درون قبیله، قریش؛ دسته نزاع های مسلمانان با خلافت و یا عنصر تبعیض گرای عرب؛ و دسته نزاع های سرزمین های زیر استیلای خلافت، برای رهایی از اسارت و تبعیض، با ماهیتی غیر اسلامی، که مهم ترین آنها را گروه های دفاع از «جماعت آزاد روستایی» تشکیل می دادند. ( نظیر جنبش بابک خرم دین) جنبش های دسته دوم، برای رسیدن به هدف، بیشتر به جانب دسته اول کشیده می شد و در نزاع های شاخه های فراوان آن مورد استفاده قرار می گرفت. و طبیعی است که تمام این نزاع ها در کادر جامعه بی فئودالی جریان می یافت و نیروی عصیان ها، در همه حال روستاییان خسته از ستم بودند، بی آنکه جابه جایی ها در سرنوشت آن ها تأثیری یا تغییری پدید آورد. و نزاع ها چندان ادامه پیدا کرد تا قدرت عرب به عنوان نیروی فاتح، در سرزمین های زیر سلطه اش تحلیل رفت و دستگاه دینی در سراسر قلمرو خلافت، جدا از آن و در مقام نظام مسلط مدنی جا افتاد و مستقر شد، تا آن که به فاصله سه قرن هجوم تازه بی از شمال شرقی آغاز گشت که همچون انفجار جزیره العرب، دارای عواقب اجتناب ناپذیر

در خطه، خلافت بود.

این هجوم نیز که همان ماهیت هجوم های پیش از خود را داشت، از بازار برده فروشان آغاز گردید و سرانجام با تهاجم های قبیله یی و لشکر کشی های بزرگ استیلای خود را تثبیت کرد. انفجار و انتشار اقوام ترك - که حرکتی سیل آسا و چند قرنی بود - به آسیای مرکزی و جنوب غربی و به شرق اروپا، در شدت و فشار، چیزی از انفجار و هجوم عرب کم نداشت، و دستگاه دینی و نظام مدنی اسلام، که طی سه قرن منطبق با نیاز های جامعه فئودالی، شکل نهایی خود را گرفته بود، با این قدرت جدید پیوند خورد، بی آنکه از نزاع ها و عصیان های درون نظام فئودالی چیزی کاسته شود؛ و حکومت های ترك و دست نشانندگان، یا قیام کنندگان بر آن ها، به همان اندازه دوران خلافت خاندان بنی امیه و بنی عباس از عامل مذهب در پیش برد هدف های خویش و نیز حفظ نظام سود می جستند.

یکی از شاخه های اصلی نزاع درون قبیله، قریش، بر سر فرمانروایی و خلافت، که به تدریج ماهیت سیاسی آن کم رنگ شد و تحت الشعاع ماهیت مذهبی قرار گرفت، شاخه، شیعه بود؛ شاخه یی که در همین رابطه، حضور سیاسی و مطالبه، حق خویش در حکومت، تا قرن سوم هجری بارها انشعاب پیدا کرده است. پس از آن نیز در قرن های هشتم تا سیزدهم هجری بارها دستخوش انشعاب شده است. و این انشعاب ها پیوسته در لحظه های حساس و در پیوند با وقایع و بحران های اجتماعی پیش آمده است.

تعبیر دکتر علی شریعتی از «شیعه علوی و شیعه صفوی» که نقطه نظر او را در تجزیه شیعه به دو بخش پیش از صفوی و پس از آن بیان می کند، تعریف جامع و مانعی برای جدایی ها و تنوع های مذهب شیعه نیست. به این جدایی ها و نقطه های افتراق در مذهب شیعه باید با دقتی بیشتر نظر کرد.

به اختصار، بیست سال حکومت معاویه، بر قلمرو اسلامی، دورهء جا افتادن انتقال حکومت محمدی به فرمانروایی خاندان امیه بود. و اصل وراثت که او باب کرد، البته همان است که تیرهء بنی هاشم نیز به آن اعتقاد داشت، و این را بر معاویه، در مقام مؤسس حکومت بنی امیه نمی توان ایراد گرفت؛ دعوی دو تیره، بر سر میراث بود. معاویه، بنا بر رسم قبیله یی برای تأمین آرامش در کانون فرمانروایی اسلام، نخست بیعت «حسن» پسر بزرگ «علی» را به دست آورد و این بیعت به منزلهء بیعت تمام خاندان علی بود. اما وفاداران به علی، در کوفه، همچنان حسن را خلیفه - امام می شناختند. در سال ۴۹ هجری، حسن درگذشت و حسین در رأس خاندان علی قرار گرفت. با مرگ معاویه، نوبت گرفتن بیعت از بزرگان قریش و خاندان محمد، به یزید پسر معاویه رسید. و حسین همانند عده یی دیگر از میراث طلبان خلافت «راشدین» به بیعت با یزید تن نداد. و کوفه، که شهری جوان بود، و علاوه بر وفاداری به علی، از انتقال مرکز خلافت به دمشق نیز راضی نبود؛ زیرا اهمیت نظامی آن از استیلای بنی امیه لطمه دیده بود، و انبوهی شمشیر زن و نظامی بیکار در آن انتظار تجدید روزگار گذشته را می کشیدند، به هواداری حسین برخاست و برای بیعت با حسین از وی دعوت کرد.

این زمان مصادف با موسم حج بود و حسین در مکه فرصت دیدار با سران و بزرگان خلافت سپری شده محمدی را یافت. و «مسلم» پسر عم خویش را پیشاپیش به کوفه فرستاد تا زمینه را برای ورود او، فراهم سازد. والی کوفه که هشیار وقایع بود، شعله را پیش از سرکشیدن، در محل خاموش کرد و مسلم بن عقیل را - که از آنچه در کوفه گذشته بود اطلاع نداشت - غافلگیر، در آستانهء شهر گرفت و از بام دارالحکومه فرو انداخت و کشت.

حسین که از مکه به کوفه روانه شد، جمعیت انبوهی او را همراهی می کرد؛ در راه، از واقعهء مسلم خبر شد و برای پیشگیری از جنگ و تصادم،



جمعیت را پراکنده ساخت؛ اما خود هرگز به مدینه باز نگشت. سپاه یزید، راه او را از چند سو بست و کاروان خانواده و نزدیکانش را در مطالبه بیعت با یزید در محاصره گرفت. بستن راه از سوم محرم آغاز گشت و به محاصره کامل و بستن آب بر روی محاصره شدگان انجامید. و سر انجام در ایامی که در اسلام نیز مانند سنت گذشته عرب، جنگ و خون ریزی «حرام» بود، کسان و یاران حسین و خود وی در جنگی ناخواسته و نابرابر - در دشت ماریه - (کربلای کنونی) کشته شدند. و زنان و کودکان و پسر بیمار وی را به اسارت به دمشق بردند. و آن جا، یزید از کشته شدن حسین و یارانش اظهار ندامت کرد. و خاندان حسین را با احترام به مدینه باز گرداند.

گرچه این واقعه، با تمام شناخت خود، اساس حکومت بنی امیه را استوار ساخت، اما دعوای درون قبیله یی بر سر خلافت که در فاصله بیست سال دوبار از خاندان علی قربانی گرفت، با واقعه کربلا کینی تاریخی میان تیره بنی امیه و تیره بنی هاشم بر انگیخت که زوال بنی امیه را به همراه داشت.

حسن و حسین، فرزندان علی، جدا از اعتبار فرزندی فاطمه و علی و نوادگی محمد، به خاطر حضور فعال در غزوات اسلامی در ایران، نیز صاحب عنوان بودند و در دوران خلیفه دوم، در میان صحابه از چنان تعینی برخوردار بودند که «عمر، به هنگام تنظیم دیوان برای تعیین مستمری برای اصحاب رسول خدا» آن دو را به اتفاق سلمان و ابوذر «در ردیف جنگجویان بدر قرار داد» و این تعیین، بیعت با آن دو را برای خلافت توجیه می کرد. (جز خاندان علی، فرزند عمر، و نیز فرزند زبیر از شمار مخالفان درون قبیله یی و صاحب داعیه خلافت - در برابر یزید بودند، که نخستین با اعتکاف در مکه از بیعت با

---

۱- بزم آورد: ص ۱۴۶ «در شرح حال ابوذر غفاری» و نیز کامل ابن اثیر، ج ۱ ص ۱۹۴ چاپ اول، قاهره دیده شود. به نوشته ابن اثیر مقرری «اصحاب بدر» پنج هزار درهم بود و «اصحاب قادیسیه» دو هزار درهم.

یزید خود داری کرد و خاموش ماند. و دومی در سال ۶۱ هجری در مکه قیام کرد و بر چند شهر عراق مستولی گشت و دوازده سال سر پا ایستاد. حتی در سرکوب یکی از چند قیام خونخواهی حسین، نقش داشت).

کوفه، کانون خونخواهی حسین شد و در سال ۶۵ هجری که یزید درگذشت (چهار سال پس از واقعه) چهار هزار تن سالخوردهگان مسلمان که بنا بر معروف هیچ يك کمتر از شصت سال نداشتند و همه به علی وفادار بودند، به قیادت سلیمان بن صُرد، از یاران پیامبر، سلاح بر گرفتند و به جانب شام به حرکت در آمدند و در موضعی به نام «عین الوردة» با قوای بنی امیه جنگیدند و هر چهار هزار تن کشته شدند. این حرکت سالخوردهگان مسلمان - که بازماندگان جنگجویان دوران علی بودند - نشان اوج یاسی است که بر بقایای مؤمنان صدر اسلام استیلا یافته بود و با ایمان و حمیت آن ها در آمیخته بود.

اما قیام دوم کوفه - به خونخواهی حسین - که به دنبال آن آغاز گشت، از خودکشی جمعی سالخوردهگان فراتر رفت. «مختار ثقفی» از بزرگان عرب و از قبیله «ثقیف» رهبر سیاسی این قیام بود. «پتروشفسکی» می نویسد: «مختار در کوفه خانه بی و نزدیک شهر ملکی داشت» و در شصت سالگی، هنگامی که «خبر حرکت امام حسین به طرف کوفه به او رسید»، «موالی را (که در این مورد از روستاییان مقید به زمین بودند) گردآورد و به استقبال حسین رفت» و «پس از واقعه، کریلا بازداشت شد» و «پس از شهادت حسین، بخشی از شیعیان که مختار در رأس ایشان قرار داشت ابن الحنفیه را به امامی شناختند». «ولی اکثر شیعیان با این که محمدبن الحنفیه را بزرگ می دانستند... وی را به امامت نمی شناختند زیرا مادر او دختر پیامبر نبود»

و جایی دیگر می گوید: «کیسانیه گروهی از شیعیان بودند که محمد بن الحنفیه، برادر ناتنی حسین بن علی را امام چهارم و جانشین او می

شناختند»، «نام کیسانیه ظاهراً از کیسان ابو عمرو رئیس موالیی که در لشکر مختار بودند، مأخوذ است. وی شیعه‌ی متعصب بوده و در قیام مذکور وظیفه، نمایانی داشته»<sup>۱</sup>.

روایت شیعه، امامی، مختار را مبلغ خلافت محمد الحنفیه، نمی‌شناسد. و نیز این را که محمد را، شیعیان حنفی، امام چهارم و پس از برادرانش، می‌دانند، تأیید نمی‌کند. اما اگر استناد پتروشفسکی درست باشد می‌توان درك کرد که دعوت مختار برای خونخواهی حسین، پس از پیروزی، دستخوش اختلاف موالی و اعیان عرب شده است. و مختار که در کنار موالی ایستاده بود، بر سر این وفاداری، جان خود را از دست داده است و دعوت به خلافت محمد حنفیه، بر مبنای حذف اصل برتری قبیله، قریش به بعد از قتل مختار و دوران ریاست کیسان، که خود از موالی بود، باز می‌گردد.

«زریاب خوبی» در پیدایش کیسانیه، مستقیم به سراغ قتل علی می‌رود و بنا بر مدارك متعدد مورد استناد شیعه، امامی می‌نویسد: «گروهی پس از شهادت حضرت امیر، محمد حنفیه را امام دانستند؛ این فرقه که کیسانیه نام دارند، در بارهء جانشینان او اختلاف پیدا کردند و خود به شعبه‌های دیگر تقسیم شدند»<sup>۲</sup>.

اما، نخستین تفرقه، درون شیعه، علی، با مرگ یزید و موج دوم انتقام خون حسین همراه بود و نه پیش از آن. این يك مبنای تاریخی است که با مفاهیم دیگری از بینش صدر اسلام نیز هماهنگی دارد: يك - در عرف عرب و نیز بر پایه، فقه اسلامی، حق برادر بزرگتر همه جا شناخته شده است. و زمان قتل علی، حسن ۳۸ ساله، و حسین ۳۶ ساله بودند و محمد ۲۴ سال داشت.

---

۱- اسلام در ایران : ص ۲۵۹ . ۲- بزم آورد: ص ۴-۴۵۳ و نیز ص ۴۵۵ در جدول فرق

شیعه، شیعه محمد حنفیه به شاخه‌های کیسانیه - مختاریه - و هاشمیه منشعب شده که «مختاریه» می‌تواند در رابطه با قیام مختار باشد.

دو - حسن، طرف وصایت علی در آخرین روز حیات وی و مجری آن بود. سه - محمد و عباس، فرزندان علی از کنیزکی به نام «خوله» بودند که در نبرد مسلمانان با قبیله، حنفی پشتیبان مسیلمه «کذاب» صاحب داعیه، پیامبری، به اسارت در آمد و به علی تعلق گرفت و بعدها به «ام البنین» ملقب شد. و هم در اصل و نسب و هم در سابقه خدمت به اسلام، با حسنین فاصله بی بزرگ داشتند. و نقش عباس را در خدمت برادرش حسین، در کربلا، می توان نشانی از موقع و مقام اجتماعی و درون خانواده، آن ها به شمار آورد. تنها يك قرن بعد است که کنیز زادگی در سلسله انساب امامان شیعه نقصان نسبی به حساب نمی آید.

بعد از واقعه کربلا و در جریان موج دوم انتقام خون حسین، محمد حنفیه در مدینه بود و جنب و جوشی را که برای خلافت وی پدید آمده بود، نظاره می کرد و فعالیتی از خود نشان نمی داد. و سرانجام اختلاف میان هواداران اشراف قریش، به زعامت ابراهیم اشتر - پسر مالک اشتر - سردار فاتح، و موالی، به زعامت مختار بر سر خلافت محمد، به جدایی و تنهایی مختار انجامید و وی در آخرین نبرد، از پا در آمد. و قیام درهم شکست.

قیام مختار، آغاز تاریخ پیدایش شیعه، حنفی است. شیعه یی که بین فرزندان علی برای امر خلافت فرق نمی گذارد و خلافت یا امامت را بعد از حسین حق برادر ناتنی او، محمد که به نسب مادری خویش «حنفیه» مشهور است، می داند. پس از مرگ وی نیز که به سال ۸۵ هجری اتفاق افتاد، شیعه وی به سه دسته تقسیم شد: دسته یی به علی و دسته دیگر به هاشم، پسران محمد گرویدند؛ و دسته سوم باور کرد که محمد نموده است و در غاری پنهان شده تا روزی همچون مهدی موعود، ظهور کند. (که آغاز حضور اندیشه مهدویت در اسلام از این جاست). اعتقاد به مهدویت را بعدها سایر فرقه های شیعه نیز در مراحل مختلف و طی دو قرن پذیرفتند.

اما علی بن الحسین، که در سال ۶۱ هجری، از اسارت دمشق به مدینه بازگشت، در این سال ها خاموش ماند و انزوا را بر حضور در کشاکش های مخالفان بنی امیه با آن خاندان، رجحان داد تا در سال ۹۵ هجری در گذشت. همسر وی، دختر عمویش «حسن» بود و از او، دو پسر داشت. از پسران او، محمد بن علی معروف به باقر نیز که مانند پدر داعیه خاموش امامت را گزیده بود، به همان راه رفت. این زمان، دوران رواج دانش اندوزی نزد اشراف قریش، از جمله خاندان محمد بود و دوران شکوفایی علوم اسلامی داشت آغاز می شد. امام محمد باقر، نزد شیعه، به حدت ذهن و فراوانی دانش زمان، معروف است، و شیعه امامی او را «باقرالعلوم» می خواند. تا وی زنده بود، برادر کوچک وی زید بن علی، نیز در سکون و آرامش به سر می برد و به دانش اندوزی می پرداخت. پس از مرگ برادر بود که وی حضور سیاسی فعال پیدا کرد. و هنگامی که کوفه - کانون شیعیان خاندان علی - بر هشام بن عبد الملك، خلیفه اموی شورید، دعوت شیعیان را پذیرفت و رهبری قیام را در نبردی ده ماهه علیه خلیفه به دست گرفت و سر انجام در سال ۱۲۳ هجری در نبرد کشته شد. و به فرمان خلیفه اموی، تن زید را در کوفه به دار آویختند و سر او را بریدند و به تناب، در دمشق و مدینه - برای عبرت عام - بر ستونی قرار دادند. پس از این واقعه، از شیعیان وی فرقه زیدیه تشکیل شد که گرد پسر وی «یحیی» حلقه زدند. و او نیز در قیام سال ۱۲۵ هجری کشته شد. این فرقه که در امامت نه به وراثت فرزند ارشد و نه به فرزندی مستقیم امام قائل بود و شرط احراز امامت را فعالیت برای تحصیل پیشوایی و قبولاندن شایستگی خویش به امامت می شناخت و اصل تقیه را نیز که پس از واقعه کربلا - و در شرایط سرکوب و تفتیش سخت و کیفر دادن شیعیان از جانب بنی امیه - رواج یافته بود، رد می کرد، بعد ها در یمن ریشه دواند و مستقر گردید.

ششمین امام شیعه، که همچنان با داعیه، خاموش امامت به سر می برد، جعفر ملقب به صادق، فرزند امام باقر، فقیهی عالی مقام بود که پایه گذار فقه شیعه (در برابر فقه سنی) شمرده می شود. مادر جعفر صادق، از اشراف قریش و از دودمان ابوبکر صدیق، خلیفه اول بود. این امام فقیه، در محافظه کاری و احتیاط به جایی رسیده بود که هنگامی که دعای خراسان، پیشنهاد خلافت را پیش او بردند، رد کرد و مقامی را که تا پشت در خانه وی آمده بود، نپذیرفت و به بنی عباس وا گذاشت. وی در سال ۱۴۸ هجری در گذشت در حالی که سه یادگار به نام او ماند: بنیاد فقاہت شیعه، امامی - رد کردن خلافت به بنی عباس - پدید آمدن جنبش بزرگ اسماعیلی در مخالفت با او و گرد نام پسر او.

و از يك استثنای دیگر باید یاد کرد: عایشه - دختر امام جعفر صادق - یکی از چهار زن صاحب مقام در تصوف و عرفان قرن دوم و سوم هجری است که در ردیف رابعه قرار دارد. از هفت پسر جعفر صادق، سه تن در زمان حیات پسر مقام امامت با پدر کشمکش پیدا کردند. اسماعیل که مردی جامع بود، و حلقه بی گرد او پدید آمده بود، به روایت شیعه امامی، در اثر افراط در شرابخواری در گذشت، و مرگ وی سر آغاز انشعاب و اختلاف تازه در خاندان علی شد و بر سر جانشینی امام زنده، بین معتقدان اسماعیل با امام و بین امام و دو فرزند دیگر وی عبدالله و محمد جدل در گرفت. و صادق، پسر چهارم خود موسی ملقب به کاظم را به جانشینی برگزید. از دو فرزند دیگر وی عبدالله افطح، گروهی را گرد آورد که فرقه افطحیه نام گرفتند. و شیعیان اسماعیل، گرد پسرش محمد حلقه زدند.

شیعه اسماعیلی، مانند هر يك از شاخه های دیگر جدا شده از شیعه

خاندان علی، تکیه بر موالی و عاصیان بر خلافت اشراف قریش داشت و متناسب با اوج عاصیان های روستایی و کارورزان مزدور، که پس از انتقال خلافت از بنی امیه به بنی عباس، به علت تشدید فشار و بهره کشی دچار نومیدی شده بودند، این شاخه - که بعد خود به شاخه های دیگر تقسیم شد - در سراسر قلمرو اسلامی منشأ جنبش های بزرگ و خونین بود. از پهلوی آن، خلافت فاطمی مصر، و جنبش قرامطه برخاست که این دومی یکسر از اسلام رسمی و نیز از مذهب شیعه جدا بود. و به نوعی نظام اشتراکی ابتدایی، متأثر از فلسفه افلاتون رسیده بود. و حکومتی در بحرین و یمن تأسیس کرد که در آن، برابری در جامعه و بهره کشی از بردگان در خدمت اجتماع، جاری بود. حکومت قرمطی دشمن سرسخت نظام و حکومت اسلامی در دوران خلافت عباسی و خلافت فاطمی به شمار می آمد. و کعبه و تنظیمات آن را بقایای بت پرستی عرب می شناخت. در حمله یی به مکه، «حجر الاسود» را به غارت برد و مدت بیست و دو سال از آن، جای سنگ دو سوی «مبالم» دارالحکومه استفاده کرد. و سرانجام به مبلغی گزاف پاره های سنگ را به نمایندگان خلیفه عباسی فروخت و هر دو پاره به «خانه کعبه» عودت داده شد.

حکومت عباسی، تمام مخالفان خود را از فرقه های شیعه، خاصه اسماعیلیان - که با روستاییان و با پیشه وران شهری رابطه نزدیک داشتند و سازمان دهندگان ورزیده، شبکه های مخفی دینی گسترده در شهرها و روستاهای سراسر قلمرو حکومت اسلامی بودند - با برچسب «قرمطی» سرکوب و نابود می کرد.

جنبش اسماعیلی، در کل از مجموعه معارف تکوین یافته در دوران خلافت اموی و عباسی، بهره ور بود و در دورانی که قسمت عمده این معارف به صورت ممنوعه در آمد، در نشر و رواج آن مؤثر واقع شد. انبوهی از بزرگان فلسفه و ادب ایران، و جهان اسلامی از دامن شیعه اسماعیلی برخاسته اند:

فارابی، ابن سینا، ابن مسکویه، فردوسی، ناصر خسرو، و بسا که رودکی سمرقندی از این شمارند. و نیز شاخه اخوان الصفا، به این فرقه منسوب است.

سقوط بنی امیه و استقرار بنی عباس، بار دیگر حرکتی در خاندان حسن و حسین، از اشراف مدینه پدید آورد. نهاد خلافت تازه، نه انتظار باقی اشراف بنی هاشم را برآورد و نه به انتظارهای انبوه مردم مسلمان غیر قریش، از عرب و ایرانی و موالی جواب داد. خلیفگان عباسی که به زودی وضع دشوار خود را حس کردند، سخت نگران حرکت خاندان علی بودند که رابطه موالی را با آن‌ها در وقایع صد ساله دیده بودند. و منصور، خلیفه دوم عباسی، بر آن‌ها جاسوسانی گمارده بود. با این همه نخستین حرکت خاندان علی، علیه خلافت عباسی از جانب محمد بن عبدالله، ملقب به «نفس الزکیه» در مدینه آغاز گشت. و برادرش ابراهیم بن عبدالله به دعوت برای بیعت با برادر برخاست و بصره و اهواز را به تصرف در آورد.

این قیام، که زیدیه پشتیبان آن بودند، نشان پایان انتظارها از خلافت نوینیاد عباسی بود. ابوحنیفه، امام معروف اهل سنت، که برای قیام زید بن علی در برابر بنی امیه، کمک مالی فرستاده بود، از قیام تازه پشتیبانی کرد. ولی منصور، قیام را درهم شکست و نخست محمد نفس زکیه و بعد برادر او را کشت (به سال ۱۴۵ هـ)، و پدر آن‌ها، عبدالله بن الحسن را که شیخ هاشمیان در مدینه به شمار می آمد، به زندان کشید و به کوفه انتقال داد و او نیز در زندان کوفه درگذشت (به سال ۱۴۵ هجری). این زمان هنوز جعفر بن محمد (امام صادق) زنده بود و در مدینه می زیست.

امام هفتم شیعه، امامی، موسی بن جعفر نیز چون دیگر امامان



در مدینه می زیست. و چنان که از لقب وی کاظم بر می آید، در برابر دشمنان خویش شکیبا بود. مادر وی کنیزی بربری بود. و در دورانی پر تشویش، بیش از بیست سال از دوره امامت خود را با تعیین گذرانده، و از کنیزکانش صاحب ۱۸ پسر و ۲۳ دختر شد. ( شاید عایشه ، صوفی معروف قرن دوم، از دختران وی باشد که پاره یی از محققان او را دختر امام ششم دانسته اند). اما آرامش زندگی وی با قیام حسین بن علی بن الحسن، در حجاز آشفته شد. قیام حسین بن علی، ملقب به طالبی وسیله سپاه عباسی درهم شکست. و قیام کنندگان، که باز به زبیده منسوب بودند، تقریباً همه در «وادی فح» نزدیک مکه کشته شدند (ذی حجه سال ۱۶۹ هـ). خلیفه هادی، که نگران واکنش موسی بن جعفر بود، امر داد وی را در مدینه به زندان کشیدند. هنگامی که مهدی به خلافت رسید، موسی بن جعفر از زندان چند ماهه آزاد گشت و هشت سال دیگر در مدینه آرام زیست.

در همین حدود - سال ۱۷۲ هجری - ادریس بن عبدالله بن حسن نواده امام دوم بر مغرب دست یافت و حکومت ادرسیه را در مقابل خلافت عباسی برپا کرد که چند قرن بردوام ماند. (این دورانی است که بزرگ زادگان قریش از هر طایفه، برای خود در متصرفات اسلامی، جدا از حضور عشیره ها و کلنی های خلافت به ایجاد قلمرو رو آورده اند).

در سال ۱۷۸ هجری، به امر هارون، بار دیگر امام موسی را بازداشتند و به بغداد فرستادند و در آنجا به بند و زندان کشیدند. و چندان در زندان ماند تا در سال ۱۸۳ در گذشت و پسر وی، علی بن موسی، که «الرّضا» لقب گرفت این زمان سی و پنج ساله بود و وی بود که میراث امامت را با خود داشت. و همان خط مشی دوری از سیاست فعال را دنبال می کرد که پدر و پدر بزرگ و نیای وی.

پیروزی مأمون بر امین، پس از مرگ هارون، و اقامت وی در خراسان،

با طبع اشراف عرب مدینه و مکه و بغداد سازگار نبود. و مأمون با طغیان هایی در کوفه و بصره رو به رو شد که باز در آن ها شیعه، زیدی فعال بود. بر قیام «ابوالسرایا» در کوفه و کشیده شدن دامنه، آن به بصره و خوزستان، مهر زیدیه و خاندان علی خورده بود. محمد بن طباطبای علوی (حسنی) داعیه، خلافت داشت؛ ابوالسرایا، سرداری که در میان موالی نفوذی داشت به او پیوست و کوفه را به تصرف در آورد. بین سردار و امام اختلاف افتاد؛ امام مرد و ابوالسرایا به جست و جوی امامی دیگر بر آمد و جوانی از خاندان زید به نام محمد بن محمد بن زید را به امامت برگزید. و ابراهیم و زید پسران موسی بن جعفر را به حکومت یمن و اهواز فرستاد و چند تن دیگر از علویان را به بصره و مکه و واسط. اما سرانجام در برابر سپاه برادر فضل، حسن بن سهل شکست خورد و از پا درآمد، حسن او را کشت و سرش را در شرق بغداد آویزان کرد و تنش را در غرب بغداد از دار آویخت. (به سال ۲۰۰ هـ.).

يك سال بعد از این واقعه بود که مأمون، علی بن موسی را که ریاست خاندان را در مدینه داشت، به خراسان دعوت کرد و او را به ولیعهدی برگزید و خطبه به نامش خوانده شد. و در مجلسی با شکوه که ۳۳ هزار نفر از بزرگان و اشراف عرب و سران حکومت و خلافت از بنی عباس و خاندان علی گرد آمده بودند لباس و پرچم سیاه بنی عباس را به لباس و پرچم سبز علویان تبدیل کرد. و دختر خود «حبیبه» را به همسری وی در آورد.

اما سال بعد که در بغداد به حمایت خاندان بنی عباس شورش شد و کسانی از ارکان خلافت که دست درکار توطئه داشتند، ابراهیم بن مهدی، عموی مأمون را به خلافت برگزیدند، مأمون از سیاست علوی گرای خویشتن عدول کرد؛ و بعد از آن که سپاه وی توطئه، بغداد را خنثی کرد و شورش را در هم شکست،

نخست فضل بن سهل، وزیر مأمون که به شیعه امامی تعلق خاطر داشت، و وی را به علوی گرایی تشویق کرده بود، در حمام سرخس کشته شد، و اندکی بعد علی بن موسی با خوردن انگور مسموم گشت؛ مأمون در سوگ او گریست و بر جنازه اش نماز گزارد. (۲۰۳ هجری). و پس از این دو واقعه، مأمون به بغداد بازگشت و راه و روش سنتی خلافت عباسی را از سر گرفت. مادر علی بن موسی نیز کنیزکی بود که مادر موسی بن جعفر به پسر خود داده بود.

از علی بن موسی، پسری به نام محمد بن علی، و ملقب به تقی و «جواد» در مدینه می زیست. و هنگام وفات پدر کم از ده سال داشت. او نیز همچون پدر و پدر بزرگش از مادری کنیز به دنیا آمده بود. مأمون که به بغداد بازگشت، در ادامه سیاست نظارت بر خاندان علی، تقی را از مدینه به بغداد خواست و در حمایت خویش گرفت و دختر دیگر خود «زینب» را به ازدواج او در آورد. محمد تقی، در بغداد زندگی می کرد و زندگی آرامی داشت؛ جز این که چند بار زینب، از او به مأمون شکایت برد. ولی با سال ۲۱۸ که مأمون در گذشت و خلافت به معتصم برادر او رسید، دشواری زندگی وی نیز آغاز گشت. و معروف است که سرانجام، همسرش او را با دستمالی که بر گردنش انداخت، خفه کرد، یا معتصم او را با شربت زهر آلوده مسموم ساخت. وفات وی در سال ۲۲۰ هجری و به سن ۲۶ سالگی بود.

سیر وقایع نشان می دهد که از دوران جعفر صادق، تا پایان کار علی بن موسی، زمانه با تحقق خلافت خاندان علی سر سازگاری داشته است و احتیاط صادق، سیاست منصور، خشونت هارون و زیرکی مأمون در شناخت زمانه، این فرصت را از آن خاندان گرفته است و جایی برای رویش دوباره، آن نگذاشته است.

محمد تقی، نیز پسری به نام علی بن محمد و ملقب به نقی داشت که

شاید اندکی کوچکتر از وی در هنگام مرگ پدیدود - شش ساله - و او نیز نه از همسر عقدی و دختر خلیفه، که از کنیزی مغربی بود و با آنکه پدر در بغداد بود، پسر همراه مادر در مدینه می زیست. در عهد دو خلیفه، معتصم و واثق، زندگی علی النقی در مدینه به آرامی گذشت. اما نوبت خلافت متوکل که رسید، وضع تغییر کرد؛ جاسوسان خلیفه از مدینه خبر فرستادند که علی النقی در تدارک قیام است. رئیس غلامان ترك خلیفه فرمان یافت که پنهانی و بی خبر به مدینه رود و ناگهان واردخانه علی النقی شود و به جست و جوی کتب ضاله و مکاتبات و سلاح جنگ در آنجا بپردازد. و او چنین کرد و شبانه سرزده به خانه علی النقی در آمد. اما در تفتیش چیزی که بد گمانی بر انگیزد، نیافت. ولی مأمور بود که علی النقی را که این زمان بیست ساله بود، توقیف کند و با خویش به بغداد برد.

از بغداد هم، علی النقی را به سامرا - که متوکل مقرر خلافت خود و « لشکرگاه » را به آنجا انتقال داده بود - بردند و زندانی کردند. متوکل در سال ۲۴۷ هـ به دست محافظان ترك خویش کشته شد، اما علی النقی همچنان در زندان ماند تا در سال ۲۵۴ هـ به سن چهل سالگی در گذشت.

حسن بن علی که لقب خود (عسکری) را از نام شهر سامرا - که معسکر و اردوگاه نظامی خلیفه بود - گرفته است نیز فرزند علی النقی از کنیز وی بود و در سال ۲۳۲ هجری در مدینه متولد شد؛ هنگامی که پدرش ۱۸ سال داشت. و دو ساله بود که پدرش را به امر متوکل از مدینه به بغداد و بعد به سامرا بردند و زندانی کردند. و به او و مادرش اجازه دادند در سامرا و درخانه بی که ملکی آنها بود، مقیم شوند. سالی پس از آن که علی النقی در زندان سامرا در گذشت - و در ۲۳ سالگی خویش - حسن بن علی نیز به امر خلیفه المعتز توقیف شد و از سامرا به زندان بغداد انتقال یافت. دوران زندان حسن تا مدتی

از خلافت معتمد به درازا کشید. و در زمان خلافت معتمد بیشترین آزار را در زندان دید. همین خلیفه بعد ها او را آزاد کرد و به وی اجازه داد در شهر سامرا و در خانه پدری خویش زندگی کند. اما مستمری او را از بیت المال - که از زمان عمر برای خاندان حسین مقرر شده بود - قطع کرد.

وی نیز زن عقدی نداشت ولی معروف است که یکی از کنیزانش به نام نرجس پسر و دختری برای او آورد. حسن العسکری در سال ۲۶۰ هـ در شهر سامرا درگذشت و به هنگام مرگ بیش از ۲۷ سال نداشت.

این زمان مصادف بود با روزگاری توفانی که قیام بزرگ زنگیان به رهبری علی بن محمد ازرقی از روستاییان حومه ری، و معروف به «صاحب الزنج» ارکان خلافت عباسی را به لرزه درآورده بود. زنگیان (سیاه پوستان) که از ستم خلافت به جان آمده بودند، در قسمت جنوبی عراق و خوزستان قیام کردند. صحراگردان فقیر و روستاییان گرسنه نیز به آنها پیوستند. خوارج ازرقی که در انتظار فرصت بودند، با قیام آمیختند و رهبری آن را به دست گرفتند و چهارده سال سپاه خلیفه را به ستوه آوردند تا سرانجام در سال ۲۷۰ علی بن محمد کشته شد و قیام شکست خورد.

با مرگ حسن بن علی، یازدهمین فرد صاحب عنوان امامت در خاندان علی، از تبار حسین، مرحله تازه‌یی در مذهب شیعه، امامیه آغاز شد که دوران غیبت صغرای امام دوازدهم و شروع انتظار ظهور اوست. و شرح مختصر آن چنین است: ابو عمرو عثمان بن سعید عمری، غلام سالخورده، حسن بن علی عسکری، که غلام پدر وی نیز بود، و اداره امور خاندان آنها را به عهده داشت، پس از مرگ امام، برای شیعیان وی روایت کرد که امام هنگام مرگ پسری پنجساله داشته است به نام محمد، و او، زمانی که مأموران خلیفه عباسی برای بازداشت وی به خانه امام وارد شدند، به سرداب خانه پناه برد و

درون چاهی که در آنجاست، پنهان شد. و از نظر آنها ناپدید گشت. و از آن روز به امر خداوند از تمام نظرها غایب است و جز عثمان بن سعید بر کسی ظاهر نخواهد شد<sup>۱</sup> ولی جعفر، برادر حسن، که خود مدعی امامت بود، اعلام کرد که از برادر او فرزندی نمانده است و از جانب عثمان به «کذاب» معروف شد. و این گونه عثمان، سفیر و نایب خاصه اول امام خردسال در رابطه با آن دسته از شیعیانی که روایت او را پذیرفته بودند باقی ماند. اما شیعه، حسن به چهارده فرقه منشعب شد که شرح آن در کتاب «فرق الشیعه» نویختی آمده است.

هشت سال بعد که عثمان مرد، پسرش «ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید» از جانب پدر به نیابت خاصه و سفارت امام معرفی شد و به مدت سی و هشت سال واسطه امام غایب و شیعیانش بود و هنگام مرگ او، که نایب خاصه دوم بود، امام غایب به پنجاه سالگی رسیده بود، اما باز بنا بر روایت و وصایت وی، غیبت امام باید ادامه می یافت و امام نایب خاص سوم خویش را انتخاب و وسیله او به شیعیانش معرفی کرده بود. این نایب و سفیر، ابوالقاسم حسین بن روح نویختی بود، از خاندان مشهور نویختی که اصل آنها از اهواز است و جد آنها در دوران خلافت منصور عباسی به دربار وی راه یافت و منجم مخصوص او شد و خود و پسرش ابوسهل خرشاذ ماه، به ترجمه رساله های ریاضی از پهلوی به عربی پرداختند و خود نیز صاحب تألیف بودند. این خاندان به شیعه امامی تعلق داشت. نیابت خاصه و سفارت «حسین بن روح»، نایب سوم، به تقریب ۲۱ سال بود و هنگامی که می مرد، به شیعیان امام غایب خبر داد که امام همچنان در غیبت خواهد ماند، اما در نیابت خاصه و سفارت بین امام و شیعیانش مفتوح می ماند و پس از وی «ابوالحسن علی سمری»

۱- روایت شیعه در باره سن امام هنگام غیبت متفاوت است: از جمله روایتی ولادت او را هشت ماه بعد از مرگ امام یازدهم می داند و روایتی او را دوساله می بیند.

(یاسمیری) واسطه امام غایب و آنها خواهد بود.

و سه سال بعد ، یعنی در سال ۳۲۹ هجری قمری که نایب خاصه چهارم از جهان چشم می پوشیدبه شیعیان وفادار امام غایب خبر داد که : بعد ازوی، دیگر در نیابت خاصه و سفارت بسته می ماند. و امام ( که این زمان ۷۴ سال داشت ) مأذون نیست از این پس خود را بر شیعیانش آشکار کند، تاروی که اراهنه اوندقرار گیرد. این گونه غیبت کبرای امام دوازدهم آغاز گشت که تا امروز نیز با انشعاب ها و اختلاف های گوناگون شیعه، ادامه دارد.

فشرده، بحث چنین است که : فرقه شیعه، در دوران علی پیوند سازمانی و فعال با سیاست روز حکومت اسلامی داشت و جریانی بود که حکومت و اداره، قلمرو اسلامی را بر پایه، کتاب و تعلیمات محمد، حق علی می شناخت. پس از پیروزی تیره، بنی امیه در تصاحب فرمانروایی، فرزند بزرگ علی، حسن راه مصالحه با معاویه را پیش گرفت و شیعه چندین گام از حکومت عقب رانده شد تا حکومت قریش، خدشه دار نشود. نوبت به پسر معاویه که رسید، حسین تن به سازش نداد. اما تدارک حساب شده، یزید دام گاهی برای حسین شد که او را در آغاز سال ۶۱ به قتلگاه کشاند و قتل حسین و کسان و یارانش، موقع یزید و بنی امیه را درحکومت محکم ساخت و توان درگیری شیعه را برای دست یافتن به خلافت از میان برد و هاله بی از محافظه کاری و داعیه بی دعوی خلافت نزد وارثان، امامت شیعه را پوشاند.

علی بن حسین، در قبال بنی امیه خاموش ماند، ولی پسر کوچک وی که شاگرد واصل بن عطای معتزلی بود، از سر شور، به قیام مردم کوفه پیوست و در آنجا کشته شد، و هواداران او، از شیعه جدا گشتند . پسر بزرگ علی بن حسین، که در سلسله امامت، امام پنجم شیعه است به شیوه پدر وفادار ماند. و پسر محمد بن علی، امام ششم نیز راه احتیاط را برگزید . و در این فاصله

گروهی از جوانان خاندان حسن و حسین باز به موج های عصیان که علیه بنی امیه - هربار وسیع تر بر می خاست - پیوستند و کشته شدند. و فرقه های متعدد جدا شده از شیعه گرد این کشته شدگان پدید آمد.

در دوران محمد باقر و جعفر صادق که ایام زوال بنی امیه بود، اما حکومت و قدرت تعیین سرنوشت نظام اسلامی همچنان درحوزه اقتدار عرب مانده بود، برای خاندان علی فرصتی پیش آمد، باز در قبال تردید و احتیاط اینوارثان امامت شیعه، تیره بنی عباس پیش افتاد و از فرصت سود جست و به یاری موالی برخاسته از خراسان، حکومت را از بنی امیه گرفت. و همین که به قدرت رسید ناگزیر در همان راه غلتید که بنی امیه می رفت، و از آنجا که بنی عباس خود از شاخه اشراف، ثروتمندان و زمینداران عمده قریش بودند، خلافت آنها، گرهی از بحران اجتماعی باز نکرد و فشار مالیاتی در دوران منصور بر روستاییان افزایش یافت. و باز مخالفت با آنها (با انگیزه های متفاوت) در درون جامعه اشراف عرب، و بیرون آن که انبوه موالی و مسلمان عرب و غیر عرب بودند، بالا گرفت.

در دوران جعفر صادق که به موازات تحرك نظام اسلامی در تدوین علوم دینی و حقوق اهل سنت، تکوین معارف اسلامی نیز آغاز شده بود، تکانهای اجتماعی که دنیای خلافت اسلامی را می لرزاند، به درون خانه امام شیعه نیز راه یافت. و سه تن از فرزندان جعفر صادق به روی او ایستادند. و اسماعیل که بزرگ تر بود، و پیش از پدر درگذشت، فرقه یی از شیعیان، دور پسر او محمد حلقه زدند و این گونه پایه فرقه یی گذاشته شد که منشأ حوادث بسیار در خلافت عباسی گردید. و دو پسر دیگر نیز فرقه هایی ساختند. ولی امام صادق به شهادت منابع شیعه، امامی، موسی کاظم را جانشین خود ساخت. و موسی کاظم نیز در همان روال خاموشی و انتظار پیش رفت که امامان سه گانه، پیش از وی رفته بودند.



این زمان از سویی قدرت حکومت بنی عباس به اوج رسیده بود، و از سوی دیگر دامنه، عصیان بر خلافت و حکومت اشرافی متبلور در آن، در سراسر قلمرو اسلامی بالا گرفته بود، و خوارج، میدان وسیعی برای استقرار در این یا آن گوشه، قلمرو اسلامی یافته بودند. و نیز جنبش های غیر اسلامی در قسمت هایی از ایران به سرکردگی سرداران صاحب زمین رونق می گرفت. و خلافت بنی عباس که علاوه بر حکومت خشن و سخت تاب متکی بر سازمان جاسوسی قوی بنی امیه، به شیوه های مزورانه، مجهز بود، و با غدر و بی اعتمادی و بدگمانی بر قلمرو اسلامی حکومت می کرد، حتی حالت سکوت و سکون اشراف مدینه را نیز نمی توانست تحمل کند و این زمان خطر درونی را، در میان خاندان علی می جست که جوانان آن، بی اعتنا به مشی محتاطانه سران خاندان - که سر مماشاة با بنی اعمام خود در امر حکومت داشتند - هر از چند سر از رهبری گروهی عصیانگر در کوفه و شهر های دیگر عراق و ایران بر می آوردند. و چنین بود که با آنکه امام هفتم، موسی الکاظم، راه پدر را ادامه می داد، يك بار در پایان ایام مهدی در مدینه به امر خلیفه زندانی شد که زود به رهایی وی انجامید و بار دیگر در دوران هارون، او را به بغداد آوردند و در زندان هارون ماند تا درگذشت. و علی بن موسی، امام هشتم در چنین دوران توفانی که جنگ میان امین و مأمون نیز مزید آشفتگی بیشتر قلمرو اسلامی شده بود، و پس از پیروزی مأمون، دعوت وی را برای ولیعهدی پذیرفت و به خراسان رفت و در آنجا مسموم شد. و خواندن او، از جانب مأمون، بر پایه بیمی بود که مأمون از بزرگان عرب در مدینه و کوفه داشت. و می اندیشید که مبادا ائتلافی با خاندان علی در مدینه و کوفه، بر سر خلافت صورت بندد. و علی بن موسی با پای خویش به دامگاه رفت. رفتار مأمون با امام هشتم و سپس با پسر وی، که هردو را به دامادی خود برگزید، نشانی از موقع محکم سیاسی خاندان علی، در شرایط حاد و وضع دشوار خلافت عباسی این دورانست. برخلاف آن که

معاصران ما سیاست مأمون را دلیل پیوند ایرانی امامان شیعه تعریف کرده اند، بی این که توجه کنند که از دوران بنی امیه، خاندان امامت شیعه عنصر وفادار و پا استوار حکومت عرب در قلمرو اسلامی بوده است، و حضور کسانی از موالی و مسلمانان ایرانی در فرقه شیعه، نشان تعلق خاطر يك جانبه آنان به خاندان علی است. چنان که انبوهی از ایرانیان نیز به فرقه های دیگر اسلامی تعلق یافته بودند. این برداشت معاصران بیش از آن که با درك علمی تاریخ همراه باشد، به عاطفه مذهبی آنها که با تعلقات ملی معاصر آمیخته است، مربوط می شود.

امام نهم هنوز صغیر بود که جای پدر را گرفت و مأمون او را به بغداد برد، و همسرش و معتصم، او را در جوانی از میان برداشتند، و امام دهم نیز صغیر بود که جانشین پدر شد. و در تمام سالها که پدر در بغداد بود، وی در کنار مادر در مدینه به سر می برد، پس از مرگ پدر باز در مدینه بود تا خلافت به متوکل رسید و فرستاد او را از مدینه به بغداد و به سامرا بردند، و در زندان ماند تا مرد. و حسن پسر او که همراه مادر به سامرا آمده بود بعد از پدر به امامت شناخته شد، و سال بعد به فرمان المعتز، او را به زندان بغداد بردند. و پس از آزادی به سامرا بازگشت و همانجا مرد. در سال ۲۶۰ هجری - و غلام وی روایت کرد که امام پسری داشته است که هنگام حمله نگهبانان خلیفه برای توقیف وی، در سرداب خانه پنهان و از دیده ها غایب شده است.

چند نکته هست که باید به این فشرده افزود : يك - تا نیمه زندگی امام یازدهم، خاندان «امامت» بر پایه حقوقی که از زمان عمر، شناخته شده بود، از «بیت المال» مستمری ثابت داشتند و بسا که بستگی آنها به این مستمری، در مشی محافظه کارانه شان بی اثر نبوده است. همچنان که دردوام شجره امامت دو- ساختار درون خانواده علی در ارتباط با شیعه امامی، طی بیش از دو قرن دستخوش تغییر کلی شد : علی همانند محمد که تا خدیجه

زنده بود، به وی وفادار ماند، و پس از مرگ خدیجه بود که زنان و کنیزکان متعدد در خانه داشت، تا فاطمه زنده بود تنها با وی به سر برد و پس از مرگ فاطمه بود که از خوله، کنیزك حنفیه، صاحب پسرانی شد. و داعیه، امامت شیعه بر محور انتقال میراث محمد به دختر و داماد وی قرار دارد. و پسران او، حسن و حسین به این اعتبار جانشینان و میراث بران امامت به شمار می آیند. در باره حسن از کنیزکان متعدد وی سخن می رود. از جمله يك کنیز او را شیعه متهم می کند که در رابطه با معاویه امام را مسموم ساخته است. در باره، حسین روایتی که ابن خلکان نقل کرده آن است که علی یکی از دختران یزدگرد را که به اسارت در آمده بودند به همسری وی برگزید که شهربانو مادر علی بن حسین است و علی بن حسین که تا سال ۹۵ هجری زندگی کرد، با دختر عموی خویش همسر شده بود و تا پایان عمر نیز به او وفادار ماند. و فرزندانش محمد باقر و زید در پیوند درون خانواده علی و فاطمه تولد یافتند. همسر محمد باقر، و مادر جعفر صادق دختری از خاندان ابوبکر خلیفه اول و از قبیله قریش بود. اما امامان بعد از صادق همه فرزند کنیزکان متعدد بودند. و يك ریشه، درگیری های بسیار میان آنها بر سر امامت این بود. سه - از دوران امام محمد باقر به بعد امامت های ششگانه، مورد اختلاف و تنازع افراد در درون خانواده بود. ولی بیشترین انشعاب و تنازع پس از امام یازدهم روی داد و شیعه، حسن چهارده شاخه شدند چهار - جعفر برادر حسن، در جمع شهادت داد که برادر او، فرزندی نداشته است. و از جانب عثمان «کذاب» لقب گرفت. و شیعه امامیه در تصدیق وجود امام دوازدهم اصل را بر روایت عثمان قرار داد که از ثقات شیعه و خادم امامان دهم و یازدهم بود و تکرار این روایت به تواتر از جانب سه تن نواب بعد از وی. پنج - از امامان شیعه، بعد از علی با آن که مردان عالم و فقیه چون باقر و صادق در میان آنان بوده اند، تألیفی بجا نمانده است، جز صحیفه،

سجاده از امام چهارم، و چند تألیف منسوب به شاگردان باقر و صادق که گفته می شود از مجلس درس تفسیر، و الهیات و علوم آن دو مدون کرده اند. و علت اصلی را در این زمینه می توان احتیاط و پرهیز امامان از سیاست تفتیش عقاید و انکیزیسیون حاکم بر نظام خلافت اموی و عباسی به شمار آورد و پذیرفت که این احتیاط موجب شده است که کار تألیف و تدوین فقه و حدیث و تفسیر و کلام شیعه مؤخر بر این تدوین در نزد اهل سنت آغاز گردد. و بعد ها چنین توجیه شود که در حضور امام نیازی به تدوین این میراث نبوده است، و غیبت امام هست که نیاز به تألیف و تدوین را به وجود آورده است. شش - می توان دریافت که دوران نواب اربعه، دوران اوج یأس در میان شیعه امامیه است و تأکیدی بر عدول از سیاست فرمانروایی بر خطه اسلامی. و گرایش به تدوین و تسجیل داده های امامان شیعه در قالب مذهب و مکتبی که جعفر صادق می توانست پایه گذار آن شماره شود و آغاز تلاش برای تثبیت این مکتب.

## تدوین مذهب شیعه امامی

مذهب شیعه امامی، با آغاز دوران نوآب خاصه، در نیمه دوم قرن سوم، مرحله متابعت از امام حاضر صاحب داعیه خلافت را پشت سر گذاشت، و تاحدی به همان مسیر افتاد که مذهب سنت پس از خلیفگان چهارگانه طی کرده بود: تدوین معارف اسلامی، از حدیث و فقه و تفسیر و کلام؛ اما به روایت از امامان یازده گانه، و طبیعی است که در تمام زمینه ها، از میراث چند قرنی معارف اسلامی برخوردار بود و چنان با معارف اهل سنت، آمیخته بود که فی المثل شیخ توسی، در قرن پنجم، به انتخاب خلیفه عباسی، دوازده سال در بغداد، بر مسند درس می نشست. و این، رابطه مالک، ابوحنیفه و شافعی، امامان سه گانه فقه عامه (سنی) را با امامان محمد باقر و جعفر صادق، به یاد می آورد.

این مرحله انتقال، به مذهب شیعه امامی نیز فرصت می داد که در شرایط اجتماعی و جا به جایی ها، و در خدمت به آن، همچون دستگاه فقاہت عامه، حسابش را از خلافت، و دعوای سیاسی حکومت، جدا کند. در گردآوری و فراهم ساختن دانش ها و داده های امامان یازده گانه، حول معارف اسلامی، و در ضبط و ربط منقولات امامان، و تدوین علم حدیث، ری، و در آنجا بخصوص قم، سهم عمده داشته است. و در میان مؤلفان نخستین

این دوره، که برهه بی صد و پنجاه ساله را شامل می شود، مردان برخاسته از قم، حلقهء اصلی را تشکیل می دهند. محمد بن الحسن القمی (متوفی<sup>۱</sup> به سال ۲۹۱ هجری و همزمان با نواب خاصه، اول و دوم) مجموعه یی از احادیث شیعه را فراهم آورده است ابوالحسن علی قمی بن ابراهیم بن هاشم، معروف به «شیخ اقدم» مفسر و فقیه معروف شیعه و استاد کلینی (متوفی به سال ۳۲۹ هجری در بغداد)، هم عصر نواب خاصه، سوم و چهارم است.

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی ملقب به ثقة الاسلام<sup>۲</sup> از مجددان مذهب امامیه ... در رأس مائه، سیّم<sup>۳</sup> متوفی به سال ۳۲۹ هجری در بغداد، کتاب «الکافی فی علوم الدین» را طی بیست سال فراهم ساخته است که نخستین اصل از اصول چهارگانه، حدیث شیعه، امامیه است. ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، قمی صاحب تألیفات و فتوی است (متوفی به سال ۳۲۹ هجری در بغداد). و پسر او، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین و ملقب به «شیخ صدوق» و ابن بابویه، (متوفی به سال ۳۸۱ هجری در ری) مؤلف «من لایحضره الفقیه» دومین اصل از اصول اربعه را تألیف کرده که نام آن تعریضی به تألیف زکریای رازی «من لایحضره الطیب» است<sup>۴</sup> و سرانجام محمد بن حسن توسی معروف به «شیخ الطائفه»، که به مدت ۱۲ سال در بغداد کرسی تدریس داشت، دو کتاب دیگر «اصول اربعه متقدم» : «تهذیب الاحکام» و «استبصار» را تألیف کرد. دانستنی است که به دنبال فتنه سال های ۴۴۴ تا ۴۷ هجری، در ماجرای بساسیری، که سلجوقیان در بغداد مستقر شدند و نزاع و خونریزی میان شیعه و فرقه حنبلی، دامن زده شد، آتش تعصب، دامن شیخ توسی را هم گرفت، و کرسی درس و کتب شیخ را سوختند و خود او را متهم ساختند : شیخ از اتهام برائت یافت، اما دیگر در بغداد نماند :

۱- اسلام در ایران : ص ۲۷۷ و ۳۰۲ - تقریرات اصول : استاد محمود شهابی .

آن شهر را رها کرد و در سال ۴۴۹ به نجف کوچید و در آنجا حوزه تدریس برپا کرد و به سال ۴۶۰ یا ۶۱ درگذشت. بنا بر منابع شیعه: "فضلاء شاگردان وی، که مقام اجتهاد داشته اند، از دانشمندان خاصه (شیعه) افزون از سیصد تن و از علماء عامه (سنت) عده بی بیشمار بوده اند" <sup>۱</sup> در همین برهه، گروه دیگری از نام آوران در گرد آوری معارف شیعه از فقه و تفسیر و کلام و رجال، که همه با حدیث و روایت از امامان یازده گانه آمیخته بود کوشیدند. شیخ مفید، ابو- عبدالله محمد بن النعمان بغدادی (متوفی به سال ۴۱۳ هجری) و سید مرتضی علم الهدی پشت چهارم از امام موسی کاظم و شاگرد شیخ مفید، (متوفی به سال ۴۳۶ هجری) از متکلمان و مؤلفان بزرگ شیعه، امامیه، این دوره اند. و بغداد کانون تعلیم و تعلم معارف شیعه است.

فضای سیاسی این دوران، فضای استیلای خاندان بویه، بر غرب ایران و سراسر عراق بود. و این خاندان که بر دارالخلافه نیز استیلا یافته بود (از سال ۲۳۴ تا ۴۴۴ هجری) و حکومت بغداد را داشت، مجالی برای رشد و نمو شیعیان و دیگر فرقه ها، فراهم آورده بود. اما با استیلای سلجوقیان مهاجم، بر بغداد، که خلافت عباسی مشوق آنان بود، از نیمه قرن پنجم، دورانی سیاه از اختناق و سرکوب عقاید و مذاهب از جمله مذهب شیعه، امامی، آغاز گشت و بغداد، موقع خود را به عنوان کانون فرهنگی تشیع از دست داد. و این فشار و سرکوب، که از بغداد به سایر قلمرو سلجوقیان صادر می شد، بسیج فرهنگی - سیاسی عام سنت را علیه تمام فرقه های شیعه، از جمله شیعه، امامی، همراه داشت که کتاب سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی، و معارضه شدید امام محمد غزالی با فرقه هایی از شیعه، نمونه یی از آنست.

حاصل این تهاجم سهمگین، استقرار رکودی صد ساله بر تلاش فرهنگ سازان شیعه، امامی بود که شیخ توسی با نقل مکان از قلب توفان خشم و

۱- تقریرات اصول: ص م ب

ت بغداد، به نجف، کوشیده بود کانون آن را از آسیب حفظ کند .

پس از شیخ توسی، به فاصلهٔ قریب يك قرن، شیخ طبرسی، ابو علی فضل بن حسن بن فضل (متوفی به سال ۵۴۸ هجری) در خراسان، دنبالهٔ کار قطع شده در بغداد را گرفت . او که در توس و سبزوار زندگی می کرد، به تتبع در تفسیر قرآن پرداخت، و کتاب بزرگ خود را به نام تفسیر «مجمع البیان» در سال ۵۳۶ هجری به پایان برد که کتابی است معتبر، و سپس در سال ۵۴۲ از مجمع البیان و تألیف دیگر خود، که تلخیص «الکشاف عن حقایق التنزیل» زمخشری بود، انتخابی کرد و تفسیر «جوامع الجامع» را مدون ساخت. و به این ترتیب، حدیث، فقه و تفسیر شیعه، امامی، مرحلهٔ تکوین خود را طی کرد . اما کلام، هنوز به مرحلهٔ کمال نرسیده بود . با این وصف، دستگاه فقه شیعه و معارف آن جایی ایستاده بود که بتواند در نظام خرده شاهی قلمرو گستردهٔ اسلامی، همچون دستگاه فقه سنّی، نقش مدنی و اجتماعی مستقل از فرمانروایی سیاسی، ایفا کند، با این تفاوت که با اتکاء اعتقاد به اصل وراثت در امر امامت، همسازی بیشتر با نوع حکومت های مسلط زمانه داشت .

اما نباید فراموش کرد که رقابت میان دستگاه های چهار گانهٔ فقه اهل سنت، با دستگاه فقاهت شیعه، امامی - پس از تدوین آن - منشأ دورهٔ جدیدی از تنازع میان آنها شد که در عمل، بازده آن، کمتر از مبارزهٔ سیاسی خاندانها بر سر فرمانروایی نبود . و این تنازع بود که جای داعیه های سیاسی عصر امامان را در مقابل خلیفگان گرفت و به طرد و قمع شیعه، امامی از بغداد انجامید . حکومت مدنی سنّت، تحمل رقیب و شریک تازه نداشت .

پس از مرگ شیخ توسی، در نجف، فقیهان شیعه، صد سالی از قلمرو «شیخ الطائفه» فراتر نرفتند، اما، به تدریج، معارف شیعه، در خراسان و بعد، در حله نمایندگان یافت . و حله، که شهرکی در ۹۳ کیلومتری بغداد به جانب کوفه، و بر لب فرات بود، از نیمهٔ دوم قرن ششم، تا دو قرن حوزهٔ معتبر



معارف شیعه شد. در حله، نخست محمد بن احمد بن ادریس حلی (متوفی به سال ۵۹۸ هجری)، که نوادهء دختری شیخ توسی بود، در فقه نام آور شد. و با نقد آثار شیخ الطائفه، پایهء اجتهاد را در مذهب شیعه گذاشت؛ و سپس نوبت به ابوالقاسم، نجم الدین جعفر بن حسن حلی، معروف به «محقق» رسید که به يك واسطه شاگرد محمد بن ادریس بود. کتاب معتبر محقق حلی، شرایع الاسلام، از منابع عمده فقه شیعه است. او در سال ۶۷۶ در گذشت.

(علامهء حلی و برادرش - خواهر زادگان محقق و نیز ابن طاووس،

شاگرد و تربیت یافتهء وی بودند.)

ابو منصور، جمال الدین حسن بن سدید الدین یوسف بن علی مطهر حلی، مشهور به «علامه» که به عنوان «آیت الله» خوانده شده است<sup>۱</sup>، (متولد به سال ۶۴۸ و متوفی به سال ۷۲۶ هجری)، فقیهی است که معروف است «الجبایتو» را به مذهب شیعه امامی در آورد و آن سلطان مغل، برای آنکه مصاحبت علامه را داشته باشد، فرمان داد برای علامه، مسند درسی سیار، در اردوی سلطان ترتیب دهند. و علامه در تمام سفرها ملازم سلطان باشد. کتاب «تهذیب الوصول الی علم الاصول» از جملهء تألیفات علامه است که بعد ها شروح متعدد بر آن نوشته اند.

عمیدالدین، عبدالمطلب بن محمد حسینی و ضیاء الدین عبد الله بن محمد بن علی بن - اعرج حسینی، خواهر زادگان علامه، و شاگردان او، از صاحبان تألیف در حوزهء حله بشمارند، همچنانکه فخر المحققین ابوطالب محمد، پسر علامه درین شمار است. و این هر سه، شارحان تألیفات علامه بوده اند.

و سر انجام ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی بن شیخ شمس الدین محمد عاملی: که در فرهنگ شیعه، به «شهید اول» معروف است. وی نیز از شاگردان علامهء حلی و پسرش فخر المحققین، بود و در پایان عمر در

---

۱- تقریرات اصول: ذیل ص نج.

لبنان و شام ساکن شد و در شام ، به فرمان امیر سیف الدین خوارزمی ، و " به حکم مفتی مالکی ، در سال ۷۸۶ هجری به سن پنجاه سالگی نخست با شمشیر به شهادت رسیده ! آنگاه رجم شده !! پس از آن سوزانده شده است !!! " ۱

اورا نیز باید از بزرگان تألیف در حلقهء حله بشمار آورد ؛ هرچند که خود از لبنان بود . و علاوه بر محضر درس علامه ، و پسرش ، همچون اغلب عالمان این پنج قرن ، از محضردرس عالمان عامه نیز بهره گرفت و به نقل صاحب تقریرات اصول " در اجازه یی که به ابن خازن داده چنین نوشته است : « ... من از چهل تن از علماء مکه و مدینه و بغداد و مصر و دمشق و مقام خلیل که همه از علماء عامه اند روایت می کنم » " ۲ .

خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمدبن حسن ، معروف به محقق توسی ، (متولد به سال ۵۹۷ و متوفی به سال ۶۷۲ هجری) از حوزهء معارف شیعه در خراسان برخاست . پدر خواجه ، از فقیهان و عالمان توس بود . و خواجه ، علاوه بر تحصیل منقول و معقول در توس و نیشابور ، در بیست و پنجسالگی به قلعه های اسماعیلیان راه یافت و نخست نزد ناصرالدین عبدالرحیم بن ابو منصور ، محتشم قهستان رفت و از آنجا به قلعهء « میمون دز » و تا سال ۶۵۴ هـ که هلاکو ، بر خور شاه استیلا یافت ، خواجه در دژ های اسماعیلیان به تحقیق و تتبع اشتغال داشت و از آن پس به خدمت هلاکودرآمد و در سال ۶۵۷ هجری شاهد پایان خلافت عباسی در بغداد بود . علامه حلی در معقول شاگرد محقق توسی بود .

اینکه دکتر ذبیح الله صفا ، در جلد سوم تاریخ ادبیات در ایران ، خاطر نشان می سازد ، دوران استیلای مُغل ، بر ایران ، و قلمرو عباسی ، دوران آزادی مذهب شیعه از فشار و اختناق سنت بود ، به ترتیبی این دریافت تاریخی را

---

۱ و ۲- تقریرات اصول : ذیل صفحهء نو .

تأیید می کند که از زمان نیابت خاصه به بعد، و خاصه پس از نخستین دورهء تکوین معارف شیعه، در بغداد، به عنوان دستگاه و منظومهء فقهی مستقل از مذاهب چهارگانهء سنت، شیعهء امامی دوران تازه یی را در رقابت با فرقه های سنت آغاز کرد. و تهاجم فقهای سنت، خاصه دو فرقهء متعصب حنبلی و مالکی - که از جانب خلیفه و نیز سلاطین ترك، (سلجوقی) حمایت می شدند - به فرقهء امامیه، دوران اختناق دوست ساله یی را پیش آورد که درمقابل آن، فرقهء امامیه، سیاست پراکنده شدن در قلمرو وسیع خلافت را پیش گرفت. و در تمام این دوران، بزرگان شیعه، در آموزش معارف اسلامی و مبادلهء دانسته ها، با فقیهان شافعی و حنفی رابطه داشتند. و اغلب، در محضر درس آنها حضور می یافتند. و یا در محضرشان، شاگردانی از فرق عامه حاضرمی شدند. و شهرهایی در عراق و ایران، حتی پس از برچیده شدن قدرت خاندان آل بویه، قلمرو فقاقت آنها بود.

گروهی از مؤلفان ایرانی، به سائقهء ذهن فرهنگی بعد از انقلاب مشروطه، از گرایش هایی که در ورای دستگاه فقاقت، به عنوان سیاست، نزد پاره بی از عالمان شیعه، نسبت به نهاد سلطنت دیده می شود، انتقال تعلیمات دینی قبل از اسلام ایران را به فرقهء شیعه، نتیجه می گیرند. و گاه فراتر از آن، این انتقال را، در گرایش های کسانی چون امام غزالی نیز می بینند. اما واقع آنست که، گرایش فقیهان و عالمان فرقه های مختلف اسلامی، به نهاد سلطنت و طرح و دفاع از آن، که از دوران ضعف نهاد خلافت، و رو آمدن سلطان های کوچک، در قلمرو اسلامی، و حتی دست اندازی آنها به بغداد و استقرار در آنجا، آغاز شده است، گرایشی است عام، و متناسب با واقعگرایی دستگاه های فقاقت، در امر حکومت، و در جهت حفظ سلطهء این دستگاه ها بر زندگی مدنی و وجدان جامعه، و در خدمت به استمرار نظام حاکم اجتماعی. و این را جای آنکه از غبار فراموش شدهء استخوان مؤبدان، تعلیم بگیرند، از

نوک خونریز و لبه، برای شمشیر سلطان های فاتح، و در خدمت به این شمشیر آخته، می آموختند. چونانکه موبدان نیز در روزگار خویش به همین شیوه، تعلیم یافته بودند!

خواجه نصیر الدین توسی، با موقع مستحکمی که در دستگاه ایلخانان مغل، پیدا کرد، در برجیدن بساط خلافت عباسی، نقش داشت. و راه را برای ورود فقیهان دیگر شیعه، امامی، به دربار ایلخانان باز کرد. و شاگرد او، علامه، حلی، توانست «الجایتو» را به مذهب شیعه در آورد. و از وی، «سلطان محمد خدابنده» بسازد، و سلطان نیز می خواست راه اعلام مذهب شیعه، امامی را برای نشستن بر کرسی اسلام سنی، هموار کند، اما غلبه، شماره، رؤسای قبایل و صاحبان مقامات اداری و حکومتی تابع فرقه های سنی، و موقع جا افتاده، آنها مانع خواست او شد. با این وصف در قلمرو ایلخانان مغل، برای شیعه، امامی، فضای علنی شدن و تبلیغ و جا افتادن فراهم آمد. و در شهرها و مناطقی، مذهب شیعه امامی ریشه دواند. و این وضع پس از ایلخانان مغل، و در زمان تیمور و فرزندانش نیز - که بیشتر مسلمان حنفی بودند - ادامه یافت. و حتی در این دوران، شیعه، امامی، در برابر متعصبان حنبلی و مالکی، حالت تعرضی پیش گرفت و در علنی کردن سب بنی امیه، اصرار ورزید؛ و تقیه را کنار گذاشت. و کار به جایی رسید که امیر علی شیر نوائی، وزیر ادیب و با نفوذ سلطان حسین بایقرا، به دفاع از مراسم شیعه و سب بنی امیه، برخاست و در مقام پاسخگویی به معارضان شیعه حکمی فتوا مانند منظوم ساخت که:

ای که گفتی بریزدو آل او لعنت مکن

تا که شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آنچه با آل علی او کرد گر بخشد خدا

هم ببخشاید، کسی گر کرده باشد لعنتش

شرایط اجتماعی ناشی از استیلای سران قبایل و عشایر ترك و تاتار به صورت حاکمان اقطاع پراکنده، و استقرار نوعی نظام عشیره‌یی بر سراسر قلمرو تیموری، زمینه‌رشد پراکنده مذهبی، و رویش‌های منطقه‌یی عقاید و «سکت»‌های مذهبی را فراهم آورده بود و سیطره قدرت‌های مذهبی عمده و ریشه‌دار را، با تمام صلابتشان، کم‌رنگ می‌ساخت. و معتقدات بدوی و سرشته با خرافه بت پرستی و باور به تجسد خداوند را که سرشته با زندگی اقوام صحراگرد ترك بود با مذهب رایج هر منطقه می‌آمیخت. از آثار این تحول تاریخی و اجتماعی، يك نمونه، تغییر گرایش خانقاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی است، که در قلمرو خویش، سکت تصوفی شیعی را رواج داد. با این همه، هنوز حاکمیت مدنی مذهب‌های چهارگانه سنی، بر قرار بود. فی‌المثل، هنگامی که در سال ۹۰۷ هجری، شاه اسماعیل صفوی تبریز را تصرف کرد، از جمعیت شهر، به نوشته حبیب‌السیر، و سایر تواریخ، سه‌بهر سنی بودند و يك بهر، شیعه امامی. که نشانی است از زمینه رواج مذهب شیعه، درین منطقه، در آمیخته با قبایل ترك. و شاید، نقطه مناسبی برای مطالعه در باره انتقال گرایش خانقاه شیخ صفی، که در واقع، نظیر چند خانقاه مشهور دیگر زمانش، خود پایگاهی فتووالی بشمار می‌آید.

پیدایش فرقه‌هایی با افق‌های بینش قبیلہ‌یی یا شهری، و اختلاف ارزشی بین آرمانخواهی آنها: نظیر جنبش حروفیه، حرکت سرداران، پیدایش فرقه‌های بکتاشیه و نوربخشیه، فرقه مشعشعیه، و ... مولود این شرایط اجتماعی است.

آنچه در خور یادآوری است، اینست که در این مرور فشرده:

يك - شاخه‌های جدا شده از شیعه امامی، اما در رابطه با تبار امامت،

مستقل از اصل آن، و متناسب با نقشی که در دوره های معین تاریخ اسلامی، و سر زمین های قلمرو خلافت داشته اند، به حساب آمده اند؛ چراکه هر انشعاب، از نقطه یی که آغاز می شود، در تعارض با مسیر نخستین، به مسیری دیگری غلتد و همراه با هویتی تازه با زمان گره می خورد. رویش فرقه های زیدیه، یا اسماعیلی، و گذاری که در تاریخ داشته اند، یکسر از گذار تاریخی شیعه، امامی جداست و راه خود را طی کرده است.

دو - فرقه هایی که داعیه دارانی جدا از خاندان امامت، اما برخاسته از میان شیعیان پدید آورده اند، و در اصل، امواج عصیان سیاسی - اجتماعی بر خلافت بوده، اما بنا بر طبع و شرایط اجتماعی، به سر و رهبری از میان اشراف اسلام برای توجیه خویش نیاز داشته اند، و از جانب امامان شیعه، طرد و رد شده اند، و به «غلاة» شهرت یافته اند، نیز نباید به حساب شیعه، امامی منظور شوند.

سه - شیعه، علی، در زمان خود وی هست که حضور فعال سیاسی دارد. و با واقعه کربلا، از عرصه مبارزه به عنوان وزنه یی مؤثر و سرنوشت ساز، کنار می رود. و هشت امام بعدی با داعیه، خاموش خلافت، راه مشخص شیعه، امامی را ادامه می دهند. و از دوران امام پنجم، حتی در درون خاندان بر سر امامت کشمکش و انشعاب مداوم وجود دارد.

چهار - ازدوران امام هفتم به تدریج نقش مؤثر غلامان در خاندان امامت محسوس می شود: «اباصلت» غلام علی بن موسی، که کارگزار امور و راز دار وی هست. و «عثمان» که به امام نهم و امامان دهم و یازدهم خدمت می کند، و اداره و تمشیت تمام امور علی النقی و حسن العسکری با اوست، و از هردو امام، در احترام و اعتماد به او حدیث هایی در دست است. و اوست که سر انجام در بن بست فترت درون خاندان امامت علوی، برای پیشگیری از امحای مذهب شیعه، امامی، به اعلام غیبت امام دوازدهم و تدارک زمینه،

تدوین ادبیات این مذهب کمر می بندد . و حلقه بی که گرد او تشکیل می شود، رنسانس شیعه، امامی را، پس از دورانی که به سترونی رسیده بود، پی می ریزد .

پنج - اصل غیبت امام دوازدهم، که از فرقه های دیگر اقتباس شده، از سویی به منزله، چاره اندیشی برای پایان بخشیدن به يك داعیه، خاموش بی رنگ و مورد تعارض وارثان امامت است و از سوی دیگر «رنسانسی» در مذهب. این اصل، در عین حال باروحيه، اجتماعی نظام فتودالی حاکم بر قلمرو اسلامی نیز سازگار است .

نقش تعیین کننده «نواب اربعه» در سازماندهی، حفاظت - و جهت نو دادن به حرکت شیعه، امامی در عین حفظ روح و هویت آن - اهمیت بسزا دارد. شش - تدوین و تکوین معارف شیعه، امامی، که از نیمه، دوم قرن سوم، آغاز گشت، و تا قرن هشتم طول کشید، راه حضور مذهب جعفری را در قلمرو اسلامی، همچون چهار مذهب حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی و به منزله، مذهب پنجم، هموار ساخت .

هفت - عرق عربی و اصالت تبار، که لازمه، فرمانروایی و خلافت بود، در ادوار بعد، در آیین (ایده نولوژی) شیعه، به تدریج، به هاله بی از تقدس، معصومیت، قدرت بی انتها و بی مرگی امامان، و توانایی آنان به خرق عادت (معجزه)، تبدیل شد . و چنین است که امامان، در مذهب شیعه، فراتر از انسان بشمار آمده اند: هیچ يك به «مرگ طبیعی» از جهان نرفته اند. و جز علی و حسین، که کشته شدند باقی نیزه سموم خلیفگان بنی امیه و بنی عباس، جان سپرده اند، تا توجیهی برای «بی مرگی» امام غایب باشد .

این نیز گفتمنی است که : روح محافظه کاری دوران امامان، در ادوار بعد، به دستگاه فقه شیعه، امامی انتقال می یابد. نمونه، این محافظه کاری را می توان حتی در احتیاط از به کار گرفتن علم کلام - در آغاز رواج آن - در

مذهب شیعه یافت؛ تا آنجا که در دوره اول - عصر امامان یازده گانه - برای دفاع از حقانیت مذهب شیعه، به ابو عثمان عمر بن بحر، معروف به جاحظ، متکلم و ادیب معتزلی پر آوازه عرب (م ۱۶۶ هـ : و ۲۵۶ هـ) کتابی در کلام سفارش داده می شود. و متکلمان شیعه در چند قرن اول، تألیف درخشانی در کلام ندارند.

بعدها، در مذهب شیعه، مخالفت با فلسفه، و شاخه های آن، و با عرفان، همچون میراثی در این مذهب باقی ماند، با آنکه به مرور، هم متفلسفان ایرانی، و هم متصوفان، کوشش بسیار بکار بردند تا مذهب شیعه را با فلسفه و عرفان آشتی دهند. و لباس مذهبی بر پیکر فلسفه و عرفان پوشاندند، «صوفی کشی» یکی از شگرد های نمایش قدرت علمای شیعه شد.



## استقرار فرمانروایی ایل سالاران

هنگامی که زوال رسمی خلافت عباسی، در سال ۶۵۶ هجری واقع شد، مدت‌ها بود که قدرت‌های جانشین خلیفه در نظام اجتماعی قلمرو گسترده، متصرفات اسلامی، استقرار یافته بودند: شیرازه نظام مدنی جامعه فئودالی، در دست کارگزاران دینی و شبکه گسترده شان بود، و این شبکه، با نوعی استقلال، در خدمت مجموعه نظام قرار داشت. و نظام سیاسی را قدرت شمشیر تصاحب کرده بود که پیاپی دست به دست می‌شد. و تا خلیفه برجا بود، خود برای حفظ خویش یا ارضای خاطر، به تهاجم‌ها و قدرت‌ربایی‌ها دامن می‌زد. و این رسمی قدیم بود که جهان هزاره پیش از اسلام نیز (در آسیا تا آستانه آفریقا) با آن آشنا بود و از آن بارها آسیب دیده بود. ظهور جنگاورانی که حکومت می‌خواستند، و مدارای خلیفه عباسی با آنها، و برانگیختن نهانی آنها بر یکدیگر، و رشد پدیده تازه‌یی به نام غلامان ترک در رده سپاهیان خلیفه، و فرمانروایان محلی و سرانجام سرازیر شدن قبیله‌های صحراگرد غز به آسیای مرکزی و فلات ایران، با تمهید بغداد، از قدرت پاره پاره شده خلافت که نماینده فرمانروایی تیره عرب بود، چیزی بجا نگذاشته بود. تیر خلاص را نیز خلیفه، خود با دعوت چنگیز به هجوم رها ساخت. که اندکی بعد به تدفین رسمی خلافت و حکومت تیره عرب در قلمرو گسترده اسلامی، انجامید.

ساختار اجتماعی قلمرو حکومت دوران استیلای عرب، همان ساختار پیش از استیلا بود، جز این که استیلاگران فاتح، نخست به عنوان حق پیروزی و سپس به عنوان امتیاز قومی و اصل برتری، سیادت خویش را در رأس قدرت بر سراسر نظام اجتماعی گسترده کردند. و در سراسر قلمرو استیلا، از این موضع با طبقات بالای جامعه آمیختند، یا طبقه جدید بالای جامعه را تشکیل دادند و بافت فئودالی جامعه که این تحمیل را پذیرفت، فشار آن را به پایین انتقال داد. و این گونه در سراسر دوران استیلای عرب عنصر نارضایی و عصبانیت از اعماق جامعه بر می‌خاست و به سیمای گوناگون مذهبی در برابر حکومت علم می‌شد. در پایین جامعه، کشاورزان قرار داشتند که هم تولید می‌کردند، و هم خدمت. و اگر در عصر ساسانی، پیش از برداشت سهم حکومت، حق نداشتند سهم خویش را از محصول بگیرند، نمی‌توان پنداشت که در دوران خلافت وضع آن‌ها تغییر یافته بود؛ جز این که هرچه بیشتر بر تعهدشان افزوده شده بود. و در بالای جامعه، زمین‌داران، کارگزاران حکومت، سرداران و سپاهیان، کارگزاران دین، و اشراف عرب که از دوران خلافت عمر، به رسوم و حقوق موروثی دیوانی رسیده بودند، طفیلی وار در رفاه می‌زیستند. و بازرگانان، برای خلیفه و بزرگان سپاهی و دیوانی تجارت می‌کردند. رایج‌ترین تجارت که رونق بسیار داشت، تجارت برده بود. و بزرگان و اشراف، خیلی از کنیزکان و غلامان گوناگون داشتند.

حضور و آمیزش عنصر عرب و ایرانی، به شهر و روستا محدود نماند. و دامنه آن به قلمرو کوچ‌نشینان فلات ایران نیز کشیده شد که جا به جا در آثار جغرافی نویسان نخستین، نشان این آمیختگی را می‌توان یافت. در میان کوچ‌نشینان نیز، نفوذ عرب، به نظر می‌آید که بیشتر جلوه اعتقادی و مذهبی داشت و عرضه‌کنندگان شریعت، فردی یا جمعی به جامعه کوچک و بدوی کوچندگان می‌پیوستند و نام و نسب خودشان را به قبیله می‌دادند. همین

شیوه، اختلاط را در جوامع روستایی به اشکال مختلف می توان نشان داد. جدا از مواردی که تیره یی یا قسمتی از تیره یی يك جا از شبه جزیره به سرزمین جدید کوچ می کرد.

در بالای جامعه، رقابت ریشه های گوناگون داشت. اشراف و بزرگان عرب، به طور عمده در مدینه و بغداد مستقر بودند، و رقابت و برخورد میان آن ها جاری بود. ولی در کار توطئه چیدن علیه اشراف و بزرگان غیر عرب با هم اتحاد داشتند. اشراف و بزرگان غیر عرب دو دسته بودند؛ سرداران و دیوانیان. دیوانیان بیشتر از میان خاندان های صاحب نام و زمین دار ایران بر می آمدند. و بالیدن آن ها پیوسته کینه و رقابت اشراف عرب را بر می انگیخت. و پایان رقابت نیز پیوسته با فاجعه یی برای آن ها همراه بود. همین رقابت را اشراف عرب با سرداران غیر عرب داشتند. و با آن که از خدمت آن ها بر خوردار می شدند، پیوسته در کمین شان بودند. نقش نظامی ابومسلم، نقش فرهنگی ابن مقفع (روزبه)، نقش دیوانی خاندان برمکی، و خاندان سهل، به عباسی ها مانع نابودی شان به دست مخدومان عرب آنها نشد.

سرداران، بیش از دیوانیان ایمنی داشتند. زیرا تکیه شان به شمشیر بود، و طولی نکشید که استیلای آنها بر دربار خلیفه، و قلمرو او نیز با زور شمشیر به دست آمد. و خلیفه و یارانش ناگزیر برای کاستن از قدرت آنها، از ایجاد رقابت میان آنان بهره می گرفتند.

تزویر و دو رویی، که بنیاد سیاست عباسیان بود، به خوبی تعریف عرب بادیه را که: «فاتك است، کمین می کند و از پشت و غافلگیر خنجر می زند» به کاخ های خلافت انتقال داده بود. با این وصف نباید تصور کرد، کسانی که در عرضه خدمت به خلافت، هستی خود را می باختند، قربانیان چشم و گوش بسته و بی گناه بودند. خاندان گران سنگ برمک، از خراسان به خدمت خلافت در آمده بود؛ هارون، یحیی پدر خاندان را - که معلم او بود - پدر

خطاب می کرد. و خواهر خود عباسه را به همسری به جعفر پسر یحیی داد. و یحیی در آیین با شکوه عروسی، بنا بر معروف، جای سگه، سیم و زر، قباله، زمین بر سر عروس و داماد نثار کرد. و این زمین ها که قباله شان را نثار کرد، همه در خراسان واقع بود. و برزگر خراسانی روی آن کار می کرد. طبیعی است که با محو اثر خاندان برمک، ثروت بی شمار آن خاندان دست و دل باز، از آن خلیفه شد. و اگر کاخ آنها در بغداد پس از غارت به ویرانه بی جغد نشین بدل گشت، ولی مکتب آنها در بغداد و خراسان و هرجای دیگر قلمرو خلافت، فقط دست به دست گشت و به خلیفه و نزدیکانش تعلق یافت.

غلامان ترك، که برای خدمت در بزم و رزم و سایر خدمات تربیت می شدند و کالای بازرگانی رایج آسیای مرکزی بودند، به فاصله صد سال، موقع اجتماعی مهمی در کنار دربار خلافت و باقی دربارها به دست آوردند: نخست سامانیان که به بازار عرضه، نزدیک بودند، آنها را به خدمت گرفتند. و غلامان ترك در سپاه امیران، به مقامات بالای سپاهیگری از سرهنگی تا سالاری و سرداری سپاه رسیدند. حضور این غلامان، چندان با شرایط اجتماعی روز سازگار بود که در شعر روینده، فارسی، نیز راه خود را باز کرد و در فرهنگ آن روزگار به شدت اثر گذاشت.

خاندان غزنوی، نخستین خاندان حاکم از غلامان ترك در ایران بود که یکی از غلامان خاندان سامانی، پایه گذار آن شد. و بعد ها در غرب خلافت اسلامی حکومت «ممالیک» وسیله غلامان سابق بر پا گشت. حضور بردگان ترك در دربار خلافت نیز آثار خود را بجا گذاشت؛ گارد خاص غلامان ترك خلیفه پدید آمد و چیزی نگذشت که اراده آنان برخلیفه و بر اداره امور خلافت مستولی گشت و به طبقه سپاهیان پیوستند و کارشان به عزل و نصب وزیر و خلیفه و حتی به قتل خلیفه انجامید.

اما این طلیعه، پیش درآمد واقعه یی نزدیک بود که تجارت بردگان ترك را به مهاجرت سیل آسای ترکان از شمال به مرکز و جنوب و غرب آسیا پیوند زد. هنوز سلطان محمود، نخستین و برجسته ترین شاه نخستین سلسله غلامان در ایران، زنده بود که سیل ایل غز، به پیشاهنگی فرزندان سلجوق، به دیواره های قلمرو او رسید و اندکی بعد، در زمان پسرش، مسعود طومارحکومت خاندان غزنوی را در ایران فرو پیچید و آنان را روانه هند ساخت و خود تا بغداد پیش رفت، و شاخه یی از آن آسیای صغیر را به تصرف درآورد، و حکومت خرده شاهی اما گسترده و دراز مدت نخستین مهاجمان ترك را تأسیس کرد. (ومحمود دست بغداد را در فراخواندن آنان پیشاپیش دیده بود).

در رابطه با تأثیر برده داری در زندگی اجتماعی قلمرو اسلامی، گفتنی است که پدید آمدن پر شتاب اشرافیت اسلامی عرب در نیمه قرن اول هجری، روابط مدنی درون این اشرافیت را هم متحول ساخت: وفور غلامان و کنیزان (که نخست از انبوه اسیران جنگی بودند) و اثر اجتماعی حضور آنها، خود موضوعی درخور بررسی است. این تأثیر اجتماعی، به یقین از درون روابط خانوادگی آغاز شده است و سپس به سطح کل جامعه انتقال یافته. پیش از این با نمونه یی از آن، بی باریک شدن در موضوع، نزد خاندان علی، رویارو شدیم: اداره کارهای خاندان علی، در روزگار واپسین امامان، یکسر به دست غلامان بود. و عثمان بن سعید، غلام امامان دهم و یازدهم، مقام نیابت و سفارت امام غایب را داشت.

امامان شیعه، جز علی، حسن و حسین، (و علی بن حسین که معروف است مادر او دختر یزدگرد بود که به اسارت سپاه عرب در آمده بود و به غنیمت نصیب حسین شد) تقریباً و تصریحاً از پیوند با کنیزان، رُسته اند. فراوانی فرزندان، رقابت درون آنها بر سر جانشینی، و ایستادن آنها به روی پدر در این

عرصه، نمونه بی از شرایط اجتماعی اقتباس از حرمسرداری ساسانی است که بر زندگی تمام اشراف عرب مستولی شده بود و به خاندان علی اختصاص ندارد. در خاندان خلافت عباسی نیز همین آمیختگی دیده می‌شود. و در سراسر جامعه اسلامی، از قرن اول این اختلاط رایج است.

با این همه رسم کلی جامعه، بین فرزند حاصل از همسری رسمی و فرزند کنیز فرق می‌گذارد. و در اصالت نسب و حسب، به آن حساس است. در آغاز قرن پنجم هجری، فردوسی هنگام هجو محمود غزنوی ازو چنین یاد می‌کند:

پرستار زاده نیاید به کار      اگر چند دارد پدر شهریار

هجوم ملخ وار غزها از مرزهای خراسان قدیم به داخل ایران، که از رویش خاندان سلجوقی آغاز گشت، مرحله تاریخی تازه بی در جامعه ایران اسلامی بود که گرچه زوال رسمی سیادت و حکومت عرب را چند قرن به تأخیر انداخت، اما پایه سیادت تازه بی را گذاشت که به تقریب تا انقلاب مشروطه، در حکومت بر ایران تداوم یافت. البته این هجوم آغازین که سرشته از ستم و تجاوز بود و آسیب بزرگی به حرکت اجتماعی - فرهنگی رساند، در برابر فاجعه بی که دو قرن بعد به صورت موج دوم هجوم، از همان گذرگاه سر رسید، امروز بی رنگ شده است.

ترکان غز، یا ترکمانان، قبایل کوچ نشین و صحرا گرد بودند که از پی تأمین چراگاه برای مواشی خود به حرکت در آمدند. و حضورشان در ایران، منشأ آثار گوناگون شد. تیره سلجوقی که حکومت امیران و شاهان پراکنده را در گذار خود روید و به یاری خلیفه عباسی، تا بغداد شتافت و فتنه «ساسیری» را در آنجا خاموش کرد و بغداد را به آتش و خون کشید، پیشاهنگ این قبایل بود، و سه برادر رئیس قبایل مهاجم، متظاهر به فرمانبرداری از «خلیفه مسلمین»، نخست سیاستمداران، شیوه هجوم

مسالمت آمیز و اشغال تدریجی را بر گزیدند. و پس از استقرار نخستین و محکم کردن مواضع اشغالی، به تهاجم قطعی و هدایت شده از جانب خلافت عباسی پرداختند. و پایهء حکومت «آل سلجوق» را استوار ساختند.

نخستین افراد این خاندان، کشورگشایانی بودند که به ایجاد حکومتی بزرگ در قلمرو اسلامی دل بسته بودند و بسیار زود کوشیدند تا با حال و هوای تمرکز و اسکان، خوبگیرند. و در عین حفظ خلق و خوی ایلی، در پیوند با زمین داران بزرگ و دیوانیان خراسان، و در رابطه با محور خلافت، جای پای حکومت های پیش از خود پا گذاشتند. هرچند این دوران دیری نپایید. چغری بیک پیشروی در قلمرو خلافت اسلامی را پی ریخت؛ طغرل، حکومت آل سلجوق را در این قلمرو تأسیس کرد؛ آل ارسلان آن را وسعت بخشید؛ و ملک شاه، به آن نظام داد، و همچون نخستین امپراتور ترك در این قلمرو فرمان راند. پس از ملك شاه، سومین سلطان مقتدر این سلسله، روح ایلی و صحراگردی بر عنصر حضارت و يك جا نشینی، چربید. و بین افراد این خاندان، کشمکشی از آن دست آغاز گشت که حکومت در قلمرو گستردهء خلافت عباسی را، خاصه در ایران و آسیای صغیر و بین النهرین، به صورت خرده شاهی های پراکنده و درگیر باهم و همزاد با سنت های ایلی حکومت، در آورد. و رقابت افراد خانوادهء وی، که در زنجیر نظام ایلی گرفتار بودند، رؤیای او و اسلافش را که برای پیوند با خلافت اسلامی و انتقال آن به خاندان خویش، تدارک می دیدند، و نقشه ها کشیدند، باطل ساخت.

ایلغار و تهاجم آل سلجوق، به قلمرو شرقی خلافت، از آغاز با تشویق و استقبال خلیفه رو به رو شد و هر دو سو، برای نزدیکی بیشتر به هم، ابتکار نشان دادند. از جمله خلیفه در پاسخ نخستین پیروزی های طغرل، برای او لقب «رکن الدین» فرستاد، و فجایعی را که او و ایل و سپاهش در اصفهان و ری و

سراسر قلمرو دیلمیان، بار آورده بودند، نادیده گذاشت. و از این سو، طغرل به دعوت خلیفه روانه بغداد شد و «فتنه بساسیری» را خاموش کرد و بغداد را از چنگ امیر دیلمی بیرون کشید و به آتش و خون سپرد. و سالی بعد - در محرم سال ۴۴۸ - ارسلان خاتون، دختر «چغری بیک» را به رسم ابراز ارادت ایلی، نامزد خلیفه «القائم بامر الله» کرد. اما پنج سال بعد، هنگامی که خلیفه در بغداد، دست نشانده بی از جانب طغرل بیک بیش نبود، خواستگاری طغرل را از دختر خویش، اهانتی به خود تلقی کرد که گره کوری در روابط خلیفه با خاندان سلجوق انداخت.

این که چرا خلیفه چنین کرد، در خور توجه است. اشرافیت عرب همان اندازه که به گرفتن زن از دیگر تیره هاحریص بود، به دادن زن از خاندان خود به تیره های دیگر، حساسیت نشان می داد، که نشانی از امتیاز و برتری جویی سنتی شده، او بود در تعلیل سرنوشت شوم خاندان برمک، آمده است که هارون خلیفه، دوست دوران کودکی و وزیر خود، جعفر را بر سر خشمی که پس از همسری وی با «عباسه»، از او، پیدا کرده بود کشت و طومار آن خاندان صاحب نفوذ خراسان رادرپیچید، زیرا جعفر از خاندانی ایرانی بود، هرچند پدرانش از زمان «سفاح» به خدمت تربیت و مستشاری خاندان عباسی درآمده بودند و طی سه نسل حق تربیت و وزارت بر این خاندان داشتند و در استقرار و استحکامشان، مؤثر بودند.

آنچه طغرل، در فرستادن دختر «چغری بیک» به نامزدی خلیفه، انجام داد، پس از آنکه خلیفه را بار اول از فتنه بساسیری و حکومت آل بویه، رهانده بود، بنا بر رسم ایلی و برای نشان دادن میزان وفاداری خویش به خلافت بود. و هنگامی که برای تحکیم مودت، خواستار پیوند با خلیفه شد و قاضی ری را به خواستگاری دختر «القائم بامر الله» روانه بغداد کرد، خلیفه که برای بار دوم، زندگی و تجدید خلافت خود و بقای خلافت عباسی را از وی داشت، بر



پایه، همان تعصب قومی اشراف عرب، نتوانست به چنین وصلتی تن در دهد. و برای طفره رفتن از قبول خواستگاری کوشید. و به فرستاده، خویش، که روانه، ری کرد دستور داد تا می تواند در این راه سنگ بزرگتر بیندازد شاید طفرل را از تصمیم منصرف سازد. و او از جمله سیصد هزار دینار شیربها برای دختر خلیفه طلب کرد. «عمید الملک کندی» که وزیر طفرل بود، در گفت و گوی پا فشرده و به فرستاده، خلیفه هشدار داد که خلیفه نمی تواند خواستگاری طفرل را رد کند.

يك سال طول کشید تا خلیفه دانست که طفرل از خواستگاری باز نمی گردد و ناگزیر به قبول خواستگاری تن داد و تشریفات عقد در حوالی تبریز انجام شد. سال دیگر که طفرل به بغداد رفت و سراغ همسر خود را گرفت، به او اطلاع دادند قبول خواستگاری و آیین عقد جنبه، صوری و تشریفاتی داشته است و دختر خلیفه به زندگی صحرا گردی عادت ندارد. و سرانجام رضا دادند که اگر طفرل بخواهد می تواند همسرش را در بغداد ببیند. و زمانی که مقاومت آنها به جایی نرسید، از روی اضطرار دختر را به کاخ طفرل در بغداد فرستادند، و طفرل که از بغداد می رفت خلیفه تن داد که دختر نیز با وی همسفر باشد. این مصاحبت ولی چندان دوام نیاورد و طفرل با آرزوهایش مدتی کوتاه بعد از آن در گذشت (به سال ۴۵۵ هـ).

تشویق قبایل کوچ نشین و بیابان گرد، به حمله و تصرف سرزمین های خلافت، از جانب بغداد، به دلیل ناتوانی دستگاه خلافت در پرداختن به مشکلات اجتماعی و حل و فصل مسائلی بود که منشأ بحران های درون قلمرو خلافت به شمار می آمد و روز به روز این مشکلات بحران زا افزایش می یافت. دسته بندی های امیران و حکام ولایات، که از خلافت، نامی گذاشته بود، تشدید بهره کشی از کشاورزان وسیله، زمین داران و سپاهیان و دیوانیان، نا

امنی ناشی از سرکشی و هجوم ایلات، بالا گرفتن رقابت در سازمان دیوانی و نظامی، و جدا شدن عملی حکومت مدنی از خلافت و ایجاد رقابت بین نحله های رسمی و پا گرفتن نحله های غیر رسمی و به خصوص نحله های مخالف بنیاد خلافت عباسی، دسته بندی های درون اشرافیت عرب برای دست یافتن به حکومت و عجز خلیفه از اداره امور خویش در محصورهء بغداد، و بدگمانی عام نهاد خلافت عرب، به غیر عرب و خاصه به ایرانیان، چاره جویی را نزد خلیفه دامن زدن بر اختلافات امیران و حکام، و دسیسه چینی، و تشویق هر از گاه هجوم قبایل شمالی به سرزمین های قلمرو خلافت منحصر ساخته بود. و دوام حکومت خویش را در تشدید تجاوز و تهاجم عوامل تازه به سرزمین های زیر پوشش خلافت می جست.

اما حکومت اختناق و فشار مضاعف که با استیلای آل سلجوق بر شرق قلمرو اسلامی و بین النهرین جاری شد، همان اندازه که دلخواه خلیفه و دستگاه او بود، از جانب دولتمندان محلی، اعم از زمین داران بزرگ، دیوانیان و سپاهیان بی مشغله نیز تأیید می شد. این فشار، از دوران پادشاه غزنوی، محمود، با حمایت بغداد برای سرکوب جنبش ها و قیام های دهقانی - که صبغه مذهبی پیدا می کرد - آغاز گشته بود. پس از زوال سامانیان، کانون این نارضایی ها به مرکز ایران، شهر های بزرگ و پر نعمت ری، اصفهان و منطقه وسیع زیر پوشش این دو شهر، مرکب از شهرها و روستاهای پر جمعیت و آباد، که کشاورزی پر رونق و کارگاه های گوناگون پارچه بافی و فلزکاری و به تازگی کاغذ سازی داشتند، انتقال یافته بود. و این منطقه از دید بغداد، لانه مخالفان خلافت عباسی شماره می شد. اولین یورش به ری، در زمان محمود انجام گرفت که در آن از هیچ غارت و ویرانی، فروگذار نکرد.

ترکان سلجوقی، کار محمود را در نهب و غارت و ویرانی، به کمال رساندند و ری و اصفهان و محال مختلف این دو سرزمین را به خرابه پی بدل

ساختند. در این دوره سرکوب عصیان های اجتماعی، و تنگ شدن حلقه، مبارزه فرقه های مذهبی، رواج تکفیر و تعقیب مخالفان به تهمت اسماعیلی، و قرمطی - جنبشی که در مخالفت بازمین داران بزرگ، دیوانیان، کارگزاران عالی مقام دینی شکل گرفته بود - تا جایی پیش رفت که سرکوب فرقه های مذهبی محافظه کار، اما رقیب مذهب در قدرت را نیز مرسوم کرد. با این وصف، نارضایی گسترده در اعماق جامعه، که از فشار شدید نظام ناشی می شد درجست و جوی مفر به عصیان نومیدانه می کشید و به جنبش های درگیر با نظام می پیوست و هسته های تازه و خود جوش مقاومت پدید می آورد.

تأکید های سخت خواجه نظام الملک را - در کتاب معروف وی «سیاست نامه» - برای سرکوب بددینی و نابودی بددینان، در نظام فتووالی که هر نوع عصیان اجتماعی رنگی از مذهب دارد، به خوبی می توان درک کرد. و می توان از این تأکیدها نقش اهل دیوان را که هم مغز متفکر حکومت بودند و هم پیوسته از زمین داران بزرگ به شمار می آمدند، در گسترش اختناق این دوره اندازه گرفت.

در عین حال، در همین کتاب، پرهیز دادن ها و هشدارهای جدی، اما سرریسته و نصیحت آمیز وزیر را به سلطان و جانشینانش، در حفظ حدود «رعایا» و کوتاه کردن دست تجاوز ترکان از اموال و محصول کشاورزان، نیز می توان دید و به باید و نباید گفتن هایش، اندیشه کرد که حدود دست اندازی هارا نشان می دهد. و چشم اندازی است بر ستم و تجاوزی که موج افراد مهاجم بیگانه همچون هجوم ملخ، مروج آن در روستاها و شهرها بود.

آمبزش آل سلجوق با تمدن سرزمین هایی که به تصرف آوردند، مانع تأثیر ویرانگر آن ها در قلمرو متصرفات شان نشد و پاره یی از سنت های قبیله یی آنها را به رسوم حکومت و به سنت های جاری در این سرزمین ها پیوند زد. اهل دیوان در این دوران، حتی بیش از دربار خلافت عباسی، یا دربار

غزنوی، دستخوش ناامنی شدند. و به همان اندازه نیز بیشتر دست تعدی در گردآوری ثروت می گشودند و به توطئه علیه یکدیگر با درون دربار می پرداختند. خواجه نظام الملك، که دهقانی از توس بود، چنان جلال و شکوهی داشت که گارد محافظانش، خود نیرویی بشمار می آمد. و پس از قتل وی، این گارد، به خونخواهی، وزیری را که در کار خواجه اخلاص کرده بود، کشت. و پس از خواجه، کم تر وزیری به مسند نشست که چندی بعد مصادره و مقتول نشد. خریدن شغل در خدمات دیوانی از سلطان، رایج بود. و حمایت های حرمسرای شاه - مادر یا همسر - در تعیین سرنوشت دیوانیان مؤثر می افتاد. از سرنوشتی که در انتظار اهل دیوان بود می توان بلایی را که بر هستی کشاورزان و اصناف نازل شده بود، اندازه گرفت.

استیلای خاندان سلجوق در حکومت، ورود مکرر ایل های دیگر غز را به دنبال داشت و استقرار آنها در هرجا، با ویرانی و غارت شهر و روستا، و تسلط گله داران و کوچ نشینان همراه بود. این قبایل، گرد شهرها چادر می زدند و در مناطق کوهستانی و دشت های گرم بیلاق و قشلاق می کردند. و با قبایل بومی می آمیختند. و رؤسای آنها گرد امیر و سرکرده بی جمع می شدند که امیر مستقل محلی بود.

تقریباً از آغاز، وجود حکومت های پراکنده، از جانب آل سلجوق پذیرفته شده بود، ولی با مرگ ملکشاه و رقابت افراد خانواده، وی، به زودی این پراکندگی رسمیت یافت. و افزایش شماره، قبایل روی آورده فلات ایران، کفه، سنت های قبیله بی را سنگین تر ساخت. و دوران بی سامانی و حکومت «خُرده شاهی» قبایل ترک را به همراه آورد. دوران قدرت خاندان سلجوق کوتاه بود، و بسیار زود بزرگان نظامی طوایف غز (ترکمان) به جا و به نام آنها بر اقطاع پراکنده تسلط یافتند. و سنجر، در برابر موج مهاجم تازه بی از صحراگردان غز، سرنوشتی سیاه تر از مسعود غزنوی پیدا کرد.

به این ترتیب، حضور ترکان در قلمرو اسلامی، آغاز دوران اجتماعی مصیبت باری شد، که بر گره مشکلات پیشین افزود. خلق و خوی قبیله‌یی به نو واردان حق می‌داد در مسیر خود به غارت و چپاول پردازند. رسمی که تا زمان ما نیز بین ایلات و قبایل جاری است. دست اندازی به شهرها، بستن راه‌ها، برای اسیر گرفتن و برای غارت، شیوه کوچندگان بود. قبایل مقیم شهرها نیز به صورت يك لایه اجتماعی، از دیگران ممتاز بودند. حتی غلامان ترك، بر مردم آزاد، به نسبت مقام اجتماعی خواجهگان خود استیلا داشتند. و در شرایط تبعیض به سر می‌بردند.

اما این فرع تضاد عمده تری بود: کسانی از خاندان سلجوق، که در رأس قدرت با زندگی و حکومت شهری آموخته گشتند، در برابر سران قبایل دیگر ترك که نو به نو از شمال و شرق سرازیر می‌شدند، بسیار زود ناتوان شدند. و در میان خود آنها نیز، سنت گرایان ایلی، همچنان برجا ماندند. تاریخ نویسان غربی، بر این اساس بین آنها که کوچ نشینی را مهار کرده بودند، و کسانی که با خوی کوچ نشینی، به ویرانی شهرها و تذلایل اهل دیوان، و از هم پاشیدن نظم حکومت می‌پرداختند خط فاصل کشیده‌اند و این گونه به تقسیم آنها پرداخته‌اند.

این تضاد و درگیری، که پیوسته رو به شدت داشت، تا آغاز تهاجم موج دوم، ادامه یافت و هم آل سلجوق و هم شاخه‌های گوناگون حکومت را که از آنها منشعب شد، به زوال کشاند.

برای پژوهشگر تاریخ ایلات و عشایر در ایران، این نکته در خور اهمیت است که تهاجم ایلی ترکان سلجوقی، سرآغاز اختلاط و ترکیب تازه‌یی در ساختار کوچ نشینان ایرانی است که نام عشیره را از اختلاط با عرب و نام ایل را از اختلاط با ترك گرفته‌اند. نام‌های درون ایل‌ها در تقسیم بندی شان، و نیز نام ابزارها که به کار می‌گیرند، و معیاری که برای اندازه‌ها، وزن‌ها،

ظرف ها و فاصله ها دارند و اصطلاحات شان برای تدوین خط سیر انتقال، ترکیب، تبدیل و استحاله، تاریخی عشایر کمک عمده بی است. همچنین بررسی تاریخی و تطبیقی نام رؤسای ایلات به این پژوهش کمک می کند.

خانم «لمبتون» هنگام بحث از سلجوقیان، در کنار نام طغرل بیک و چغری بیک، از رئیس قبیله بی به نام بختیار یاد می کند که قبیله اش بیرون از شهرها بود. و در تاریخ ادبیات در ایران (جلد سوم) دکتر صفا، به استناد تاریخ آل سلجوق، ضمن نام رؤسای قبایل غز، که سلطان سنجر را به اسارت گرفتند، در کنار ملك دینار، چند نام دیگر و از جمله «بختیار» می آید. هم بختیار «خانم لمبتون» رئیس قبیله بی است که جای آمدن به شهر، راه کوهستان را برگزیده است و هم بختیاری که نامش در کنار ملك دینار آمده است، همانند خود ملك دینار، به زندگی قبیله بی و کوچ نشینی تعلق دارد. و اگر این هر دو يك تن نیستند- که قرب صد سال باهم فاصله، زمانی دارند- ولی می توان حدس زد که رئیس قبیله، واحدی باشند که به ایران رسیده است و چه بسا که بتوان رابطه بی بین آن ایل و ایل بختیاری امروز، یافت و به نقطه، اختلاط آنها با قبیله یا قبیله های قدیم قلمرو بختیاری رسید.

پیش از هجوم آل سلجوق، زندگی کوچ نشینی، میان کردان، تیره های دیگری از ایرانیان، و در جنوب و جنوب شرقی تیره های مهاجر عرب، رواج داشت. با پیوستن قبایل غز، بر جمعیت و قدرت فشار کوچ نشینان افزوده شد. و شهرها و روستاها بیشتر زیر سلطه آنها واقع شد. از فشاری که حضور غزان، یا ترکان بر شهرها وارد آورده است، کم و بیش همه جا نشان می توان گرفت. تاریخ بیهقی نمونه بی از تهاجم آل سلجوق را به نیشابور- که صاحب تألیف خود در آنجا گله و اقطاع داشته است - به دست می دهد. و جا به جا در تاریخ کرمان و سایر آثار ادب و تاریخ از آسیب های مکرر به شهرها سخن رفته است. اما جایی به نحوه اصطکاک ایل های ترک، با قبایل کوچ نشین ایرانی،

اشاره نشده است. و استحاله یی را که در این رابطه، میان اقوام و قبایل کوچ نشین قدیم و گله داران جدید انجام گرفته است، جز از طریق نام ها و مقایسه نام های قدیم و جدید، و جا به جایی جغرافیایی ایل ها و ترکیب بندی موجود آنها، نمی توان دنبال کرد، که البته جا به جایی ها به دو دلیل متفاوت بستگی پیدا می کند: ۱- شرایط اقلیمی و تغییر آب و هوا، و بروز بیماری و خشکسالی و عوارض طبیعی ۲- ورود و هجوم زور آور قدرتی تازه، یا تسلط قدرتی همجوار .

اطلاق نام «ترك» به ایلات، در جنوب و مرکز ایران، که جانشین نام «گُرد» شده است که پیش از آن به طور کلی در منابع جغرافیایی جای نام کوچندگان ایرانی به کار می رفت، خود از وسعت و عمق استحاله «ایل» های ترك و کوچ نشینان ایرانی حکایت می کند. استحاله یی که از انتقال و تلفیق سنت ها و تجربه های بومی و نورسیده در داد و ستدها و آمیزش ها، و جا به جایی ها، سرچشمه گرفته است.

تنها در ایران نیست که از ترك - به طور عام - به کوچ نشین تعبیر می شود. همین اطلاق، در آ سیای مرکزی نیز - و از جمله در قلمروی که تاجیکستان نام گرفته - جاری است. و در واقع از حرکت دوشاخه، و گاز انبری اقوام ترك در فلات ایران حکایت می کند : شاخه یی که در سطحی از تمدن و فرهنگ شهری می آمیزد، و در عین حفظ پایگاه اقتصادی خویش که نظامی - گله داری است، بر اقتصاد فئودالی جامعه شهری استیلا می یابد. و شاخه یی که در مرحله عقب تر اجتماعی، به سر می برد، و راه کوهستانها و مراتع و زندگی کوچ نشینی را برمی گزیند. و در سنت ها و راه ها و مراتع موسمی، با کوچ نشینان قدیمی به قهر و آستی در می آمیزد. و بنا بر طبع کوچندگی، با تعلق، و اسکان در جای ثابت، دشمنی تاریخی دارد.

در تاریخ آل سلجوق، با آنکه خط فاصل مشخصی بین این دو شیوه

استیلا می توان یافت، اما در کُل، نظام حاکم، نظامی است که بر پایه اقتدار ایللی استوار است، و رابطه، حکومت و تقسیم قدرت، مبنای نظامی - ایللی دارد. و با پدید آمدن نظام اتابکی در پی کشمکش جانشینان ملکشاه، در قلمرو زیر سلطه آنها، دوران خُرده شاهی آغاز می گردد. استیلای این تیره، در دوردوم حکومت سلجوقی، نقش عمده در شرایط اقتصاد شهری رو به رشد می گذارد و شهر های بزرگ را که با جمعیت انبوه، رو به آینده دارند، بیش از گذشته دچار ایستایی می سازد.

شیعه، باطنی، در این دوران، همچنان نقش اصلی در بسیج کشاورزان و اصناف صاحب پیشه، ایفا می کند. و روشنفکران زمانه را به سوی خود می کشد. و هنوز خلافت فاطمی مصر، افق دید این جنبش است. اما دست به دست شدن حکومت را نه مبارزه اجتماعی در اعماق جامعه، که کشمکش تیره های ایللی، و اتابکان رقم می زند که قدرت فائقه هستند و مجال رویدن به جنبش های شهری نمی دهند. و مانند بختک روی جامعه، شهری و روستایی افتاده اند و طفیل وار رمق جامعه را می مکند و ریشه، رشد جامعه را می خشکانند.

مرحله، دوم تهاجم ایل های ترک به ایران در آخر سال ۶۱۶ هجری آغاز گشت. تهاجمی که خود استثنایی در تهاجم های طول تاریخ مدون بشری است. در این تهاجم صاعقه آساست که شهر های بزرگ و پر جمعیتی چون خوارزم، بخارا، مرو، نیشابور می سوزد و نابود می شود. و ویرانی و نابودی دامن بسیاری شهر های بزرگ دیگر را می گیرد. مزارع را می رویند، کاریز ها را پر می کنند. و چشمه ها را می خشکانند. از جمعیت شهر ها، کاردانان و متخصصان را دست چین می کنند و به اسارت می برند و دیگران را با شیوه های تحقیر آمیز به قتل عام می سپارند.

استیلای دوست و پنجاه ساله، ترکان غز، بر سرزمین های تابع خلافت



عباسی از پیش زمینه، این تهاجم را که مصیبتی آسمانی تلقی می شد، فراهم ساخته بود و آنچه به دنبال آن اتفاق افتاد، طی پنج قرن استیلای تیره ها و قبایل مختلف ترك بر مركز، جنوب و غرب آسیا بود که تا دوست سال با قدرتی زور آور و سیل آسا جاری می شدند و بعد از آن که استقرار آنها در قلمروی چنین وسیع - از جمله ایران - کامل شد و با محیط در آمیختند، پایهء حکومت های محلی را از كوچك تا بزرگ گذاشتند. ازیكان در قلمروی که تركستان نامیده می شد، آل عثمان در غرب آسیا و کرانه های مدیترانه و شرق اروپا و شمال افریقا، تیموریان، آق قوینلو و قره قوینلو و خاندان شیخ صفی - به اتکاء هفت تیرهء ترك -، نادر از تیرهء افشار، و سرانجام قاجار در ایران حکومت کردند.

تقدیر چنین بود که ته ماندهء صوری خلافت عرب را نیز ترکان بر چینند. و این کار را هلاکو نوادهء چنگیز که در سال ۶۵۱ هجری، باردیگر مأمور تسخیر ایران شده بود به پایان برد.

از نیمهء قرن چهارم، - آغاز حضور غلامان ترك در حکومت - تا نیمهء قرن هفتم که استیلای چنگیز به استقرار تبار وی در ایران و سراسر قلمرو اسلامی انجامید، بر سراسر آسیای مرکزی، ایران و بین النهرین، دوران اجتماعی تاریکی می گذشت که در آن، همه با رشتهء حکومت مدنی مذهب، به هم زنجیر شده بودند، و در اسارت سلطهء ایلی ترکان به سر می بردند. استیلای چنگیز و ایجاد حکومت ایلخانی مغول، که ادامهء طبیعی روند تاریخی و اجتماعی آن دوران بود، بر دشواری ها بسی افزود. و کشتارها و ویرانگری های بی دریغ آغاز تهاجم، جواز تحمیل شرایط تحمل ناپذیر و فرساینده بعدی شد.

نظام ایلی که بر صحراگردی و بیلاق و قشلاق فصلی و همراه شدن با طبیعت استوار بود، نه تنها خود اسکان نمی پذیرفت که با اسکان یافتگان هم

سر دشمنی داشت و آنها را در بهترین حال ، برای غارت و اسارت و خدمت خویش می خواست . در ادوار بعدهم - چنان که در دوران آل سلجوق پیش آمد- پس از استقرار در حکومت، نوعی تجزیه، در درون تیرهء غالب پدید می آمد. شرایط حکومت، تمرکز، خو گرفتن با نظام شهری، و سازمان دهی یا تأسیس دیوان برای تنظیم ارتباط های گوناگون حکومت و تعلق خاطر به حضارت را همراه داشت. اما نظام زور آور ایلی با سرکشی و خشونت که در طبع داشت، تسلیم این قواعد نمی شد. و آزادی خود را ، که در گرو اسارت طبیعت بود، با خوار شمردن شهر ها و ویرانی روستاها حفظ می کرد. این تضاد و درگیری بین دیوان و سرداران، محدود نمی ماند، و نظیر دوران حکومت «چهل تکه» آل سلجوق، حتی درون کاخ سلطان نفوذ می کرد : تضاد محمد خوارزمشاه با مادرش ترکان خاتون که با صحرا گردان «قنقلی» پیوند داشت در دوره های بعد باز و به فراوانی عادت، ادامه یافت. یا پاره پاره کردن وزیر و مستوفی سلطان، در دیوان و به فرمان سردار یا سرداران متعدد .

پس از دورهء سی و چند ساله تاخت و تاز و ویرانگری چنگیز و سردارانش، بار دیگر هلاکو ، نوادهء او به ایلخانی قلمرو اسلامی متصرفات مغول منصوب شد و تا قلمرو زیر فرمانش را يك دست سازد، شش سال طول کشید. و در سال ۶۶۱ هجری از جانب قوییلای قاآن - خان بزرگ مغول - سلطنت بر تمام متصرفات غربی امپراتوری مغول به هلاکو واگذار گشت. و دو سال بعد، هلاکوی ۴۸ ساله مُرد و از ۶۶۳ تا ۷۳۶ هجری هشت جانشین وی بر قلمرو متصرفاتش حکومت کردند که نخستین ابا قا خان و هشتمین سلطان ابوسعید بهادر خان بود. و با مرگ سلطان ابوسعید به مدت بیست سال حکومت هایی به نام کسانی از فرزندزادگان و افراد خاندان چنگیز به قاعدهء ایلی در قلمرو ایلخانی پدید آمد و افول کرد. و به دنبال آن يك ربع قرن فاصله شد تا

تهاجم تیمور با سپاه تاتارش آغاز گشت. و این به سال ۷۸۲ هجری بود. هجوم تیمور، در قساوت هیچ از هجوم چنگیز کم نداشت. اما برخلاف چنگیز و تبارش که اعتقادی بدوی داشتند (و به مروه زیر نفوذ هیأت های مذهبی مسیحی و فضای اسلامی متصرفات خود قرار گرفتند) و از این رو درویرانگری، به مسجد و مدرسه و کتابخانه نیز ابقا نمی کردند، تیمور مسلمان بود و حرمت خانقاه و مسجد و مدرسه را نگاه می داشت. و همین منشأ افسانه هایی شده است که از جمله به شیخ صفی و تیمور نسبت داده اند. تسخیر خراسان و گرگان و مازندران و سیستان و افغانستان و فارس و آذربایجان و کردستان هفت سال طول کشید. در سال ۷۹۵ هجری تیمور بغداد و شمال عراق را متصرف شد و در سال ۸۰۰ تا ۸۰۱ به هند هجوم برد و دهلی را گرفت. در ۸۰۴ در آسیای صغیر ترکان عثمانی را در «آنقره» شکست داد و سلطان بایزید را اسیر کرد. و شهرت قساوت او، و مناره ها که از کلهء انسان ها برپا می کرد، پیشاپیش لشکریان او، در آفاق پیچیده بود.

او، در کار تحقق آرزویی بود که از همان دوران آل سلجوق در سر ترکان پیدا شده بود، و سایهء آن در دوران ایلخانان نیز روی دربار ایرانی آنها افتاده بود: اعلام خلافت اسلامی. ولی چنان که اتفاق افتاد با آن که زمینهء این داعیه را آل سلجوق و ایلخانان و تیمور فراهم آورده بودند، و در فقه اهل سنت نیز راه پذیرش آن باز شده بود، عنوان خلافت اسلامی را، نه تیمور و جانشینانش که آل عثمان، در آسیای صغیر و قلمرو غربی خلافت عباسی، تصاحب کردند.

تیمور در جهانگشایی شباهت بسیار به چنگیز داشت. اما قلمرو وسیعی که به تصرف در آورد، پس از وی با همان شتاب تجزیه شد. و از وی یاسایی چون یاسای چنگیزی بجا نماند. و جانشینانش که در خراسان و هند، به رواج فرهنگ شهری خدمت کردند، سرانجام از خراسان وسیلهء ازبکان برچیده

شدند و گله دارانی که پس از تیمور به ایران سرازیر شدند و تا بغداد پیش رفتند، همان روال جا مانده از ایلخانان مغول را به کار بستند. روشن تر این که از استیلای آل سلجوق بر قلمرو خلافت و بر ایران، زندگی شهری زیر فشار روز افزون قدرت های ایلی قرار گرفته بود. و رشد جامعه شهری زیر این فشار - که با هجوم های تازه به تازه قبایل فزونی می یافت - متوقف مانده بود و رسوم و شعایر قبیله یی ترکان، با سنت های جاری و فقه مسلط اسلامی بر نظام اجتماعی، در آمیخته و آمیزه یی تازه پدید آورده بود. هنگامی که نوبت به ایلخانان رسید، آن رسوم و شعایر، جای خود را به یاسای معروف چنگیز سپرد که مجموعه، قرارها و احکام موضوعه، وی در اداره، حکومت برای جانشینانش بود و اجرای آن نزد ایلخانان بر هر قاعده و قانون تقدم داشت. در واقع، ترکان صحراگرد و مهاجم، با خوی و تربیت جنگی خود مردمان شهرها و روستاها را در خدمت برده وار خویش گرفته بودند. و خط فاصل آنها از مردم متصرفات، پیوند قومی و ایلی و نژادی بود. و حاصل این توفان های پیاپی کوچ نشینان، فرو ریختن و سقوط منظم جوامع مسیر منازعه، آنها با یکدیگر بود، همراه با آمیزشی که در کوه و صحرا نیز به اندازه شهرها و حتی بیش از آن اجتناب ناپذیر می نمود: آمیختن انسان ها، زبان ها، رسوم، قواعد، آگاهی ها و باورها و معتقدات، در خدمت به نظام خانی و ایلی، و تحکیم هرچه بیشتر استیلای فتودالی بر جامعه. و رونق شیوه های جا افتاده، این استیلا به صورت ساختار فکری و آداب و عادات مدنی، که از جانب حکومت های اشغالگر و طفیلی نیز حمایت می شد.

تصویری که «پتروشفسکی» در کتاب «کشاورزی و مناسبات ارضی در عهد مغول» به کمک تحقیقات «س.پ. تالستوف» از حکومت مغول می دهد، تصویری از تمام دوران استیلای ترکان غز و مغول بر قلمرو اسلامی است. او می نویسد مغولان «قادر نبودند يك واحد استوار سیاسی در اراضی پهناوری

که گشوده بودند، ایجاد کنند» و آنها «همه جا چون زایده بی طفیلی بر دستگاه سیاسی محلی - که سنن و رسوم آن از دوران قبل از مغول ریشه می گرفت - عرض وجود می کردند» و «دولت هلاکویان زایده، طفیلی واری بود بر تن جامعه های مختلف فتودالی، تلفیق زشت و مشحون از تناقضی بود... از سنن دولتی مغولی دوران متقدم فتودالیتته صحراگردان با رسوم دولتمداری جامعه متکامل فتودالی ایران، تلفیق یاسای چنگیزی با فقه اسلامی و رسوم فتودالی گوناگون محلی که به «عرف و عادت» معروف بود، تلفیق سیاست تمرکز و عدم مرکزیت و پاشیدگی فتودالی».

طبقه، فتودال» از چهار گروه عمده مرکب بود: ۱- اشراف لشکری صحرا نشین که بیشتر مغول و ترک و کرد بودند. ۲- بزرگان غیر صحرا نشین و زمین دار شهرستان ها که اکثر ایرانی بودند. ۳- مستوفیان و منشیان و خلاصه بوروکراسی کشوری که اینان نیز ایرانی بودند. ۴- روحانیان مسلمان.»

«گروه نخستین بر روی هم گرایش گریز از مرکز داشتند» و «هاخواه پاشیدگی و تجزیه، فتودالی بودند ولی دو گروه اخیر الذکر متمایل به مرکزیت بوده» و «از فتودالیزم متمرکز هاخواهی می کردند.» . «در هر دو امپراتوری میراث خور (هلاکویان و جفتایان که هر دو وارث دولت خوارزمشاهیان بودند) یکی از عواقب شوم هجوم مغولان این بود که نفوذ سیاسی بزرگان فتودال صحراگرد را که نماینده عقب مانده ترین شکل های روابط اقتصادی و سیاسی بودند به اضعاف مضاعف افزود و تضاد میان دسته های عمده طبقه حاکم از زمان محمد خوارزمشاه هم حادثتر و شدیدتر شد و تمایلاتی که ترکان خاتون - مخالف و ضد محمد خوارزمشاه، نماینده آن بود پیشی جست و مزایات بارزی به دست آورد.»

و «آنچه درباره نقش تاریخی ارتجاعی مالک لشکری و فتودال ترک (که خلف صدق صحرائشینان فاتح - غزان بود) گفته شده است کاملاً در مورد

بزرگان نظامی مغول و ترك صحرانشین در ایران - که از هرچهار گروه فئودال مرتجع تر بود، نیز صادق می باشد. سودجوترین و لاقیدترین نمایندگان کارمندان محلی ایرانی و همچنین آنان که مالیات های دولتی را به مقاطعه می گرفتند و از مستخدمان دولت و بازرگانان اورتاق و ممتاز و کلان، که با فاتحان رابطه نزدیک برقرار کرده بودند، به هواخواهی آنان می پیوستند» و «دستگاه غارت همگانی مردم خراج گزار و ثابت مکان (رعایا) را ... وسیله بی می شمردند برای این که به سرعت ثروت فراوان اندوزند».

«نمایندگان جریان نخستین عبارت بودند از خود چنگیزخان و اخلاف وی: خان اولوس جفتای خان و خان بزرگ کیوک قآن». ایلخانان اولوس هلاکو نیز «به طور کلی به بزرگان لشکری صحرانشینان متکی بوده به جریان اول تمایل داشتند».

و «جریان دوم به گروه کوچکی از اشراف لشکری صحرانشین که با خاندان خان روابط ناگسستنی داشتند و خدمت درباری و خدماتی در انجوبی خان انجام می دادند متکی بود. ولی بیشتر به بخشی از اهل قلم و بوروکراسی محلی ایرانی، یعنی کارمندان دستگاه مرکزی دولتی و همچنین قسمتی از روحانیان مسلمان و اکثریت تجار مستظهر بود» و «طرفداران این جریان از میان گروهی فئودال که در اعمال سیاست مرکزیت و حفظ و تحکیم دستگاه مرکزی دولت و امور مالی حکومت ذی نفع بودند» بر می خاستند.

این تضاد، در هر فرصت قربانیان خود را از میان اهل دیوان می گرفت و به تناسب افزایش قدرت سران لشکری، شمار وزیرانی که در پیوند با دسیسه های آن ها به دست سپاهیان ترك پاره پاره می شدند افزایش یافت. این شکل بندی با تغییری اندک تا قرن ها بعد ادامه یافت.

## تصوف و نقش دوگانهء خانقاه

پشمینه پوشی، که با اعراض از جهان همراه بود و در آغاز عصیانی بود بر تشدید ستم فتودالی، پس از استقرار خلافت اسلامی، در قرن اول هجری پدید آمد و شروع به رشد کرد و در تضاد با نظام حاکم اجتماعی شکل گرفت. و همچون ضد نظامی در درون نظام باقی ماند.

نخست بنیاد پشمینه پوشی بر زهد و نمایش هرچه شدید تر بندگی خداوند، در اعراض از بندگی نظام، و مبارزه بی منفی با حکومت و قدرت بود. و از آنجا که بر خلاف دیگر ضد نظام ها در تکاپوی قدرت و حضور و دسته بندی نبود، و تنها به خود می پرداخت، دشمنی بی را با خویش بر نمی انگیخت. اما به تناسب جا افتادن و ریشه دواندن خلافت و تکوین نظام حکومت اسلامی، و در برخورد عقاید و سیاست ها، زهدگرایی نخستین، که از تمام هستی و جهان به خدا و «عبادات» رو آورده بود، نیز متحول شد. و به نحله بی از جهان بینی اسلامی تبدیل گشت که: راه خود را از شریعت یا قلمرو فرمانروایی «احکام ظاهری» - با تدوین اصول و احکامی دیگر - به نحوی جدا ساخت بی آن که با آن قطع رابطه کند. و بین خویش و قلمرو حکمت - که به مجموعهء دست آوردهای عقلانی جامعه اسلامی اطلاق می شد - نیز دیوار کشید تا از درگیری

های اجتماعی و فکری برکنار بماند. و هرچه بر فشار اجتماعی و تشدید بهره‌کشی، افزوده شد، این پدیده، مبارزه، منفی در درون خود و در درون جامعه، بیشتر متحول گشت و به بار و بر نشست. تا آنجا که پس از سه قرن، به جهان بینی فراگیر و پذیرفته شده در نظام جامعه اسلامی بدل گشت. و اگر گاهی تعارض‌هایی با شریعت پیدا می‌کرد، و کسانی را قربانی می‌داد، یا در دوره‌هایی از سلطه، تعصب مذهبی، معتقدانش مورد شکنجه و آزار و کیفر واقع می‌شدند، از آنجا که مقاومتی در برابر تهاجم نشان نمی‌داد، گذشت زمان جراحی را که پیدا شده بود التیام می‌بخشید. و زمانی رسید که این ضد نظام، همچون شریعت به خدمت نظام پذیرفته شد. و از حمایت شاهان، و بزرگان دیوان و بازرگانان برخوردار گشت.

در این مرحله دیگر پشمینه پوشی، به ترك دنیا و نماز خوانی و روزه داری دائم و روی گرداندن از دلمشغولی‌های زندگی خلاصه نمی‌شد. و به صورت آیینی در آمده بود که متناسب با روح نظام فئودالی، نظم و نسق گرفته بود، و مظاهری داشت که هرکدام در این آیین شیوه یا طریقه، خاص خود را تعلیم می‌دادند. و پیش از آن که به مرحله، پیری طریقت خویش برسند، مراحلی از ریاضت و آموزش دیده بودند که آنها را تا مقام «ولایت» خدا ارتقاء بخشیده بود. و این «اولیاء الله» دم و دستگاهی داشتند که قلمرو «سلطنت و شاهی» آنها به شمار می‌آمد. بی آن که خطری برای شاهان و قلمرو آنها داشته باشند. و انبوهی از معتقدان و مریدان، که در آنها به چشم «فرا انسان» و رابط انسان و خداوند و «خود خداوند» می‌نگریستند - که آمیزش معتقدات بدوی ترکان با فرهنگ اسلامی در پیدایش آن بی تأثیر نبود.

جهان بینی پشمینه پوشان، که به «تصوف» و «عرفان» و «طریقت» و «درویشی» معروف است، عناصری از اندیشه، والای انسانی دارد که موجه است، اما این عناصر در عمل با چنان خرافات و بد آموزی‌ها آمیخته شد که



جز خسران اجتماعی از آن بر نخاست.

هنگامی که ترکان در قلمرو خلافت اسلامی حضور یافتند، پشمینه پوشی در سراسر این قلمرو، دوران شکوفایی خود را آغاز کرده بود. و به موازات مدارس، که خاص آموزش علم دین بود، و مساجد که به تداوم آداب و فرایض دینی اختصاص داشت، در شهرهای بزرگ یا مقام پشمینه پوشان صاحب نام، که اکنون و متناسب با بینش جامعه، فئودالی، کرامات و معجزاتی به آنها نسبت می دادند، خانقاه ها و تکیه ها بنا شده بود. و در این خانقاه ها «پیران» بر مسند می نشستند و گرد آنها مریدان بودند که از پیر و خلیفه او، تعلیم می گرفتند و به «چله نشینی» می پرداختند. و بزرگان شهر از اصناف تا امیران و اهل دیوان، نیاز خانقاه ها را بر می آوردند. خانقاه ها، سرپناه آوارگانی بود که شهر به شهر می گشتند؛ و زمستان ها به هر خانقاه که می رسیدند، تا بهار می ماندند.

سلجوقیان، که به خراسان درآمدند، به خانقاه ها و پیران خانقاه ها حرمت بسیار گذاشتند. طغرل و برادرانش ابراهیم ینال و جغری بیک، که مسلمان بودند، بنا بر روایت «اسرار التوحید» به زیارت پیران خانقاه رفتند. و از نذر و نیاز خانقاه، غافل نماندند. و این حرمت و حقگزاری خانقاه، از جانب خواجه نظام الملک با بنای خانقاه های متعدد در خراسان دنبال شد و ساختن خانقاه و نیاز به خانقاه رسمی جاری بین شاهان، امیران، و اهل دیوان شده بود. و حرمتی که آنان به پیران خانقاه گذاشتند، خدمت به خانقاه را رواج داد و خانقاه هم، چون مسجد و مدرسه، جزو نهاد های محترم و مقدس جامعه شهری درآمد. و حریم اجتماعی یافت.

معارف خانقاهی از قرن سوم تا قرن هفتم هجری پر رونق و بارور بود و در ادب فارسی نقش اساسی پیدا کرد. و با آن که در سده های بعد، تحوّل عمده از نظر اندیشه در این معارف روی نداد، ولی حضور آن در ادب فارسی هم چنان

بر دوام و پایدار ماند.

توجه دربار و دیوان و سرداران، به خانقاه، نشان آن بود که این کانون مدافع فقر و دشمن ستم، خطری برای ستمگران اصلی جامعه محسوب نمی شد و حتی کانالی بود که نارضایی ها را منحرف می ساخت و از سوی دیگر، قدرت عالمان شرع را تعدیل می کرد. و وزنه بی در کفه، برابر آنها بود که ضمن تعارض خاموش با شریعت مداران، نوعی نفوذ روحانی مردمی داشت.

نقش اجتماعی خانقاه ها، پس از استیلای مغول، باز هم افزایش یافت. و حضور پیران صاحب نفوذ و در رابطه با حکومت، که از قرن پنجم هجری به تدریج ظاهر شده بودند، به طور محسوس رو به فزونی گذاشت و از شمار پیرانی که خود را وقف آرمان خویش ساخته بودند، کاسته شد. و «ولایت» در پاره ای از طریقت ها، به وراثت بین خاندان ها ماند. کسانی از پیران طریقت حتی از دوران سلجوقی جزو مالکان بزرگ شدند. استیلای ترکان، - که دارای پیشینه، معتقدات صحراگردی و ابتدایی بودند - مرادف بود با رواج پرستیدن «اولیاء» و اعتقاد به کرامات و معجزه های مرده و زنده آنان، که گاه به حد ابتذال می رسید. خانقاه ها کانون تبلیغ و ترویج انواع خرافات و حتی تعصبات مذهبی شد و کار به جایی رسید که مریدان جای آموختن عرفان، به خانقاه می آمدند تا از پیران، برای گشایش مشکلات زندگی خویش خواستار معجزه و گشایش شوند. و طبیعی است که هرچه بر نفوذ شیخ و شمار معتقدانش افزوده می شد، ثروت و تمکن خانقاه، نیز فزونی می یافت.

اصناف پول و کالا به خانقاه تحویل می دادند، و زمین زراعی و گله وقف خانقاه می کردند. و سلطان و خان برای معافی املاک موقوفه خانقاه، فرمان صادر می کردند. و زنان آنها خانقاه می ساختند و مزرعه وقف می کردند. و خانقاه ها در چنین شرایطی پناهگاه مردم بیکاره و بی اعتقاد و پندار بافی های آنان بود. و بردگان گریخته و برزگران آواره، از ستم تحصیل داران

حکومت، که در اعماق جامعه سرگردان بودند به پناه خانقاه ها درمی آمدند و به درویشی رو می آوردند و ریزه خوار خانقاه می شدند.

ماییل هروی بجا یاد آوری می کند که «پس از هجوم مغول و بروز ورشکستگی های توانفرسای اقتصادی، و نیز ارادت ظاهری سلاطین مغول به مشایخ و توجه آنان به خانقاه ها، فتوح و نذور خانقاه ها خود جاذبه بی شد از برای روی آوردن عده بی از سرگشتگان آن عصر به خانقاه، به طوری که این علل معنوی و مادی هم روی آرندگان به خانقاه را اقناع می کرد و هم برخی از مشایخ را که به مریدان زیاد مفاخرت می کردند.»<sup>۱</sup>

به تدریج هم از نظر تسلط ذهنی بر ایمان انبوه معتقدان، و هم در شرایط انبوه شدن ثروت و مکنت خانقاه ها، و توارث ریاست خانقاهی، رشته هایی از این صوفیان داعیه لشکر کشی و غزوه اسلامی پیدا کردند و به حمله بر سرزمین کفار و غارت شهر ها و گرفتن اسیر و برده، رو آوردند که هیچ رابطه بی با پشمینه پوشی و تصوف و عرفان نداشت و بر همین منوال، پاره بی فرقه های مذهبی نو بنیاد یا سرشته با معتقدات صحرا نشینان، به عقاید خود لباسی از استعارات صوفیانه و عرفانی پوشاندند و به تبلیغ پرداختند.

به طور کلی از قرن هفتم به بعد عقاید و مذاهب شریعت و طریقت به تدریج با هم آمیزشی پیدا کردند که با وجود تحاشی شریعت - باعث تغییر چهره قدیم آنها شد. و نقش اجتماعی تازه بی به آنها داد. یکی از عوامل مؤثر در این آمیزش و دگرگونی، بومی شدن تدریجی قبایل صحراگرد ترکمن بود که در شمال ایران و غرب آسیا و منطقه آسیای صغیر و کرانه های آسیایی مدیترانه در حرکت بودند. و میراث عقاید قومی خود را در قالب هر فرقه اسلامی که به آنها عرضه می شد، می گنجاندند و معجونی نو می ساختند. و در این نوع رابطه، دو جانبه بود که پیوند آنها با کانون های مذهبی و خانقاهی،

رنگی خاص پیدا کرد.

عامل دیگر نقش خانقاه بود که می توانست سرپوش ترویج عقایدی بشود که جواز حضور اجتماعی نداشتند. راز جنبش سرداران سبزواری و جریان هایی از این دست را طی يك قرن، نه در اعتقاد خانقاهی آنها که در بهره برداری از شرایط و امکانات خانقاهی وسیله آنها باید جست. به ویژه که طی پنج قرن، فرهنگ اسلامی و ادب فارسی زیر نفوذ مستقیم اندیشه عرفانی - به مثابه روح نظام فئودالی و برده داری - تحول یافته بود. و این آموزش، با نظام اجتماعی حکومت خُرده شاهان، در انطباق بود.

از نخستین پیران صاحب دستگاه، می توان شیخ الاسلام احمد جام معروف به «ژنده پیل» را نام برد (متولد ۴۴۱ هـ و متوفی ۵۳۷ هـ) که مزارش کانون شهری در خراسان شد و قرنی پس از وی نوبت به شیخ قطب الدین حیدر از پیران شیعه رسید که باز مزار وی کانون شهر دیگری - تربت حیدریه - در خراسان و نزدیک به تربت جام است. از پیرانی که خدمت دیوانی را رها کردند و پیرانه به خانقاهی در دیار خویش رو آوردند، علاء الدوله سمنانی را باید نام برد که از «ارغون» - سلطان مغول - رخصت خواست و زاویه بی را در سمنان بر دیوان شاه در سلطانیه رجحان نهاد. و در آنجا به تألیف و ارشاد پرداخت. و او با شیخ صفی الدین اردبیلی معاصر بود که همان زمان در اردبیل به ترتیب خانقاهی کمر بسته بود.

شیخ صفی الدین اردبیلی (متولد ۶۶۵۰ متوفی ۷۳۵ هـ) دهقانی ساده بود از کردان اسکان یافته، که در اردبیل يك جفت گاو زمین داشت و هنگامی که به خانقاه شیخ زاهد گیلانی در مغان رو آورد، از زراعت در همین زمین اعاشه می کرد. شیخ صفی در خانقاه شیخ زاهد به مقام خلافت رسید و به دامادی شیخ سرافراز شد. و با این که شیخ فرزندان داشت که تربیت خانقاهی یافته بودند اما پس از مرگ شیخ زاهد (در سال ۷۰۰ هـ) مسند خانقاه وی به

شیخ صفی رسید. و شیخ، که در آغاز موقع ممتاز شیخ زاهد را نداشت ظاهراً از بیم شروانشاه، خانقاه را به اردبیل انتقال داد. و به تدریج در اردبیل دستگاهی به هم رساند و از جمله صاحب بیست پارچه آبادی شد. شیخ صفی پشتکار عجیبی در توسعه خانقاه اردبیل داشت. مؤلف «سلسله النسب صفویه» می نویسد: تعداد مریدان اردبیل در ظرف سه ماه بالغ بر سیزده هزار نفر بوده است.<sup>۱</sup>

پیش از شیخ صفی و همزمان با او هنوز مشایخی از این ردیف هستند. پس از شیخ صفی نیز شاه نعمت الله ولی را پیش رو داریم که پس از سیر و سفر در سمرقند و بلاد خراسان و دیگر آفاق، سر انجام به ماهان در کرمان رسید و در آن محل مصفا خانقاه برپا کرد و ۲۵ سال در خانقاه خویش به «شاهی» گذراند. و سایه حمایت سلطان شاهرخ پسر تیمور را بر سر داشت. و احمد شاه بهمنی سلطان دکن به او ارادت می ورزید. و شیخ عبدالله احرار، شیخ بزرگ نقشبندی را، که تا ۸۹۸ هجری زنده بود و نود سال عمر کرد و به نوشته پتروشفسکی «به مدت چهل سال (در حکومت تیموریان) نقش بسیار مهمی در آسیای میانه بازی کرد که از نظر سیاسی ارتجاعی بود» و به نقل وی از علی بن حسین واعظ کاشفی: «خواجه احرار دارای ۱۳۰۰ ملک متصرفی شخصی بوده است.»<sup>۲</sup>

و یاعبدالرحمن جامی، شاعر و عارف نامی که «سالی در حدود صد هزار دینار کبکی برای مصرف عادی روزمره خویش صرف می کرده و از سلطان حسین بایقرا - آخرین فرمانروای تیموری خراسان - خواسته بود املاک وی را از پرداخت هرگونه مالیات به خزانه معاف دارد.»<sup>۳</sup>

نقش ارتجاعی این خانقاه ها، وقتی بیشتر آشکار می شود که روابط

۱- شبستان عرفان: تعلیقات، ص ۲۵۶ نقل از ص ۳۸ سلسله النسب ... ۲- اسلام در

ایران: ص ۳۶۹ ۳- اسلام در ایران: ص ۳۶۹

آنها را با حکام مغول و تیموری و ترکمن، در کنار جنبش هایی قرار دهیم که کشاورزان، برای دفاع از حق طبیعی خود بر زمینی که روی آن کار می کردند و یا گرفتن انتقام از ستمکاران اجتماعی، برپا می کردند. و به نام های گوناگون، به قیام هایی در برابر این مهاجمان دست می یازیدند. قیام های بی هویت و عصیان گرا - قیام هایی زیر لوای فرقه های مذهبی - و از دوره مغول به بعد، رهبری بیشتر این رشته قیام ها را مردان «زاویه نشین» فاقد دم و دستگاه، به دست گرفتند.

در جامعه یی که به نوشته خواجه رشیدالدین فضل الله «کلوخ و خاشاک را در نظر حکام و غیرهم اعتبار بود و رعایا را نه. و خاشاک شوارع آن کوچکی نمی یافت که رعیت»<sup>۱</sup> و «رعیت» یعنی کشاورز و توده بارکش شهری قرن ها بود چنین سرنوشتی داشت، تا آنجا که به شهادت «راوندی»<sup>۲</sup> قرنی پیش از آن، غلامان ترک بازمانده از اتابکان سلجوقی در عراق هنگام حمله خوارزمیان، با آگاهی که از وضع محلی داشتند «یک سواره و دو سواره با خوارزمیان» می ایستادند و «راه ظلم و خرابی کردن بدیشان» می نمودند. و «هرجا که دیهی مانده بود چهارپاش می راندند و روستایی گلیم در دوش از پس می شد تا پیش او گاو می کشتند و کباب می کردند و روستایی جگر می خورد»<sup>۱</sup>. آواره شدن انبوه دهقانان، و بردگان فراری، و پدید آمدن دسته های راهزن و یاغی که در کوهستان ها و جنگل ها کمین می ساختند، امری طبیعی بود که اگر چه از نظر ترکیب و نیرو، با ترکان مهاجم صاحب ایل و قدرت تفاوت داشتند اما نتیجه کارشان غارت کاروان ها و بستن راه ها و دست اندازی به قلمرو متنفذان شهر و روستا، و افزایش فشار طفیلی گری بود. و لازمه.

۱- تاریخ مبارک غازانی به تصحیح کارل بان : ص ۲۶۸

۲- راحت الصدور : ص ...

جامعه، زیر تسلط مهاجمان به شمار می آمد.

در دوره مغول بر شمار روستاییان فراری، چندین برابر افزوده شد: فشار مأموران وصول مالیات و تجاوز های مکرر و وصول به کرات مالیات، و انواع عوارض که بر زندگی شهری و روستایی بسته می شد، مزید بر ویرانی روستاها، «رعایا» ی مستأصل را به ترك خانه و زندگی وا می داشت. بر این آوارگان، که در پی جایی امن برای کار و زندگی می گشتند، رها شدگان بی پای ایللی، و مغولان به استیصال کشیده شده را نیز باید افزود که ارتش پراکنده «یاغی» ها را تشکیل می دادند.

این «یاغی» ها در مخالفت با حکومت، به اندازه پراکندگی خود روش های متفاوت داشتند. می دانیم که غازان، در دوران حکومت خویش آنها را به شدت سرکوب کرد. اما معلوم نیست که دیگر ایلخانان چنین خشونت با فراریان و آوارگان یاغی شده پیش نگرفته بوده اند.

آوارگان، ترکیب قومی گوناگون داشتند و شامل عرب و مغول و لر و تازیک و غلامان فراری می شدند. با وجود تعصب قومی شدید مغول، برخورد درون جامعه به اندازه بی شدید بود که حتی عصیان دامن مغولان بی چیز و مستأصل را هم می گرفت. رشید الدین فضل الله، به مناسبت در باره تعصب و حمیت قومی مغول و نیز فشار فقر در میان آنها نقل می کند: «چند سال باز که میان اوروغ جوجی و جغتای و اوکتای که عم زادگان پادشاه اند مخالفت و منازعت واقع است. لشکر های ایشان به هروقت اغروق های یکدیگر را غارت کرده فرزندان یکدیگر را اسیر می بردند و به تجار می فروختند. و نیز بسیاری از ایشان [مغولان] جهت درویشی فرزندان خود را می فروختند. پادشاه ... از آن معنی غیرت کرد و فرمود که چگونه شاید که چون اقوام مغول بیشتر از نسل امراء بزرگند که در زمان چنگیزخان کوچ داده اند و این زمان اوروغ آن امرا پیش قآن و پیش دیگر پادشاهان معتبر - خویشان ایشان را به بندگی به

تازیگان فروشند یا بیشتر به گدایی افتند. رعایت حقوق آن جماعت و محافظت ناموس را دفع این معانی لازم است چه بدین واسطه صلابت و هیبت لشکر مغول که به عیوق رسیده بود می شکند و در نظر تازیك حقیر می شوند و نیز اکثر ایشان را به ولایت یاغی می برند بدان سبب فرمود تا چندان از مغول پسر بیاورند جهت بندگی حضرت بخزند و زر نقد به بها بدهند... و از ایشان کیتولان لشکری خاص ملازم باشند و درین دو سال بسیاری خزند ... ولایت مراغه را در وجه نهاد و امیری تومان ایشان به پولادجینگسانگ داد و امراء هزاره و صده از مقربان حضرت معین گردانید و قرب تومانی جمع شدند و بر قاعده چندان که می آرند می خزند تا تمام تومانی و زیادت شوند و جمله کیتول و الیجوی خاص گشته ملازم باشند ...»<sup>۱</sup>.

گروه های یاغی، در روستاها و شهرها از حمایت عمومی «رعیت» برخوردار بودندو نوعی پیوند رازداری و حمایت میان آنها با مردم بود که به جنبش های چریکی معاصر شباهت بسیار داشت.

یکی از پوشش های عقیدتی عصیان ها، تعلیمات خانقاهی بود : تعلیماتی که روکشی مخلوط از عرفان و مذهب رایج داشت . ولی هدف آن استقرار نظام «جماعت آزاد روستایی» بود که سابقه آن به دوره خرمدینان می رسید . و در قرن های بعد و در شرایط دشوار اجتماعی، در نقاط مختلف ایران پایه بیشتر قیام های خودجوش محلی بود. پتروشفسکی به نقل از نزهت - القلوب، در باره منطقه رودبار و دژ الموت، تکیه گاه اسماعیلیان، می آورد: «مردم آنجا مذهب بواطنه داشته اند و جمعی را که مراغیان خوانند، به مزدکی نسبت کنند».۲ و بعد می افزاید که «شولتز» معتقد است مراغیان رودبار اخلاف مهاجرانی از پیروان بابک خرمدین بوده اند که از مراغه به رودبار نقل

---

۱- تایخ مبارک غازانی : صص ۳۱۱ - ۳۱۲ . ۲- کشاورزی ومناسبات ارضی :



مکان کرده بودند. این نظر صائب است و در عین حال نشان می دهد که چگونه گروه های اجتماعی تحت ستم در شرایط اضطراری مهاجرت، خود را در پناه گروه های درگیر با نظام حاکم می کشیده اند و خط مطالعه، حرکت «جماعت آزاد روستایی» را در برابر تهاجم فتودالی صحراگردان ترك و مغول ترسیم می کند. آنچه حمدالله مستوفی، در باره مراغیان رودبار می نویسد چهل سال پس از واقعه بی است که در زمان غازان «طغیان آفرنگ» نام گرفت.

طغیان آفرنگ، پسر آق بوقا و عموزاده غازان، که خواجه رشید الدین، روایت دولتی آن را آورده است و جایی از روایت مردمی واقعه نشانی نیست، یکی از موارد این حرکت است:

..چهل «مشایخ صورت فضول سریرت»، مقدم ایشان پیر یعقوب باغبانی در شهر تبریز، شهزاده آفرنگ را «به سبب حبّ جاه» دعوت کرده بودند و خواسته که کراماتی که نداشتند ظاهر کنند. در آن روزها مریدی محمود نام را به اردو فرستادند تا جمعی مقربان را با خود یکی کنند. آن مرد «از سر نادانی آن راز را آشکار کرد و گفت شخصی که چهل گز بالا دارد و پنج گز پهنا از کوه های مرنده و «وایقان» پیش شیخ یعقوب می آید و او را تربیت می فرماید و این اسرار بر وی کشف می کند. و اکنون پادشاهی به شاهزاده آفرنگ داده - طوعاً او کرها پادشاهی از آن اوست و درویشان بدو ارزانی داشته اند. این سخن به سمع خواجه صدرالدین صاحب دیوان رسید او را بگرفت و در بند کرد و قضیه در بندگی پادشاه اسلام عرضه داشت و «خالی اختاجی» را به استحضار «مفسدان فتنه انگیز» به تبریز فرستاد بعد از ده روز باز آمد و پیر یعقوب و ناصرالدین ایلچی قآن و شیخ حبیب که خلیفه رشید بلغاری بود و سیّد کمال الدین تمامت را می آورد ...» و غازان که فتنه را به نزدیکان صدرالدین زنجانی وزیر مقتول خود نسبت می داد «به نفس خویش بنشست و به حضور امرا و مقربان آن سخن را بپرسید و آن طایفه جهال هم از آن نوع

بیهوده ها می گفتند و چون نیکو به غور رسیدم عین شد که معتقد ایشان همان شیوه مزدک است و مطلوب آنکه آن طریقه را در میان خلق پیدا گردانند . چون گناه بر ایشان ثابت گشت یعقوب گفت پیران ما را نگاه دارند. پادشاه اسلام فرمود که پیران من خدا و مصطفی و مرتضی اند، بنگریم تا قوت ایشان غالب تر است یا از آن تو. و فرمود تا او را از بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را به یاسا رسانیدند ...» . و ماجرا به اختصار این است که مریدان پیر یعقوب که در دربار آلفرنگ حاکم تبریز نفوذ کرده بودند، او را به محفل پیر می خوانند و وعده پادشاهی می دهند و آلفرنگ نیز می پذیرد. هنگامی که شاه به علت بیماری در گوشه یی دور از اردو به روایت خواجه رشید الدین «خلوت می کند و چله می نشیند» و خبر دوری شاه از اردو به تبریز می رسد، درویشان فرصت را برای اجرای طرح خود مناسب می یابند و مریدی را برای دعوت بیعت و جلب حمایت سرداران از پادشاهی آلفرنگ به اردو می فرستند. وزیر غازان، خبر می شود؛ او را دستگیر می کند و ماجرا را در خلوت به اطلاع غازان می رساند و به دستور وی، سرداری را به دستگیری آلفرنگ و درویشان مأمور می کند. و شاه پیر یعقوب و سی و نه درویش دیگر را به داشتن اعتقاد مزدکی متهم می سازد؛ پیر یعقوب را که در بیان معتقداتش استواری نشان داده است از کوه پرتاب می کنند و دیگران را نیز می کشند. اما تاریخ غازانی، هم در باره دامنه حرکت پیر یعقوب، که خود به آن «طغیان آلفرنگ» نام داده، و هم در باره آنچه پس از قتل پیر یعقوب و پیران دیگر همراه او، در تبریز و قلمرو فعالیت آنها، روی داده است خاموش است.

حرکت پیر یعقوب باغبانی، که در پوششی از ملاحظات دیوانی به آن تاریخ راه یافته، همان اندازه که از پی گیری مبارزه روستاییان فقیر رد پای نشان می دهد، از ثابت ماندن سلاح حکومت در سرکوب این مبارزه نیز حکایت می کند: پیر یعقوب باغبانی مدافع روستاییان شکسته، ستم فئودالیته

مهاجم، عقاید مزدک در جامعه می پراکند و پادشاه اسلام با توسل به خدا و مصطفی و مرتضی، زندگی او و یارانش را می گیرد.

این واقعه در کنار اطلاع دیگری از کتاب «مناقب شیخ الصفی الدین اردبیلی» جلوهء بیشتر پیدا می کند که: « شیخ صفی الدین دهکدهء گرج را ابتیاع کرد - و بنا بر این قبلاً نیز این روستا مالکی داشته - ولی روستاییان اهل دهکده او را مالک نمی شناختند و نخواستند شیخ را هم بدان سمت بشناسند و کوشیدند از آزادی خویش دفاع کنند ولی ربا خواران از هستی ساقط شان کردند» و « ایشان زیر بار قرض رفتند و برای نجات از دیوان ناگزیر سر به اطاعت شیخ صدرالدین، فرزند شیخ صفی الدین نهادند». پتروشفسکی که مطلب را نقل می کند این دهکده را تنها مورد «جماعت آزاد روستایی» در قرن هشتم به شمار می آورد که دفاع ساکنانش در برابر تهاجم فنودالی، بی نتیجه مانده است. و در عین حال شیوهء رایج استحالهء «جامعه آزاد روستایی» را در نظام فنودالی نیز به دست می دهد: رباخواران و عاملان وصول دیوان، که جماعت روستایی را چندان زیر فشار می گذاشته اند تا تسلیم خدمت مالک بزرگ بشوند.

چندان بی پایه نخواهد بود اگر گمان رود که که قملک دهکدهء گرج، در رابطه با واقعهء پیر یعقوب باغبانی بوده است؛ این دهکده در ولایت خلخال و جنوب اردبیل واقع بود و شیخ آن را در سال های آخر عمر خویش خرید. و یک دلیل دست به دست گشتن دهکده را باید ناتوانی مالک از تصرف ده به شمار آورد و اندازه گرفت که شیخ در مقام «شرخر» مصطلح امروز عمل کرده است: دهکده بی را که به «جماعت آزاد روستایی» تعلق داشته و کسی که قملک آن را - به هر وسیله - به دست آورده بود، نمی توانسته است بر آن اعمال مالکیت کند.

---

۱- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران: صص ۳ - ۵۲۲ به نقل از مناقب خطی

می خرد و به میراث برای فرزندش - که وارث خانقاه هم هست - بجا می گذارد. و سر الحجام زیر فشار محصلان ایلخانی، روستاییان یوغ شیخ فتودال را به گردن می گذارند.

از «پیر یعقوب باغبانی» در تاریخ تصوف، جایی نشان نمی ماند جز در تاریخ مبارک غازانی، و در چند سطر تحقیر و تکفیر آمیز، و این که به فرمان غازان او را از کوه به دره پرتاب کردند. و «شیخ صفی الدین» در زندگی سالی چند پیک از درگاه وزیر و از پیشگاه ایلخانی دارد که حامل اعلام پیشکش های صاحب دیوان به خانقاه شیخ، و فرمان معافی املاک شیخ از عوارض و مالیات هستند. و نامداران خانقاه آن عصر در این پیوندهاست که به تاریخ پیوسته اند.

شیخ صفی الدین اردبیلی، نمونه اجلای پیران خانقاهی فتودال گراست. او، اسحق نام داشت و دهقانی ساده و صاحب یک جفت گاو زمین زراعی بود ( که مفهوم آن این است که دهقان آزاد به شمار می آمد) و در سال های چهل عمر بود که به خانقاه شیخ زاهد گیلانی پیوست. «شیخ زاهد» به مقام ارشاد رسیده بود و خانقاه خود را در «مغان» بنیاد گذاشته بود، جایی که در قلمرو شروان شاه اخستان دوم قرار داشت و در زمان سلطنت «ارغون» ایلخان مغول، شروانشاه شیخ زاهد را متهم ساخت که «رعایای او را از راه بدر می برد و از کارهای زراعی باز می دارد» و تهدید کرد که خانقاه او را در مغان ویران و میریدانش را غرق خواهد کرد» که می توان دلیل نگرانی شروانشاه، فتودال پر قدرت محلی را از تأسیس خانقاه در قلمرو وی دریافت، و احساس کرد که اخستان دوم، بیم دارد، خانقاه، پایگاهی برای مطالبات دهقانان و تحکیم موقع جماعت های آزاد روستایی و خُرده مالکان گردد. اما تا شیخ زاهد زنده

بود خانقاه وی نیز در مغان بر قرار ماند. و اسحق، در آنجا به خانقاه پیوست. و ترقی کرد و لقب صفی الدین گرفت و خلیفه و داماد شیخ زاهد شد. و هنگامی که در سال ۷۰۰ هجری شیخ زاهد در گذشت، صاحب خانقاه او گشت و محل خانقاه را از مغان به اردبیل انتقال داد؛ جایی که زادگاهش بود و در آنجا زراعت می کرد. مایل هروی، از سلسله النسب صفویه نقل می کند که «تعداد مریدان اردبیلی در ظرف سه ماه بالغ بر سیزده هزار نفر بوده است»<sup>۱</sup>.

شاید يك دليل این جا به جایی خانقاه، پرهیزی بوده است که شیخ صفی از همجواری شروانشاه داشته است، زیرا او در آغاز کار هنوز موقع و اعتبار مرشد خود را به دست نیاورده بود؛ اما شیخ از هم آغاز کار در پی افزایش شماره مریدان خویش بود و در این راه می کوشید تا هرچه بیشتر خود وی مطرح باشد. و برای جابه جایی خانقاه این دلیل قانع کننده تری می تواند باشد. مؤلف «صفوة الصفا» می نویسد «شیخ به زودی مریدان فراوان در میان روستاییان و کدخدایان ناحیه اردبیل و خلخال و مشکین (پیشکین) و مغان و طالش و مراغه و دیگر جاها داشت». همین مؤلف، از «عده کثیری از پیشه وران و بازرگانان از قبیل شال دوزان و جواهریان و موزه دوزان و خبازان و دباغان و خیاطان و نجاران و آهنگران و جامه بافان و سراجان و کاریز کنان و بزازان و صابون فروشان و پسر کلوی نفت فروش...» نام می برد.

حمدالله مستوفی می نویسد: «اکثر ساکنان اردبیل مرید شیخ صفی -

الدین بودند» محلاوه بر این همزمان، در میان مریدان شیخ نام خواجه رشید الدین فضل الله وزیر، و پسران وی، وزیر غیاث الدین محمد رشیدی و امیر

---

۱- شبستان عرفان: نقل از ص ۳۸ سلسله النسب... (فلسفی درج ۱ ص ۲۰۹

زندگانی شاه عباس، نقل از سلسله النسب چاپ برلن ص ۳۵: «مولانا شمس الدین برنیقی گفت از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم در سه ماه ۱۳ هزار طالب به این يك راه به حضرت شیخ آمدند... و توبه کردند...» ( ۲- نزهت القلوب: ص ۸۱ .

احمد رشیدی، و امیر اولوس، و رئیس ایل صحرا نشین مغول سلدوز، امیر چوپان و شخص ایلخان ابوسعید بهادر خان (آخرین ایلخان جانشین هلاکو که سالی بعد از شیخ صفی درگذشت) نیز قرار دارد که با قدرت و تمکن خود بر جلال و شکوه خانقاه شیخ صفی می افزودند.

در «مکتوبات خواجه رشید الدین» نامه های متعدد در رعایت جانب شیخ صفی وجود دارد. از جمله نامه یی است که در آن اجناسی را که به مناسبت عید فطر به رسم هدیه به وی اختصاص داده، نام می برد: گندم صدو پنجاه جریب (۱۵۰ خروار تبریز)، برنج سفید کرده سیصد خروار، روغن گاو چهارصد من، ماست دوپست من، دوشاب صد من، شکر چهارصد من، نبات صد من، گاوانر سی رأس، گوسفند صد و سی رأس، غاز صدو نود، مرغ ششصد، گلاب سی قاروره، وجه نقد ده هزار دینار ... و تحویل این اجناس باید از املاک رشیدی در هشت ناحیه، آذربایجان صورت گیرد»<sup>۱</sup>.

فضل الله روزبهان، خبر می دهد که امرای ولایت طالش و بزرگان روم از شیخ پشתיبانی می کردند. شیخ مریدانی در گیلان و روم و اصفهان و شیراز به هم رساند. مریدان، شیخ صفی و استادش شیخ زاهد را «ولی» می شمردند و به آنها معجزاتی نسبت می دادند از جمله در حفظ بازرگانان از خطر دریا<sup>۲</sup>.  
تلاش شیخ صفی الدین برای افزودن یا افزون نمایاندن شماره ساکنان خانقاهش چندان چشمگیر بود که به نقد و طنز مشایخ دیگر و محفل آنها کشیده شد. علاء الدوله سمنانی در کتاب «چهل مجلس» می نویسد: «دیگر آن رو درویشی حکایت شیخ صفی الدین که در اردویل است آغاز کرد و گفت: مارا به جبر آنجا باز می داشت و پیوسته در طلب طالبان است و به کثرت مریدان

۱- کشاورزی و مناسبات ارضی... : صص ۵ - ۳۸۴ از مکاتبات رشیدی ص

۲- همان جا: ص ۳۸۴ به نقل از تألیف دیگر پتروشفسکی به نام بزرگان

شهری در دولت هلاکوییان : ص ۱۰۴

تفاخر می دارد»<sup>۱</sup>.

شیخ صفی الدین همین کوشش و تلاش را در کار تحصیل ملك و مزرعه داشت. او که هنگام پیوستن به خانقاه شیخ زاهد، صاحب يك جفت گاو زمین زراعی بود، در کنف تعلیم مرادش شیخ زاهد که در مغان چندین پارچه قریه و مزرعه درتصاحب داشت به خریداملاك و قبول مزارع اهدایی پرداخت و هنگامی که می مرد، برای وارث خود بیست و چهار پارچه آبادی و ملك به جا گذاشت.

در مورد املاك شیخ زاهد، «سلسله النسب صفویه» وثیقه بی را نقل می کند که شیخ حیدر، نواده شیخ صفی و «صاحب اردبیل» به تاریخ ماه رجب ۸۸۸ هـ داده است: «شنیدگان این رقعہ و مطالعان این وثیقه بدانند که جوهره و ماجوره و جماعت ماجوره و اورنقاد (اورنکد؟) و جماعت اورنقاد<sup>۲</sup> در منطقه، مغان] از قدیم الایام الی یومنا هذا تعلق به حضرت سلاله المشایخ قدوة الاعاظم شیخ قطب الدین ابوسعید بن شیخ رفیع الدین بن شیخ حامد بن شمس الدین زاهدی دارد و سایر اولاد عظام شیخ ربانی و عارف صمدانی شیخ زاهد گیلانی را در مزارع مذکوره حظی و نصیبی نیست»؛ که در عین حال نشان می دهد جماعت روستایی ماجوره و اورنقاد، در زمان صدور وثیقه، به زمین وابسته بوده اند، و در تملك شیخ قطب الدین ابوسعیدقرار داشته اند.

در زمان ایلخان مغول ابوسعید بهادر، یکی از اشراف صحرا نشینان قبیچاق به نام چین بك، خاندان شیخ زاهد را در ملك آنها که مزرعه، حنبلی نام داشت و بعدها «اورونکد»<sup>۳</sup> اورنقاد نامیده شد، زیر فشار گذاشت و قصد داشت آنجا را مطابق معمول تصرف کند. شیخ صفی کوشید تا او را منصرف سازد و به وی می گفت: «تو نباید یورت خویش را در حنبلی برقرار کنی، زیرا آن زمین از آن فرزندان شیخ شمس الدین پسر شیخ زاهد می باشد و بتو زیان

۱- شبستان عرفان: ۷ - ۲۵۶ به نقل از ص ۱۳۲ چهل مجلس ۲- کشاورزی و

مناسبات ارضی ... : ص ۵۵۴ نقل از سلسله النسب خطی ورق ۱۶۰

خواهد رسید» و «چین بك دست از لجاج نمی کشید تا ایلخان، به خاطر احترام شیخ صفی و شیخ زاهد، دعوی را به نفع نوادگان شیخ زاهد فیصله داد.<sup>۲</sup> ظاهراً با تغییر گرایش مذهبی خانقاه نام ده عوض شده)

نمونه، تصاحب قریه، گرج را در خلخال، از جانب شیخ صفی الدین پیش از این دیدیم. در سایر املاک شیخ نیز پس از مرگ وی مدعیانی برای فرزند و جانشین وی پیدا شد: صفوة الصلوة جوانی به نام تاج الدین نام می برد که «ادعایی واهی» بر سر دهکده «دیر نی لیک» ملک شیخ صدرالدین داشته و می گفته در آن ملک شریک است<sup>۳</sup> و شخص دیگری به نام میرک، نواده طورغای آختاجی، بر سر دهکده، جورک با شیخ صدر الدین دعوی داشت و می گفت حصه بی از ملک از آن اوست<sup>۴</sup>. شیخ صدر الدین که جانشین صدق پدر بود، از پدر نیز فراتر رفت. هم ملک می خرید و هم بر سر ملک با فتوادل های رقیب، می جنگید. بین برادر شیخ صدر الدین به نام علاء الدین منصور با جلال الدین جوینی نواده، وزیر صاحب نام - شمس الدین محمد جوینی - بر سر دیهی در اطراف اردبیل اختلاف افتاد و کار به نزاع کشید. جلال الدین از ساتولیش، رئیس یکی از قبایل صحرا نشین دشت قبچاق، کمک طلبید. شیخ صدر الدین کوشید و ساطت کند، ساتولیش فرستادگان شیخ را بازداشت کرد و سپاه قبیله را به دهکده مورد نزاع فرستاد و دهکده را غارت و «آلات» جماعت ده را تصاحب کرد. شیخ صدر الدین جماعت روستایی دهکده، الارق را که ملک وی بود به جنگ سپاه ساتولیش فرستاد و الارقیان صحرا نشینان مهاجم را شکست دادند و در سال ۷۶۲ هـ که دیگر شیخ صدر الدین « شیخ الاسلام اعظم» شده بود، به

۱ و ۲- همانجا، ج ۲ ص ۳-۴۸۲ از سلسله النسب... ۳- کشاورزی و مناسبات

ارضی در ایران: ص ۴۸۲ نقل از صفوة الصفاخطی ورق a و ۴۷۰. ۴- همانجا نقل از

مناقب شیخ صفی الدین اردبیلی ورق a و b ۵۲ ۵- همانجا، نقل از صفوة الصفا



دیوان بزرگ شکایت می کند که « از حاصل مزرعه بی که وقف زاویه ایشان است و حاصل آن پانصد خروار غله (۵۰ هزار من) قسمت اعظم آن را ملخ خورده است »<sup>۱</sup>.

شیخ صفی الدین، هنگامی که در سال ۷۳۵ هـ درگذشت، خانقاهی را که از پیر خود، شیخ زاهد گرفته بود، برای تبارخویش به میراث گذاشت. و بنا بر عرف، پسر بزرگش صدر الدین، شیخ خانقاه شد. ولی خاندان شیخ زاهد همچنان در خانقاه شیخ صفی حضور داشتند. مرگ شیخ صفی با مرگ آخرین جانشین هلاکو - سلطان ابوسعید، در یک سال اتفاق افتاد. مرگ ایلخان، پایان سیطره ایلخانی بود، و مرگ شیخ صفی آغاز رونق گرایش های قدرت طلبانه خانقاه وی. و افسانه پردازی هایی که به شیخ مرده، حضور بی مرگ و فرا انسانی می داد، از درون خانقاه آغاز گشت. و به تناسب فاصله زمان مرگ شیخ و افزایش قدرت خانقاه و فرزندان شیخ، دامنه این افسانه ها گسترده شد تا آنجا که از اسحق بن جبریل، روستایی صاحب یک جفت گاو زمین زراعی در اردبیل، نبایر او، به زمان سلطنت، سید موسوی صاحب کشف و کرامت و دارای اصالت علوی تراشیدند که به داعیه های تبار قدرتمندش پاسخ بدهد. و سرانجام شجره نامه سیادت برایش ساختند.

آنچه روشن است این است که اسحق بن جبریل، از کردان اسکان یافته و روستایی در اردبیل بود. و با توجه به بلند پروازی ها و پرش هایش که تا مقام پیر خانقاه پیش رفت و با ارتباط وسیعی که با امیران و بزرگان آذربایجان، گیلان و دربار ایلخان داشت، و نفوذ خانقاهش تا شیراز و فارس کشیده شده بود، در واقع داعیه او بیش از «خانقاه اردبیل» بود. در شجره نامه وی تا آنجا که مستقیم است و دچار دست اندازی های بعدی اخلافش

۱- کشاورزی و مناسبات ارضی ... : ص ۵۵۹ از دستور الکاتب خطی

نشده، پدران‌ش عبارتند از جبرئیل - صالح - محمد - عوض - فیروز شاه . کسروی که نخستین بار در ایران به ساختگی بودن سلسله نسب صفویه پی برد و به نقد انساب آن خاندان پرداخت، و راز جعل نسب آنها را اعلام کرد (و بعدها این تحقیق را در رساله‌ی بی‌نام «شیخ صفی و تبارش» منتشر ساخت)، از قرار گرفتن نام محمد و عوض پشت سر فیروز شاه تعجب نمی‌کند. اما در همین حد نیز شجره‌نامه‌ها یک دست نیست و جای دیگر با اسحق، نام جبرئیل، صالح، احمد، رشید، محمد، عوض، فیروزشاه زرین کلاه می‌آید، که این فیروز شاه می‌تواند امیری کرد باشد - اما حتی انتساب به او هم هنوز باید با تردید تلقی شود. این که شیخ صفی الدین کرد اسکان یافته است و نسبش به امیری کرد می‌رسد، یا حتی ترك؛ چیزی را عوض نمی‌کند. اما کسروی به استناد تصریح نزهة القلوب، که خانقاه شیخ صفی مذهب شافعی دارد، و با کاوشی در کتاب «صفوة الصفا» که یکی از مریدان شیخ، پس از مرگ وی و در زمان فرزندش شیخ صدرالدین، نوشته است، و چند فقره طومار موقوفه به تاریخ ۵ صفر ۷۷۰ و صفر ۷۹۲ برای شیخ صدرالدین، به این نتیجه می‌رسد که شیخ و حتی پسرش صدرالدین، از سیادت‌تی که به آنها نسبت داده شده، خبر نداشته‌اند. و در مذهب نیز سنی شافعی بوده‌اند. ولی آرزوی داشتن نسب سیادت نزد آنها بوده است. و از شیخ صدرالدین، این آرزوی شیخ صفی - که آرزوی خود وی نیز بوده - چند جا نقل می‌شود. و حتی خوابی که صدرالدین می‌بیند. و در این آرزو، صدرالدین تا آنجا پیش می‌رود که در باره شیخ می‌گوید مادر وی سید حسنی یا حسینی بوده است. و شیخ، شریف است - بنا بر اصطلاح رایج در شجره‌نامه، سادات شریف کسی است که از جانب مادر به خاندان علی منسوب شود<sup>۱</sup>.

۱- با این همه، قریب سی سال بعد، استاد دکتر ذ. صفادر صفحه ۲۶ ج ۴ تاریخ

ادبیات در ایران نوشته است: این خاندان نسب خود را به چند واسطه به امام هشتم شیعیان

در «صفوة الصفا» جزو کرامات شیخ، از ظهور وی در چند مرحله بر تیمور، و نظر یافتن تیمور از شیخ، یاد می شود. که از شمار معجزات پس از مرگ اوست. و صدها کرامت و خرق عادت دیگر به مرده و زنده وی نسبت داده شده است که همه مولود خرافات و پندار بافی های درون خانقاه است. و ارزش آنها در این است که می توان از معتقدات خانقاهی و باور عام جامعه در زمان ایلخانان که جزو استواری کار نظام به شمارست، از دوران ایلخانان تا عصر صفوی، اندازه یی به دست داد. پسر شیخ صفی الدین به نام موسی و با لقب صدر الدین از سال ۷۳۵ شیخ خانقاه اردبیل شد. و «قاسم انوار»، شاعر و صوفی شیعه که به جنبش حروفیه پیوست، مدتی شاگرد شیخ صدرالدین بود. هنگامی که امیر تیمور به آذربایجان دست یافت، هنوز شیخ صدر الدین زنده بود و به خاطر نظر سازگاری که تیمور به خانقاه اردبیل داشت بین مریدان صدر الدین رواج یافت که تیمور کمرسته شیخ صفی الدین است.

\_\_\_\_\_ می رسانند و بعضی از محققان اخیر بدون دلایل قانع کننده یی در این باره تردید کرده اند. (در خور یاد آوری است که در مقابل صفحه ۱۲۰۲ ج ۲ زندگانی شاه عباس، مشق خطی گراور شده، با امضای «حرره اسمعیل بن حیدر الحسینی غفرالله له» که بر فرض صحت انتساب، نسبت حسینی آن، اصالت مفروض شجره نامه، صفویه را مخدوش می سازد. و کار برد «با آل علی هرکه در افتاد بر افتاد» هرچند تلمیحی به ادعای سیادت دارد، ولی ضرب المثلی است که هر صاحب داعیه شیعی - سید یا نا سید - در شماتت مخالف شکست خورده، خویش می تواند به کار برد. اما اگر به خاطر بیاوریم که پدر شیخ بهائی از قول استادش در سیادت و کمر بستگی شاه اسماعیل حدیثی نقل می کند و این استاد، سید کبیر کرکی، هنگام پیروزی شاه اسماعیل بر شیبک خان ازبک، در مشهد بود و در بارگاه شاه اسماعیل، و کنار محقق کرکی، می توان گمانه زد که زمزمه سیادت از الهامات دوران شش ساله اقامت شاه اسماعیل در دربار شیعه میرزا علی کیا باشد که از سادات قوامی بود و خود شاه اسماعیل به «حسینی» بودن تعلق خاطر داشته است.)

سی سال پس از مرگ شیخ صفی الدین، که ابن بزّاز، یکی از مریدان خانقاه وی، و معروف به درویش توکل، کتاب صفوة الصفا را در شرح حال و مقام شیخ می نوشت، این روایت را به تفصیل نقل کرد.

شیخ صدر الدین در سال ۷۹۵ هـ در گذشت و پسر وی شیخ خواجه علی، از ۷۹۵ تا ۸۳۳ هـ بر خانقاه ریاست داشت. در فاصله یک قرن از مرگ شیخ صفی، بر نفوذ و اعتبار خانقاه و دو جانشین وی بسیار افزوده شده بود. و در اردبیل خاندان او را به چشم اولیاء الله می دیدند. ولی قدرت آنها هنوز رنگ ریاست روحانی داشت. و امرای ایل «جگر لو» صاحب اردبیل بودند. اما هنگامی که ریاست خانقاه به شیخ شاه ابراهیم، جانشین خواجه علی رسید (۸۳۳ تا ۸۵۱ هـ) وی در عمل فرمانروای اردبیل شد. و پس از وی بر سر ریاست خانقاه و تملک اردبیل بین پسر و برادرش کشاکش آغاز گشت. جعفر، به نام قیّم جنید و بعد به عنوان مدعی، صاحب اردبیل و شیخ خانقاه شد (از سال ۸۵۱ تا ۸۷۴ هـ). و جنید را که پسر و وارث ابراهیم بود، از اردبیل بیرون راند. و جنید جوان، که خود را وارث و صاحب حقیقی خانقاه و اردبیل می دانست، در میان قبایل آسیای صغیر زندگی پر حادثه یی را آغاز کرد.

در این که چه زمان و کدام کس از خاندان شیخ صفی الدین، به شیعیگری روی آورده است، هنوز جای بحث باقی است. اما روشن است که از دوران شیخ شاه ابراهیم که خانقاه صبغهء حکومت پیدا کرد، و شیخ صاحب اردبیل شد، آداب خانقاه با آداب حکومت در آمیخت. و آنچه به جدال درون خاندان بر سر ریاست انجامید، از این آمیزش ناشی گشت. استحالهء یک قرن سنّت خانقاهی به داعیهء سلطنت، عرصهء ظهور پیدا کرد. و تا این زمان نشانی روشن از تغییر گرایش مذهبی خانقاه اردبیل به دست نیست. و شگفت این است که در حمایت از شیخ جعفر و استیلای وی بر اردبیل، سلسلهء قره قوینلو، که به گرایش شیعی معروف است، پا می فشارد، و در حمایت جنید، که به گرد

آوری مرید و جنگجو از میان قبایل صحراگرد آسیای صغیر رو آورده است و گرم ماجرا جویی است، سلسله آق قوینلو، که سنی مذهب است، می ایستد.

پتروشفسکی، فرض «ژان اوین» استاد فرانسوی را نقل می کند که : « اختلاف نظر میان جنید و جعفر بدان سبب پدید آمده بوده که جنید آشکارا مذهب شیعه داشته و جعفر به شیوه میانه روی اسلاف خویش (مذهب سنی) پای بند بوده است ». اما سابقه حمایت يك حکومت شیعه از استیلای جعفر، بر خانقاه و بر اردبیل، و حمایت يك حکومت سنی از جنید، نشانی است که این فرض پر و پایی ندارد. و گرایش جنید به شیعه، معمولاً در این دوران ماجراجویی و جولان های او در آسیای صغیر است که آغاز می شود.

صحراگردان ترك، که در آسیای صغیر پراکنده و با سلطنت عثمانی در کشمکش بودند، و اغلب گرایشی مخلوط از اسلام شیعی و معتقدات قبیله یی داشتند، خیلی زود گرد شیخ جنید جوان که خود را سلطان نامید، جمع شدند و او از میان این مریدان، عده یی «غازی» برگزید. آنچه «ابن روزبهان» در باره معتقدات مریدان سلطان جنید و سلطان حیدر پسر وی می نویسد، اگرچند از نظر لحن کین جوینانیه یی که دارد، نمی تواند بیان درست عقاید مریدان تازه جنید باشد، ولی اعتبار آن در مشخص ساختن زمان جدایی راه خانقاه اردبیل از گذشته و انتقال آن به دوره صوفیان قزلباش است.

سلطان جنید سه سال در دیار بکر، و دربار اوزون حسن بود. و سلطان حسن خواهر خود خدیجه بیگم را به او داد. ظاهراً نخستین لشکر کشی او، در سال ۸۶۴ هـ به ترابوزان بوده است که پس از سقوط امپراتوری، به تصرف سلطان عثمانی در آمده بود و موضوع درگیری میان سلطان عثمانی و اوزون حسن شده بود. وی به ترابوزان، حمله برد، شهر مقاومت کرد. ولی جنید در حومه شهر، دور تا دور، دست به غارت گشود و با شمار زیادی اسیر و

مقدارگزارف غنیمت بازگشت. در همین سال به یاری اوزون حسن به اردبیل رفت، ولی شیخ جعفر با پشتیبانی جهانشاه قره قوینلو، دوباره او را از اردبیل بیرون کرد. جنید در سال ۸۶۵ «غازیان» ش را برای «جهاد علیه کفار» به داغستان برد و بی اعتنا به اعتراض شروانشاه، از قلمرو وی عبور کرد و پس از گرفتن اسیر و غنیمت فراوان از چرکس ها به قره باغ بازگشت و زمستان را در آنجا گذراند.

بهار سال ۸۶۶ بار دیگر روانه داغستان شد. ولی شروان شاه که در رابطه با شیخ جعفر و حامی وی جهانشاه قره قوینلو، برای مقابله با جنید آماده شده بود، راه را بر او بست و در کنار رود سمور- جنوب دریند - «غازیان» جنید و لشکر شروانشاه به هم آویختند. جنید در اثنای جنگ با تیری کشته شد و غازیانش متواری گشتند. و پسر او سلطان حیدر ( از خواهر اوزون حسن که هنوز خردسال بود) به اوزون حسن پناه برد. اوزون حسن، خواهر زاده را در حمایت خویش گرفت و دخترش «مارتا» ملقب به عالم شاه بیگم را - از دسپینه همسر یونانی خود و خواهر آخرین امپراتور ترابوزان - به همسری وی در آورد. با آنکه بیشتر مریدان خانقاه به مرشدی سلطان حیدر گردن گذاشتند، شیخ جعفر همچنان در اردبیل ماند و جهانشاه قره قوینلو از وی حمایت کرد. اما اندکی بعد از کشته شدن جهانشاه و استیلای اوزون حسن بر آذربایجان و ارمنستان و مغرب ایران، سلطان حیدر به یاری وی در اردبیل نشست (در سال ۸۷۴ هـ) و مقام موروثی را تصاحب کرد و به راه و رسمی که از جنید آغاز شده بود، سر و سامان داد و در نظام خانقاه تغییراتی متناسب با آن به وجود آورد. تکیه گاه سلطان حیدرنیز قبایل ترکمن آسیای صغیر بود. و از آنجا که حکومت عثمانی به رؤسای این قبایل جنگی صحرا گرد و پراکنده، اعتنا نمی گذاشت و بیشتر به سران ایلات اسکان یافته، ترك توجه داشت، این قبایل با حکومت عثمانی بر خورد دایم داشتند. می توان حدس زد که این قبایل در

رابطه های محلی، چگونه معتقدات بدوی خود را با معتقدات شیعه که در تضاد با سنت بود و با خلق و خوی قبیله یی سازگاری بیشتری داشت، آمیخته بودند و معجونی مذهبی پدید آورده بودند. همین معجون مذهبی است که به نام معتقدات شیعی قبیله های ترکمن، مورد عنایت سلطان جنید و بعد سلطان حیدر قرار گرفته است.

به خصوص، سلطان حیدر، با بهره وری از این معتقدات به سازمان دهی ارتش جنگجویان خویش پرداخته است. ذهن بدوی این قبایل زمینه مناسبی برای پذیرش عقاید غلاة شیعه بود که به پیشوا و رهبر، درجه ممتاز الوهیت می بخشید. تصویری که از کلاه سرخ دوازده ترک (قزلباش) و هیأت این جنگجویان سرخ کلاه داده شده، به خوبی نحوه آمیزش اعتقاد جدید و عادت قدیم ترکمن های صحرا گرد را نشان می دهد. پتروشفسکی می نویسد: « شیخ حیدر ایشان را مجبور کرد به جای کلاه ترکمنی ... کلاهی با دوازده ترک سرخ به یاد دوازده امام شیعه بر سر گذارند » و « قزلباشان ریش می تراشیدند و سبیل های دراز می گذاشتند و کاکلی بر سر تراشیده، خویش باقی می نهادند ». « در آغاز هفت قبیله مریدی شیخ صفویه را به گردن گرفته بودند » و « نفوذ قبایل جنگجو و صحرا نشین ترک، ویژگی های سلسله صفویه را تغییر داد »، در قرن نهم هجری « برخی ویژگی ها » ی قزلباشان « نهضت های دموکراتیک خلق را در قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم هجری به یاد می آورد » و به نقل از ژان اوین فرانسوی می نویسد: « در جرگه اخوت قزلباشانش هنگام لشکر کشی ها، مال تو و مال من وجود نداشت و همه ایشان هرچه داشتند با هم می خوردند » و می افزاید « تشیع جنگجویانه و جهاد با کفار محتوای اصلی معتقدات سلسله صفویه شده بود » و به عرفان و صوفیگری « فقط بر حسب رسم و سنت »، « پای بند بودند »<sup>۳</sup> و « بدین طریق

سلسله صفویه در قرن نهم به اخوت جنگی صحرا نشینان ترك و گونه یی از فرقه روحانی و شوالیه گری مبدل گشت»<sup>۱</sup>.

حاصل سازمان دهی سلطان حیدر، علنی شدن عقیده مذهبی شیخ جدید خانقاه اردبیل بود. و نیز آشکار شدن اراده او برای رقابت با حکومت های مستقر اطراف. بیست سالی که او به تدارك و سازمان دهی غازیان، یا فداییان خود و «غزوه های مکرر» برای غارت و اسیر گرفتن پرداخت، کافی بود که حتی بین او و برادر همسر و پسر دایی اش، سلطان یعقوب شکافی از علنی شدن اختلاف مذهبی و از بیم رقابت در کار حکومت بیندازد. بازار برده فروشان اردبیل از برکت این «غزوه» های خانقاه پر رونق شده بود<sup>۲</sup>. در منابع تاریخ صفوی آمده است که در غزوه سال ۸۹۲، حیدر از داغستان ۶ هزار اسیر برده گرفت.

و سر انجام در سال ۸۹۳ هـ هنگامی که سلطان حیدر از روی عادت گذشته به «غزو» داغستان می رفت، شروان شاه (سلطان خلیل) که دخترش همسر سلطان یعقوب بود، از داماد خویش کمک خواست و سپاه دو سلطان در طبرسران داغستان با غازیان سلطان حیدر درگیر شد و سلطان حیدر به قتل رسید و غازیانش درهم شکستند و اردبیل از چنگ خاندان شیخ صفی الدین در آمد و سلطان یعقوب خواهر زادگان خود سلطان علی و ابراهیم و اسماعیل را به بند کشید و به قلعه استخر فارس فرستاد. رستم، جانشین سلطان یعقوب، سلطان علی را با برادرانش به اردبیل بازگرداند تا یاور او باشد ولی زود از وی ترسید و در جنگی که سال بعد بین چهار هزار سپاه او و هفتصد قزلباش سلطان علی در گرفت سلطان علی و برادرش ابراهیم کشته شدند و قزلباشان اسماعیل خردسال را از معرکه در بردند و او را در پناه میرزاعلی کار کیا سلطان گیلان، که شیعه امامی بود، قرار دادند.

۱- اسلام در ایران : ۳۸۸      ۲- همانجا: ص ۳۸۹ به نقل از سفیر ونیز



در حقیقت عمر دویست ساله، خانقاه شیخ صفی الدین، در سال ۸۹۹ و با قتل سلطان علی و ابراهیم پسران سلطان حیدر پایان یافت. خانقاهی که پایگاه فنودالی داشت و سرانجام با حکومت بر اردبیل آمیخته شده بود... و در سی سال آخر به صورت یک کانون جنگی و ماجراجویی مذهبی در آمده بود و از طریق عرفان و تصوف بیرون رفته بود. حتی شیخ، که در زندگی خود و در دوره، نخستین جانشینانش سیمای پیری دست گیر و صاحب کرامت و مشکل گشا داشت، در این دوره سی ساله سیمای حامی جنگ و جدال مذهبی پیدا کرده بود. و مریدان فاقد هر نوع آشنایی با معرفت خانقاهی، برای غارت و اسیر گرفتن از سرزمین های مورد تجاوز، به نام و به همت او توسل می جستند. ولی خانقاه در ادامه، راه گذشته، از آغاز قرن بعد سیری تازه را آغاز کرد که به ایجاد حکومتی دراز مدت در ایران منجر گشت.

این تغییر و تبدیل، پدیده یی تصادفی و استثنایی نبود. دیداری از زندگی خانقاه های معتبر قرن نهم در آسیای مرکزی و هند نشان می دهد که سرنوشت خانقاه ها چگونه با شرایط حکومت و با شاهان و امیران قلمرو آنها گره خورده است و رشد آنها با عوامل مسلط بر محیط شان هماهنگ است. خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶ تا ۸۹۶ هـ)، یک سال پیش از سلطنت شاهرخ، پسر تیمور، به دنیا آمد و تا قسمتی از نیمه، دوم حکومت سلطان حسین بایقرا در خراسان، زنده بود و چهل سال آخر عمر دراز او، با اقتدار بسیار در آسیای مرکزی گذشت. وی شیخ بزرگ خانقاه نقشبندیه در بخارا بود و مریدان بسیار در خراسان قدیم و سراسر ایران داشت. «کاشفی واعظ» مرید وی که زندگی نامه، او را در کتاب «رشحات عین الحیات» آورده است، نقل می کند که: در راه زیارت شیخ به نسف رسید، و در خانه، یکی از «سرکارداران» املاک شیخ بیتوته کرد: آن مرد به او گفت «من صاحب نسف بر رود قرشی می باشم» و شیخ «هزار و سیصد آبادی» از این نوع دارد. وی می پرسد «در سراسر این

رود چند زوج از عوامل زراعت» وجود دارد. صاحب می گوید هر سال « جهت جوی پرداختن به عدد هر زوج يك مرد بیرون می رود، سه هزار مرد می شود». و باز « در آن اوقات مشاهده افتاد که چندین مزرعه، دیگر خریده شده» و در شمار کرامات شیخ می افزاید: « اموال و املاک حضرت ایشان و اراضی و مزارع و مستغلات و گله ها و ورمه ها و دیگر تملکات منقول و غیر منقول فوق - العاده بی شمار بوده» و «گذشته از این شیخ «بازرگانی ترانزیتی کاروانی طریق مرو- بخارا- سمرقند را در بست در دست گرفته بوده» ۲ .

چنین مکنت های انباشته، طبیعی است که سیر آن، با توجه به انبوه زورآور قبایل صحراگرد و جنگی ترك که به سوی خانقاه ها روی آورده اند از « تربیت نفس» به «غزو» و «جهاد» علیه کفار، در هند و در سرزمین های مسیحی نشین کرانه های خزر و آسیای صغیر بینجامد. همانطور که سیر طبیعی حرکت خانقاه هایی که به روستاییان و پیشه وران فقیر شهری تکیه دارند، قیام علیه امیران، خُرده شاهان فتودال است که در این قرن شاهد انواع آن هستیم . و در هردو حال این خانقاه ها همان اندازه که از مسیر نخستین طریقت دور افتاده اند، یکی با مذهب رسمی و حاکم ، و دیگری با معتقدات مذهبی غیر مجاز و ممنوع پیوند خورده اند. پیوندی که سرپوش نیات نهفته در پشت آن است. و انحطاط و فرسودگی طریقت و شریعت نه با جدایی و نه با پیوند آن دو چاره می پذیرد. بلکه این اختلاط و امتزاج منشأ پدیده های تازه می شود.

---

۱- کشاورزی و مناسبات ارضی ... : ج ۲ ص ۵۵۸، نقل از ص ۸ - ۲۲۷ رشحات

۲- اسلام در ایران : ص ۳۶۹ نقل از رشحات ... صص ۸ - ۳۲۷



## صوفیان ماجراجو و سلطنت صفوی

دوره پنجاه ساله سلطان جنید، سلطان حیدر و سلطان علی، که به پیدایش و شکل گرفتن نهضت قزلباشان انجامید، با دوران صدو هفتاد و چهار ساله خانقاه شیخ صفی الدین و جانشینانش تا جعفر، هیچ شباهت ندارد. (بیست و چهار سال از این دوره پنجاه ساله، خانقاه اردبیل با طرد جنید و حیدر، راه خود را - هرچند به سختی - ادامه می داد؛ و در بیست و پنج ساله بعد حیدر و علی به اردبیل بازگشتند). جنید جوان که در طلب مقام موروثی خود به آسیای صغیر پناه برده بود، خیلی زود توانست آرمان های ماجراجویانه اش را با شرایط و سنن بدوی و معتقدات قبیله های صحراگرد ترک در آن منطقه انطباق دهد. و مقام مرادی ربوده شده را - در حال و هوایی دیگر - در میان آنها به چنگ آورد.

این قبایل، که پراکنده ولی در وضع و حال مشابه بین کرانه های دریای خزر و دریای سیاه و ارمنستان، تا شمال سوریه و آذربایجان می زیستند، بنا بر خصلت صحرا گردی و اسکان ناپذیری شان با حکومت عثمانی و حکومت های دیگر همجوار، دشمنی و اختلاف داشتند. و فرقه های مذهبی که در ایران و عثمانی زیر سرکوب و فشار قرار می گرفتند، به درون این قبایل پناه می بردند. و از آنجا که دشمن حکومت عثمانی به شمار می آمدند، بین عقاید آنها و

سنت ها و معتقدات بدوی قبایل، نقطه آمیزش و تفاهم ذهنی فراهم می شد. و چنین بود که در آسیای صغیر نوعی گرایش شیعی پدید آمده بود؛ آیینی که در آن، علی و کسانی از خاندان او، به فضای معتقدات بدوی و ناشی از نیاز های بدوی راه یافته بودند. و این خود راه ماجراجوی جوان خاندان شیخ صفی الدین را هموار می ساخت تا درمقام جانشین و وارث خانقاه که يدك می - کشید، بر وجدان و باورو زندگی قبایل بدوی ترك استیلا پیدا کند و آنها را به سویی که می خواست به حرکت در آورد.

اطلاعاتی که از این قبایل در دست است نشان می دهد که: «در فاصله قرن نهم و دهم هجری، چهار پنجم ساکنان آسیای صغیر شیعه بوده اند»<sup>۱</sup>. پتروشفسکی آغاز رواج مذهب شیعه را بین قبایل ترك، قرن هفتم و همراه با نهضت بابا اسحق در ۶۳۷ هجری می شمارد. البته حضور فرقه های متعدد غلاة شیعه را هم در قلمرو آسیای صغیر، درچگونگی و شکل گرفتن گرایش قبایل ترك نباید نادیده گذاشت که مهم ترین آنها فرقه، حروفیه است که در دوره، مورد بحث در آسیای صغیر، و سوریه حضور فعال داشته است؛ و فرقه بکتاشیه، که پوششی از خانقاه داشت، و خود را سنی معرفی می کرد - گو این که در طریق الحقایق، این فرقه صوفی شیعی معرفی می شود- ولی در خفا و درون خود، پیرو آموزش های حروفیه شده بود؛ و فرقه «اهل حق»، که در ایران به «علی الهی» معروف است، و در قرن نهم میان کردان و ترکان آسیای صغیر رواج بازار داشت؛ و «در ترکیه به قزلباش» و «در آذربایجان به نام قره قوینلو» و «گوزنلر» شناخته می شد»<sup>۲</sup>.

پتروشفسکی، با اشاره به تحقیقات آ. ژوکوفسکی: «فرقه اهل حق در ایران» و ف. مینورسکی: «مدارکی برای مطالعه فرقه ایرانی اهل حق یا علی -

۱- اسلام در ایران : ص ۳۸۷    ۲- همانجا ص ۳۲۵    ۳- اسلام در

ایران : صص ۶- ۳۲۵

اللہی» و آ. گاردلوسکی : «قره قوینلو» می نویسد : « افراد فرقهء علی - اللہی یا اهل حق بیشتر از روستاییان و صحرا نشینان و در شهرها پیشه وران و سوداگران خُرده پا هستند. این فرقه از لحاظ منشأ ارتدادی بوده، که از محیط خلق ریشه گرفته و در قرن های نهم و دهم هجری فعالانه قزلباشان شیعه را علیه دولت های سنی - آق قوینلو و امپراتوری عثمانی - یاری می کرده است. در سراسر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم میلادی، ترکان آسیای صغیر که از غلایه شیعه بوده اند، علیه امپراتوری عثمانی دائماً علم عصیان بر می افراشتند و ۳ به اعتقاد آنها « خداوند با علی که از ازل وجود داشته، پیوستگی نا گسستنی دارد و علی ... نه تنها در آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد، تجسم یافته ... بلکه در وجود همه انبیا و زان پس در ائمه و اولیاء الله حلول کرده است » و «... شاه اسماعیل مؤسس دولت صفوی را تجسم علی - الله می شمارند(و در زمان حیات او هم می شمردند)»<sup>۱</sup>.

سلطان جنید، باید «غازیان» خود را فقط صوفی نامیده باشد. و نام قزلباش را در زمان سلطان حیدر و به مناسبت کلاه سرخ این صوفیان، به آنها داده اند. تعالیم سلطان جنید در مقام مرشد کامل، به صوفیان، که جنگجویان صحراگرد بودند، با چنان لذتی از غارت و اسیر گرفتن مخالفان همراه بود که پس از کشته شدن وی در میدان جنگ و شکست صوفیان از سپاه شروانشاه، با حمیتی بیشتر گرد پسرش سلطان حیدر حلقه زدند، و او که در جنگی با سلطان یعقوب و شروانشاه به زاری کشته شد، اثر تعلیماتش در میان صوفیان که اکنون دیگر به قزلباش معروف بودند، چنان بود که آنها را گرد پسر وی سلطان علی جمع کرد و او که باز با برادرش ابراهیم کشته شد، اسماعیل پسر کوچک و تنها بازماندهء سلطان حیدر - مرشد کامل - را به گیلان بردند. که

۱- اسلام در ایران : صص ۶- ۳۲۵

شش سال آنجا بود.

میرزا علی کار کیا، امیری شیعی از خاندان سادات قوامی بود که بر گیلان حکومت داشت. و اسماعیل که در هشت سالگی به حمایت وی در آمده بود، با مذهب شیعه امامی، چنان که بود، باید نزد این امیر آشنایی یافته باشد. وی در چهارده سالگی سرشار از کینه ها و آرزو ها، به اتفاق لاله اش حسین بگ شاملو، به میان قزلباشان باز گشت.

ایلچی نظام شاه دکنی در دربار شاه تهماسب، که تاریخ شاه اسماعیل صفوی را در ارتباط با شنیده هایش از شاه تهماسب و گروهی از بزرگان دربار وی نوشته است، خاطر نشان می کند که کار کیا میرزا علی، برای جان اسماعیل نگران بود و کوشید او را از بازگشت به اردبیل منصرف کند ولی نتوانست. «مرشد کامل» همین که در بیلاق ایل استاجلو به مریدانش پیوست، با سیصد قزلباش به اردبیل حمله برد ولی با وجود علی بیگ جگرلو، حاکم اردبیل و میرزامحمد طالش، و نیرویی که داشتند، کاری از پیش نبرد. و ناگزیر به میان ایل استاجلو باز گشت و با سران قزلباش که همراه او بودند، به شور نشست. و برای گذراندن زمستان در قره باغ، و سرانجام ارزنجان اردو زدند و جارچیان را به قبایل مختلف فرستاد تا ورودش را به قزلباشان پراکنده، اطلاع دهند. در پایان سال، هفت هزار قزلباش از آسیای صغیر و قراجه داغ گرد او حلقه زدند. و «مرشد کامل» به تدارک حمله بر شروان پرداخت. و در دو نبرد، سپاه شروان را درهم کوبید و شروانشاه فرخ یسار را به انتقام خون پدر کشت. طی دو سال جنگ، مرشد کامل، که جوانی شانزده ساله شده بود، از خود تصویری برای قزلباشان ساخت که او را «فوق انسان» یافتند.

پس از فتح شروان، در نخجوان سپاه الوند میرزا را - که با برادرانش مراد و محمدی بر سر حکومت آق قوینلو در جنگ بود - در هم شکست و فاتحانه وارد تبریز شد و در تبریز تاج گذاری کرد و خود را شاه خواند و مذهب

شیعه، امامی را جای مذهب سنی کیش رسمی کشور اعلام کرد. (بهار ۹۰۷ هـ) و فرمان داد نام خلفای سه گانه را از خطبه انداختند و آنها را لعن و سب کردند. زمستان را در تبریز قشلاق کرد و در پایان زمستان به جانب ولایت ذوالقدر لشکر کشید. الوند میرزا که در دیار بکر بود، از فرصت استفاده کرد و از نو به تبریز دست یافت. شاه اسماعیل شتابان باز گشت. و الوند میرزا بی جنگ از برابر او گریخت و به بغداد رفت. شاه اسماعیل به جانب عراق عجم عزیمت کرد؛ در نزدیکی همدان، سپاه مراد میرزا آق قوینلو را هم که به مصاف وی آمده بود، درهم کوبید و مراد میرزا نیز به بغداد گریخت، و شاه به تصرف عراق عجم، فارس و کرمان پرداخت. اما مراد میرزا پنج سال بیشتر امان نیافت. شاه اسماعیل، دیار بکر و ارمنستان و سرانجام بغداد را فتح کرد. آخرین پیروزی او، شکست شیبک خان ازبک در خراسان بود، که شاه اسماعیل، خان اوزبک فاتح قلمرو نوادگان تیمور را درهم شکست و او را در پشت پایتختش، مرو، به دام انداخت و کشت (۹۱۶ هـ).

در تمام این مدت، بین شاه اسماعیل و سلطان عثمانی (بایزید) آرامش برقرار بود، تا آنجا که در سال ۹۱۷ شاه اسماعیل در خراسان بود که به او خبر رسید، انبوهی از طایفه، تکلو از طرف روم خروج کرده و با امرای روم جنگ های مکرر داشته اند و بر ایشان غلبه کرده اند؛ در ولایت روم خرابی بسیار کرده، در حدود ارزنجان، جمعیت بازرگانان را کشته و کالا های آنها را غارت کرده اند و عازم آذربایجان هستند. شاه یکی از سران طایفه، تکلو را به تفتیش حال آنها فرستاد. معلوم شد برای پیوستن به قوای شاه اسماعیل آمده اند. و سران آنها را بابت قتل و ویرانی کیفر داد و سپاه را بین امیران خود تقسیم کرد.

سال ۹۱۸ ینی چری ها بر سلطان بایزید شوریدند و پسر او سلطان سلیم مخوف را به تخت نشاندند. بایزید سال بعد مرد. و سلیم به تصفیه

خانوادگی پرداخت . یکی از برادرانش به ایران گریخت و به شاه اسماعیل پناه برد . و شاه اسماعیل را اغوا کرد؛ شاه اسماعیل، جمعی از سردارانش را با او به سیواس و ارزنجان فرستاد و حاکم دیار بکر نیز بنا بر فرمان به کمک آنها شتافت و این قوا به غارت و ویرانی شهرها پرداخت . اما معلوم شد از شاهزاده عثمانی، در محل هیچ حمایتی نمی شود. و سرداران، بی حاصل، باز گشتند. سال ۹۲۰ سلطان سلیم با نیروی صد و بیست هزار نفری، مجهز به توپ و تفنگ، روانه ایران شد. و شاه اسماعیل ، نخست مهمانش، شاهزاده عثمانی را به شیراز فرستاد که در آنجا کشته شد؛ و بعد به بسیج نیرو پرداخت و با هشتاد هزار نفر، برای مقابله با سلطان سلیم، آماده شد. روز اول رجب ۹۲۰ هـ در چالدران، دو نیرو به هم آویختند و با آنکه شاه اسماعیل، تدبیر و شجاعت بسیار نشان داد، اما شکستی سخت در سپاهش افتاد و خود با جمعی اندک از معرکه گریخت. و گروهی از امیران و وزیرانش کشته شدند. سلطان سلیم ، او را تا تبریز دنبال کرد و مدتی آنجا بود. شاه اسماعیل به سلطانیه گریخت و در انتظار ماند تا سلطان سلیم به قلمرو خود بازگشت ، آن گاه به تبریز آمد. اما دست او از آسیای صغیر و دیار بکر کوتاه شد. و خاطره این شکست، او را از اندیشه درگیری با حکومت عثمانی که از سال ۹۲۳ عنوان خلافت نیز پیدا کرده بود، باز داشت. در حالی که حکومت ترک عثمانی، و حکومت صفوی متکی به قبایل ترکمن، با ادعای خلافت بنی عباس و کمر بستگی امامان شیعه، رو در روی هم ایستاده بودند و دورانی شگفت از تعصب و خونریزی مذهبی با ادعای آنان آغاز گشته بود که با هیچ يك از ادوار تاریخ تقابل شیعه و سنی در خور قیاس نبود. دو عنصر غیر عرب، یکی حامی روحانیت شیعه، امامی شده بود که در انتظار امام غایب، قریب هفتصد سال، در برابر چهار رکن مذهبی سنت در اقلیت زیسته بود؛ و دیگری، باتصاحب مرده ریگ مدعی انتساب به آخرین خلیفه عباسی در قاهره، خود را وارث خلافت خاندان



عباس، از تیره هاشم و خویش محمد معرفی می کرد. سلطان سلیم، در تشریف خلافت اسلامی، به سال ۹۲۷ مرد و شاه اسماعیل در ۱۹ رجب سال ۹۳۰ هـ در نزدیکی سراب بر اثر افراط در کامجویی و شرب مدام، درگذشت. ولی بدعتی که این دو قدرت طلب نظام ایلی، به میراث گذاشتند، چندین قرن آرامش و آمیزش مسالمت آمیز را از آسیای جنوب غربی و مرکزی، زدود.

شاه اسماعیل چگونه مردی بود؟ شناختن او به شناختن چهره پدر و پدر بزرگ وی و شناختن زمانه اش - ونیز تاحدی نوادگانش - کمک می کند. در منابعی که به زمان او مربوط می شود، اسماعیل مردی زیرک، دلیر، سریع الانتقال، مسرف، عیاش و عشرت طلب، مزور، سخت کش، قسی، جری در کشتار و غیر قابل اعتماد تصویر شده است که بیش از هر چیز، حال و هوای سه نسل زندگی در میان قبایل ترک و ترکمان، و خُلق و خوی و زبان آنها را دارد: برای خویش قائل به رسالت ایجاد حکومتی جهانگیر است. و اعتقاد به این رسالت را به اطرافیان و به سراسر قلمرو قدرتش تلقین می کند. او با آن که مانند پدر و پدر بزرگ خود، به تثبیت مقام «صوفی بزرگ» بین معتقدان قزلباش، توجه تمام دارد، در اعماق ذهن خویش، به نارسایی این سازماندهی بدوی، برای آرمان جهانگشایی، نیز آگاه است. و دوره تربیت وی در دربار سادات قوامی گیلان، و آزردهی که از اهل سنت، در بستر خانواده پیدا کرده، و ملاحظات حفظ بنیاد «قزلباش» او را به سوی اعلام مذهب شیعه امامی، به عنوان مذهب رسمی و مذهبی که برای ترویج آن در قلمرو اسلامی، کمر بسته است، می کشاند. این جسارت او را حتی در ایلخانان مغول هم نمی توان یافت. از سوی دیگر او از درک زمان خودش ناتوان است، و هنگامی که با توپخانه عثمانی در جنگ چالدران رو به رو می شود، نخست بی باکی خویش را با حمله به زنجیره توپها - شمشیر به دست - نمایش می دهد، و بعد شکست

را به مشابه يك سرنوشت، می پذیرد و از تدارك مقابلهء مجدد باحریف عثمانی تغافل می ورزد. از اطرافیانش، وفاداری می طلبد ولی خود پای بند وفاداری نیست.

تبریز که وی در آنجا به تخت نشست و مردم را به مذهب شیعه دعوت کرد با آن که شهری بود که شیعیان در آن فراوان بودند، باز به نوشتهء عالم - آرای صفوی «چهار بهر جمعیت شهر سنی و دو بهر شیعه امامی بودند». و به تصریح منابع موجود، تا مردم تغییر مذهب دادند، بیست هزار نفر در آن شهر کشته شدند<sup>۱</sup>.

شیوهء او در «دعوت» یا «اعلام مذهب» نیز در خور دقت است: او شب پیش از تاج گذاری یا به تخت نشستن، خواب نما می شود و در خواب او را به ترویج مذهب شیعه امامی، مأمور می کنند. و روز، مردم را به «تبری» و تولی<sup>۲</sup> می خواند و حکم می دهد، هرکس خود داری کرد، کشته شود. و قزلباشان در شهر راه می افتند و مردم را جمع می کنند، یکی خلفای سه گانه را لعن می کند، و جمعیت باید «بیش باد، کم مباد» بگوید. و پاداش امتناع یا سکوت، مرگ است. این خواب نما شدن و الهام در تمام مراحل حساس تصمیم گیری با او هست، و بعد ها با فرزند و با نوادگانش نیز باقی می ماند.

در خونخواهی پدر، به کشتن شروانشاه فرخ یسار، و درهم شکستن و کشتن افراد خاندان مادری خود از آق قوینلو اکتفا نمی کند و قبر سلطان خلیل شروانشاه را می شکافد و استخوان های وی را می سوزاند. و به امر او، یکی از امیرانش مأمور می شود تا هرکس را که در آن جنگ شرکت داشته، به جزا برساند. و سال هادر سراسر قلمرو او، تهمت زدن به مشارکت در جنگ با حیدر، یکی از راه های غارت و سر به نیست کردن مردم به شمار می آید.

---

۱ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ ص ۵۸، نقل از تاریخ ادبیات براون و تاریخ

سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس

او، اهل شکار و شراب و شادخواری است و از هر فرصت برای رفتن به شکار و گستردن بزم طرب استفاده می کند. و در شراب خواری نیز شیوه یی خاص دارد. معروف است که لعل بك رك، یا يك رك را که به اندازهء گردهء گوسفند بود و از شاهان گذشته به چنگ آورده بود، «و قیمت آن خراج عالمی می شد» بشکست و «در مفرح داخل ساخته تناول فرمود».

در خون ریختن، بی نهایت حریص بود؛ به گناه اندک «حکم قتل می فرمود». در جنگ فیروزکوه، سی هزار نفر را کشت. و امیر حسین چلاوی، حاکم فیروز کوه را در قفس آهنین به بند کشید و او از شدت رنج «چند روز بعد در همان قفس خود را بکشت» و «جسد او را در قریهء ری بسوختند». و مراد بيك ترکمان را که پس از فرار از بغداد، به امیر حسین پیوسته بود، فرمان داد «بر چوبی بسته به آتش کباب ساختند و حکم شد که غازیان عظام هرکس که از جملهء معتقدان است به قدر نصیب لقمه یی از آن کباب میل کند» و «آن گروه دیو سار آدمخوار هجوم کرده او را چنان خوردند که نه از گوشت اثر ماند و نه از استخوان». یا پس از کشتن شيبك خان (محمد شیبانی خان)، يك دست او را برای حاکم مازندران فرستاد و یکی را به دربار عثمانی، و کاسهء سر او را طلا پوشاندند و از آن جام شراب ساخت. و نامه یی به حاکم مازندران فرستاد و نوشت: «تا بود به غایت دست شما بودودامن شيبك خان، حالادست او دردامن شماست». حال حاکم از این پیام دگرگون شد و چند روز بعدجان سپرد.

اطاعت و ترس از او، بین ترکان قزلباش، به حدی بود که وقتی «کور - سلیمان قورچی را به کشتن سلطان خلیل حاکم شیراز، مأمور کرد. وی از تبریز تنها به شیراز رفت و سلطان خلیل را که صاحب چهار هزار سوار جرار بود، از تالار بزم به اتاق خلوت برد. و در آنجا سر او را از تن جدا کرد. و به تبریز باز گشت، و سر را در قدم شاه اسماعیل انداخت. و از کسی نفس بر نیامد. در جنگ چالدران، وزیران و امیران معتبر را در قلب سپاه گذاشته

بود و خود در میمنه قرار گرفته بود. هنگامی که جنگ مغلوبه شد، او با محافظانش گریخت و دشمن که او را در قلب سپاه می جست، وزیران و امیران معتبر دربار او را یکسر از پا در آورد.

معروف است، در جنگ چالدران یکی از زنان سوگلی وی در رأس جمعی از خادمانش حضور داشت و برای دفاع از خود جنگید تا اسیر شد و اسارتی دشوار را از سر گذراند و تا پایان عمر در پایتخت عثمانی زیست. آنچه قابل تأمل است این است که وی تا پیش از جنگ چالدران، هرگز تسلیم شکست نشده بود. و در این جنگ نیز بیش از بیست و هشت سال نداشت؛ اما با این که ده سال بعد از آن تاریخ زنده بود و پادشاهی کرد، و حریف او، سلطان سلیم سه سال پیش از وی درگذشت، در صدد جبران شکست چالدران بر نیامد و نیز، در صدد بر نیامد قوای خود را به سلاح تازه که پایه قدرت حریف بود، مجهز کند و به نوکردن سپاه و تجهیز جنگی خویش بیندیشد. و در زمینه عواطف خانوادگی، در باره اش نوشته اند که او نمی - خواست صاحب فرزند شود، و به فرزند داشتن بی علاقه بود. و هنگامی که در سفر خراسان، همسرش در اصفهان تهماسب را به دامن گرفت، احساس پدری کرد و به فرزند علاقه نشان داد.

درک او از اطرافیانش، و از دیگران تلخ تر است : پس از فتح فیروز کوه، شاه عازم مشهد شد. در میان راه، حاکم طبس از جانب سلطان حسین بایقرا به حضورش رسید و پیشکش گذراند و نامه مودت تقدیم کرد؛ لحن نامه شاه را خشنود نکرد و پیشکش را نیز قابل خود نیافت. به بهانه سرکوب قبیله عمری - از قبایل عرب منطقه خراسان - روان شد؛ قبیله از برابر او گریخت ولی شاه راه را ادامه داد و طبس را تصرف کرد و هفت هزار نفر از مردم شهر را کشت و شهر را به تاراج داد. هفته یی بعد از ویرانی و تاراج شهر طبس پشیمان شد و «میر بکر عرب» را که از امرای دربارش بود و او را به سرکوب

قبیله، عمری تشویق کرده بود، فرمان داد چهارصد داغ بر سینه و شکم گذاشتند.

یا در سال ۹۱۴ هـ که بغداد را فتح کرد، هرچند از ایل آق قویونلو و ترکمان که نتوانسته بودند با مراد میرزا بگریزند، از زن و مرد و کوچک و بزرگ، قتل عام شدند و کشته ها را به دجله ریختند. کشته به اندازه یی بود که مدتها رنگ دجله تغییر کرده بود و بوی عفونت دجله، هوای بغداد را آلوده بود. در همین سفر به نجف و کوفه رفت. در نجف آبادانی کرد ولی به فرمان او، گنبد مزار ابوحنیفه را در کوفه ویران کردند و استخوان های درون گور را بیرون کشیدند و سوختند، و محل گور را ده متر کردند و مستراح عمومی ساختند و ابوحنیفه، امام نخستین اهل سنت در فقه، چنان که می دانیم از معتقدان خاندان علی بود. و پیداست که شاه فقط افروختن کین میان شیعه و سنی را هدف ساخته بود و گرنه با ابوحنیفه، آشنایی نداشت.

نمونه، دیگر از رفتار او با اطرافیانش سرنوشت وزیر و رکابدارش - اندکی پیش از مرگ شاه است که در عین حال نشانی از ادامه سنت دشمنی امیران با وزیران و اهل دیوان است که از آغاز خلافت اسلامی در دربار های ایران بر قرار بوده است: شاه، رکابدار - شاه قلی - را به احضار وزیرش میرزا حسین شاه فرستاد. شاه قلی در مجلس بزم به وزیر رسید و پیام گذاشت و پای پیام ایستاد و ابرام کرد، وزیر که چون شاه، از شراب گرم بود دستور داد شاه قلی را بابت فضولی تنبیه کردند. شاه قلی آشفته پیش شاه به شکایت رفت. شاه عتاب آمیز به او گفت: «مگر تو دست نداشتی»؛ و او از پیش شاه بیرون آمد و به قزلباشان گفت فرمان قتل وزیر را گرفتم. و با جمعی به مجلس بزم وزیر بازگشت و او را، پیش چشمان ولیعهد خردسال شاه، که در آن مجلس حاضر بود، پاره پاره کردند. شاه، بعد از واقعه، از آنچه رفته بود پشیمان شد یا پشیمانی نشان داد: میرزا حسین شاه، سید بود و نسب سیادت او، علاوه بر

مقامش، بار قتل وی را - بی آن که خلائی مرتکب شده باشد - بیش از اندازه سنگین می کرد. ناچارشاه فرمان داد رکابدار را که به سروان گریخته بود، یافتند و در همانجا کشتند.

مرگ وی نیز چنین بود: «چون از شکار مراجعت فرمود، اوقات همایون را به قاعده، معهود به طرب و نشاط مصروف می داشت. چون اختلاط و امتزاج آن حضرت با نسوان و ارتکاب شرب مدام از مرحله اعتدال متجاوز بود قوای طبیعی روی به نقصان نهاده علل متضاده بر بدن مبارک آن حضرت پیدا شد و روز به روز درتزايد بود در شهر سنه ۹۳۰ در موضع سولان کوه که قریب است به ولایت سراب ... صاحب فراش گشت ... معالجه و مداوی هیچ موافق نیامد . امرا و ارکان مملکت را خواست و وصیت کرد... » و روز بعد درگذشت.

مردی با این قساوت، تفرعن ، استبداد رأی ، شدت عمل و عشرت طلبی، پیوسته مدعی دیدن امامان شیعه در خواب بود، و خود را کمر بسته و صاحب مأموریت از امام غایب می دانست. و از مقام «مرشد کامل» در میان قزلباش برای سلطه، نظامی خویش استفاده می کرد و از مقام کمر بسته، امام غایب برای استقرار حکومت و استیلایش بر قلمرو وسیعی که شامل سرزمین های تیموریان در خراسان، و امیران قره قوینلو و آق قوینلو می شد.

اما در دوره او قزلباش دیگر تمام قبایل ترک آسیای صغیر را دربر نمی - گرفت ؛ وی استراتژی جدیدی اتخاذ کرده بود، و به تدریج بین صوفیان خود با گذشته شان، خط فاصل کشیده بود؛ تا آنجا که هنگام خروج «شاه قلی»، از سر سپردگان «مرشد کامل»، در رأس ایل تکلوی آسیای صغیر، و درگیری وی با قوای سلطان بایزید عثمانی، که به قتل وی و قتل صدر اعظم عثمانی در آخرین مرحله انجامید، شاه اسماعیل هیچ واکنش نشان نداد. و باقی مانده، قوای شاه قلی - که از سر اعتقاد به آذربایجان آمدند - شاه اسماعیل آنها را «به سردی پذیرفت» ؛ سران آنها را به جزای غارتگری هاشان رساند، و افراد را

بین سرداران خود قسمت کرد و از هم پراکنده شان ساخت. در حالی که سردار این یاغیان، به خود لقب «غلام شاه» داده بود که میزان ارادت و اعتقاد وی را به شاه اسماعیل می رساند.

یا در سال ۹۲۲ هـ که سلطان سلیم به سرزمین ذوالقدر حمله کرد و علاء الدوله را در جنگ کشت و قلمرو او را متصرف شد، در شاه اسماعیل واکنشی بر نینگیخت و او، همچنان سال های شاد خواری و عشرت مداوم را «در صید و شکار و مجالست جوانان گلرخسار و تجرع کاسات می ارغوانی و استماع نغمات و اغانی» می گذراند که مدت شش سال بین تبریز و نخجوان ادامه داشت. و از فجایعی که سلطان سلیم در آسیای صغیر برپا کرد و کشتار و قلع و قمع کم نظیری که برای تصفیه، آسیای صغیر از ترکان شیعی، به راه انداخت، غباری به خاطر راه نداد. بعد از شاه اسماعیل نیز، جانشینان وی حامیان و معتقدان قدیم خاندان خود را در آسیای صغیر به دست فراموشی سپردند. و به آنها که کوچ کرده و در این سو ملتزم رکاب بودند، اکتفا ورزیدند.

شیوه بی که شاه اسماعیل در حکومت پیش گرفت همان بود که از ایلخانان و تیموریان و قره قوینلو و آق قوینلو مانده بود. او، سردارانش را که رؤسای نظامی ایل های ترک بودند، به حکومت ولایات می فرستاد. و هنگامی که پسرش تهماسب بیش از سه سال نداشت، او را به امارت خراسان روانه کرد. و امیر سلطان موصلو را که مقام مهر داری داشت، به اتابکی ولیعهد منصوب ساخت، که شش سال در آن مقام باقی ماند، تا به بهانه، سیاست یکی از سادات هرات، مورد تنبیه قرار گرفت و به اتفاق ولیعهد به اردو احضار و از اتابکی معزول شد. و سردار دیگر به نام درمیش خان، به ایالت خراسان رفت و با لقب اتابکی سام میرزا، پسر کوچک تر شاه، در آنجا استقرار یافت.

سرداران وی، که هرکدام ریاست قبیله بی را داشتند، با هم در دربار و

در تصدی ایالات و حکومت ها هم چشمی و رقابت می ورزیدند. این رقابت به یقین دلخواه شاه نیز بود، چون خاطر او را از توطئه آنها آسوده می ساخت. در عین حال، میان امیران و اهل دیوان نیز چون تمام دوران استیلای ترکان، رقابت و دشمنی برقرار بود و امیران تاب تحمل اهل دیوان را نداشتند و آنها را مُخَل کارهای خود می دیدند. آنچه بر سر میرزا حسین شاه آمد نمونه بی از این دشمنی را نشان می دهد؛ دشمنی که يك سويه نبود، بلکه اهل دیوان نیز در فرصت مناسب اثر خود را در سرنوشت و کار امیران ظاهر می کردند؛ چنان که میرزا شاه حسین، که خود پیش از خدمت به شاه، وزیر درمیش خان بود، هنگامی که نفوذ شدید درمیش خان را بر شاه و در امور دید، برای دوری وی از اردوگاه، تدبیر کرد و شاه اسماعیل را که به عشرت پناه برده بود، واداشت امیر درمیش خان را به امارت خراسان بفرستد. و او که از «اردوی همایون» دور افتاد، برای آن که اعتبار خود را تا حدی حفظ کند، از شاه خواستار اتابکی سام میرزا شد. طبیعی است که شاه خود نیز در این بازی ها مشارکت داشت. همان طور که اعتماد بی حد شاه به حسین شاه، حسادت «جمیع ارکان دولت» را بر انگیخته بود، و شاه، با آگاهی از این دشمنی بود که در آن ماجرا، با جمله بی عتاب آمیز، دست رکابدار خود را برای کشتن میرزا حسین شاه، باز گذاشت تا تسکین خاطری برای مجموعه ارکان نظامی وی باشد. و در عین حال برای نمایش قدرت خویش، فرستاد تا شاه قلی (غلام شاه) را در سروان یافتند و «به کیفر رساندند» تا خون را با خون شسته باشد!

قزلباشان برای جنگ و غارت تربیت شده بودند و سرداران آنها مردم را به همان چشم می دیدند که سرداران غز و مغول و چنان بود که هر جا به حکومت و امارت می رفتند، جز اندوختن مال و حشم برای خود وظیفه بی نمی شناختند، و تکلیف خود را به اجرای تعهد مالیاتی که نزد دیوان داشتند، و وسیله مأموران آنها از دسترنج «رعایا» به اضعاف «تحصیل» می شد، تقدیم



پیشکش های چشمگیر به شاه ، حفظ امنیت راه ها برای عبور کاروان های بازرگانی، و سرکوب یاغیان و سرکشان در منطقه مأموریت، و اگر در نقاط مرزی قرار داشتند، وظیفه حراست مرزها، و ارسال به موقع هدایا و پیشکشها، محدود می دانستند. و اگر خود از «اردوی همایون» دور بودند، کسانی در آنجا داشتند که هوای کارشان را نزد شاه داشته باشند، و آنها را در جریان خبرهای «اردوی همایون» بگذارند و رابطه آنها را با دیوان و با صاحب نفوذان حرمسرا، حفظ کنند. همچشمی آنها علاوه بر رقابت بر سر جلب توجه شاه، از اختلاف ها و رقابت های قبیله یی و درون قبیله یی ناشی می شد.

آنچه در حوالی سال ۹۷۰ هجری یعنی عهد شاه تهماسب، «آنتونی جنکینسون» نماینده کمپانی مسکوی انگلیس در باره عبدالله خان استاجلو، بیگلر بیگ شیروان و از بزرگان قزلباش نقل می کند، تصویر کلی دیگر سرداران و امیران قزلباش دوران شاه اسماعیل هم هست و حتی می تواند الگویی از «اردوی همایون» باشد. او می نویسد: «عبدالله خان دارای قامتی متوسط و منظری مهیب بود و لباس پر بها و بلندی از ابریشم به تن داشت که مروارید دوزی و جواهر نشان بود» و «کف خیمه او به قالی های گرانبها مفروش بود». «وقت ناهار ۱۴۰ نوع غذا و ۱۵۰ ظرف میوه و شیرینی یعنی بر روی هم ۲۹۰ ظرف چیدند». «او در شب نمی خوابد و با زنان حرم که ۱۴۰ نفرند به عیش و نوش می پردازد و بیشتر ساعات روز را می خوابد». و جنکینسون «به فرمان او»، «به اتفاق عده کثیری از بزرگان دربار وی در شکار با باز و تفریحات گوناگون شرکت جست». وی در توصیف قزلباشان نیز می نویسد: «آنان مغرور و جسور و دلیرند و خود را بهترین قوم می شمارند، چه از لحاظ مذهب و چه از نظر زهد و تقوی» و «جنگجویند و اسبان زیبا و ستام و لگام خوب اسبان را دوست می دارند. آتشی مزاجند و محیل و بیرحمند»<sup>۱</sup>.

۱- اسلام و ایران: زیر نویس ص ۳۹۶ (منقولات دیگر از کتاب ایلچی نظام شاه دکنی است)

مجموع این تعریف ها می تواند حال و هوا و نحوه تسلط امیران قزلباش را بر قلمرو حکومت شان نشان دهد. و هنگامی که گفته می شود «شاه جهان پناه» شش سال به عیش و شکار گذراند، مجلس بزم و شکار عبدالله خان استاجلو، در مقام بیگلربیگی شروان، اندازه یی از مجلس بزم و شکار شاه اسماعیل را به دست می دهد. و گویا تر از همه این تصویر حکایت می کند که حتی دوران شاهی هم در خلق و خوی و شیوه زندگی قبیله یی شاه صفوی و سرداران و امیران و مریدانش تغییری پدید نیاورده است: حاکم در «خیمه» زندگی می کند، همان طور که شاه، اردو را بر زندگی شهری رجحان می نهد!

هفت قبیله یی که نخست به سلطان جنید پیوستند، روملو، شاملو، استاجلو، تگلو، افشار، قاجار، و ذوالقدر بودند. ولی بعد تیره های دیگری به این مریدان افزوده شدند: بیات کرمانلو، بای بورتلو، صوفیان قراجه داغ، طالش ها. تمام افراد ایل های شاملو و روملو، به مریدی «مرشد کامل» سر سپرده بودند. ولی در دیگر قبیله ها، کسانی به حلقه مریدی نپیوسته بودند. تأثیر این پیوستگی به «صوفی بزرگ» و «مرشد کامل» آن شد که در زمان شاه اسماعیل بین قزلباشان - از هر قبیله - با خود قبیله، که در آسیای صغیر مانده بود، جدایی کامل افتاد و در حوادثی که بر این قبایل در آسیای صغیر گذشت (سرزمین ذوالقدر، به تصرف سلطان سلیم در آمد و ایل تگلو، از سرزمین تگه ایلی کنده شد و این فشار و سرکوب بالا تر از تاب و تحمل، بیش از صد سال در آسیای صغیر جریان داشت) گروهی از قبیله های ترک قزلباش را با قلمروی که پیش از آن داشتند بیگانه ساخت. و یک سلسله جابه جایی های تازه، ایلی به همراه آورد که تأثیر آن در حکومت صفوی و نیز در دوران پس از زوال صفویه هرچه بیشتر آشکار شد.

رقابت های شدید میان این قبایل، با مرگ شاه اسماعیل، به رغم وصایای او، فزونی گرفت و به جدال و خونریزی بین آنها انجامید، که یکی از

گرفتاری های عمده، نیمه اول حکومت صفوی شد و از همان آغاز درنیاد حکومت رخنه انداخت.

سرداران و امیران، در عین حال با دیوان، که پای حساب و کتاب در میان بود، پیوسته درگیر و در کشمکش بودند، و علاوه بر آن که می کوشیدند در میان اهل دیوان دوستان و سرسپردگانی داشته باشند - همچنان که در درون حرم شاه نیز به رسم دوران سلجوقی به بعد حامیانی می جستند، - به دیوانیانی که نزد شاه تقرّب می یافتند و به مقام عمده می رسیدند، حسد می ورزیدند و کمر به نابودی آنها می بستند. و این همان رسم قدیم بود که بر روابط عوامل فتووالی متمرکز و ساکن با عوامل فتووالی سیّار و کوچ رو، جریان داشت. اما با اعلام مذهب شیعه، امامی به عنوان مذهب رسمی سلطنت صفوی عامل تازه بی به میان آمده بود که هرچند نو رسیده بود، برای باز کردن جای خویش در اردوی شاه و بلکه در سراسر کشور، شتاب می کرد. این عامل روحانیت شیعه بود که خیلی زود و با حمایت مستقیم شاه، وزنه سنگین خود را روی ترازوی سنجش وزنه های قدرت، در «اردوی همایون» قرار داد.

شاه اسماعیل، با همه جوانی، از سرعت انتقال، راز داری و بی اعتمادی به دیگران سرشار بود. و پست های کلیدی را می کوشید از دسترس دسته بندی های سران و اکابر دور نگه دارد. هنگامی که «لجم ثانی» در آن موج خون و تعصب و کوته نظری که در خراسان بر انگیخته بود، غرق شد، تنی چند از اکابر دولت، برای انتخاب جانشین وی پیشنهاد هایی کردند؛ و پاسخ شاه کوتاه و قاطع بود: «وزیر من از فارس می آید». و کسانی که به این مقام چشم دوخته بودند، چند روز بعد فرستاده، امیر سید شریف را دیدند که با هدایا و پیشکش خدمت شاه رسید و فرمان وزارت او را گرفت و به فارس برگشت.

کار جانب داری از روحانیت شیعه خیلی زود بالا گرفت و به جایی رسید که در دوران شاه تهماسب، امیر منصور دشتکی که مردی حکیم بود، به

وزارت رسید و دو سال این مقام را داشت اما هنگام بحث با محقق کرکی (مجتهد شیعه که از جانب تهماسب به ایران دعوت شده بود) مورد عتاب شاه قرار گرفت و ناگزیر شد از شغل وزارت استعفا کند و به حوزهء درس و بحث سابق خویش در شیراز باز گردد.

روحانیت با شتاب تا آنجا پیش رفت که زانو به زانوی شاه قرار گرفت و بر ارادهء شاهان نیز مسلط گشت. اما تا این تسلط فراهم شود، سرداران و سران قزلباش همان رقابت و دشمنی را که با صدر دیوان نشان می دادند، با نخستین نمایندهء عالی مقام مذهب، در دربار شاه تهماسب تقرب بیش از حد وی حسادت آنان را برانگیخته بود، نیز بروز دادند. «امیر محمود بیگ مهرداد، و چند تن دیگر از امرای دولت با هم قرار گذاشته بودند که به خانهء محقق کرکی هجوم برند و او را بکشند». و عاقبت نیز بنا بر اقوال «همین امنای دولت» او را مسموم کردند. البته نباید از یاد برد که این عنصر تازه، با تمام جاه طلبی های خود، در درون خویش نیز دستخوش رقابتی شدید بود و روحانیان رقیب برای از میدان دربردن یکدیگر، در مبارزهء درونی خودشان از هیچ توطئهء پنهان و آشکار فرو گذار نمی کردند.

در دربار صفوی، از زمان شاه اسماعیل، همانند دربار های سلجوقی، اتابکان و مغول زنان نقش فعال ایفا می کردند. همسر وی به نام تاجلو خانم، که از تیرهء آق قویونلو بود و در جریان جنگ فیروز کوه به اسارت در آمده بود، و شاه اسماعیل او را به همسری برگزید، هم در زمان شاه اسماعیل و هم در عصر شاه تهماسب، نقش مؤثر در وساطت و شفاعت نزد شاه داشت و به نوشتهء ایلچی نظام شاه دکنی، خانمی صاحب جاه بود.

بر خلاف انتظاری که از اقدام جسورانهء شاه اسماعیل در تغییر بنیاد اعتقادی جامعه می رود، بازده اجتماعی این تغییر تهوّر آمیز، منفی بود و

در شرایط و روابط اقتصادی جامعه منشأ تحولی نشد؛ بلکه در شرایط مناسب حرکت و تحول، به صورت اهرم ایستایی و سکون اجتماعی در آمد: ترکیب اجتماعی دست نخورده ماند، و مانند ادوار گذشته، فقط انحصار تملك جامعه، دست به دست گشت. باز شاه و صدر قدرت، مالك و صاحب انحصاری مملکت و مردم بود؛ و او بود که بهره کشی از هر قسمت این مملکت و مردم ساکن آن را مستبدانه - در ازای خدمت - به سردار و امیری از ایل سالاران واگذار می کرد. و آن امیر و سردار، که قبيله و سپاهی همراه داشت در قسمتی که به وی تفویض شده بود، مستولی می شد و تمام هم خود را به کار می برد که به شیوه، ایل سالاری، از محل حکومت خویش، بیشتر و متنوع تر، بهره کشی کند.

تا مدتی حربه، مذهب ابزار اصلی دست این سرداران و امیران در نهب و غارت مردم بود، تا آن که روحانیان خود حربه را به دست گرفتند و بی جواز آنان، سرداران و حکام نمی توانستند از این حربه استفاده کنند.

ایلات در جا به جایی هایی که در چندین نوبت الحجام گرفت، از غرب به شرق و جنوب کنده شدند. ترکیب اصلی ایلات را ترک ها و بعد کردها تشکیل می دادند. و جامعه شهری و روستایی در همان شرایط دراز مدت استیلای ایل سالاری ترکان بر ایران به سر می برد. نظام و نسق بهره کشی از کشاورزان، همچنان روال قدیم را حفظ کرده بود. تغییر عمده در این جوامع - در پی تشدید فشار و تعصب های مذهبی - رواج مهاجرت به هند، و به قلمرو عثمانی و مناطق متصرفی ازبک ها در آسیای مرکزی بود.

روابط بازرگانی با اروپا، که به ابتکار دولت های اروپایی، از دوره آق قوینلو رونق گرفته بود، به تجارت جان نوی بخشید، بی آنکه این جریان تازه، از خط سلطه سنتی حکومت بیرون بیاید. وجود حکومت عثمانی، به عنوان عامل تهاجم به اروپا، راه های قدیم را تاحدی بسته بود، اما، اروپا، از راه های مختلف به آسیا رو آورده بود، و در این دوره، از راه روسیه، گذرگاه جدیدی به

روی تجارت باز کرده بود. از جمله کمپانی انگلیسی مسکوی، از طریق روسیه، و کشتیرانی در دریای خزر، به سواحل شمالی ایران رفت و آمد داشت. و هیأت های بازرگانی ونیزی و ناپلی و اسپانیول و فرانسوی و هلندی، از همین طریق به ایران می آمدند.

این رابطه ها به تجارت و داد و ستد کالا رونق بخشیده بود؛ اما حتی رونق تجارت، نه در جهت يك رونق اقتصادی جامعه، که بیشتر در جهت منبع درآمد جدید برای حکومت، پیش می رفت. با این همه رونق تجارت در تقویت بنیه پاره یی از صاحبان حرفه، بی تأثیر نبود. از جمله صرافان و صاحبان صنایع نساجی، به رونق رسیدند. هم امیران آق قوینلو و هم شاه اسماعیل به حفظ امنیت بازرگانان خارجی و خط حرکت کاروان ها توجه خاص داشتند. و شاه اسماعیل، سران پناهنده ایل تگلو را در سال ۹۱۸ هـ بابت تجاوزشان به بازرگانان در سیواس، و غارت اموال آنان سیاست کرد (کشت). این توجه به رابطه تجاری با اروپا، در تمام دوران سلطنت صفوی ادامه داشت. ساختن کاروانسراها در جاده هایی که از غرب به شرق و از شمال به جنوب کشور می رفت، از یادگارهای این دوران بشمار است. ولی در واقع، هجوم تجاری اروپا به آسیا بود که در گشایش و رونق بازرگانی و داد و ستد کالایی در ایران، نقش اصلی داشت. و بنیه مالی حکومت صفوی را تقویت کرد. و به آن دولت قدرت و دوام بخشید، بی آن که موجب تغییر بافت نظام ایل سالاری بشود. و دولت صفوی، خود در این رابطه، نقش فعالی ایفا نمی کرد.



## ساختار حکومت - سیاست و تجارت\*

به سیاق قدیم، شاه اسماعیل پس از فتح ولایات ایران، سران قبایل قزلباش را با مقام امیر الامرا، بیگلر بیگ، خان، سلطان، بیگ به ایالات و ولایات فرستاد. و قسمتی از اراضی کشور را به خود و خاندانش اختصاص داد و قسمتی از اراضی هر ولایت را به رسم تیول به سرداران قزلباش واگذاشت. بر پایه این تقسیم بندی، شاه صفوی شاهنشاه ایران بود اما ایران را مملکت قزلباش می نامیدند. در قسمت هایی از شمال و جنوب این قلمرو وسیع نیز حکومت های محلی موروثی منقاد برجاماند.

پس از مرگ شاه اسماعیل، در برابر قدرت فراوان و خودسرانه سران قزلباش، و رقابتی که بین آنها به عنوان سران ایل های رقیب، بر سر افزایش قدرت، و به قصد تسلط بر شاه نوسال و دربار وی، در گرفته بود، شاه تهماسب، ناگزیر شد به تقویت هرچه بیشتر مذهب، و بالا کشیدن روحانیت شیعه رو آورد، تا از این طریق در ارکان حکومت خود تعادلی بر قرار سازد.

اما پس از مدتی خود نمایی و خودسری سران قزلباش، هرچه

---

\* این بحث و بحث بعد متکی به تألیف جامع «زندگانی شاه عباس» تألیف

استاد نصرالله فلسفی است.

کشمکش آنها بر سر قدرت بالا گرفت و بر گردن کشی ها افزوده شد، به تدریج قدرت جمعی آنها با هر سرکشی کاهش یافت و هربار که یکی از آنها در برابر حکومت شاه قد علم کرد، و از قوای وفادار به شاه، شکست خورد، نه تنها مقام، که سر خود را با تمام تیول و اموال که داشت، به نفع شاه از دست داد. با این همه سران قزلباش، در مشی جاه طلبانه بی که برای استیلا بر حکومت پیش گرفته بودند، ثابت قدم ماندند. و فرزندان شاه تهماسب، زیر سلطه سرداران قزلباش، و توطئه های آنان روزگاری دشوارتر از پدر گذراندند. تا سرانجام شاه عباس، که دورانی پر مصیبت را در دام این توطئه ها طی کرده بود، يك سران مقتدر و صاحب نفوذ و نا فرمان قزلباش را با حوصله و تدبیر از میان برداشت و اموال و املاك آنها را ضبط کرد و جزو املاك خاصه شاهي در آورد. و دست آخر قدرت آنها را به عنوان عامل و قدرت اصلی نظامی محدود ساخت.

شاه عباس، به تصرف املاك سران قزلباش بس نکرد، او قسمت بزرگی از اراضی ایران را به خصوص در کرانه های دریای خزر، و منطقه، مازندران، یا به زور تصرف کرد و یا با پرداخت مبلغی ناچیز به متصرفان و مالکان زمین، بر املاك خاصه افزود. شاه به دست اندازی بر قلمرو تیول خان ها و امیران قزلباش و اموال وزیران و مأموران حکومت اکتفا نمی کرد، حتی قلمرو «رعایا» نیز از دست برد وی در امان نبود. از جمله هنگامی که «رعایای یکی از قراء نطنز از ستمکاری حکام و عمال دولت به او شکایت کردند» امر به رسیدگی داد و با آن که «حق با رعایا بود» تمام ولایت نطنز را تصرف کرد و ضمیمه املاك خاصه ساخت.

رونق «راه ابریشم» که از ایران می گذشت، و گرمی تجارت ابریشم، که ایران خود از تولید کنندگان اصلی آن به شمار می آمد، به امنیت راه ها و تأمین خدمات کاروانی نیاز داشت و داد و ستد کالایی در اثر رفت و آمد بازرگانان خارجی از شرق آسیا تا غرب اروپا پر رونق بود. و در زمان شاه



عباس حضور شخص شاه در رأس تجارت کشور به سوداگری اعتبار و اهمیت خاص انحصاری بخشیده بود و شاه عباس به جد در ساختن بازارها و کاروانسراها در شهرها و راه های کاروان رو اقدام می کرد و « کاروانسراها و بازار های بسیار که ساخت، درآمد آنها را به مصرف مخارج آشپز خانه و مصارف معمول خانه، شاهی اختصاص داده بود تا از نظر شرعی اشکالی نداشته باشد ». یعنی در واقع او خود به نا مشروع بودن «درآمدهای شاهی» واقف بود!

وضع اراضی و املاک کشور در زمان صفوی از این قرار بود :

اول : اراضی ممالک یا ایالات و ولایات کشور که بیشتر زمین های مملکت را در بر می - گرفت و در اختیار حکام و فرمانروایان ایالات و ولایات قرار داشت و به اختیار آنها بین «رعایا» برای زراعت تقسیم می شد.

دوم : اراضی خاصه یا خالصه که به شخص شاه تعلق داشت و درآمدشان يك سر به خزانه شاهی می رفت و یا به مصرف هزینه های دربار می رسید. قسمتی هم تیول اعضای دستگاه سلطنتی یا افراد سپاه مخصوص شاه بود.

سوم : موقوفات یا اراضی مؤسسات مذهبی و اماکن مقدس، که از جانب شاه یا افراد مملکت وقف شده بود.

چهارم : املاک عامه مردم - که نسبت به باقی اراضی، ناچیز بود. این املاک غالباً از طرف شاه یا حاکم محل نود و نه ساله به افراد اجاره داده می شد و در پایان ۹۹ سال ناگزیر بودند با پرداخت عواید یکساله آن به شاه یا نماینده وی - حاکم محل - حق مالکیت تازه بگیرند. شاه از این گونه اراضی همه ساله عوارضی به رسم مال الاجاره می گرفت. اراضی بایر و زمین هایی که در سراسر کشور مالک معینی نداشت نیز تمام متعلق به شاه بود و از جمله اراضی خاصه به شمار می آمد و شاه می توانست آنها را به هرکس که اراده کند، بفروشد یا

ببخشد یا اجاره دهد.

تمام درآمد و عواید کشور به شخص شاه تعلق داشت و تمام مخارج نیز به فرمان و تصویب شخص وی انجام می شد. خزانه دولت و آنچه از مالیات های گوناگون و عواید مستقیم و غیر مستقیم و درآمد های رسمی یا اتفاقی که به خزانه داخل می شد، مال شخص شاه بود و میان عواید دولت و سلطنت امتیاز و تفاوتی نبود.

عواید شاه عبارت بود از : يك - عوایدی که از ولایات ایران و از املاك و اراضی مردم به عنوان رسوم یا از حکام و سران سپاه و بزرگان هر ولایت به عنوان های دیگر می گرفت (در زمان پادشاهی شاه سلیمان - حدود ۱۱۰۰ق - از هر جریب زمین مبلغی معادل ۵ عباسی گرفته می شد) گذشته از مالیات ارضی، هر سال از بهترین دستاورد هر ولایت سهمی برای شاه می - فرستادند : از کردستان، روغن - از گرجستان، انواع شراب و غلام و کنیز زیبا - از خوزستان، اسب عربی - از گیلان، ابریشم - از فارس مومیایی...  
دو - عواید املاك خاصه شاه.

سه - حقوق اربابی یا عوارضی که از گله های گوسفند و گاو و ... و از ابریشم و پنبه یا از کسبه و پیشه وران یا به عنوان راهداری و گمرک می گرفتند. همه ساله در حدود يك هفتم از عده گوسفندان و بره های ایران، و يك سوم از بهای گوسفندان آبستن وسیله چوپان باشی مخصوص برای خزانه، سلطنتی وصول می شد و این عوارض به چوپان بیگی معروف بود و به مبلغ ۲۰ هزار تومان می رسید.

از تمام کسانی هم که از خزانه به هر عنوان وجهی می گرفتند ده درصد به عنوان مالیات کسر می شد.

مالیات ابریشم و پنبه يك سوم محصول بود. و صدور ابریشم ایران و فروش آن در کشور های اروپا در انحصار شاه قرار داشت. در سفرنامه

«اولثاریوس» از عوارض مخصوص محصول ابریشم نیز در زمان شاه صفی یاد شده که يك پنجم تومان برای هر بقچه بود و جمعاً سالی ۴ هزار تومان می شد. مالیات دیگر به عنوان حقوق اربابی برای خزانه، شاه از رودخانه ها و آب های حوالی اصفهان گرفته می شد و سالی ۴ هزار تومان بود.

از غیر مسلمانان ایرانی و خارجی جزیه می گرفتند؛ جزیه، مردان ارمنی و یهود، سرانه يك مثقال طلا بود. در زمان شاه عباس از هر دکان (اصناف و پیشه وران) صد دینار تا يك عباسی عوارض وصول می شد. عوارض راهداری هم از جمله وجوه حقوق اربابی بود و در سایر مرزها عوارض به نسبت عدد بارها وصول می شد.

درآمد گمرکی بندرهای خزر از بندرهای خلیج فارس کم تر بود. يك کشیش مسیحی درآمد سالانه، گمرک گیلان را در زمان شاه اسماعیل صفوی نزدیک ۸۰ هزار تومان نوشته است.<sup>۱</sup>

چهار - عوارض فروش تنباکو به نوشته «شاردن» در زمان شاه عباس دوم، نزدیک ۲۰ هزار تومان بود و به نوشته «سانسون» در زمان شاه سلیمان، ۵۵ هزار تومان.

پنج - درآمد اتفاقی : شامل ضبط اموال و املاک، و تقدیم هدیه ها و پیشکش ها (که رواج کامل داشت).

علاوه بر این تمام محصول مومیایی فارس هم که از کوهی در نزدیکی جهرم به دست می آمد، متعلق به شاه بود که یا می فروخت و یا برای شاهان و حکام و بزرگان می فرستاد.

و مردم موظف بودند برای ساختن راه ها، کاروانسراها، کاخ ها، عمارات شاهی و مسجدها، و دیگر برنامه های عمرانی شاه یا حکام، بیگاری بدهند. و بابت کارگرانی که در این برنامه ها کار می کردند، هیچ نوع هزینه یی به شاه و

---

۱- سفرنامه، سانسون، کشیش و مبلغ مسیحی، که در سال ۱۰۹۴ به ایران آمد

## حکام تعلق نمی گرفت.

«سرتامس هربرت» انگلیسی که در سال ۱۰۳۶ در اصفهان بوده، می نویسد: «عواید شاه عباس از ابریشم و مالیات و پیشکش ها سیصد و پنجاه و هفت هزار تومان یا يك میلیون و صد و نود هزار لیره استرلینگ است» و سیاح هلندی «اولناریوس» می نویسد بیشتر این عواید از محصول ابریشم و میوه های باغ های سلطنتی، عوارض گمرکی و اجارهء کاروانسراهاست. به نوشتهء «شاردن» (در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان) درآمد سالانهء شاه در حدود سی و دو میلیون لیور یا هفتصد هزار تومان بوده، (هرتومان به پول فرانسه برابر با ۱۵ اکو). در «تذکرهء الملوك» هم که پس از حملهء افغان و انقراض حکومت صفوی مدون شده و از منابع معتبر در وضع اداری و حکومت صفویه است، جمع عواید سالانه خزانة شاهی ۷۸۵ هزار تومان نوشته شده. به نوشتهء همین کتاب: در زمان شاه سلطان حسین، شاه سالی ۶۲۵ هزار تومان خرج و سالی ۱۶۰ هزار تومان اضافه درآمد یا ذخیره داشته است. در سفرنامهء «تامس هربرت» آمده است که پس از مرگ شاه صفی، موجودی طلای خزانة وی سه هزار و ششصد پاوند (معادل ۱۳۲۱ کیلو) بود.

نویسندگان رجال و انساب شیعه در بارهء مقام و منزلت عالمان شیعه نزد شاهان صفوی مطالب اغراق آمیز بسیار نوشته اند که گاه از نظر تاریخی نیز با واقع تطبیق نمی کند. در برابر این اغراق ها، گزارش هایی که در سفرنامه ها و یا تاریخ های زمان آمده خالی از ظرافت نیست: «آنتونیو دوگوه آ»، کشیش و سفیر اسپانی می نویسد: «در رمضان سال ۱۰۱۷ به مناسبت عید میلاد مسیح (شاه) فرمان داد از خوک هایی که از گرجستان برایش فرستاده و در دهکده یی نزدیک اصفهان نگه داشته بودند چند رأس برای کشیشان عیسوی اصفهان فرستادند»، «این کار مایهء شکایت روحانیان و علمای

اصفهان شد که شاه در ماه مقدس رمضان برخلاف قوانین اسلام رفتار کرده است.» «شاه روز بعد که عید میلاد مسیح و نیمه رمضان بود... با جمعی از سران کشوری و لشکری و چندتن از علمای روحانی به کلیسا رفت... و دستور داد برای کشیشان شراب آورند»، «سپس به بهانه امتحان شراب، تمام کسانی را که همراهش بودند، از کشوری و روحانی، تکلیف کرد که قدری از آن بنوشند...». و می دانیم که حکومت به نام دین از غیر مسلمانان، در ایران، جزیه می گرفت. و به نام مذهب با عثمانی و با اوزبک، همسایگانش، می جنگید.

جلال الدین محمد، منجم باشی شاه عباس نیز در «تاریخ عباسی» نقل می کند: روز ۱۲ محرم سال ۱۰۱۸ «جشن و چراغان یازده روزه باغ نقش جهان آغاز شد و مردم به عیاشی و باده خواری پرداختند. و هیچ کس یارای مخالفت با امر شاه نداشت و شیخ بهاء الدین عاملی که روحانی مورد توجه شاه بود، نارضایی خودش را به طور ضمنی و به صورت ماده تاریخی که برای این جشن و چراغانی در دو کلمه، علی ببخشد پیدا کرده بود، نشان داد». در همین سال ۱۰۱۸ که نوروز به محرم افتاده بود به فرمان شاه، هفت شبانروز جشن نوروزی در پایتخت اعلام شد. و در سال ۱۰۲۰ ق، که نوروز به جمعه ۶ محرم افتاده بود باز اول به عزاداری پرداخت و بعد جشن نوروزی را با چراغانی و شرابخواری برپا کرد: «با شرکت امرا، وزرا، مقربان درگاه، اعیان و تجار و طبقات اصناف...».

این طرز رفتار شاه عباس با وجود نقش عمده بی که سلطنت صفوی به عالمان شیعه در اجتماع داده بود، و حضورشان در دربار، یک عامل موازنه و تنظیم سیاسی به شمار می آمد، نشان توجهی است که او به انتباه دائم عالمان و عاملان دین دارد، تا مرز خود را بشناسند و رعایت کنند. از جمله در دربار شاه عباس: «در جانب راست تخت شاهی به ترتیب اعتماد الدوله وزیر اعظم، صدر

خاصه، قورچی باشی، قوللر آقاسی می نشستند» و در جانب چپ تخت شاهی «نخست به ترتیب ملاباشی، صدرعامه و شیخ الاسلام اصفهان قرار می گرفتند» و شاه عباس مخصوصاً علمای دین و روحانیان بزرگ را در جانب چپ تخت خود جای داده بود تا نشان دهد که «در کار مملکت داری، مردان سیاسی از پیشوایان دینی برترند».

اما رفتاری که شاه عباس در تذلیل «صوفیان سرخ کلاه» پیش گرفت، به مراتب شدیدتر و به وضوح اهانت بار بود. صوفیان که زیر نظر خلیفه الخلفا، متشکل بودند و جانبازان «مرشدکامل» به شمار می آمدند و قدرتی شمرده می شدند و کارشان حراست شاه بود، در این عهد «تا حد جاروب کشی عمارات دولتخانه (دربار) و درباری و جلادی سقوط کردند» و «خلیفه - الخلفا شب های جمعه آنها را در توحیدخانجمع می کرد تا به ذکر مشغول شوند و بین آنان نان و حلوا تقسیم می شد».

از زمان شاه عباس، در ترتیب فرماندهی نظامی و ترکیب ارتش هم تغییرات اساسی داده شد که هدف آن در درجه اول، بیرون کشیدن قدرت نظامی از انحصار قزلباشان بود. در این دوره، قورچی باشی با لقب «رکن السلطنه» ریاست یا ریش سفیدی تمام طوایف و ایل های قزلباش را داشت و تمام امور قورچیان را اداره می کرد و تیول و مواجب سالانه آنها با اجازه و تصدیق وی پرداخت می شد. مقام قورچی باشی پیوسته به کسی از سران قزلباش سپرده می شد که بیشتر از دیگران مورد اعتماد شاه باشد. قوللر آقاسی: رئیس غلامان شاهی بود با لقب «رکن الدوله». سپاه غلامان را شاه عباس در مقابل نیروی قزلباش، تأسیس کرد، در این سپاه که نیروی نظامی مجهز و مرتبی بود، دسته بزرگی از غلامان شاه از چرکس و ارمنی و گرجی حضور داشتند. قوللر آقاسی، بعد از قورچی باشی مهم ترین مقام حکومتی بود. تفنگچی آقاسی:

نیز رئیس سپاه منظمی بود که شاه عباس از روستاییان و «رعایا» ی ولایات و اعراب خوزستان و ... ایجاد کرد. افراد این سپاه مثل غلامان شاهی از خزانه دولت موجب می گرفتند. و تکمیل این دو سپاه به دورانی باز می گردد که سر آنتونی شرلی با هیأت خود، به ایران آمد و منشأ تغییرات و تعلیمات اساسی در امور نظامی پادشاه صفوی شد.

تحولات نظامی دوره شاه عباس یکباره و ناگهانی صورت نبست، شاه عباس، که مانند اسلاف خود، درچنبره قدرت و توطئه گری سران قزلباش اسیر بود، شیوهء برخورد مرحله به مرحله با آنها را پیش گرفت. وی در مقابل دسته بندی های سران قزلباش، ابتدا آنان را تنها و جمعی در مقابل هم قرار داد، و سرانجام خود، مستقیم در برابر آنان قرار گرفت و نسل قدیم و سالمند آنها را از میان برداشت و نسل جوان و مطیعی از آنها را به سری و فرماندهی قبایل قزلباش گماشت. و به موازات این سیاست، به تأسیس سپاه غلامان و سپاه «رعایا» ی تاجیک پرداخت.

تا زمان شاه عباس، «رعایای تاجیک» یعنی ایرانی، از خدمات سپاهی محروم و ممنوع بودند. و این نیز از میراث های پیش از صفویه و یادگار دورهء مغل بود که همچنان حفظ شده بود. به همین دلیل نیز قزلباشان خود را نژاد برتر و اصیل می شمردند و دیگران را از جمعیت مملکت با تحقیر و تذلیل می نگریستند. و این پنداری بود که طی قرنهای تهاجم ایلی ترکان، پایهء اجتماعی پیدا کرده بود، توضیحی که نصرالله فلسفی، از تاریخ خلد برین نقل می کند، روشنگر سیاست شاه عباس است: «... چون طوایف قزلباش به خودسری و خودرایی سر بر آورده بودند و حسن اخلاق و عقیدهء ایشان، نسبت به دودمان صفوی از صفا افتاده بود، برای تأدیب و گوشمال ایشان جمعی کثیر از طوایف مختلف دیگر را در سلك سپاهیان داخل کرد و به مساعدت ایشان نظام کار

سلطنت را به کمال رسانید و جلو قزلباش ها را گرفت. از آن جمله چندین هزار سپاه از غلامان گرجی و چرکس ترتیب داد و چندین هزار تفنگچی و کماندار و قدر انداز از مردم جغتای و اعراب و غیره، از عراقی و خراسانی و آذربایجانی تربیت کرد». این دو سپاه با سلاح جدید : توپ و تفنگ مجهز بود. و شاه را از خطر طغیان و سرکشی طوایف قزلباش - که همچنان با خوی زندگی صحراگردی خود باقی مانده بودند - حفظ می کرد و در برابر خطر خارجی نیز از قوای چریک قزلباش قوی تر و مؤثر تر به صحنه می آمد.

قوای قزلباش سواره بود و با سلاح قدیم می جنگید. و سپاه های جدید شاه عباس به هردو سلاح قدیم و جدید مجهز بودند و نیرویی سی هزار نفری را تشکیل می دادند. تأسیس سپاه تفنگچیان ، در قبال ادعای قزلباش ها که به استناد «نجیب تر و اصیل تر بودن» از فارسی زبانان و غیر ترک، اسلحه و خدمت نظامی را خاص خود می دانستند، نوعی بدعت و سنت شکنی بود. توجیه صاحب خلد برین دربرخورد با تشکیل سپاه «رعایای تاجیک» نمونه برداشت و واکنش زمانه در برابر این سنت شکنی است. وی می نویسد: شاه «اجامر و اوباش و ارباب شور و شر را که در هر ولایت خود سرانه به سر می بردند، و اضرار ایشان به عجزه و مساکین می رسید، جمع کرد و در سلك تفنگچیان رکاب خود درآورد. و بدین ترتیب هم مردم را از شر ایشان رهانید. و هم بر سربازان جسور خود افزود... و غالب ایشان در جنگها کشته شدند و به مکافات اعمال خود رسیدند...». تلقی زمانه از تشکیل سپاه غیر قزلباش، هرچه هست، در این سپاه دوازده هزار تفنگچی حضورداشتند که بیشتر روستایی و کشاورز بودند. و هروقت که جنگی نبود، به مرخصی می رفتند و به کار زراعت می پرداختند (سپاه «ینی چری» عثمانی هم از روستاییان قسمت اروپایی حکومت تشکیل شده بود). سلاح تفنگچی ها شمشیر، خنجر و تفنگ فتیله یی بود. هنگام حرکت سوار می شدند و در میدان جنگ غالباً



پیاده تیراندازی می کردند.

سپاه غلامان، از حدود ۱۵ هزار نفر تشکیل می شد و سخت مورد توجه شاه قرار داشت. سرداران بزرگ شاه عباس، از میان فرماندهان این سپاه برخاستند و سرنوشت آنها نیز نزد جانشینان شاه عباس، بهتر از سرنوشت فرماندهان قزلباش نزد شاه عباس نبود.

توجه اروپایی ها به ایران خیلی پیش از دوران صفوی آغاز شده بود. رابطه بی که تا دوران صفوی ادامه یافت، به استقرار ایلخانان مغل باز می گردد. آن زمان، دوک نشین ونیز دولت مقتدر دریایی بود و در پایان جنگ های صلیبی بر قسطنطنیه استیلا یافته بود که نقطه تقاطع راه های بازرگانی آسیا - اروپا به شمار می رفت. یکی از این راه ها «راه ابریشم» بود که از شرق چین به ترکستان شرقی و بعد به شهر های سمرقند و بخارا و مرو و از آنجا به ری و قزوین و زنجان و تبریز و ایروان و بندر ترابوزان در کرانه دریای سیاه یا یکی از بندرهای شام می پیوست و ابریشم چین و ایران از این راه به اروپا می رفت. راه دیگر از هندوستان به شهر های پیشاور و کابل و بلخ و خوارزم می گذشت و به بندر «حاجی طرخان» (هسترخان) می رسید و از آنجا به کانون های بازرگانی تجار ونیز در کرانه های خلیج آروف، دریای سیاه و مدیترانه می پیوست.

راه سوم، راه دریایی هند بود که در بندر هرمز و ولایات کرمان و گرگانج و خوارزم به راه دوم متصل می شد. شهر تبریز که دیر زمانی مرکز فرمانروایی ایلخانان مغل بود، از مهم ترین مراکز بازرگانی ایران و معروف ترین شهرهای تجاری زمان گردید. و بیشتر راه های تجاری شرق دور و هند و مدیترانه و ایران و بین النهرین به تبریز منتهی می شد. و مرکز معاملات انواع امتعه و محصولات تجاری این ممالک در آن شهر بود. راه اصلی ابریشم نیز از

تبریز می گذشت.

در این دوره، به روایت سفرنامه ها: «تبریز بازار معاملات ادویه، مالزی، لعل و فیروزه نیشابور، اطلس و پارچه های زربفت مرو و توس و شوشتر و موصل و یزد و کرمان، و گلاب و عطریات شیراز و اصفهان و انواع سلاح های ساخت گرجستان و شام بود. و از شهر های نامی جهان در تجارت و اقتصاد به شمار می رفت. هنگامی که «مارکوپولو» به تبریز رسید (۶۹۴ هـ ق) بازرگانی ایران با کشورهای بیگانه بیشتر در دست سوداگران جمهوری جنوا بود که با بازرگانان ونیزی در تجارت رقابت داشتند اما خیلی زود ونیزی ها یکه تاز بازار تجارت ایران شدند.»

شاه اسماعیل که در تبریز اعلام سلطنت کرد، با هوشیاری بسیار به اهمیت تجارت آسیا با اروپا و نقش حکومت خویش که حفظ ایمنی راه های بازرگانی بود، توجه داشت. با این همه دوران او که دوران جنگهای استقرار قدرت در حریم مهم ترین خط بازرگانی تاریخ بود، چندان کمکی به ایمنی راه ها نکرد و بازرگانان ونیزی و اروپایی را که در نقاط شمال غربی و شمال شرقی ایران پراکنده بودند به کرانه های دریای سیاه راند. شدت عمل شاه اسماعیل در تنبیه فرماندهان قوای کوچگر «شاهقلی» که در اثبات ارادت به «مرشد و صوفی بزرگ» با ارتش عثمانی جنگیده و کشته شده بود، به گناه ضبط اموال بازرگانان در سیواس، و یا تأکید های شاه اسماعیل به خان اوزبک، که مزاحم بازرگانان و امنیت راه های بازرگانی نشود، هیچ يك جواب نیاز بازرگانی را به راه های امن و داد و ستد تضمین شده، نمی داد.

---

۱- این شاه قلی باها تکلو، پسر «حسن خلیفه» بود که از جانب شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل

به ولایت خود مأمور شده بود و صاحب کرامات بود. شاه قلی باها تکلو با ۱۵ هزار کس از صوفیان ولایات

تکه و قرامان و منتشا عازم ایران شد و علی پاشا وزیر اعظم عثمانی را که به جنگ او آمده بود، کشت و

سپاهش را مغلوب ساخت. خود او نیز در جنگ کشته شد. (زندگانی شاه عباس - ج ۱ - صفحه ۲۱۳)

در دوران جانشین وی، شاه تهماسب بود که به رقابت با موقع ممتازی که پرتغالیان در آبهای جنوب ایران به دست آورده بودند، انگلیسی ها و روسی ها کوشیدند راه تازه‌ی بی به فضای تجاری ایران باز کنند و نمایندگان «کمپانی مسکوی» که بار اول به ایران آمدند، با تعصب فروشی شاه رویارو شدند و ناکام برگشتند. ولی دل سرد نشدند و چندان آمدند تا راه داد و ستد را سرانجام باز کردند. همان طور که ونیزی ها...

ولی، رونق بازار تجارت، به دوره شاه عباس می رسد، که تمام هم خود را به توسعه بازرگانی و داد و ستد با خارجی ها، رقابت شدید بازرگانی با عثمانی، و انحصار تجارت خارجی به شخص خود، و حضور فعال در بازار تولید، عرضه و خدمات بازرگانی اختصاص داد. و دو پایه اساسی در سیاست خارجی خود گذاشت: مبارزه با قدرت عثمانی، رقابت تجاری و ایجاد کانون اصلی تجارت در پایتخت خود. و این دو پایه را همه جا به هم پیوند زد. بی آن که اصل سود جویی بازرگانی را در دشمنی با عثمانی از یاد برد. بنا بر این توجه به سیاست های داخلی که وسیله شاه عباس برای رونق تجارت و جذب بازرگانان خارجی به کار بسته شد، در خور اعتناست.

قبل از هرچیز، خارجی ها از شاه عباس ارزش یابی درستی داشتند که وی بازرگان است: «سرتامس هربرت» انگلیسی می نویسد: «...اگر شاه عباس را تاجر بخوانیم خلاف حقیقت نیست. زیرا او همه سال، اشخاص زیرک و کاردان را با مقداری ابریشم و قالی به کشور های بیگانه می فرستد و اجازه می دهد که تا هفت سال در آن ممالک بمانند و آنچه با خود برده اند به قیمت خوب معامله کنند. پس از آن که به ایران بازگشتند، اگر معلوم شود که قسمتی از مال التجاره را تلف کرده یا به زیان فروخته اند، به سختی مجازات می شوند. و اگر خوب فروخته باشند خلعت و انعام می گیرند»<sup>۱</sup> و همو در جای دیگر می نویسد

۱- سفرنامه سرتامس هربرت: ص ۳۶۰

: «شاه عباس را ملامت می کنند که به تجارت مشغول است ولی به گمان من توجه مخصوص و شرکت وی در امور بازرگانی کشور گناهی نیست. زیرا در ایران تجارت های بزرگ و گران بها از همه کس ساخته نیست. پادشاه در ایران اجناس فراوانی را که بازرگانان بیگانه از کشورهای شرق و غرب وارد می کنند، به بهایی ارزان می خرد و در مقابل آن اجناس مرغوب ایران را به وسیله ایشان صادر می کند و آنچه را که خریده است برای فروش به بازرگانان ایرانی می سپارد... در ایران هیچکس جز وزیر مخصوص که از جانب شاه تعیین شده است اجازه معامله با تجار خارجی را ندارد. هرگاه اجناس تازه وارد ایران شود، نخست انواع آن را از نظر شاه می گذرانند تا اگر پسندید خود خریداری کند و گرنه در اختیار دیگران بگذارد».

داد و ستد این بازرگان بزرگ در مشرق با بازرگانان ترکستان، هند، چین، انگلستان، اسپانی، هلند و در مغرب با دست یاری تجار ونیزی و ارمنی بود. و امتعه مشرق بیشتر عبارت بود از پارچه های گرانبهای ابریشمین و چای از چین، ادویه گوناگون و انواع جواهر و نفایس از هند و شرق آسیا. و شیوه شاه در داد و ستد این بود که تا خبر ورود کاروانی بیگانه به مرز به شاه می رسید، بی درنگ: «رعایای خود را از معامله با ایشان منع می کرد تا ناگزیر امتعه خود را به بهای نازل تسلیم شاه کنند»، یا به دروغ شهرت می داد که راه ها به سبب لشکر کشی های تازه دور از امنیت است» و «بازرگانان بیگانه برای احتراز از خطر های احتمالی، آنچه داشتند به بهای ارزان می فروختند یا با امتعه ایرانی به قیمتی که او می خواست مبادله می کردند». شاه عباس به بازرگانان ونیزی که در تجارت ابریشم مهارت مخصوص داشتند، علاقه خاص داشت و با تجار هندی به سبب افراط در ربا خواری و بیرون بردن پول نقد ایران، مخالف بود.

«پی یترو دولواله» می نویسد: «پادشاه ایران بزرگترین و بیگانه

تاجر کشور خویش است و هر معامله را که سود بسیار داشته باشد، به شخص خود اختصاص می دهد و دیگران را از مداخله در آن باز می دارد. هیچ گونه محصول و متاع سودآوری در ایران نیست که اختیار خرید و فروشش در انحصار وی نباشد. چنان که من در بازار اصفهان به چشم خویش دیدم که عمال او پیاز مخصوص شاه عباس را به مردم می فروختند.»

«در دوره شاه عباس ابریشم ایران کالای مرغوب تجاری و گرانبها ترین محصول ایران به شمار می رفت. و در اروپا خریداران فراوان داشت. پنج کانون اصلی تولید ابریشم: گیلان و مازندران - شروان و شماخی و قره باغ - خراسان - استرآباد - اردبیل بود. خرید و فروش بسیاری از محصولات و کالاهای مرغوب و گرانبهای ایران که در خارج خریدار داشت در انحصار شاه عباس بود و از آن جمله معاملات ابریشم در انحصار وی بود و به فرمان شاه، تولید کنندگان ابریشم ناگزیر تمام محصول سالانه خود را وسیله وزیر مخصوص که مأمور مراقبت امور تجاری بود، به شاه می فروختند. فروش محصول سالانه ابریشم در سراسر کشور به مشتری دیگر امکان نداشت.»

«شاه عباس ابریشم را از مالکان به نصف قیمت مشتریان دیگر می خرید و به قیمتی که خود تعیین می کرد، به مشتریان ایرانی یا بیگانه می فروخت. و همه ساله از این راه سود گرانی - در حدود ۸ میلیون تومان زمان - به خزانه خویش می ریخت. تجاری هم که به دلایلی ابریشم را از دیگران می خریدند با پرداخت حق انحصار شاه که هر بار به دلخواه شاه تعیین می شد، اجازه صدور می گرفتند.»

در زمان شاه صفی (جانشین شاه عباس) گیلان حدود هشت هزار عدل، خراسان حدود سه هزار عدل، شروان حدود سه هزار عدل، مازندران و قره باغ هرکدام حدود دو هزار عدل، محصول داشتند و کل محصول ایران قریب بیست هزار عدل بود - مصرف ابریشم در ایران از هزار عدل تجاوز نمی کرد و

باقی را در انحصار شاه به خارج صادر می کردند.

با این همه شاه عباس در معامله ابریشم ملاحظات سیاسی را هم فراموش نمی کرد: «نمایندهء کمپانی هند شرقی انگلیس (در سال ۱۰۲۹ هـ ق - ۲۰ - ۱۶۱۹م) به دیدار شاه در فیروز کوه رفت تا برای خرید ابریشم گیلان اجازه بگیرد. در حوزهء اصفهان ابریشم خراسان عرضه می شد که او نمی - پسندید. شاه اجازه داد وی به گیلان برود و به حساب او هر مقدار ابریشم که مایل است با مناسب ترین بها خریداری کند». این زمانی است که شاه با کمپانی بر سر جزیرهء هرمز که در اشغال پرتغالی هاست سرو سر می دارد.

به دلیل رونق تجارت ابریشم، و برای کاستن از مصرف داخلی، شاه دستور داده بود مردان از پوشیدن لباس ابریشمین اجتناب کنند و بیشتر لباس نخی و پنبه یی بپوشند. «سرتامس هربرت» و «پی یترودو لاوله» هر دو تأیید می کنند که شاه عباس لباس ساده را برای مردان معمول کرد تا ابریشم و پارچه های گران بها و ابریشمین بیشتر صادر کنند. خود او هم لباس ساده می پوشید. شاه، علاوه بر داد و ستد داخل کشور با بازرگانان خارجی، خود پیوسته نمایندگان با بار ابریشم و کالاهای دیگر به خارج و خاصه به ونیزی - فرستاد. این نمایندگان بیشتر از میان بازرگانان ارمنی انتخاب می شدند. چند مورد پیش آمد که بازرگان مخصوص شاه، ابریشم به بندر ونیز یا نقطهء دیگر برد و در خارج به عیاشی پرداخت و به ایران بازنگشت. در يك مورد حکومت ونیز مردی را که با فروش ابریشم های شاه در شهر های ایتالیا گرم عیاشی بود، زندانی کرد و اموال شاه را از وی گرفت و به نمایندگان که شاه عباس فرستاد، سپرد. به این دلیل شاه با تمهیدی که به کار برد طرف های خود را از میان سوداگران ارمنی انتخاب می کرد، یا از ونیزی ها.

ارامنه ایران و سوداگران ونیزی مورد اعتماد شاه، ابریشم ایران را بیشتر از طریق آسیای صغیر و دریای مدیترانه و بندر ونیز یا کانون های تجاری

و نیز در کرانه های مدیترانه و دریای سیاه و شبه جزیره کریمه، می بردند و به اسپانی، لهستان، مجارستان، فرانسه، هلند و انگلستان می رساندند. بازرگانان ارمنی ایران در شهرها و بندرهای بزرگ اروپا از جمله در «لی ورنو»، و «آمستردام» نمایندگی های تجاری داشتند. و به صدور ابریشم از طریق آسیای صغیر و خاک عثمانی، که سر راست و نزدیک بود، بیشتر علاقه داشتند. شاه با توجه به این علاقه بازرگانان ارمنی، (در سال ۱۰۲۸ هـ ق) با آنها قرار گذاشت برای اجازه صدور ابریشم از خاک عثمانی، هر بار پنج تومان به شاه بپردازند.

### انواع کالاهای خارجی که به بازار ایران می آمد: از و نیز مروارید

های بدلی، آینه های گوناگون، عینک، تسبیح های شیشه یی، کهریا و مرجان، شیشه های رنگی برای دروپنجره، پارچه های زریفت و ابریشمین. از انگلستان و هلند انواع ماهوت و منسوجات پشمی، قلع، مس و انواع جواهر بود.

شاه در تمام شهر های بزرگ کشور کارخانه های مخصوص شعر بافی، زربافی و زرکشی داشت و تأسیس این کارخانه ها به شخص شاه و اعیان و رجال ثروتمند منحصر بود. بزرگ ترین مرکز کارخانه ها کاشان بود که اطلس و مخمل و پارچه های ابریشمی نقش دار و زریفت تولید می کرد. در یزد و اصفهان نیز کارخانه های بافندگی دایر بود. (منظور کارخانه هایی است که مستقیم یا غیر مستقیم به شاه تعلق داشت).

دو کالای دیگر که در تجارت ایران رواج یافت تنباکو و تریاک بود. به نوشته «اولناریوس» «... تنباکو را اول بار پرتغالی ها به ایران آوردند (آغاز دوره صفوی) و از قرن یازدهم کشت تنباکو در ایران آغاز گشت. تنباکویی که انگلیسی ها به ایران صادر می کردند، مرغوب تر بود و از ایالت ویرجینیای امریکای شمالی می آمد» و به نوشته «تاورنیه» «در همین دوره تریاک از طریق عثمانی به ایران وارد می شد و قدغن شاه عباس با همه سخت کشی و

سخت گیری نتوانست راه را بر اعتیاد به تنباکو و تریاک ببندد. پس از مرگ شاه عباس بازار این تجارت و اعتیاد هرچه بیشتر رونق گرفت»<sup>۱</sup>.

سیاست ویران سازی کشور در مسیر پیشروی دشمن، برنامه عام پادشاهان صفوی بود. هر بار که با قوای عثمانی درگیر می شدند، نخست تمام آبادی ها و شهرهای مسیر پیشروی قوای عثمانی را می سوزاندند و ویران می کردند و ساکنان شهرها و آبادی ها را کوچ می دادند تا سپاه دشمن که پیشروی می کند، در سر راه خود به آذوقه و آب و نیروی انسانی دسترسی نداشته باشد و برای تأمین آب و آذوقه به عسرت دچار شود.

اجرای این سیاست برای مردم شهرهای مرزی و مناطق نزدیک به میدان های جنگ، در نوع خود از اسارت به چنگ دشمن بسی سخت تر بود. به خصوص هنگامی که پای دیگر مذهبی و دیگر دینی هم به میان می آمد. گزارشی که «انتونیو دو گوه آ» در سفرنامه اش از وقایع سال های ۱۳- ۱۰۱۲ ارمستان و گرجستان می دهد، تصویری سیاه از فجایع سپاه قزلباش در ایروان و سایر نواحی است و با آنچه در تاریخ عالم آرای عباسی سر بسته، آمده، تأیید می شود. منشی مخصوص شاه عباس می نویسد: «...مقرر شد ... رعایای آن حوالی را که غیر ملتند به این طرف کوچانند و مردم هر محل که ... در کوچ کردن به این طرف کاهل باشند، تاخت و غارت کرده دقیقه یی فرو نگذارند» و «عساکر... تا حسن قلعه سی تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزاندن علفزارها و غلات تقصیر نکردند و تا دو سه هزار خانوار از آرامنه و الوس و احشام که در آن ولایت بیلاق و قشلاق داشته اند کوچانیده ... به عراق فرستادند» و «مواشی و اغنام بسیار به دست عساکر... افتاد و تا قریب بیست هزار غیر ملت آوردند که در میان قزلباش شرف اسلام دریافتند...» و به مهاجرت

---

۱- ترجمه سفرنامه تاورنیه : صفحه ۸۴۱



ارامنه ایروان می رسد: «...چون اراده ازلی به استیصال ارامنه ایروان تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق بی نهایت از آن طبقه در غربت به مرض موت گرفتار آمده به دیار عدم شتافتند» و «... حکم فرمودند که جمعی از ارامنه مذکور که از چنگ اجل رهایی یافته اند به مامن اصفهان شتافته ... به فراغ بال روزگار گذرانند»، «جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شدند و در بلوکات اصفهان به ایشان محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد و تا دو سه هزار تومان بدین علت از مال دیوان بدیشان دادند»<sup>۱</sup>.

اما در مورد ارامنهء جلفا، خلاصه گزارش صاحب روضة الصفویه این است که شاه: «چون به نخجوان رسید امر به ویران کردن شهر داد» و «اعیان و متوطنانش عرضهء تیغ و سنان گردیدند و اواسط الناس به انواع عذاب و نکال مؤاخذ گردیده جلا اختیار کردند» پس از آن فرمان داد که «ارامنهء جلفا ترک وطن کنند و به دارالسلطنه اصفهان روند. زیرا آبادی نخجوان موقوف بر ارامنهء جلفا بود که جملگی به تجارت و کثرت مال معروف بودند» و به جمعی از غلامان خود «فرمان داد که رعایای جلفا کوچ دهند و به اصفهان رسانند» و «به وزیر اصفهان... دستور داد که اراضی نزدیک خیابان عباس آباد در کنار زاینده رود را میان ارامنه تقسیم کند تا موافق میل خویش منازل و کلیساها بسازند و آنجا را جلفانام دهند...».

به فرمان شاه عباس مهاجران ارمنی جلفای ارس و ایروان به اصفهان کوچانده شدند و کنار زاینده رود و ولایات مرکزی و جنوب ایران به آنها جا دادند و دیگر ارامنه را که در حدود بیست و چهار هزار خانوار بودند به گیلان و مازندران بردند تا به زراعت و تربیت کرم ابریشم اشتغال ورزند. اما از بیماری مالاریا، بیشتر این کوچاندگان تلف شدند و بیش از پنج یا شش هزار خانوار از آنها نماند<sup>۲</sup>.

---

۱ و ۲- سفرنامه تاورنیه (ترجمه فارسی): صفحه ۶۱۶

شاه به خانواده های ارمنی که به اصفهان کوچانده بود « از خزانه شاهی به نسبت افراد، مبلغی وام» داد « تا به کسب و تجارت مشغول شوند و وام خود را به اقساط بپردازند» و آزادی سرپرست و افراد خانواده «در گرو وام» بود و «هرگاه در موعد معین از عهده پرداختن اقساط آن بر نمی آمدند، غلام و بنده، شاه می شدند» و اگر شاه فرمان می داد «بایستی به دین اسلام در آیند» اما در جلفا آزادی کامل داشتند. می توانستند خانه و ملک بخرند و حاکم و قاضی و کلاتر ارمنی انتخاب کنند، و در امور قضائی و حقوقی از قلمرو مقررات شرعی و عرفی ایران بیرون بودند. در اجرای مراسم و تشریفات دینی آزاد بودند و اجازه داشتند مثل ایرانیان لباس بپوشند و سران آنها مانند بزرگان و اعیان ایرانی در اسب سواری زین و لگام زرین و سیمین به کار برند.

این موقعیت ممتاز را آرامنه جلفا، به مناسبت اختصاص و تبحرشان در تجارت، کسب کرده بودند و شاه عباس که نقش آنها را در آبادانی نخجوان شناخته بود، قصد داشت با انتقال ایشان به اصفهان سیاست بازرگانی خود را پیش ببرد. و در واقع به مردم بومی برای تجارت راه ندهد.

شاه «از انبار های سلطنتی به بازرگانان ارمنی ابریشم می داد تا به هندوستان یا اروپا ببرند و پس از فروش، بهای آن را به خزانه، شاهی بپردازند». او، در آغاز «ابریشم های شاهی را وسیله یکی دو بازرگان ایرانی اصفهان به اروپا فرستاده بود» ولی «ایشان ابریشم ها را فروخته و پول آن را در ونیز و شهر های دیگر صرف عیاشی» کرده و به ایران باز نگشته بودند. مردم جلفا «از پرتو کار و تجارت مالدار شدند و در آنجا کاروانسراها و کلیساهای بزرگ ساختند.» عابدیک، بازرگان ابریشم، قسمت مهمی از ثروت خود را برای خریدن و آزاد کردن چهار هزار ارمنی که در شهرهای دیگر می زیستند صرف کرد.

به قول «شاردن» تاجر و سیاح فرانسوی : «ارامنه چون به جلفا آمدند هیچ نداشتند اما پس از سی سال کارشان چنان بالا گرفت که در آن شهر بیش از

شصت بازرگان از صد هزار تا يك ميليون اكو سرمایه داشتند». هنگامی که (در سال ۱۰۱۴ هـ ق) بین مردم ماریانان اصفهان و گروهی از ساکنان ارمنی آنجا بر سر آذوقه نزاع شد، و مهاجران ارمنی را از ماریانان راندند، شاه عباس در نامه توبیخ آمیزی به وزیر اصفهان نوشت: «جمعی که به جهت خاطر ما از وطن دو هزار ساله، خود جدا شده باشند، خروار خروار زر وواهری را گذاشته به خانه، شما آمده باشند، گنجایش دارد که به جهت چند خربزه و چند من انگور و کلوزه با ایشان جنگ کنند؟...».

ماجرای مهاجرت اجباری آرامنه، و احداث شهرک جلفا در کنار اصفهان، بر اساس آگاهی های شاه از نقش اقتصادی آنها در جوار نخجوان، زمینه مناسبی برای مطالعه روی حساسیت های سیاست تجاری وی، و روشن ساختن ابهام تاریخی میدان نیافتن سوداگران ایرانی، در تثبیت موقع اجتماعی شان فراهم می آورد. همان طور که در این زمینه واقعهء قملک نطنز، از جانب شاه به دنبال شکایت «رعایا» از ظلم «حکام و عمال» دولت، در خور توجه است. نطنز، در دورهء قاجار به تولید نوعی بلور معروف به «بارفتن» شهرت یافته بود.

«پی یتر و دو لواله» در باره مهاجرانی که به مازندران کوچانده شده بودند، می نویسد: خارج از ساری «... در حدود چهار فرسخ از جلگهء همواری گذشتیم که پیش از این جنگل بوده است» و «امروز برای زراعت هموار کرده - اند»، «زراعت قسمتی از این ناحیه وسیله عیسویانی که شاه عباس از ارمنستان و گرجستان بدانجا کوچ داده است انجام می گیرد» شاه «برای مسکون ساختن فرح آباد و شهر های دیگر که در مازندران می سازد، چون جمعیت این ایالت کم است، مهاجران بسیار از ملل گوناگون نواحی مختلف... به آنجا کوچ داده است». دولت ایران ایشان را در پیروی از مذهب ملی خویش آزاد نهاده است و شاه عباس «به هر خانوار برای زراعت زمینی بخشیده و اجازه داده است که هرکس به کار اصلی و دیرین خود مشغول باشد». «به همین سبب امروز در

مازندران محصولات و صنایعی پیدا شده که پیش ازین وجود نداشته است». «ارامنه به کشت مو و تهیه شراب پرداخته اند» و شاه به آنها «حتی گاو و گوسفند داده است» و «جمعی از مهاجران گرجی و یهود نیز به تربیت کرم ابریشم مشغولند». و شاه برای آسان کردن کارشان در اطراف فرح آباد «مقدار زیادی درخت تود کاشته است». «مهاجران شروانی را هم که تخصصی ندارند، شاه به کار تهیه ابریشم وادار کرده است».

بنا بر آمار «پی یترودولواله»: در فرح آباد مازندران «چهل هزار خانواده ارمنی، دوازده هزار خانواده گرجی، هفت هزار خانواده یهودی و در حدود بیست و پنج هزار خانواده مسلمان» زندگی می کنند که شاه از شروان کوچانده است<sup>۱</sup>. «شاردن» می نویسد: «...شاه عباس از ارمنستان و گرجستان سی هزار خانوار را به مازندران کوچ داد و معتقد بود که این سرزمین چون شراب و خوک فراوان دارد، برای عیسویان جای بسیار خوبی است. به علاوه از راه دریا هم با هم کیشان روسی خود تجارت خواهند کرد. به همین سبب در آنجا شهرهای متعدد ساخت. اما بدی آب و هوا نقشه های او را برهم زد». (زیرا بیشتر کوچاندگان در گیلان و مازندران دچار مالاریا شدند و مردند)<sup>۲</sup>.

«رافائل دومان» در وصف رونق کار آرامنه سوداگر می نویسد: آنها در عوض قیمت گزاف ابریشم «امتعده و اجناس فرنگی، پارچه های ماهوت از انگلستان و ظروف بلور و آینه و گردن بند مروارید بدلی و... از ونیز و سایر کشورها به ایران می آوردند و به چندین برابر بهای اصلی معامله می کردند. از جمله يك گردن بند مروارید مصنوعی را که در ونیز دو یا سه فرانک خریده می شد در اصفهان از ۳۰ تا ۴۰ فرانک قیمت می گذاشتند»<sup>۳</sup>.

ارمنی های جلفا، در شهر اصفهان نیز بازار خاصی داشتند که آنجا

۱- سفرنامه پی یترودولواله : ج ۴، صفحه ۲۷۱ ۲- سفرنامه شاردن: ج ۲،

ص ۲۷۷ ۳- سفرنامه رافائل دومان : صفحه ۱۸۳

اجناس فرنگی باب ایران عرضه می شد، حتی از پاریس کالاهای تجملی به ایران می آوردند.

علاوه بر نقش عمده، بازرگانان ارمنی در تجارت ابریشم شاه عباس، آنها در انواع معاملات از جمله در تبدیل طلا نیز فعال بودند. «پر پاسیفیک دو پروان» که در زمان شاه عباس در ایران بوده، نقل می کند: «ارامنه با خود از اروپا سکه های طلا به ایران می آوردند و به ضربخانه می بردند و به صورت سکه های رایج ایران می ساختند و از این راه مبلغی استفاده می کردند. شاه نیز از کار آنها استفاده می برد.»<sup>۱</sup> آن زمان برای ضرب سکه های طلا یا ساختن ظروف زرین بیشتر از مسکوکات طلای اسپانی یا ونیز استفاده می شد که وسیله بازرگانان ارمنی یا بیگانه به ایران می آمد.

روابط شاه با بازرگانان ارمنی جلفا به حدی صمیمانه بود که هنگامی که خواجه صفر نماینده، وی در تجارت ابریشم با اروپا، در سفر بود، او به مهمانی به خانه، خواجه صفر می رفت و همسر و دختران خواجه از شاه و همراهانش پذیرایی می کردند. و پس از مرگ خواجه صفر، کار او را به عهده، برادرش خواجه نظر گذاشت.

شاه عباس همین مهربانی و توجه را به بازرگانان ونیزی نشان می داد. حتی از تظاهر به این مهربانی، بهره برداری سیاسی هم می کرد: امیر ولایت لار، ابراهیم خان ثانی را که حکومتش موروثی بود، (در سال ۱۰۱۰ هـ ق) به بهانه این که زن يك بازرگان ونیزی به نام «سانته فونته» را در حوالی لار از کاروانی ربوده و به حرمسرای خویش فرستاده است، وسیله اللهوردیخان امیر - الامرای فارس دستگیر و مسموم کرد و لار ضمیمه فارس شد.

---

۱- سفرنامه «پر پاسیفیک پروان» با پرواک . نقل از ذیل ص ۱۱۸۸ ج ۳

«زندگانی شاه عباس».

ایجاد رابطه و وسیع بازرگانی و سیاسی با اروپایی ها، طبیعی است که به تظاهر به تساهل و تسامح مذهبی نیاز داشت. و این کاری بود که شاه عباس به خوبی از عهده انجام آن بر می آمد، و در این راه تا حد اغراق پیش می رفت. از جمله هنگامی که هیأت بزرگ ایرانی را به سرپرستی حسینعلی بیگ بیات و سرآنتونی شرلی، (در سال ۱۰۰۷ هـ ق) به اروپا فرستاد، به یک ترفند مذهبی نیز در حاشیه، سفر آن هیأت دست زد که به دلیل احتیاط و محافظه کاری شدید دوا و نیز، به نتیجه نرسید و با شکست رو به رو شد. «انتونیو دو گوه آ» می نویسد: «... در همان وقت مردی ایرانی نیز از راه حلب به ونیز آمد. این مرد مدعی بود که شاه او را به ایتالیا فرستاده است تا شاهد رفتار پادشاهان اروپا با سفیران وی باشد و نیازمندی های ایشان را رفع کند. شاید شاه به راستی چنین مأموریتی به او داده بود ولی مأموریت واقعی وی تجارت بود. زیرا پادشاهان آسیا بزرگترین سوداگران کشور خویشند و به دستیاری کسانی که طرف اعتماد ایشان باشند، مال التجاره به اروپا می فرستند. این مرد هم که اسد بیگ نام داشت از جانب شاه به ونیز آمده بود تا چیز هایی بفروشد و چیزهایی که باب ایران باشد، خریداری کند.

اسد بیگ نامه هایی هم از شاه ایران برای «دوچه» یا امیر ونیز همراه داشت تا او را نماینده رسمی بشناسند و احترام کنند... چندی بعد جمعی از پرتغالیان که با اسد بیگ در جزیره هرمز آشنا شده بودند، وی را دیدند. از آن جمله «دیه گو دا میراندا» که چندی در هرمز به سر برده و اسد بیگ را با شغل تجارت شناخته بود.

در همان زمان اسقف شهر پیستوا که در ونیز بود به توسط «دیه گو دامیراندا» با اسد بیگ آشنا شد. روزی تاجر ایرانی به اسقف گفت وی برای تجارت به ونیز نیامده است بلکه شاه او را محرمانه به سفارت فرستاده است تا ببیند سلاطین فرنگ با سفیرانش چگونه رفتار می کنند و ضمناً مایحتاج

سفیران را نیز در این سفر فراهم سازد.

وی گفت شاه ایران خیال دارد با تمام فرزندان خود عیسوی شود - چنان که ملکه ایران نیز اکنون عیسویست و اسد بیگ خود کشیش خاص وی بوده - شاه عباس مایل است پاپ، اسقف عالی مقامی را با چند کشیش با تقوی به ایران روانه کند تا به کار تبلیغ دین مسیح پردازند و مردم ایران را بدین دین درآورند تا همین که عده عیسویان به حد کافی رسید شاه و تمام فرزندان نیز آشکارا به دین عیسوی در آیند. و این کار به صورتی انجام پذیرد که مایه شورش و طغیان رعایای مسلمان او نشود. اسد بیگ می گفت میل دارد به شهر روم برود و در این باره با شخص پاپ نیز گفت و گو کند. اسقف « پیستوا » این گفته ها را باور کرد و دستور داد اسد بیگ را همراه « دیه گو دامیراندا » به روم بفرستند. لکن همان وقت که او می خواست به طرف روم برود، مردی ارمنی به نام « آنجلو » اظهارات اسد بیگ را برای یکی از اعضای شورای دولتی و نیز نقل کرد و خبر به گوش « دوچه » رسید. او هم از بیم آن که مبادا سلطان عثمانی خبر یابد که شاه عباس نزد وی سفیری فرستاده است، اسد بیگ را بازداشت کرد و باشتاب و برخلاف میل او، به کشتی نشاند و روانه ایران ساخت. و اسد بیگ در میان راه مُرد! <sup>۱</sup>.

شاه عباس، علاوه بر اجازه بنای کلیسا به ارامنه، به تکمیل و تزیین کلیسا های آنها کمک می کرد. به میسیون های مذهبی که از جانب پاپ و پادشاه اسپانی به ایران آمدند آزادی عمل و اجازه بنای کلیسا داد و با آنها جلسات بحث داشت. بازرگانان و عمال کمپانی های پرتغالی و انگلیسی را که بیشتر در جزایر خلیج فارس و بنادر و شهر های جنوبی و مرکزی ایران مسکن داشتند یا آمد و شد می کردند، در اظهار عقاید و اجرای مراسم و آداب دینی خویش آزادی داد. با آن که از سیاست تهاجم مذهبی کشورهای عیسوی آگاه

۱- سفرنامه، « آنتونیو دو گره آ » : صص ۴۷ - ۱۴۰

بود، در قبال رقابت خونین با عثمانی، باب ملایمت و تفاهم را با مسیحیان باز کرد. «پاپ روم و پادشاهان کاتولیک اروپا و فرقه های مختلف مذهب کاتولیک که در تبلیغ دینی سخت متعصب بودند، از فرصتی که پیش آمده بود استفاده کردند و کشیشان و مبلغان فراوان به عنوان سفیر و رسول و یا برای تبلیغ مسیحیت به ایران فرستادند» و «شاه عباس در جهت جلب دوستی و اعتماد پاپ و پادشاهان فرنگ، این گونه فرستادگان را با مهربانی می پذیرفت و با بسیاری از توقعات ایشان... هرچند از لحاظ سیاست دینی و داخلی او کار آسانی نبود - موافقت می کرد» و به کشیشان هر فرقه اجازه داد در اصفهان و سایر شهر های مسیحی نشین «کلیسا های متعدد بسازند و آزادانه به موعظه و تبلیغ و اجرای مراسم دینی مشغول شوند».

حتی به استناد نوشته «پی یترودولا واله» در سال ۱۰۳۰ «شاه عباس به کشیشان کرملیت اصفهان اجازه داد» که «مدرسه بی به نام سن پی یر و سن پُل، برای تدریس زبان های اروپایی باز کنند تا کودکان اتباع و مهمانان عیسوی او در آنجا به تحصیل مشغول شوند»!

شاه در سفر اول «آنتونیو دوگوه آ» سفیر اسپانی (به سال ۱۰۱۱ هـ ق) عهد کرد و سندی مهر کرد و داد که: «در هر شهری که از ترکان عثمانی بگیرد، کلیسایی بنا کند. و اگر پادشاه اسپانی به وعده ها که داده پادار بماند، یعنی با سلطان عثمانی به جنگ برخیزد و برای شاه عباس توپخانه و مهندس بفرستد او نیز اجازه خواهد داد کشیشان در سراسر ایران به ترویج و تبلیغ دین عیسی مشغول شوند». این نوشته به مهر شاه مهور شد و پسرش صفی میرزا و سه تن از سران دولت هم که در مجلس بودند، آن را مهر و تصدیق کردند».

---

۱- سفرنامه ... ج: ۵، صفحه ۲۵۴. ۲- زندگانی شاه عباس: ج ۳ ص ۹۴۲ نقل

از تاریخ کشیشان کرملیت: ج ۱، صص ۴-۹۳



منشی شاه عباس در عالم آرای عباسی از روابط وسیعی که وی با پادشاهان فرنگ به هم رسانده بود چنین یاد می کند: «... و سلاطین فرنگیه و پادشاهان مسیحیه از لاز (لهستان) و نمسه (اتریش) و فرانسه و انگلیس و ولندیس (هلند) و پرتگال و اسپانیه و پاپ»... «با وجود بُعد مسافت و مکان و دریا‌های مابین محیط و عمان»... «با آن حضرت ... آمیزش نموده عتبه علیه اش از آمد و شد رسولان سخندان و وصول ~~سایای~~ هر دیار خالی نبود» .

فرمان شاه عباس به شاه نظرخان توکلی در باره امر ساختمان کلیسا در قلعه دریند، وسیله کشیشان کرملی، نمونه یی است از شیوه کلی رفتار وی با آنان: «بر ضمیر منیر مهر تنویر جماعت فرنگی و تجار و مترددین که در ممالک محروسه توقف دارند مخفی... نماند که از هر جا به قلمرو ... همایون ما... می آیند به همه ابواب مستظهر و امیدوار بوده بدانند که چون ایشان مذهب عالیجناب ... ریم پاپا دارند. و میانه... ما و ... مشارالیه کمال محبت و اتحاد است، بنا بر این امارت پناه پادری جوانو جماعت او یعنی برادران حضرت مریم از کوه کرمیلان پا برهنه، و تجار و مترددین آن عالیجناب مشارالیه ریم پاپا و غیرهم، و پادری جوان مذکور از این محب استدعای یک قطعه زمین بیاض در قلعه مبارکه، دریند نمود. حسب المرضیه یک قطعه زمین بدو اتباع نموده برین موجب ... و مشارالیه در حلیه معموری در آورده و از روی فراغ و مرفه حال در آن منزل نظام و اقدام نموده به مذهب آیین خود عمل نموده احدی از غیر لباس و غیر ذلك متعرض و مزاحم ایشان نشود. تجار و مترددین عالیجناب سلطنت بارگاه ممالک له (لهستان) به همه ابواب آمد و شد نموده از روی وثوق لاکلام به ممالک محروسه، شاهی تردد نمایند و هیچ آفریده را حد و یارای آن نیست که بی حساب و زیادتی تواند به ایشان نمود..... سنه ۱۰۱۹»<sup>۱</sup>.

۱- زندگانی شاه عباس : ج ۳، ضمایم ص ۱۲۲۸- از مجموعه نامه ها و اسناد...

چنان که در این نامه آمده است، بازرگانان بیگانه در کار تجارت و آمد و شد به تمام شهرهای ایران آزادی کامل داشتند. راه‌ها امن بود، خطر دزدی و راهزنی و کشتار وجود نداشت. و حمل و نقل کالا در کمال اطمینان و با خیال آسوده صورت می‌گرفت.

شاه برای ایمنی راه‌ها روش ساده‌ی بی‌داشت: «مسئولیت حفظ امنیت و جلوگیری از دزدی و راهزنی را در هر یک از ولایات ایران به عهده حاکم آنجا نهاده بود» و «اگر ... در شهری دزدی می‌شد غرامت اشیاء سرقت شده را از حاکم آن‌جا می‌گرفت و اگر کاروانی را راهزنان می‌زدند، خسارت اموال سوداگران را از رعایای دهکده‌های اطراف می‌گرفتند». پی‌یترو دو لاواله می‌نویسد: «در ایران بر خلاف خاک عثمانی دزدی و راهزنی نمی‌شود و کاروان‌ها با کمال آسایش و اطمینان سفر می‌کنند. اگر اتفاقاً در راه کسی را دزد بزند، قریه‌های اطراف محلی که دزدی در آنجا روی داده است خسارت صاحب مال را هر قدر که او به قید قسم ادعا کند، می‌پردازند».

«آنتونیو دو گوئه آ» سفیر اسپانی و پاپ می‌نویسد: «... در هیچ کشوری مسافران و تجار نمی‌توانند چنان که در ایران ممکن است، با آسودگی و اطمینان خاطر سفر کنند».

البته این امنیت، برای مردم کشور ارزان تأمین نمی‌شد. منجم شاه عباس در تاریخ عباسی آورده است: «در سال ۱۰۰۱ آقا علی مستوفی به شاه شکایت کرد که دزدان شتران او را برده اند... شیخ احمد آقا (میرغضب) مأمور گرفتن دزدان شد... و چون گرفتار شدند، آنان را به قزوین آورد. بعضی را در تنور بریان و بعضی دیگر را کباب کرد و مال را به صاحبش باز داد».

پی‌یترو دو لاواله، جای دیگر می‌نویسد: «... یکی از روزها که از

شهر (لار) بیرون رفته بودم چیز عجیبی در شاهراه کاروان رو دیدم ... در محلی دور از خانه های شهر در کنار جاده چندین برج، کمی کوتاه تر از قد انسان دیدم که پایه های سنگی داشتند... پس از تحقیق معلوم شد که در هر یک از آن برج ها راهزنی را تا کمر در خاک کرده و اطراف باقی بدنش را گچ گرفته اند. و این مجازات درباره دزدان معمول و متداول است»<sup>۱</sup>.

به فرمان شاه مأموران خاص در سراسر جاده ها مواظب امنیت جانی و مالی سوداگران بودند و در طول راه ها برای آسایش آنها کاروانسراهایی ساخته شده بود که نام شاه را بر خود داشت. این نامه را محبعلی خزانه دار شاه، در تاریخ ۹ صفر ۱۰۲۳ برای راهداران سراسر کشور نوشته است: «مستحفظان شوارع محروسه - چون در باب تجار و مترددین مقرر است که احدی مانع تردد ایشان نشده به هرجا خواهند تردد نمایند که به فراغت خاطر به دعاگویی دوام دولت قاهره مشغول گردند و به درویشی و کسب خود قیام داشته باشند خصوصاً سوداگران فرنگ که در هرجا بوده باشند و خواهند به این صوب آیند بی دغدغه به فراغت حال و خاطر جمع روانه این صوب شوند و در هرباب مدد و همراهی که در باب ایشان باید نمود از خود راضی کنند و نوعی نمایند که به فراغت خاطر تردد نمایند که باعث شکوه و شکایت مردم نباشد».

علاوه بر این برای تأمین رفاه خارجیان و سوداگران خارجی، در شهرهای بزرگ ایران یکی از فرستادگان پاپ، یا نمایندگان کمپانی های هند شرقی انگلیس و هند شرقی هلند، با موافقت و دستور شاه مسئول نظارت بر آسایش آن ها بودند. و هرجا از جانب مأموران یا مردم به حقوق فردی یا دینی مسافران خارجی تجاوز می شد، مستقیم به شاه شکایت می کردند. **پروان تاده** در اصفهان و چند شهر دیگر از جانب شاه مسئول این کار بود. نامه یی که وی

---

۱- سفرنامه: ج ۶ صفحه ۲۴. ۲- زندگانی شاه عباس: ج ۵ صفحه ۱۹۲۸-

از مجموعه نامه ها و اسناد... کتابخانه ملی ناپل

در ۱۲ سپتامبر ۱۶۲۰ - شوال ۱۰۲۹ به شاه نوشته نشانی از طرز برخورد مردم و حکومت با «فرنگی» ها و به طور کلی قلمرو اختیار و رفتار کارگزاران حکومتی و حدود امنیت در جامعه است:

«... چه فایده که حکام و امرا و داروغگان امر اشرف را به جانمی آورند و هرگاه مهمی واقع می شود و حکم اشرف بدیشان نمودیم، جواب می گویند. و باز درین شهر فرنگی بسیار نیست و رعیت بسیار است، اگر هزار راستی در میانه فرنگی باشد رعیت هجوم آورده هیچ کس حق را منظور نمی دارند. نمی پرسند که شما چه طایفه اید و بزرگ شما کیست. بی واسطه و پرسش چوبکاری نمایند» نمونه: «در این وقت چند نفر مولتانی به در حیره فرنگی و ندیکی (ونیزی) می روند که متاعی بخرند. و ندیکی از آن سود راضی نبوده میان و ندیکی و مولتانی (مُلتانی) نزاعی واقع می شود و مولتانی پیشدستی نموده به خانه حاکم می رود که فلانی مرا زده است. حاکم کس فرستاده فرنگی مذکور را برده پرسش نکرده شلاق زده و پنج شش فرنگی که می روند که مقدمات را خاطر نشان نمایند ملتفت نشده ایشان را دشنام بسیاری می دهد و از دیوان بدر می کند. این فقیران چون از این مقدمه مخبر شدیم کلهم اتفاق کرده به خانه حاکم رفتیم و گفتیم این جماعت چه گناه نموده اند که ایشان را شلاق زده اید اگر امر اشرف دارید که فرنگیان را بی وجه ریاضت رسانید بنمایید و الا ناحق سبب چیست که آزار و بی اندامی می نمایید. حاکم جواب داد که چون رنجشی با انگلیس داشتیم ازین سبب چوبکاری فرمودیم. حاشا که در زمان این قسم پادشاهی ستمی چنین واقع شود. باز این فقیران به حاکم گفتیم که چون این مُلتانی به سر خود آمده و مرد ما را عبث فرموده اند که شلاق بزنند گفته که اگر مُلتانی را تنبیه نمایم جمعاً خواهند گفت که فرنگی را ناحق زده است. باز ... قانع نشدیم. حاکم جواب داد که وقت دیگر تلافی این مقدمه خواهد شد» و «التماس چنان است که نواب امر نمایند این مُلتانی را تنبیه نمایند... و حکمی

شفقت نمایند که حکام را دخیلی به فرنگیان نباشد. و اگر بی حسابی در میان فرنگی ظاهر شود شخصی که بزرگتر از همه باشد تنبیه کند و اگر در تنبیه نمودن تقصیر نمایند بعد از آن آنچه امر اشرف شود چنان نمایند» و «باز التماس آنست که اگر حکام شکایتی از جانب فرنگیان نمایند نواب اشرف حرف ایشان قبول نکند تا آن که خود احوالات را به عرض رسانیم»<sup>۱</sup>.

نامه دیگری از او در دست است که در فوریه سال ۱۶۱۶ (محرم سال ۱۰۲۵) برای آزادی دو ونیزی که در شیراز زندانی بودند، به امامقلی خان امیرالامرا نوشته است: «... معلوم رأی شریف بوده باشد که دو نفر ونذیکی را در آن جانب محبوس ساخته اند. و چون میانه پادشاهان و سلاطین فرنگستان و نواب همایون اعلی به نهایت محبت و دوستی است لطفی ندارد که بندگان نواب... ایشان را مقید ساخته اند. التماس از آن خدایگانی چنان است که چون در میانه ما و ایشان نهایت محبت هست چون بر مضمون مکتوب مطلع می - شوند جماعت ونذیکیان را مرخص نموده که منت عظیم است و تا هنگام ملاقات هرگونه کاری و مهمی بوده باشد اشاره نمایند که به تقدیم رسانده شود...»<sup>۲</sup>.

نمایش دوستی با مسیحیان از جانب شاه عباس، طبیعی است که جدی نبود. و او در عرصه رقابت نظامی - تجاری با عثمانی و در خط تجارت شخصی به این نمایش کشیده شده بود. موارد بسیار می توان یافت که شاه عباس با تظاهر دروغین به نزدیکی با کشیشان صحنه آرای می کرده است. از جمله در گزارش های کشیشان می بینیم که او حتی کشیش و سفیر اسپانی و پاپ، «آنتونیو گوه آ» را به درون حرمسرای خود برده است. جایی که به فرزندانش نیز اجازه ورود نمی داد. یا با آنها در باره کتاب مقدس به بحث می نشست، و برایش کتاب مقدس که به زبان فارسی ترجمه و چاپ کرده بودند، هدیه می بردند. حتی پی یتر و دولواله خبر می دهد که کشیشان کرملی در

۲- همانجا : صفحه ۱۹۴۴

۱- زندگانی شاه عباس : ج ۵ صص ۳ - ۱۹۴۲

سال ۱۰۲۸ هجری قمری به دستور شاه «برایش از ایتالیا مطبعه یی به اصفهان آوردند»<sup>۱</sup> اما چنان که معلوم است از زمان شاه عباس به زبان و خط فارسی . نسخه یی چاپی وجود ندارد و فقط از چاپخانه یی در کلیسای آرامنه سراغ داریم که به کار مشغول بوده است. و اگر چنین سفارشی داده باشد جنبه تظاهرو نمایش داشته است و مطبعه به آرامنه داده شده . بازی با مذهب نیز یکی از سرگرمی های سیاسی شاه شمرده می شده است؛ چنان که در سال ۱۰۳۰ ه ق از روی سیاست فرمان داد آرامنهء منطقه فریدن، مسلمان شوند. عده یی به زور مسلمان شدند و عده یی را کشتند. «فرمان مسلمان کردن آرامنه خاک بختیاری موجب بیم و حیرت ارمنیان جلفای اصفهان شد» و چون خبر به کشور های همسایه رسید «آرامنه یی که برای تجارت به خاک عثمانی و شام و اروپا رفته بودند، در بازگشتن مردد شدند. و کار تجارت ایران (در واقع شاه) که بیشتر در دست تجار ارمنی متمرکز بود، متوقف و معطل ماند» به همین سبب شاه عباس «پس از اندک زمان از کار ناسنجیده خویش پشیمان شد» و دستور داد « دست از آزار آرامنه بختیاری باز دارند»<sup>۲</sup> .

یا در مورد کشیشان فرقه کرملی، که پیشتر نسبت به اعمال آنها چشم پوشی می کرد، از جمله در ماجرای سفارت سر آنتونی شرلی، پس از درگیری بر سر باز پس گرفتن هرمز، وضع تغییر کرد و «در سال ۱۰۳۰ ه ق نامه هایی به دست آمد که از دو رویی و روابط نهانی ایشان با عمال پرتغالی پادشاه اسپانی در جزیره هرمز حکایت می کرد» و «همین امر سبب شد که به فرمان شاه عباس کشیشان را در خانهء خودشان محبوس کردند»<sup>۳</sup> .

آنچه در این میان در خوردقت است بازی دو جانبه یی است که کشور های مسیحی و شاه عباس برای فریفتن هم به کار می بسته اند، شیوه یی که

۱- زندگانی شاه عباس : ج ۳، ص ۹۶۷ - نقل از سفرنامه دولواله، ج ۴، ص ۵۳

۲- زندگانی شاه عباس : ج ۳، صفحه ۹-۱۱۵۸ . ۳- همانجا: صفحه ۹۶۷

مدار سیاست خارجی حکومت صفوی است. و ابزار این بازی دو جانبه علاوه بر دین و کشیشان، ابریشم و عثمانی است :

هنگامی که پاپ کلمنت هشتم (در سال ۱۶۰۳م - ۱۰۱۲ق) هیأت سه نفری کشیشان کرملی برهنه پا را برای تبلیغ مذهبی به ایران می فرستد، علاوه بر خود او، امپراتور آلمان و پادشاه لهستان و تسار روس هم سفارش نامه هایی با کشیشان همراه می کنند. از جمله پادشاه لهستان به شاه عباس می - نویسد: «التماس... چنان است که از واسطه دوستی و یگانگی ما این جماعت را در آلکة خود عزت تمام بکنند و اگر احیاناً جماعت عیسویان نزد پادریان (در همان معنای پدر) آمد و شد نمایند احدی مزاحمت نرساند و گذارند در دین و آیین خود به سر برند». و پاپ به کشیشان توصیه می کند با شاه عباس در باره جنگ با عثمانی صحبت کنند و بگویند که پاپ در تدارك سپاه است و اگر شاه عباس از راه زمین به خاک عثمانی حمله کند، او وسایر فرمانروایان اروپا بی - درنگ از دریا به دشمن حمله خواهند کرد» و پاپ خواستار حفظ دوستی شاه با سی گیسmond سوم (شاه لهستان) و رودلف دوم (امپراتور آلمان) است.

و آنتونیو گوآ، کشیش کاتولیک و سفیر اسپانی و پاپ که از ۱۰۱۰

تا ۱۰۲۱ هـ سه مأموریت سیاسی - مذهبی به ایران داشت در آرزوی این بود که انحصار تجارت ابریشم ایران را برای پادشاه اسپانی به دست آورد، و شکاف بین ایران و عثمانی را هم چنان باز نگاه دارد. یا تزار روس می کوشید تمام ابریشم گیلان و سواحل دریای خزر از طریق این دریا به آن کشور فرستاده شود و مشتریان شمال و شمال غرب اروپا را به بازار روسیه بکشاند. و از آن سو، شاه با تمام این توقعات به شیوه تجاری خود برخورد می کرد. حتی به تزار «وعده - سرخرمن» کمک مالی می داد.

شاه عباس نیز در تمام این سال ها وسیله سفیرانش به شاهان مسیحی

پیام می فرستاد که جای راه عثمانی، آماده است ابریشم خود را از راه های

دیگر پیش آنها بفرستد. مأموریت و سفارت آنتونی شرلی، امیران شاه و کشیشان و رابرت شرلی حول این موضوع دور می زد. از جمله شاه عباس به رابرت شرلی دستور داد از «کازیمو» پادشاه توسکانا بخواهد بازرگانان کشور خود را از مسافرت به عثمانی و تجارت در آن کشور باز دارد و ایشان را تشویق کند که برای خرید امتعه و اجناس ایران به این کشور سفر کنند و در شهر های صنعتی و بزرگ ایران به تجارت پردازند (جمادی الاول ۱۰۱۸). نظیر این دعوت را از سال ۱۰۰۷ به بعد از يك يك کشورهای اروپایی کرد و با اصرار خواست جای عثمانی با ایران تجارت کنند و در تجارت با ایران هم از راه جنوب افریقا و اقیانوس هند استفاده کنند و راه عثمانی را ببندند.

حتی در جنگ با عثمانی، (در سال ۱۰۱۱ هـ ق) عامل تسریع جنگ، اقدام سرداران ترك در قبال منافع بازرگانی شاه عباس بود: در آن سال احمد پاشا حکمران عثمانی «وان»، تاجری ایرانی را که از جانب شاه به آن شهر رفته بود، کشت و تمام کالاها و نقدینه، او را که مال خاص شاه بود، تصرف کرد. و در «شروان» نیز سرداران ترك، چند تن از فرستادگان شاه را که برای خرید کنیز و غلام به سوی داغستان می رفتند، گرفتند و اموال آنان را به غارت بردند. این تجاوز شدید به آنچه برای شاه، مقدس بود، تجاوز به حریم تجارتي او، وی را به جنگ با عثمانی مصمم کرد.

پیروزی ایران در راندن پرتغالیان از جزیره هرمز، در واقع پیروزی انگلستان و هلند بر پرتغالی ها برای حضور در خلیج فارس بود. و بازرگانان انگلیسی به جبران کمک به ایران در این جنگ، از پرداختن حقوق گمرکی معاف شدند و درآمد های گمرکی بندر عباس که جانشین بندر هرمز شده بود به ایشان اختصاص یافت. و پس از شاه عباس، سالی هزار تومان به صورت مقطوع از این بابت از ایران می گرفتند.



درآمد سالانه گمرک های بندر عباس و بندر کنگ در زمان شاه عباس دوم، نزدیک ۲۴ هزار تومان بود ولی در زمان شاه سلیمان به نصف کاهش یافت. پرتغالیان نیز پس از این که جزایر و سواحل ایران را در خلیج فارس از دست دادند، از مزایای تجارت آزاد برخوردار شدند و نیمی از درآمد گمرکی بندر کنگ را نیز در برابر تخلیه بحرین و مراکز صید مروارید ادا کردند. دولت هلند هم اجازه یافت حدود ۲۰ هزار تومان کالای هلندی به ایران وارد کند. ورود این امتعه، به شهرهای داخلی ایران بی تفتیش و رسیدگی متصدیان ایرانی صورت می گرفت.

## آغاز هجوم کلنیالیسم

اختلاف ایران و عثمانی، که پس از استقرار حکومت صفوی، ریشه های بنیادین پیدا کرده بود، سرآغاز تلاش ها و تعبیه های سیاسی - اقتصادی حکومت صفوی با کشور های اروپایی شد که تجربه، موفقیتی به شمار نمی آید. جاذبه، درگیری ها در آسیای غربی و جنوبی، از پیش از اسلام، پیوسته شاهراه ارتباطی شرق آسیا تا افریقای شمالی و اروپا بود که تمدن های مقصد و مبدأ و اقوام و قبایل همسایه، کرانه های شاهراه را برای استیلا برآن، برمی انگیزخت. آن چه در این رهگذر به پیش از اسلام بازمی گردد، زمینه یی است جدا و در خور تأمل و بازبایی، و گره گشای اهل تحقیق مسائل پیش از اسلام. اما نباید فراموش کرد که جهانگشایی اسلامی نیز با داعیه، استقرار حکومت جهانی، در تلاش استیلا بر این شاهراه، و حفظ آن بوده است؛ و خط حرکت و تهاجم نظامی - دینی اسلامی روی همین مسیر پیش رفته است. بعدها نیز تهاجم ترکان، مغل، تاتار و ترکمان يك جا، یا پاره پاره، روی تسخیر این خط ارتباطی می تاخته است؛ و چنان که می دانیم فرمانروایان دینی و ایلی، بازرگانی خارجی را در انحصار خود داشته اند (یکی از عوامل که رشد روابط سرمایه داری را در جوامع آسیایی متوقف ساخت). فی -

المثل، بهانه چنگیز برای حمله به خوارزم و ایران، حادثه قتل و غارت کاروان بازرگانی بود که از جانب وی به ایران می آمد. و حاکم اترار، عامل این جنایت شناخته شد که مادر محمد خوارزم شاه از وی حمایت می کرد.

توجه اروپا به این عرصه، پر برکت سوداگری - که حرکت تهاجمی به آن را با جنگهای صلیبی آغاز کرده بود - با استقرار حکومت ایلخانان مغل و در قلمرو وسیع آنان، شکل ارتباط سیاسی - تجاری رشد یابنده به خود گرفت : پس از پایان دوره ایلخانان در غرب آسیا، و پدید آمدن استیلای حکومت عثمانی در قسمت مهمی از این منطقه تا درون اروپا، و به موازات آن، استقرار حکومت آق قوینلو در ایران و آسیای صغیر، و به دنبال آن، جایگزینی حکومت صفوی، و رشد سرمایه داری در اروپا، این ارتباط ها اهمیت درجه اول پیدا کرد. هم برای دولت ها و جامعه های شکوفای اروپایی و هم برای حکومت های عثمانی و ایران.

شرایط طبیعی و موقع جغرافیایی دولت عثمانی، به آن حکومت امتیاز و برتری مشخصی ارزانی داشته بود که دامنه قدرت خود را از دو سو - حتی در دریای مدیترانه - گسترش دهد. و نبض تجارت و نیز قدرت جهان متمدن را به دست بگیرد. این موقعیت، دولت های اروپایی را که مرحله رونق تجاری را آغاز کرده بودند، به کاوش راه های تازه برای عبور از سد عثمانی و رسیدن به سرچشمه های اصلی سوداگری واداشت. کشف قاره آمریکا، و معبر دریایی جنوب افریقا ( دماغه امید) به اقیانوس هند و کوشش برای پیوستن از شمال اروپا و آسیا به سرچشمه تجارت این قاره - خالی از حضور عثمانی - و در عین حال، کنار آمدن با عثمانی، بر سر سوداگری پر رونق، اشتغال چند قرنی اروپایی ها شد.

حکومت صفوی که خود یکی از هدف های عمده سیاست سوداگران اروپایی بود، و در چندین نقطه به شاهراه ابریشم، اتصال داشت، به رقابت

بازرگانی و سیاسی با عثمانی در این بازی بین المللی وارد شد؛ ورودی که چنان که خواهیم دید در هدف گیری های سیاسی و حتی تجاری، راه به جایی نبرد. مروری بر این روابط، در دورانی که تمدن امروز غرب را پی ریزی کرد، و شمای تازه یی از جهان را رقم زد، با زمینه، موضوع مورد بحث ما پیوستگی بی گسست دارد و لازم به نظر می رسد.

هلاکو و ایلخانان جانشین وی، به ابتکار پاپ و حکام اروپا، روابط دوستانه با اروپا داشتند. این روابط بازار تجارت ایران و اروپا را گرم کرد و تبریز از کانون های بزرگ بازرگانی شرق و غرب شد که تا سال ۸۵۷ ه ق (۱۴۵۳م) دوام داشت. در این سال، قسطنطنیه به تصرف امپراتور عثمانی درآمد و هشت سال بعدترابوزان به دست عثمانی سقوط کرد و راه تجارت اروپا با ایران، هند و چین از آن جانب بسته شد و اروپایی ها به جست و جوی راه های تازه برآمدند.

«واسکو دو گاما» دریانورد پرتغالی، موفق شد طی دو سفر (در سال های ۹۰۴ و ۹۰۸ ه ق) راه دریایی هند را از جنوب افریقا باز کند، و در این مسیر کلنی هایی برای پرتغال فراهم آورد. و به این ترتیب تجارت اقیانوس هند را که تا آن زمان در دست ساکنان مصر و عمان و یمن بود، قبضه کرد. چهار سال بعد دریانورد پرتغالی دیگری، آلفونسو دو آلبوکرک، با چند کشتی و هزار جنگجو برای تسخیر عدن و سواحل دریای سرخ عزیمت کرد. ولی ترجیح داد که جزیرهء هرمز را درمدخل خلیج فارس بگیرد و بر تمام خط سیر های بازرگانی با خلیج فارس دست بگذارد.

جزیرهء جرون، که از سال ۷۰۱ ه ق، جزیرهء هرمز نام گرفت، در جوار بندر هرمز واقع بود، که در کرانهء دریا و نزدیک شهر میناب، قرارداداشت و بندر تجاری کرمان و سیستان به شمار می رفت و به اتابکان و قراختایبان کرمان و

امیران فارس خراج می داد. جزایر بحرین و خاک عمان و مسقط نیز جزو قلمرو حاکم هرمز بود. درین سال، حاکم هرمز بندر را تخلیه کرد و از برابر سپاه تیمور گریخت و به جزیرهء جرون کوچ کرد و حتی نام بندر را با خود برد و به جزیره جرون داد و دوست سال در متابعت شاهان حاکم برفارس، فرمانروایی کرد.

نصرالله فلسفی، از «لودویک وارثمان» که در سال ۹۰۸ هـ ق این جزیره را دیده، نقل می کند: «گاهی بیش از ۳۰۰ کشتی از کشورهای مختلف در لنگرگاه هرمز جمع می شوند. همیشه چهارصد سوداگر درین شهر مقیمند. تجارت هرمز، مروارید و سنگهای قیمتی و ادویه و ابریشم است».

آلبوکرک در سال ۹۱۳ با شش کشتی به هرمز و متصرفاتش حمله برد و جزیره را تصرف کرد. امیر هرمز، پذیرفت خراجگزار پادشاه پرتغال شود. پنج هزار اشرفی غرامت جنگ داد و سالی ۱۵ هزار اشرفی خراج تعهد کرد. و پیمان سپرد که بی اجازهء مأموران پرتغالی هیچ کشتی بومی در خلیج فارس به تجارت نپردازد. این زمان از تاج گذاری شاه اسماعیل اول، مؤسس سلسلهء صفوی در تبریز، پنج سال می گذشت. هنگامی که شاه اسماعیل آن سال، خراج معمول سالانه را از امیر هرمز مطالبه کرد، آلبوکرک پیغام داد: «ما هرمز را با زور گرفته ایم و متعلق به پادشاه پرتغال است، امیر حق ندارد به پادشاه دیگری خراج بدهد وگرنه او را خلع خواهیم کرد».

آلبوکرک، از هرمز به هند رفت و از جانب پادشاه پرتغال، نایب السلطنه هند شد. شاه اسماعیل سفیری نزد وی فرستاد و قراردادی میان آنها به امضا رسید که: ۱- قوای دریایی پرتغال به لشکرکشی پادشاه ایران به بحرین و قطیف کمک کند. ۲- نیروی دریایی پرتغال در فرو نشاندن طغیان های سواحل بلوچستان و مکران، به شاه یاری برساند. ۳- دو دولت، برای جنگ با عثمانی، باهم متحد شوند. در مقابل، شاه ایران از جزیره هرمز چشم پوشید و موافقت کرد امیر هرمز خراج گزار و تابع پادشاه پرتغال باقی بماند و دولت ایران

در امور آنجا مداخله نکند.

پرتغالی ها در خلیج فارس قدرت بزرگی به هم رساندند و کشتی های آنها از پایگاه هرمز که پایگاه اصلی شان شده بود، با بیشتر بنادر جنوبی ایران و کرانه های عربستان تا بصره تجارت انحصاری داشتند. و روز به روز تسلط آنها بر کرانه های ایران، افزوده می شد. «مراکز بازرگانی دریای عمان و خلیج فارس، مانند مسقط، هرمز و بحرین، در اثر طمع ورزی سیری ناپذیر پرتغالی ها رو به ویرانی و زوال می رفت.» در نوبت «لوپو سوارز» جانشین آلبوکرک، مأموران پرتغالی اداره امور گمرک جزیره هرمز را نیز از امیر گرفتند که این اقدام با قیام اهالی، و کشته شدن گروهی از نگهبانان قلعه های پرتغالی همراه بود. امیر هم قلعه پرتغالی ها را محاصره کرد. اولین قلعه، نظامی هرمز، یادگار آلبوکرک بود. از پایگاه مسقط به کمک پرتغالی ها آمدند، و امیر از بیم، شهر را آتش زد و به جزیره قشم گریخت و آنجا کشته شد. «در رمضان ۹۲۹ نایب السلطنه تازه هند، «دم دو آرت دو منزس» در کنار رودخانه میناب با امیر تازه هرمز قراردادی بست و وی بار دیگر فرمانروایی پادشاه پرتغال را بر متصرفات خویش تصدیق کرد.»

پس از مرگ شاه اسماعیل هم که سال بعد اتفاق افتاد، شاه تهماسب برای «کوتاه ساختن دست مأموران پرتغال، از جزیره هرمز و خلیج فارس کاری نکرد.» «در این زمان نیروی دریایی پرتغال در اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس بی رقیب بود و آن دولت با کشتی های جنگی خود بر تمام مراکز بازرگانی هندوستان و سواحل دریای عمان و خلیج فارس تسلط داشت.»

در سال ۹۸۸ هـ ق - ۱۵۸۰م که دولت اسپانی پرتغال را تصرف کرد، فیلیپ دوم پادشاه اسپانی، در مقام فرمانروای دو کشور سفیری به ایران فرستاد و خواستار: «۱- آزادی مذهبی کاتولیک ها در قلمرو ایران ۲- ادامه دشمنی

ایران با عثمانی ۳- امتیاز بازرگانی برای رعایای اسپانی» شد. و این آغاز روابط مستقیم ایران و اسپانی بود. هدف های سیاسی - تجاری اسپانی در ایران قریب پنجاه سال - یعنی تا استیلای خود را بر خلیج فارس حفظ کرده بود - ثابت ماند.

استیلای پرتغالیان بر اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس، برای سایر دولت های اروپا شوق انگیز بود. و چون در رقابت با پرتغالی ها خود را توانا نمی دیدند، به جست و جوی راه های دیگر بر آمدند. از جمله انگلیسی ها به سراغ راهی از شمال اروپا به آسیا رفتند. ریچارد چنسلر، سیاح انگلیسی در سال ۹۶۰ ه ق - ۱۵۵۳ م با اجازه ایوان مخوف، تزار روس «کمپانی مسکوی» را تأسیس کرد و خط کشتیرانی دریای خزر را دایر ساخت. پس از درگذشت وی، جین کینسون، از همراهان او، رئیس کل کشتیرانی کمپانی مسکوی شد. و برای بازکردن راه شمال به بازار های آسیای مرکزی سفر آغاز کرد. دومین سفر جین کینسون، در امتداد خط کشتیرانی، به ایران بود. و در سال ۹۶۹ با عنوان سفارت، همراه نامه های ملکه الیزابت و تزار روس به ایران رسید و از مسیر باکو و شروان، روانه قزوین شد. در حالی که هیچ آشنایی با آداب و رسوم دربار ایران نداشت. درعبور از شروان، عبدالله خان، والی شهر با او مهربانی و از هیأت وی پذیرایی کرد. اما هنگامی که به حضور شاه تهماسب رسید و نامه های ملکه انگلیس و تزار روس را تقدیم کرد، به استناد منابع انگلیسی «شاه چهره درهم کشید، نامه ها را رد کرد و گفت: - شما کافرید! ما محتاج دوستی با کافران نیستیم. و چون آن کافر را با کمال نفرت از دربار بیرون بردند، یک نفر با سینی پر خاکستر از دنبال وی روان شد و از نزدیک شاه تا بیرون دیوانخانه هرجا که جین کینسون پا گذاشته بود، برای تطهیر خاکستر ریخت»<sup>۱</sup>.

---

۱- مسأله ایران : لرد کرزن - ج ۲ صص ۴/۵۳۳ و تاریخ ایران : سایکس : ج ۲ ، ص ۲۵۰

دو سال بعد، جین کین سون باز به ایران سفر کرد؛ این بار دو مشاور همراه داشت. ولی در این سفر نیز توفیقی نیافت؛ و چون یکی از اتباع روس، یک مسلمان را کشته بود حتی عبدالله خان حاکم شروان از همراهی با جین کینسون خودداری کرد. و یکی از همراهان انگلیسی او نیز در راه بازگشت کشته شد. با این وصف در آخر سال ۹۷۲ که کمپانی مسکوی هیأت تازه بی به ریاست آرتورادواردو ایران فرستاد، شاه تهماسب با هیأت انگلیسی مهربانی کرد و پارچه های لندن را پسندید و طی فرمانی کمپانی مسکوی را از حقوق گمرکی و راهداری معاف ساخت و به سوداگران انگلیسی اجازه داد در سراسر ایران به آزادی سفر و تجارت کنند. و کمپانی مسکوی که تا سال ۹۸۹ باقی بود، در این فاصله شش هیأت تجاری به همدان فرستاد. آخرین هیأت انگلیسی از جانب کمپانی به ریاست آرتورادواردو، در سال ۹۸۷ هـ ق - ۱۵۷۹ م به ایران آمد - در دوره شاه محمد خدا بنده - که سفری بی حاصل بود. هم زمان انحلال کمپانی مسکوی، (که گویا بعدها و تا دوران نادر نیز خط کشتیرانی دریای خزر با همین نام دایر بوده است) تب حرکت به هند شدت یافته بود. در سال ۹۸۷ تامس استفنس، در بندر گوا رئیس مدرسه یسوعیان (ژزوئیت ها) شد و نامه هایش شوق سوداگران انگلیس را به سوی هند برانگیخت. در سال ۹۹۵ دریانوردی انگلیسی یک کشتی پرتغالی را اسیر کرد و اطلاعات تجاری او را و اسناد درون کشتی، انگلیسی ها را مصمم کرد، و شکست اسپانی از انگلیس در نبرد دریایی سال بعد (۱۵۸۸ م) راه هند را بروی بازرگانان انگلیسی گشود. و سفرنامه رالف پیچ در سال ۹۹۹ با اطلاعات دست اول از هند، برمه، مالاکا و سیام، خط سیر سوداگران انگلیسی را هم معلوم کرد. با این همه در ۲۴ جمادی الثانی ۱۰۰۹ - ۲۱ دسامبر ۱۶۰۰ بود که به فرمان ملکه الیزابت، کمپانی هند شرقی انگلیس به نام «شرکت سوداگران لندن» که با هند شرقی تجارت می کنند» تأسیس شد و چند کشتی بازرگانی به مشرق



فرستاد. تا سال ۱۰۲۰ دوازده کشتی انگلیسی در هند به تجارت پرداختند. ولی مدتی پیش از آن يك میسیون انگلیسی، با اشاره کنت اسکس، خود را به ایران رساند؛ و به دربار شاه عباس پیوست. این میسیون، در سال ۱۰۰۶ یا ۷ به اصفهان رسید. سر آنتونی شرلی، از شمار مردان ماجراجوی قرن ۱۶ و ۱۷ اروپا بود که در جست و جوی حادثه و نام و نشان دور دنیا می گشتند. در آکسفورد تحصیل کرد و به خدمت ارتش درآمد، و در جنگ های هلند با اسپانی شرکت کرد. کنت اسکس او را در حمایت خود گرفت و خواست برای تسخیر پاره یی از متصرفات اسپانی به امریکا برود. دو سال بعد کنت او را به ایران فرستاد تا شاه عباس را به جنگ با عثمانی برانگیزد و امتیاز هایی از شاه برای سوداگران انگلیسی تحصیل کند. رابرت، برادر سر آنتونی که هجده سال داشت و تازه آکسفورد را تمام کرده بود، همراه میسیون برادر به ایران آمد. آنچه روشن است این است که حضور میسیون ۲۵ یا ۳۰ نفری سرآنتونی شرلی در ایران، برای شاه عباس اول گشایشی بوده است و تعلیم سپاه غلامان و تشکیل و تعلیم سپاه تفنگداران از «رعایا» در مقابل قدرت فسادگرفته قزلباش، و تجهیز آنها، بی کمک هیأت شرلی میسر نمی شد. نصرالله فلسفی در میان همراهان سر آنتونی، جز برادرش از سلطان «پاول» ( که بعد از پادشاه انگلیس لقب شوالیه گرفت) و دو تن دیگر و يك توپچی که در کار ریختن توپ نیز مهارت داشت، یاد می کند.

سرآنتونی، مدت شش ماه در اصفهان «به دستگیری اللهوردیخان سپهسالار ایران، در آموختن فنون تازهء جنگ به سربازان ایرانی کوشید. بعد به شاه عباس پیشنهاد کرد سفیری به دربار های اروپا بفرستد و با آنها بر ضد عثمانی متحد شود». (درحالی که شاه عباس قصد داشت سفیری به دربار اسپانی بفرستد و با آن دولت متحد شود. و این را باید از زیرکی های

سرآنتونی به شمار آورد که با جانشین کردن توجه شاه عباس به اتحاد با سراسر  
دول اروپا، جای اتحاد با اسپانی، سنگی در این راه انداخت که هرگز اتحاد پا  
نگرفت) شاه عباس، حسینعلی بیگ بیات، سردار قزلباش را، به سفارت همراه  
سرآنتونی به اروپا فرستاد و نامه هایی برای شاهان و فرمانروایان کشور های  
اروپا نوشت که پیداست سر آنتونی در تدوین نامه ها نقش داشته است. مضمون  
نامه ها چنین است:

« ۱- شاه باب دوستی و اتحاد با آنها را به سبب علاقه اش به کشورهای  
مسیحی و اتباع ایشان، و نفرت شدید نسبت به دشمن مشترك یعنی ترکان  
عثمانی، باز می کند. ۲- می خواهد مطمئن شود که اگر با این دشمن مشترك  
به جنگ برخاست، تمام بار جنگ بر دوش وی نخواهد بود. ۳- از امپراتور آلمان  
و پاپ و فرمانروایان جمهوری های اروپا - اگر قراردادهای دوستانه با ترکان  
عثمانی بسته اند - می خواهد فسخ کنند. و اگر به مقتضای مصلحت نمی توانند  
با تمام قوا با شاه ایران بر ضد سلطان عثمانی همکاری کنند، لا اقل تا زمانی که  
او با سلطان در جنگ است در نهان پشتیبان او باشند و با دشمن یاری و  
مساعدت نکنند. ۴ - چون گروهی از بازرگانان فرنگی با دولت عثمانی  
قراردادهای خصوصی بسته و برای آن دولت از راه خشکی و دریا اقسام مهمات  
جنگی از توپ و تفنگ و کشتی و ... می فرستند، بایستی هرچه زودتر این  
گونه قرارداد ها لغو و از فرستادن مهمات خود داری شود. ۵ - چون دشمنی و  
جنگ سلاطین مسیحی اروپا با یکدیگر جز نیرومند ساختن امپراتوری عثمانی  
نتیجه بی نخواهد داشت، بهتر است که نصیحت او را بپذیرند و با هم متحد  
شوند و قوای خود را در شکستن دشمن مشترك به کار برند. ۶- اگر دولت های  
مسیحی اروپا با او در برابر سلطان عثمانی متحد شوند، بی درنگ شصت هزار  
تفنگچی و هر اندازه سوارو پیاده که متفقین لازم بدانند برای جنگ آماده می -  
سازد. ۷ - به عقیده وی از جنگ های دفاعی، جز اتلاف وقت و پول و کشته

شدن مردم بی گناه و در خطر افگندن حیثیت و آبرو نتیجه بی گرفته نمی شود.

۸ - در صورتی که به بر انداختن امپراتوری عثمانی مصمم شوند باید بی تأمل و تردید از مشرق و مغرب بر متصرفات آن دولت بتازند و مخصوصاً از خاک مجارستان. ۹- اگر امپراتور آلمان و پادشاه اسپانی و دیگر شاهان اروپا با سلطان عثمانی به جنگ برخیزند، بی تأمل از مشرق به خاک عثمانی می تازد. و در صورت وجود چنین تصمیمی انتظار دارد که امپراتور و سایر فرمانروایان اروپا سفیران صاحب اختیار به ایران روانه کنند تا هرگونه اقدامات جنگی با مشورت و صواب دید ایشان انجام پذیرد. ۱۰- میان ایران و دولت های اروپا قراردادی بسته شود که هیچ يك از متحدان بی صواب دید و موافقت دیگران به کاری که مخالف سیاست عمومی اتحادیه باشد اقدام نکند. ۱۱- هرگاه فرمانروایان مسیحی اروپا و پادشاه ایران بر ضد دولت عثمانی متحد شدند و با آن دولت به جنگ برخاستند هیچ يك از متحدان نبایستی بی صواب دید و موافقت دیگران از جنگ کناره بگیرد یا با دشمن مشترك صلح کند. ۱۲- تعهد می کرد که در صورت عقد معاهده دوستانه با دولت های اروپا سراسر کشور ایران را به روی تمام پیروان دین مسیح از هر فرقه باز کند و به ایشان اجازه دهد به هرکجا خواهند بروند و هرجا خواهند بمانند و برای خود خانه و کلیسا بسازند و مراسم دینی خود را به آزادی و بی هیچ گونه مانعی انجام دهند. ۱۳- به تمام اتباع مسیحی خود از ارمنی و غیره توصیه کند مانند تمام مسیحیان جهان از کلیسای کاتولیک و پاپ پیروی کنند و دستور های کلیسای روم را به کار بندند. ۱۴- از همه شاهان و فرمانروایان فرنگ خواهش می کرد سفیرانی با شرایط و نقشه های پیشنهادی خود به ایران بفرستند - چنان که او کرده است.»

سفر سرآنتونی شرلی و حسینعلی بیگ، در مرحله آغاز به مانع

برخورد. تزار روس، با سر آنتونی در افتاد و به او بی اعتنایی و در کارش کارشکنی کرد و حتی زمینه یی درست کرد که کشیشی اسپانیول از همراهان که مورد بدگمانی شرلی قرار گرفته بود و دستور زندانی شدن او را داده بود، از جانب تزار آزاد شد و به شرلی در میان جمع هتاکی کرد. و بر اثر سلوک تزار، هیأت در ادامه سفر نتوانست به لهستان برود و يك سر به پراگ نزد امپراتور آلمان رفت. و از آنجا به ایتالیا گذر کرد و در روم بین سرآنتونی و حسینعلی بیگ اختلاف افتاد و سرآنتونی از وی جدا شد و دیگر به ایران بازنگشت. گفته شد یکی از همراهان انگلیسی او نامه های شاه عباس را از وی دزدیده و به دربار عثمانی گریخته بود، و نیز متهم شد که قسمتی از هدایای شاه را برای فرمانروایان اروپا، به يك کشتی انگلیسی سپرده تا به انگلستان ببرد.

هیأت ایرانی در دربار اسپانی و در روم هم مورد پذیرایی قرار گرفت، ولی در عمل توفیقی نیافت و سفر خود را به اتمام نرساند. سه عضو ایرانی هیأت نیز در اسپانی مسیحی شدند و به ایران باز نگشتند. شاه عباس هم جنگ با عثمانی را بی کمک دول اروپایی و در شرایط خشم ناشی از تجاوز عثمانی ها به کاروان بازرگانی وی، آغاز کرد و پیروزی هایی نیز نصیبش شد. رابرت شرلی که با گروهی دیگر از انگلیسی های هیأت سرآنتونی در ایران مانده بود در این جنگها با سمت فرماندهی دسته یی حضور داشت و سه بار مجروح شد و شاه عباس شجاعت او را پاداش داد. و به او تاج قزلباش بخشید و اجازه داد لباس ایرانی بپوشد.

در سال ۱۰۱۱ هـ ق بود که همزمان اقامت سفیر ایران در اسپانی، فیلیپ سوم نیز دستورداد نایب السلطنه هند، از جانب وی سفیری برای تبلیغ دین مسیح به دربار ایران بفرستد. نایب السلطنه و اسقف بندر گسوا نیز «آنتونیو دوگوه آ» را انتخاب کردند و با هیأتی به ایران عزیمت کرد. حرکت او

به ایران با تصرف بحرین از جانب حاکم فارس مصادف بود. او در سفر نامه اش می نویسد: «چون می دانستیم خان فارس از ما به شاه گزارش های بد داده و نوشته است ما تنها سفیران حاکم هرمز هستیم و می خواهیم در باره جزایر بحرین - که خان فارس به حيله از پرتغالیان گرفته بود - با او مذاکره کنیم ، منظور خود را برای شاه نوشتیم»<sup>۱</sup>. شاه در مشهد بود. سفیر از گناباد مترجمی را پیش شاه فرستاد . شاه آنها را پذیرفت و ضمن صحبت از آنها پرسید: مگر هندوستان از کشور شما خیلی بهتر است؟ جواب دادند - نه . پرسید: پس چرا برای رسیدن به هند این همه رنج و خطر و زحمت متحمل می - شوید و سلامت خود از دست می دهید؟ گفتند: منظور اصلی ما نخست تعلیم و هدایت بت پرستان و کافران به دین خدا و پس از آن وسعت دادن امپراتوری پادشاه است»<sup>۲</sup>.

هدف های سفیر اسپانی عبارت بود از: استوار کردن بنیان منافع تجاری اسپانی و پرتغال، که تسخیر جزایر بحرین تا حدی به آن لطمه زده بود. منع شاه عباس از بستن قرارداد تجاری با بازرگانان انگلیسی . و کسب اختیارات برای تبلیغ دین مسیح در ایران. شاه اجازه داد اودر اصفهان کلیسا و صومعه یی بسازد، و هزینه، کاشیکاری و تزئین کلیسا را از خزانه، خود پرداخت . ولی مسائل مذهبی و آزاد گذاشتن مبلغان مسیحی را به زمانی موکول کرد که پاپ و پادشاه اسپانی رسماً با سلطان عثمانی وارد جنگ شوند. و وعده داد اگر آنها با عثمانی بجنگند «... دستورخواهم داد همه بازرگانان از عیسوی و یهود و مسلمان و غیره با هرمز تجارت کنند»<sup>۳</sup>. شاه عباس در ۷ ربیع الثانی ۱۰۱۲ جنگ با عثمانی را آغاز کرد.

شاه سرداری را همراه آنتونیو دو گوه آ، پیش فیلیپ سوم فرستاد تا علیه عثمانی با شاه اسپانی قراردادی امضا کند. و طبیعی است که در اسپانی

---

۲۱- سفرنامه آنتونیو دو گوه آ: صفحات ۳-۹۲ ۳- همانجا: صفحات ۱۶-۴۱۴

قراردادی امضا نشد. چهار سال بعد : در ماه رمضان سال ۱۰۱۶ بار دیگر شاه اسپانی آنتونیو گوه آ را به ایران فرستاد تا به عنوان سفیر مقیم در دربار شاه عباس بماند. و «ضمن گله از تصرف جزایر بحرین» آرزو کرد «شاه ایران لطف خویش را از روحانیون مسیحی دریغ نکند»<sup>۱</sup>. آنتونیو دو گو آ، در ربیع الاول سال ۱۰۱۷ به اصفهان وارد شد؛ و شش روز بعد درهمدان به حضور شاه رسید و شاه از او خواست باز با سفیری که به اسپانی می فرستد، همراه شود و شاه اسپانی را به جنگ با عثمانی تشویق کند. و در برابر عذر های آنتونیو، گفت : «لابد به یاد داری که تو خود در سفر اول مرا به جنگ با ترکان تشویق کردی. حال نیز باید شاهان فرنگ را به جنگ واداری» و آنتونیو، عاقبت به ناچار مأموریت شاه را پذیرفت. شاه عباس در سال ۱۰۱۶ هنگامی که قلعه شماخی را در محاصره داشت، از مصالحه رودلف دوم امپراتور آلمان با پادشاه عثمانی خبر یافته بود و این خبر به شدت او را آزرده بود به حدی که مدت ها بعدخشم خود را در گفت وگو با هیأت آنتونیو نشان داد. آنتونیو می نویسد: «روزی شاه به من و همراهانم طعنه زد که دیگر مسیحی ها در قوای جنگی ناتوان شده اند، به قول و قرار خودشان هم پایند نیستند... با این وضع چگونه انتظار دارید من به شما اجازه بدهم در کشورم کلیسا بسازید و آرامنه را تشویق کنم از پاپ اطاعت کنند. و بگذارم شما در ایران ناقوس بزنید؟ بروید شکر کنید که کلیسایاتان را خراب نمی کنم، ناقوس ها را نمی شکنم و شما را از کشورم نمی رانم...»<sup>۲</sup>. یکی از کشیشان گفت: «اگر پادشاه آلمان صلح کرده، پادشاه اسپانی... و پاپ اعظم... چه تقصیر دارند؟» شاه جواب داد: «...یقیناً با هم در چنین امر مهمی مشورت کرده اند.»

در این سفر، دنگیز بیگ قورچی روملو، سفیر شاه عباس همراه

۱- سفرنامه آنتونیو دو گو آ: صفحات ۱۶-۱۴. ۲ و ۳ و ۴ - همان سفرنامه :

آنتونیو گوه آ بود. شاه پنجاه بار ابریشم نیز با خواجه صفر، نماینده تجاری خود همراه آنها فرستاد، تا باب تجارت با اسپانی را از راه هرمز و جنوب افریقا، باز کند. و از شاه اسپانی خواسته بود: «... مرد شایسته یی را با مقام کنسولی به ایران روانه کند» تا به امور مربوط به مسیحیان پردازد و کار محاکمه و مجازات مسیحیان گناهکار را طبق قوانین دین عیسی اداره کند. و بازخواستار مشارکت شاه اسپانی در جنگ با عثمانی شده بود و وعده داده بود کشیش عالی قدری را که «از آن جانب بیاید» برای ریاست کل مسیحیان «در اوچ کلیسا مقیم سازد»؛ و وعده برای تجارت ابریشم از جزیره هرمز، و تقاضای اعزام «کسی از آن جانب» به جزیره هرمز که حافظ منافع سوداگران ایرانی باشد، و وعده برای رعایت منافع اسپانی در بستن قرارداد با انگلیسی ها.

آنتونیو، آنگاه می نویسد: هنوز در اصفهان بود که خبر شد بین شاه عباس و سلطان عثمانی صلح برقرار شده است: «شاه به مصالحه تن داده بود و این مسائل با آن که از جمله اسرا سیاسی بود به گوش من رسید» و «من بی - درنگ موضوع سفارت خودم را فاش کردم تا به گوش جاسوسان ترك ... برسد» و «شهرت دادم شاه مرا به فرنگستان می فرستد تا پادشاهان مسیحی را بر ضد ترکان بر انگیزم» و «شاه می خواهد تجارت ابریشم را از هرمز دایر کند تا ترکان از سود آن محروم شوند» و منظورم این بود که سلطان عثمانی دریابد شاه عباس فریبش می دهد، و به قول شاه اعتماد نکند، «زیرا تا این دو حریف سرگرم جنگ باشند جهان مسیحی در صلح و سلامت خواهد بود...»<sup>۱</sup>.

در خور یادآوری است که از زمان حضور میسیون سر آنتونی شرلی در دربار شاه عباس، رقابت شدیدی بین اسپانی و انگلیس در گرفته بود. و به موازات توسعه روابط ایران و انگلیس، بر حساسیت دیپلمات های اسپانی افزوده می شد. نصر الله فلسفی در شرح ورود دو کشیش پرتغالی از فرقه

---

۱- سفرنامه آنتونیو دو گوه آ : صفحه ۶۹

های دومینیکن و فرانسیسکن، که خود را نماینده مخصوص پادشاه اسپانی و پاپ معرفی می کردند(در آغاز ورود برادران شرلی به دربار ایران) می - نویسد: «سر آنتونی شرلی معتقد بود چون عمال دولت پرتغال در جزیره هرمز از رسیدن وی به ایران آگاه شده اند مخصوصاً این دو کشیش را به دربار شاه عباس فرستادند تا به وسیله آن دو، از منظور اصلی مسافرت او و همراهانش آگاه شوند. و حتی الامکان شاه عباس را از بستن قرار داد های سیاسی و بازرگانی با دولت انگلستان منصرف سازند»<sup>۱</sup>. همچنین از سفرنامه جرج مانواریک، از همراهان سر آنتونی نقل می کند که: «چون سفیر اسپانی از موضوع مأموریت آنتونی شرلی آگاه شد دانست که وی از جانب شاه عباس به سفارت نزد شاهان اروپا خواهد رفت، به سبب اختلافات سیاسی و رقابت شدیدی که آن زمان میان اسپانی و انگلستان وجود داشت، نزد شاه عباس رفت و به او توصیه کرد به وعده های سر آنتونی شرلی و دولت انگلستان اعتماد نکند و دوستی پادشاه اسپانی را... از دست ندهد» و «اگر شاه مذاکرات خود را با سر آنتونی شرلی قطع کند، او ... تمام دولت های عیسوی مذهب را به کمک وی بر ضد ترکان عثمانی متحد خواهد ساخت»<sup>۲</sup> با مرور ایام کار این رقابت و کارشکنی سیاسی بین دو حریف بالا می گرفت. و شاه نیز به این موضوع توجه کامل داشت و می خواست در جهت مصالح خویش از این رقابت استفاده کند. سومین سفارت دون آنتونیو دو گوه آ - که نمایندگی پاپ را هم در آن داشت، نحس بود. او در اواخر سال ۱۰۲۱ هـ ق از راه آسیای صغیر به ایران باز گشت. هنگامی که سفیر اسپانی به حضور شاه رسید، شاه، پیش چشمان وی فرمان داد دنگیز بیگ را مثله کردند و به دار آویختند.

روزی که در سال ۱۰۱۶ هـ ق رابرت شرلی از جانب شاه عباس به

۱- زندگانی شاه عباس : ج ۴، ذیل صفحه ۱۴۷۰ . ۲- همانجا : ذیل صفحه ۱۴۷۱



سفارت نزد شاهان اروپا مأمور شد، در دربار شاه موقع ممتازی داشت. او در جنگ های دو ساله شاه با عثمانیها حضور داشت و در رأس يك دسته جنگنده ایرانی با قوای عثمانی جنگید؛ و سه بار در جنگ مجروح شد. و به پاداش شجاعت هایش از شاه اجازه یافت لباس ایرانی بپوشد و تاج قزلباش از شاه دریافت کرد. به این ترتیب، در سفر به اروپا به اندازه سر آنتونی مشکل نداشت. اما فیلیپ سوم و وزیرش به مأموریت رابرت هم با بدگمانی نگاه می کردند و برای تحقیر وی در مأموریتش شك کردند. او هنوز در اسپانی بود که هیأت آنتونیو دوگوه آر دنگیز بیگ روملو از جانب شاه عباس به اسپانی رسید.

مشکل دیگر رابرت به انگلستان باز می گشت؛ همین که به اسپانی رسید از طریق سفیر انگلیس با لندن تماس گرفت و در ۱۸ شوال ۱۰۱۹ - ۵ ژانویه ۱۶۱۱ خلاصه پیشنهادهای شاه عباس را به انگلستان اطلاع داد که: شاه عباس حاضر است با انگلستان قرارداد دوستی ببندد و در امور بازرگانی تسهیلاتی برای اتباع انگلیس قائل شود و اجازه دهد در دو بندر ایرانی خلیج فارس تجارتخانه تأسیس کنند. و دولت انگلیس در هر دو بندر نماینده سیاسی داشته باشد و عمال کمپانی هند شرقی انگلیس در امور بازرگانی در این بندرها آزاد باشند. و مایل بود از انگلیسی ها کشتی هایی خریداری کند و قطعات کشتی ها با سفاین انگلیسی به خلیج فارس انتقال یابد و آن جا وصل و آماده شود. و نیز حاضر بود ابریشم ایران را که بیشتر از خاک عثمانی به اروپا می رفت، به طور انحصاری با کشتی های انگلیسی از خلیج فارس به اروپا بفرستد. و در مقابل، به همان ترتیب کالاهای انگلیسی به بازارهای ایران حمل شود. شاه مهیا بود که با انگلیس اتحاد نظامی نیز ببندد و - هر زمان که دولت انگلیس به کمک نظامی احتیاج داشته باشد - از ۲۰ تا ۲۵ هزار مرد جنگی به خرج خود در اختیار آن دولت بگذارد. روز ۲۳ رجب ۱۰۲۰ - اکتبر ۱۶۱۱ رابرت در لندن به حضور پادشاه انگلیس رسید و نامه های شاه عباس را تقدیم کرد. ۱۲

روز بعد چهار بازرگان انگلیسی وابسته به کمپانی هند شرقی مأمور شدند پیشنهادها را مطالعه کنند و نظر بدهند. یکی از آنها نظر منفی خود را به یک مقام درباری نوشت: «پیشنهاد های رابرت شرلی به سبب دوری راه قابل اجرا به نظر نمی رسد و منافع تجاری ایران و انگلستان نیز ناچیز است. علاوه بر این پذیرفتن خواست های او رشته تجارت انگلیس و عثمانی را خواهد گسست»<sup>۱</sup>. طرف های بازرگانی با دولت عثمانی هم مخصوصاً به مخالفت با پیشنهاد های رابرت شرلی برخاستند.

رابرت از انگلیس در ادامه مأموریت خود به هند حرکت کرد. پرتغالی ها که همه جا او را دنبال می کردند، در هند، علیه وی توطئه یی ترتیب دادند و به تحریک آنها - در شهر تته - خانه او به توپ بسته شد و دوتن از همراهانش کشته شدند. با این همه او به آگره، پایتخت نورالدین محمد جهانگیر رسید، و مأموریتش را بجا آورد و با هدایای جهانگیر، به اصفهان روانه شد. (جمادی الاول یا شعبان ۱۰۲۴). اما اقامتش در اصفهان طولانی نشد و با آن که قصد داشت پس از هشت سال دوری، دیگر در اصفهان بماند، اندکی بعد شاه او را ناگزیر کرد که بار دیگر به سفارت اروپا برود. ظاهراً مأموریت او به اروپا ضروری نشان داده می شد، و مسائلی که در دستور سیاست شاه برای سفر قرار داشت و او باید درباره آن ها به مذاکره پردازد، عبارت بود از: ۱- شاه که بحرین و کیش و بندر گمبرون را طی یک گذار ده ساله از دست پرتغالی ها در آورده بود، حالا در خیال تصرف هرمز بود. ۲- فیلیپ سوم، در مقابل، پیوسته از او می خواست از سرزمین هایی که از پرتغالی ها پس گرفته، چشم بپوشد. ۳- شاه هنوز امید داشت فیلیپ سوم را به جنگ با عثمانی وادارد. این بار نیز مأموریت رابرت شرلی این بود که برای تشکیل اتحادی از پاپ و شاهان مسیحی بر ضد عثمانی، اقدام کند. رابرت شرلی، برای استحکام کار خود در اسپانی، از

---

۱- زندگانی شاه عباس: ج ۴، صفحه ۱۵۸۰

شاه خواست پرورد معوکشیش کرملی را با وی همراه سازد و در همان سال ۱۰۲۴ از راه اقیانوس هند و افریقا به اروپا عزیمت کرد.

اما در واقع هدف شاه، این بود که رابرت شرلی را به خواست کمپانی هند شرقی، از دربار دور کند. و توجه اسپانی را نیز به مأموریت تازه رابرت مشغول سازد. سفر دوم رابرت شرلی با استقرار کامل کمپانی هند شرقی در هند و تلاش های کمپانی برای نزدیکی با اصفهان هم زمان بود. در مقابل کار شکنی های شدید پرتغالیان، به فرمان جیمز اول، سرتامس رو Sir Thomas Roe به سفارت در دربار جهانگیر منصوب شده بود و دستور داشت: ۱- حیثیات و مقام شاه را در هر جا و هر زمان محترم شمارد. ۲- باید در پیشرفت کار کمپانی هند شرقی کوشا باشد و از اوامر و دستور های کمپانی سر نپیچد. ۳- در جواب مغل کبیر بگوید: پرتغالیان می خواهند تجارت هند را غصب و تصرف کنند و با آن که پادشاه انگلستان قادر است آنها را بشکند، مایل به جنگ و اقدامات خصومت آمیز با آنها نیست.

کمپانی هند شرقی، از سال ۱۰۲۳-۱۶۱۴م به ایران توجه جدی پیدا کرد و نمایندگانش ریچارد استیل و جان کروثر را در سال ۱۰۲۴ به اصفهان فرستاد تا از شاه عباس برای حرکت آزاد کشتی های انگلیسی در خلیج فارس فرمان بگیرند. کمپانی برای آن دو سفارشنامه یی هم به رابرت شرلی نوشت، اما رابرت، با خاطره کار شکنی کمپانی در برابر مأموریت وی در لندن، نمایندگان کمپانی را به سردی پذیرفت و به درخواست آن ها اعتنا نکرد. سفر دوم رابرت شرلی، در چنین احوالی ضرورت یافته بود. در غیاب او، نمایندگان کمپانی در سال ۱۰۲۵-۱۶۱۶ به مقاصد خود در دربار شاه عباس دست یافتند: شاه دستور خاصی صادر کرد که به کلیه رعایا در هر مقام، فرمان می داد: ۱- با فرنگیان انگلیسی هر وقت که کشتی آنان به بندر جاسک یا هر بندر دیگر در مملکت داخل شود، در کمال مهربانی رفتار کنند. ۲- ایشان را با امتعه و

اجناسی که همراه دارند به هرکجا که مایل باشند ببرند. ۳- مراقبت کنند که در سواحل کشور ما از ایشان در برابر تجاوزات هر فرنگی دیگر... دفاع شود».

استیل و کروثر، بندر جاسک را برای کشتی های انگلیسی برگزیدند که از دسترس حمله کشتی های پرتغالی دور بود. و عمال کمپانی هند شرقی در صدد استفاده از فرمان شاه عباس بر آمدند.

در هند، سرتامس رو، با این توافق مخالفت کرد، و معتقد بود در فرمان از ایجاد قلعه و استحکاماتی در برابر استحکامات پرتغالیان در هرمز ذکری نشده و بندر معینی هم برای تجارت انگلیسیان تعیین نگشته است و می - خواست کمپانی او را به نمایندگی خود به دربار شاه عباس بفرستد. در تخطئه فرمان شاه عباس به کمپانی هند شرقی نوشت: «...بندر جاسک برای فروش مال - التجاره مناسب نیست» و «رابرت شرلی در این ایام از طرف شاه عباس به سفارت اسپانی رفته» تا به بازرگانان پرتغال و اسپانی اجازه بدهد «خرید و صدور کالا های ایران را به خود منحصر سازند» و «اگر شرلی توفیق یابد کوشش و اقدامات مأموران ما به هدر خواهد رفت».

نامه بی هم به شاه عباس نوشت که «اجازه تجارت آزاد به تمام بازرگانان مسیحی با مقررات آن زمان و فرمان شاه عباس مخالف است» و اگر ایران «حق تجارت انحصاری به ملت دیگری بدهد انگلیسی ها به قوای جنگی متوسل خواهند شد». اما تجار انگلیسی بندرسورات با او موافق نبودند و می خواستند:

۱- تا شرلی در اصفهان نیست فعالیت خود را آغاز کنند. ۲- به علت جنگ ایران و عثمانی و قطع تجارت با اروپا، پارچه های فرنگی در ایران کمیاب شده و آن ها باید از فرصت استفاده کنند. ۳- برای فروش کالا های انبار سورات بازار تازه لازم داشتند.

کمپانی هند شرقی نظر بازرگانان را تأیید کرد. و در ذی قعدة سال ۱۰۲۵ - نوامبر ۱۶۱۶ کشتی انگلیسی جیمز از بندر سورات روانه جاسک

شد. با کشتی جیمز، ادوارد کنوک که چندی نیز در خاک عثمانی تجارت کرده بود، به ساحل ایران رسید و در ۲۳ ربیع الاول ۱۰۲۶ - ۳۱ مارس ۱۶۱۷ وارد اصفهان شد و پس از چند ماه توقف در اصفهان، برای دیدار شاه به آذربایجان و گرجستان رفت. شاه عباس به سفیر انگلیس اجازه داد در اصفهان و شیراز تجارتخانه تأسیس کند. و وعده کرد جاسک یا هر بندر دیگر را که کمپانی مناسب بداند در اختیار عمال کمپانی بگذارد و طی فرمانی موافقت کرد دولت انگلیس يك نماینده سیاسی به دربار ایران بفرستد» و عمال کمپانی در سراسر ایران به آزادی مشغول معامله و تجارت شوند و به «اتباع انگلستان در اجرای مراسم مذهبی خود آزادی کامل و اجازه حمل اسلحه داد.

کوشش های نماینده، مقیم پادشاه اسپانی برای برهم زدن روابط شاه با کمپانی هند شرقی، بی نتیجه ماند. اما هنگامی که ادوارد کنوک و همراهانش، برای حمل محمولات کشتی های انگلیسی به هرمز می رفتند، در نزدیکی هرمز به طور مرموزی در گذشتند و به شاه عباس خبر رسید که پرتغالی ها آن ها را مسموم کرده اند.

در تمام این مدت و چند سال بعد، رابرت شرلی، در اسپانی بود. او در آغاز سفر خود با نایب السلطنه هند و مقامات پرتغالی در گوا به توافق رسیده بود که تا پایان مأموریت وی در مادرید، از ابراز خشونت با ایرانیان در هرمز و در خلیج فارس خودداری کنند. اقامت او در اسپانی، پنج سال طول کشید و مذاکرات به توافق منجر نشد. در سال ۱۰۳۱ سرانجام رابرت به روم و از آن جا به انگلستان رفت و در ربیع الاول سال ۱۰۳۲ به لندن رسید. این زمان پرتغالی ها از جزیره هرمز رانده شده بودند. و شاه عباس از طریق کمپانی هند شرقی به هدف رسیده بود.

جیمز اول رابرت شرلی را با گرمی پذیرفت و حاضر شد با ایران پیمان سیاسی دوستانه بی حاوی این نکات ببندد: ۱- تعهد انگلستان که تمام کشتی

های خود را در خلیج فارس برای لشکر کشی بر ضد عمال دولت اسپانی و پرتغال در اختیار دولت ایران بگذارد. ۲- تعهد دولت ایران که هر وقت انگلستان بخواهد ۲۵ هزار نفر سپاه منظم در اختیار آن دولت بگذارد. ۳- انگلستان اجازه حمل کالاهای سوداگران ایرانی را با کشتی های انگلیسی با نرخ کرایه معمول در انگلیس می داد و برای این کالاها در بندر های انگلیسی مطابق کالاهای سایر ملل حقوق گمرکی و عوارض مقرر می کرد. ۴- به تجار ایرانی در ورود و صدور نقره و طلا آزادی داده می شد.

اما با مرگ جیمز اول در ۲۷ مارس ۱۶۲۵ امضای معاهده به تأخیر افتاد. و شاه عباس با جلب نظر عمال کمپانی هند شرقی، نقدعلی بیگ را، (سفیر تازه) به دربار انگلستان فرستاد که در اول فوریه ۱۶۲۶ - ۲ جمادی الاول ۱۰۳۵ به انگلستان رسید و منکر سفارت رابرت شرلی شد و اعتبارنامه هایش را درید، و با هتاکی به او سیلی زد و او را متهم کرد که اسناد شاهی را جعل کرده است. دربار انگلستان به سفارت شرلی بدگمان شد و مذاکراتش را با وی ناقص گذاشت. مدیران کمپانی هند شرقی هم در استقبال و احترام نقدعلی بیگ به نوشته رئیس تشریفات پادشاه انگلستان «به راه افراط رفتند» و عمال کمپانی «تمام مخارجش را به عهده گرفتند و منزلی برایش آماده کردند». پادشاه انگلستان فرمان داد یکی از رجال انگلیس، سردورمرکارتن با مقام سفارت، همراه دوسفیر شاه عباس به دربار ایران برود و وضع رابرت شرلی و نقد علی بیگ را روشن کند. و نیز با شاه قرارداد بازرگانی ببندد. این هیأت به ایران آمد و در شهر اشرف مازندران به حضور شاه رسید. سرتامس هربرت، از همراهان سفیر انگلیس - سردورمرکارتن - می نویسد:

«معلوم شد که محمدعلی بیگ، ناظر و خزانه دار شاه عباس را - ظاهراً عمال کمپانی هند شرقی با هدیه و پیشکش جلب کرده و با ما دشمن ساخته اند» و نیز می نویسد: «پس از دیدار اول با شاه در اشرف، سردورمرکارتن به فرمان

شاه به قزوین رفت و دیگر شاه را ندید» و «در قزوین از شاه دستوری رسید که در بارهء مأموریت خود، با محمدعلی بیگ ناظر و خزانه دار شاهی گفت و گو کند». «محمد علی بیگ به هیچ يك از درخواست های او جواب صریح نداد. و در خصوص رابرت شرلی نیز گفت شاه دیگر به او توجه و علاقه یی ندارد» و «پس از خواندن اعتبارنامه های شرلی نیز در صحت آن ها تردید کرد و آنها را از سفیر انگلیس گرفت تا به شاه نشان دهد». «شاه نیز همین که اعتبارنامه ها را ملاحظه کرد آن جمله را مجعول شمرد و با خشم در آتش انداخت و فرمان داد که شرلی از ایران بیرون رود». نقدعلی بیگ، پیش از رسیدن به ساحل ایران، در کشتی خودکشی کرده بود. رابرت شرلی نیز از شدت اندوه، از رفتار شاه، بیمار شد و اندکی بعد در قزوین در گذشت. سال ۱۰۳۶، سی سال پس از آن که در ۱۸ سالگی به ایران آمد.

اما پادشاه اسپانی، که از حضور فعال کمپانی هند شرقی انگلیس در ایران نگران بود، به دنبال سفر اول و وعده های رابرت شرلی - يك انگلیسی کاتولیک که انگلیسی بودنش، مادرید را به بدگمانی وا می داشت، و کاتولیک بودنش، لندن را - دچار وسوسه شد. و برای تحقیق از اوضاع تجاری ایران و میزان آمادگی شاه عباس به انحصار تجارت ابریشم کشور به سوداگران پرتغالی و اسپانیول، دون گارسیا دوسیلوا فیگوه را، را به سفارت ایران فرستاد. سفیر، در ماه رمضان ۱۰۲۳ به بندرگوا رسید. آنجا خبریافت که شاه عباس جزیره کیش و قلعه گمبرون را از پرتغالی ها پس گرفته است.

عمال پرتغالی اسپانی مدت سه سال سفیر را درگوا نگاه داشتند و مانع ادامه سفر او شدند. سرانجام در ۸ ربیع الاول ۱۰۲۶ با يك کشتی کوچک از گوا حرکت کرد و پنج هفته بعد به جزیره هرمز رسید. بازعمال پرتغال با عزیمت وی مخالفت کردند ولی عاقبت از راه لار خود را به شیراز رساند و به انتظار دستور

شاه روز ۲۳ جمادی الاول ۱۰۲۷ به قزوین رفت. و پس از دو دیدار رسمی دو باردیگر شاه رادید ولی فرصت صحبت سیاسی پیش نیامد. سفیر سعی کرد در مجلس خصوصی با شاه منظور سفارتش را در میان بگذارد ولی این کار ممکن نبود. به رئیس کشیشان کرملی اصفهان، پروژان تاده توسل جست، کشیش که برای دیدن شاه به قزوین آمده بود، از شاه خواهش کرد درخواست سفیر را بپذیرد. شاه روز ۲۵ رجب به سفیر پیغام فرستاد، در میدان قزوین حاضر شود؛ و هردو سواره راه افتادند، مترجم با سر برهنه در میان آن دو - دون گارسیا، در باره رفع تصرف جزایر بحرین و قلعه گامبرون از پرتغالیان شکایت کرد، شاه بی سخن گفتن از گامبرون، جواب داد بحرین را از امیر هرمز که از قدیم تحت امر و باج گزار ایران بوده است گرفته ایم و این ربطی با پرتغالیان که رعایای پادشاه اسپانی هستند، ندارد و جای گله یی برای آن پادشاه نیست و «دولت اسپانی حقی بر جزایر بحرین ندارد» و سپس سفیر را ترك کرد. چند روز بعد سفیر خبر یافت شاه به زودی به آذربایجان خواهد رفت، خواست برای گرفتن جواب نامه پادشاه اسپانی و اجازه بازگشت خود به حضور شاه باریابد. شاه پیغام داد: «چندتن از همراهان سفیر رنجور شده اند و برای خود او نیز به علت پیروی راه پیمایی و سفر دشوارست. به اصفهان برود و چندی ... از رنج سفر بیاساید».

شاه در ذی قعدة ۱۰۲۷ به فرح آباد رفت. وسیله، نمایندگان پادشاه اسپانی در هند به دون گارسیا پیام رسید که: «رابرت شرلی ... پیشنهاد کرده است، اگر دولت اسپانی چند کشتی جنگی در مدخل دریای سرخ بگمارد و تجارت هند را با عربستان و مصر و دیگر متصرفات عثمانی ببندد، او از پادشاه ایران درخواست خواهد کرد در امور تجاری و سیاسی با عمال پرتغالی اسپانی در هرمز و هندوستان بیشتر مساعدت کند، و شاید بتواند شاه را به باز دادن بندر گمبرون نیز راضی سازد» و درباره، پس دادن جزایر بحرین، «رابرت شرلی گفته است که درین خصوص دستور مذاکره ندارد» و «در حال چون شاه اسپانی به



گفتار رابرت شرلی انگلیسی اعتماد نمی تواند کرد مایل است که پرمملکیوردز آنژ نماینده، مقیم اسپانی در ایران، با شاه عباس مستقیم در باره پیشنهاد سفیر او گفت و گو کند و صحت آن را به اسپانی اطلاع دهد تا آن دولت بتواند با اطمینان خاطر قراردادی با رابرت شرلی ببندد» و «دولت اسپانی با پیشنهاد شرلی موافق است مشروط بدان که شاه ایران لااقل بندر گامبرون را به آن دولت باز گرداند».

هنگامی که کشیش به فرح آباد رفت، شاه گفت با دولت عثمانی صلح کرده است و دیگر نیازی به کشتی های جنگی پادشاه اسپانی ندارد و آنچه از پرتغالیها گرفته متعلق به ایرانست و يك وجب آن را هم از دست نخواهد داد» .

شاه در بازگشت به اصفهان جمعه ۲۰ شعبان ۱۰۲۸ سفیران اسپانی و مسکوی و پاپ را در مراسمی در میدان نقش جهان اجازه داد به کشور های خود باز گردند. و دون گارسیا را به گوشه تاریکی از میدان برد و در آنجا از اسب فرود آمد و بر روی خاک نشست و سفیر را نزدیک خود اجازه جلوس داد. پرژان تاده، مترجم سفیر و دو تن از نجیب زادگان اسپانی همراه سفیر را نیز پیش خواند تا شاهد مذاکرات باشند. از ایرانیان ساروتقی وزیر مازندران، قرچغای خان سپهسالار، حسین بیگ مهماندار باشی و یوسف آقا رئیس خواجه سرايان و چند تن دیگر بودند. شاه از سفیر خواست اگر درخواستی دارد اظهار کند. دون گارسیا گفت «مایل است اعلیحضرت همه عیسویان مقیم ایران را اعم از پرتغالی، اسپانیول و ایتالیایی شخصاً حمایت کنند و اجازه دهند که به سبک معمول خویش در اصفهان کلیسا بسازند» شاه جواب داد این خواهش انجام یافته است. خواهش دیگر سفیر آن بود که «شاه بر همسایگان خود - یعنی پرتغالیان جزیره هرمز - به چشم دوستی بنگرد و از دزدان و راهزنان دریایی مانند دریانوردان و سوداگران انگلیسی که دشمن پرتغالیان هستند، طرفداری نکند». شاه که نمی خواست سفیر از مردم انگلستان بدگویی کند، کلامش را قطع کرد و گفت: «اگر امروز رشته دوستی من با پرتغالیان هرمز سست گشته

گناه از خود ایشان است زیرا با مسلمانان بد رفتاری می کنند، بی سبب آنان را اسیر و محبوس می سازند و مانع رفت و آمد مسلمانان به ایران می شوند و آنان را مجبور می کنند به دین عیسی درآیند. و البته باید از این گونه اعمال ناشایسته دست بکشند و در کار اتباع انگلیس نیز مداخله نکنند». سفیر باز دادن بندر گمبرون و جزایر بحرین را پیش کشید، شاه جواب داد: «ما جزایر بحرین را از امیر هرمز گرفته ایم و مربوط به پرتغال نبوده است و اگر سوداگران پرتغالی پیش از این با امیر هرمز در بحرین معامله داشته اند که مسلمان بوده است، امروز هم با ما که مسلمان هستیم سر و کار خواهند داشت و از این جهت برای ایشان تفاوتی حاصل نشده است. و گمان ندارم که فایده پادشاه ایران در همسایگی، برای پادشاه اسپانی از امیر هرمز کم تر باشد. اما در باره بندر گمبرون باید صریحاً بگویم که این بندر در خاک ایران و از قلمرو حکومت پرتغال جزیرهء هرمز به کلی خارج است. من با تصرف این بندر به حقوق کسی تجاوز نکرده ام» و در ضمن شکایت کرد که سلاطین فرنگ غالباً به او وعده هایی داده اند و وفا نکرده اندو گفت: «من تاکنون بیش از عدد ایام سال، یعنی حدود ۳۶۶ قلعه از ترکان عثمانی گرفته ام، در صورتی که پادشاهان عیسوی فرنگ نه يك خانه بلکه يك انبار و حتی يك آغل بز هم نتوانسته اند بگیرند»<sup>۱</sup> «اگر آنان از سوی اروپا به سختی بر او می تاختند، وی از جانب آسیا با تمام قوای خود بر او حمله می برد و تا بیت المقدس پیش می رفت و آنجا را پس از گرفتن به ایشان تسلیم می کرد. اما سلاطین اروپا از چنین اقدام واجبی غافلند و برخلاف برخی از ایشان مانند امپراتور آلمان در همان هنگامی که وی با سلطان عثمانی در جنگ است با سلطان صلح می کند»<sup>۲</sup>.

۱- تمام نقل های درون «گیومه»، از سفرنامه پی پترو دلاواله: ج ۴، ۶- ۳۸۲

(زندگانی شاه عباس).

۲- سفرنامه دون گارسیا: صص ۳- ۳۳۲.

دون گارسیا از اصفهان حرکت کرد، پس از رفتن وی، روابط شاه عباس با اسپانی و مأموران پرتغالی جزیره هرمز بیشتر تیره شد. در سوم شوال ۱۰۲۸ پرژان تاده، کشیش کرملی مقیم اصفهان، سه نامه به عرض شاه رساند: نامه‌ی از فیلیپ سوم - نامه‌ی از رابرت شرلی - و نامه‌ی از دون گارسیا که از نیمه راه اصفهان - شیراز فرستاده بود<sup>۱</sup>. پادشاه اسپانی نوشته بود: «به درخواست رابرت شرلی حاضر است در دریای سرخ با سلطان عثمانی از در جنگ درآمد و راه تجارت و دریانوردی را بر ترکان ببندد و پنج کشتی بزرگ اسپانیول را مخصوصاً برای این کار آماده کرده و پر ردمتو دو لا کروز را با کشتی‌ها به ایران فرستاده است تا با شاه عباس در این باره قراردادی ببندد. ۲- به بازرگانان ایرانی از مسلمان یا عیسوی اجازه می‌دهد که ابریشم خویش را به جزیره هرمز و بندر گوا، مرکز هند پرتغال برند و حتی اگر بخواهند بدون حقوق گمرکی و عوارض دیگر، مستقیم به بندر لیسبون حمل کنند. اما اگر بخواهند به کشورهای دیگر ببرند جلوگیری خواهد شد. در هرمز و گوا و لیسبون تا ۴ سال اقامت از ایشان نصف مالیات معمول و پس از آن تمام مالیات گرفته می‌شود. ۳- باید معادل سه چهارم وجهی که از فروش ابریشم خود در خاک اسپانی به دست می‌آورند کالای اسپانی بخرند و یک چهارم دیگر را در گوا یا هرمز به مصرف خرید برسانند. اگر نخواستند متاعی بخرند، اجازه دارند در گوا یا هرمز بهای ابریشم خود را به پول ایران یا هر پول دیگر تبدیل کنند و برای امتعه اسپانی که به ایران می‌برند در بنادر لیسبون و گوا و هرمز حقوق گمرکی برابر آنچه اتباع اسپانی می‌پردازند بپردازند. و نیز می‌توانند در لیسبون نماینده‌ی ایرانی یا ارمنی یا پرتغالی داشته باشند که در اختلافات بازرگانی و معاملات ایشان با اتباع اسپانی و پرتغال داوری کند. ولی تعیین نماینده از ملت‌های دیگر

۱- از مجموعه مراسلات شاه عباس - کتابخانه ملی ناپل و سفرنامه، پی‌یتر و دو

مجاز نیست. دولت اسپانی نیز سه مأمور رسمی انتخاب خواهد کرد که اختلافات ایشان را با تجار پرتغالی و اسپانیول یا سایر مردم از طریق عدل و انصاف حل و فصل کنند. ۴ - اگر بازرگانان ایرانی در خاک اسپانی و متصرفات آن از پی تبلیغ مردم به دین اسلام برخیزند یا به مقدسات دین عیسی توهین کنند به کیفر خواهند رسید ۵ - شاه اسپانی خواهش می کند شاه عباس بندر گمبرون را بار دیگر به حکومت پرتغالی هرمز بسپارد و قلاعی را که در آنجا ساخته ویران کند و نیز جزایر بحرین را به امیر هرمز باز دهد .

سفیر در نامه بی خصوصی به پر ژان تاده، توصیه کرده بود: «اگر شاه عباس به باز دادن بحرین و گمبرون تن ندهد، اصرار نباید کرد ولی باید کوشید که شاه بنادر ایران را به روی سایر ملل اروپایی خاصه اتباع انگلستان - دزدان دریا- ببندد و پرتغالیان را مانند پیش در کار تجارت آزاد گذارد. رابرت شرلی گزارش می داد: ۱- فیلیپ سوم حاضر است با کشتی های جنگی خویش راه تجارت را از طریق دریای سرخ بر سفاین عثمانی ببندد. و به زودی با کمک پاپ و سایر پادشاهان اروپا با ترکان عثمانی به جنگ پردازد. ۲- تارسیدن خبر قطعی از جانب وی از بستن هرگونه قرارداد با عمال کمپانی هند شرقی و اتباع انگلیس خود داری شود. زیرا سلطان عثمانی و پادشاه انگلستان با هم متحد شده اند و هرگز با هم جنگ نخواهند کرد.

شاه در پاسخ به نامه فیلیپ سوم تکرار کرد: «يك وجب از آنچه گرفته است باز نخواهد داد و اگر اراده کند جزیره هرمز را هم به يك حمله خواهد گرفت. موضوع ابریشم نیز موضوعی تجاری است و ما آن را به هرکس که بیشتر پول بدهد می فروشیم» و در جواب فیلیپ و دون گارسیا که اشاره کرده بودند اگر شاه عباس با پرتغالیان هرمز راه موافقت نرود رشته دوستی خواهد گسست و در این صورت هرگاه پرتغالیان اقدامی بر خلاف دوستی کنند، دولت اسپانی مسئول نخواهد بود، آتش خشم شاه تند شد ... و مکرر به خدا و دین اسلام

سوگند خورد که جزیره هرمز را با شمشیر از وجود پرتغالیان پاک خواهد ساخت. و نامه های دون گارسیا و شاه اسپانی را پاره پاره کرد، و به پرژان تاده که گفت جعبه یی از نامه های پادشاه اسپانی نزد اوست، با تمسخر جواب داد: «اهمیتی ندارد... همه را پاره کن زیرا در آن جعبه نیز جز دروغ چیزی نیست».

به این ترتیب، شاه عباس، پنج سال پس از راندن پرتغالی ها از بندر گمبرون، مسألهء جزیرهء هرمز را مستقیم پیش کشید. بندر گمبرون را پرتغالی ها هم زمان با گرفتن جزیرهء هرمز اشغال کرده بودند، ولی در آغاز سلطنت شاه عباس در آنجا برای حمایت از کشتی های جنگی خود قلعه یی بنا کردند و در پناه قلعه همیشه ۲۵ تا ۳۰ کشتی مسلح آماده جنگ داشتند. همین که دیدبانان جزیره در دریا کشتی بیگانه می دیدند با شلیک توپ، کشتی های جنگی خود را خبر می کردند که برای گرفتن حق العبور و عوارض بازرگانی به استقبال آن کشتی بروند. پس از تسخیر بحرین، در سال ۱۰۱۰، شاه عباس به دلیل بد رفتاری عمال پرتغالی با سوداگران ایرانی، و ساکنان گمبرون و سایر بنادر و جزایر ایرانی مصمم شد حتی الامکان دست پرتغالی ها را از سواحل خلیج فارس کوتاه کند. در سال ۱۰۲۲ اللهوردیخان را مأمور این کار کرد و او پسرش امامقلی خان حاکم لار را به تسخیر بندر گمبرون فرستاد. تسخیر قلعه در آن سال میسر نشد زیرا در ۱۴ ربیع الثانی همان سال اللهوردیخان درگذشت و امامقلی خان جای پدر حکمران فارس شد. و در مقام حکمرانی به تصرف قلعه گمبرون اقدام کرد و قلعه را ویران ساخت و قلعه یی زیبا و استوار به سبک قلاع نظامی آن زمان اروپا در سیصد قدمی آنجا، دور از دریا بنا کرد. و بندر گمبرون جزو قلمرو حکومت خان فارس در آمد و یکی از سرداران امامقلی خان نگهبان آنجا شد. هنگامی که دون گارسیا دو سیلوافیگو؛ را، به ایران رسید، این بندر دویست خانه داشت. با تصرف بندر گمبرون و پاک کردن آثار پرتغالی ها، یکی از پایه های تسلط آن ها بر خلیج فارس، فرو

ریخت . پرتغالی ها از راه خلیج فارس به دیگران اجازه حمل کالا به هند و اروپا نمی دادند و نسبت به سوداگران و «رعایا» ی ایرانی در بندرهای خلیج فارس بد رفتاری می کردند. در ستم و آزار، از اهانت به شاه نیز روگردان نبودند. شرحی که يك کشیش کرملی در باره رفتار پرتغالیان جزیره هرمز می - نویسد، شهادت تاریخی است: «حکمرویان هرمز در حضور رعایای شاه ایران به او دشنام می دهند و بازرگانان ایرانی را وادار می کنند بر خلاف میل خویش کالا ها را ۶۰ درصد گران تر از آنچه می ارزد بخرند و چنین کالا ها در بازار ایران طبعاً بی مشتری می ماند. یکی از سوداگران ایرانی که از این اجحاف به جان آمده بود، کالاهاى تحمیل شده را مقابل قلعه، نظامی هرمز آتش زد. از طرف دیگر صادرات خاص ایران و از آن جمله اسب را به قیمتی ارزانتر از بهای معمول می خرید. با بازرگانان ارمنی هم که اتباع شاه هستند به مراتب بدتر رفتار می کنند». «بر اثر اینگونه رفتار، بازرگانان ایرانی دیگر برای معاملات تجاری به هرمز نمی روند و ترجیح می دهند برای صدور کالا مدت ها در بصره به انتظار بمانندیا در انتظار کاروان های امتعه هند به شیراز بنشینند». «فرمانده قلعه هرمز، تعهدی نوشت که این گونه ستمکاری ها را متوقف سازد ولی چون به قول خود وفا نکرد ... ایرانیان و آرامنه مکرر به شاه عباس و خان فارس شکایت کردند و شاه عباس دو سه بار به خان فارس دستور داد از لنگر انداختن کشتی های پرتغالی در بنادر خلیج فارس و ورود کاروان های ایشان به ایران جلوگیری کند». «در گمرک هرمز اتباع شاه ایران را بامشت و کارد مضروب و مجروح می کنند. یکی از مأموران و منسوبان سفیر ایران که عازم دربار اسپانی بود به سبب تنگی راه در جزیره هرمز به سربازی پرتغالی تنه زده بود و به دست آن سرباز کشته شد، فرمانده هرمز نیز سرباز را مجازات نکرد». «شاه از کشیشان اگوستن پرتغالی در اصفهان خواست سرباز قاتل را تسلیم وی کنند. ایشان گفتند چون سرباز در کلیسا بست نشسته است قبول خواهش شاه میسر

نیست!». «در جزیره هرمز از آنچه برای پادشاهان ایران از هند وارد می شد عوارض گمرک نمی گرفتند» ولی در این باره نیز به او توهین روا داشته و «اوراقی را که دلیل تعلق کالاها به شخص وی (شاه) بوده پاره و لگدمال کرده اند و در حضور خدمتگزارانش از او به زشتی نام برده اند». «فرمانده هرمز هدایایی را که امپراتور هند برای شاه فرستاده بود، برای دریافت عوارض گمرکی ضبط کرد» ... شاه به نمایندگان خود دستور داد قضیه را مسکوت گذارند تا خود به هرمز رود و آنجا را آزاد کند. چندماه بعد فرمانده هرمز هدایا را برای تأمین حقوق گمرکی آشکارا فروخت». «چون کشتی های بازرگانی از هند به هرمز می رسد، پرتغالی ها دختران و پسران مسلمان و غیر مسلمان را که بازرگانان ایرانی همراه دارند یا برای خدمت در دربار ایران خریده اند به بهانه این که مسیحی شده اند یا مایل به رفتن به ایران نیستند می ربایند و به کلیسا می برند و با زور و شکنجه وادار به قبول دین عیسی می کنند. این اطلاعات را شاه از جاسوسان فراوانی که در هرمز دارد، به دست می آورد و کشیشان فرقه سن اگوستین هم، در اصفهان تا حدی آن را تصدیق می کنند»<sup>۱</sup>

پس از استقرار روابط نزدیک با کمپانی هند شرقی انگلیس، و اطمینان براستیلای قدرت دریایی انگلستان و هلند در آبهای اقیانوس هند، شاه عباس، کارشکنی های دولت اسپانی را در راه تحکیم دوستی با کمپانی انگلیسی به چیزی نگرفت و با نمایندگان کمپانی مهربانی کرد، حتی در سال ۱۰۲۷ با نماینده کمپانی قرار دادی بست که تمام ابریشم ایران را، در جنوب، انحصاری به کمپانی هند شرقی بفروشد و از راه عثمانی چیزی به اروپا نفرستد.

رفتار خشن و غارتگرانه آن ها در سراسر ساحل جنوبی ایران نفرت شدیدی از آن ها ایجاد کرده بود و دریندوهای ایران به کشتی های آن ها آذوقه نمی دادند. در **نخیلو و ریگین** دشمنی شدت داشت. پرتغالی ها که از راه

---

۱- تاریخ کشیشان کرملی در ایران ج: ۱ صفحه ۲۴ - ۱۲۰

یافتن کشتی های انگلیسی به اقیانوس هند و دریا های مشرق نگران بودند، برای حفظ انحصار تجارت ایران و سواحل خلیج فارس از عبور کشتی های سایر ملل در آب های خلیج فارس ممانعت می کردند و هرکشتی که می خواست به خلیج فارس درآید ناگزیر بود از حکمران یکی از قلعه های نظامی پرتغال جواز کسب کند. و شرایط کسب جواز بسیار سخت و تحمل ناپذیر بود. رقابت عمده پرتغالی ها با کمپانی هند شرقی انگلیس بود. حتی از کشتن عمال و نمایندگان آن باک نداشتند. عمال کمپانی هند شرقی نیز برای کوتاه کردن دست آنان از آب های هند و خلیج فارس، در پی فرصت بودند.

شاه عباس را، تفوق پرتغالیان در آب های مشرق و امیدی که به اتحاد با پادشاه اسپانی برای جنگ با عثمانی داشت، به تحمل و مماشاة با پرتغالیان واداشته بود. اما دو شکست دریایی پرتغالی ها در سال های ۱۰۲۱ و ۱۰۲۴ (۱۶۱۲ و ۱۶۱۵) از چند کشتی انگلیسی در نزدیک بندر سورات (در ساحل غربی هندوستان) از اعتبار نظامی اسپانی و پرتغال در مشرق کاست. سه سال بعد نیز شاه عباس باحکومت عثمانی صلح کرد و دیگر به اتحاد نظامی با اسپانی نیازی نبود. این بود که تصمیم گرفت، پرتغالی ها را یک باره از سواحل و جزایر جنوب ایران بیرون بریزد.

چندی بعد از رفتن دون گارسیادو سیلوا فیگو ه را، شاه در میدان نقش جهان برای کشیشان پرتغالی حکایتی نقل کرد و به آن ها فهماند که با پرتغالی ها سر جنگ دارد. پرتغالیان هم که سخت ترسیده بودند به طور متقابل به جعل خبر پرداختند. از جمله درغره محرم سال ۱۰۲۹ در اصفهان شهرت دادند نایب - السلطنه هند، کنت روندو با نیروی دریایی بزرگی از بندر گوا به سوی هرمز حرکت کرده است تا در آب های ایران با کشتی های انگلیسی مصاف دهد. و در صورت اقتضای سواحل ایران دستبرد بزند. و هدف آن ها ترساندن شاه عباس و سفاین جنگی انگلیسی کرانه بندر جاسک بود.



این خبر دروغ به کشتی های انگلیسی نرسید زیرا از جاسک به طرف هند روانه شده بودند، در شاه عباس نیز اثری به زیان آن ها بخشید و موجب شد شاه به امامقلی خان فرمان دهد بی درنگ ۱۵ هزار سپاه به ساحل خلیج فارس بفرستد و در انتظار فرمان وی تمام کشتی ها و قایق های پرتغالی را توقیف کند.

گردآمدن سپاه ایرانی در ساحل خلیج فارس، در جزیره هرمز ایجاد بیم و اضطراب فراوان کرد ولی ایرانیان جای حمله به هرمز، با دستیاری گروهی از عرب در ساحل عمان به محلی نزدیک رأس الخیمه - از مراکز بازرگانی پرتغالی ها تاختند و آن ها را از آنجا بیرون راندند. و دسته دیگر قلعه پرتغالیان را در جزیره قشم محاصره کرد و هرمز را در خطر بی آبی افکند. (آب شیرین هرمز از قشم تأمین می شد).

دون گارسیا، پیش از آن که از هرمز به هند رود، نامه دیگری به شاه عباس نوشت و در آن از رفتار عمال انگلیسی و توجه خاص شاه به آن ها گله کرد. این نامه در ربیع الاول ۱۰۲۹ توسط کشیش پر ژان تاده، به شاه رسید. شاه صریح به کشیش گفت: «انگلیسیان مردم تربیت شده و مؤدبی هستند که هیچ گاه برخلاف من رفتاری نکرده اند. از جانب پادشاه خود به این دیار می آیند و مهمان منند. راه ایران بر همه کس باز است... من با آنکه با دولت عثمانی می جنگم راه ایران را بر سوداگران ترك نمی بندم. مردم انگلیس که به ایران می آیند، از ممالک شاه اسپانی می گذرند و از دریاها که در اختیار عمال اوست. اگر مرد است خود جلو آمدن ایشان را بگیرد».

همین زمان از پنج کشتی جنگی که پادشاه اسپانی برای بستن راه عثمانی در دریای سرخ مأمور کرده بود چهار کشتی به جزیره هرمز رسید. (۱۳ رجب ۱۰۲۹ - ۱۶ ژوئن ۱۶۲۰). بین راه یکی از کشتی ها غرق شده بود. فرمانده کشتی ها «روی فری یه را دو اندرا دا» Ruy Frieria de

Andrada مأمور بود، کشیش ردمتوا به ایران برساند و منتظر بماند: اگر شاه عباس با قرارداد سیاسی - تجاری دلخواه دولت اسپانی موافقت کرد برای انجام دادن مأموریت به دریای سرخ رود و در صورت مخالفت شاه، بندر گمبرون و جزایر بحرین و قشم را با کمک نیروی دریایی پرتغال در هند و هرمز، به زور پس بگیرد و در قشم قلعه استواری بسازد.

کشیش پر ردمتو دو لا کروز، پیش از رسیدن به ایران، در ساحل گینه در گذشت و مأموران کمپانی هند شرقی انگلیس که معلوم نبود چگونه از مردن وی آگاه شده بودند خبر مرگش را مدتی پیش از رسیدن سفاین اسپانی به هرمز، در اصفهان پخش کردند. عمال پرتغالی هرمز نامه هایی را که کشیش باید به شاه تسلیم می کرد، با نامه هایی از خود برای پرژان تاده فرستادند و خواهش کردند، چون از اوضاع ایران اطلاع کافی دارد، عقیده خود را در باره راهی که آن ها باید پیش گیرند اظهار کند. خود آن ها به علت تحریکات خویش در محل و غارت و مردم کشی در بندرهای جنوب، امیدی به حفظ صلح نداشتند، روی فری به را نیز که مردی متهور بود، جنگ را ترجیح می داد. ولی حکمران جزیره و برخی زمامداران طرفدار صلح بودند. دربار ایران پیش از پرژان تاده از میزان قوای پرتغال در هرمز و عده سربازانی که با کشتی ها آمده بودند، اطلاع یافته بود. پرژان تاده در جواب نامه ها نوشت به گمان وی شاه عباس آنچه را از پرتغالیان پس گرفته باز نخواهد داد و با انحصار تجارت نیز مخالف است و خواهش کرد او را از اظهار عقیده در این گونه مسائل معذور دارند و دستور های پادشاه اسپانی را به هر صورت که مقتضی می دانند، اجرا کنند.

روز دوم صفر ۱۰۳۰ - ۲۷ دسامبر ۱۶۲۰ چهار کشتی انگلیسی با دو کشتی پرتغالی که به اسارت گرفته بود به بندر جاسک رسید. روی فری به - را نیز که از آمدن آن ها آگاه شده بود، با چهار کشتی بادبانی مسلح، از هرمز به جاسک رفته و آن جا لنگر انداخته بود. بین دو گروه جنگ در گرفت و سرانجام

به شکست پرتغالیان انجامید و روی فری یه را با تحمل تلفات سنگین به جانب هرمز گریخت. «کشتی های انگلیسی ... ابریشم فراوانی را که از ایران خریده بودند به کشتی ها بار کردند و راه هندوستان پیش گرفتند». روی فری یه را برای نجات هرمز از بی آبی، در رجب سال ۱۰۳۰ قسمتی از جزیره قشم را - در جوار هرمز تسخیر کرد و قلعه سست و بی دوام زد. شاه عباس، پرنیکلا پره، کشیش پرتغالی سن اگوستن را در ۱۱ شعبان ۱۰۳۰ به سفارت روانه هرمز کرد. و به حاکم جزیره پیغام داد اگر پرتغالیان با اتباع انگلیس حسابی دارند می - توانند حساب خویش را در عرصه، دریا تصفیه کنند. تجاوز به حدود ایران منافای دوستی دو دولت است. اگر هم از عمال ایران گله یی داشته اند پسندیده نبوده است که بی مقدمه از در جنگ در آیند... هرگاه نیز این جنگ را به طیب خاطر آغاز کرده اند، بدانند که او از پشیمان ساختن ایشان و گرفتن جزیره هرمز عاجز نیست. کشیشان پرتغالی سن اگوست مقیم اصفهان که نهانی مایل به جنگ ایران و اسپانی بودند، به پرنیکلا، دستور دادند زمامداران هرمز را به جنگ بر انگیزد. در همان ایام، پرتغالیان، طالب بیگ را - از رجال ایران که به سفارت به دربار پادشاه دکن می رفت - در راه هندوستان هلاک کردند. روی فری - یه را نیز در سواحل ایران به غارت و سوزاندن و مردم کشی دریندرها و دهکده های کنار دریا پرداخت و بازرگانان ایرانی را که در خلیج فارس آمد و شد داشتند، اسیر کرد و به عنوان گروگان نگاه داشت تا شاه را مرعوب کند.

شاه عباس از اواخر سال ۱۰۲۹ با کمپانی هند شرقی، برای درهم شکستن قوای پرتغال در خلیج فارس، مذاکراتی آغاز کرده بود که مدت یک سال ادامه داشت. سرانجام امامقلی خان به نمایندگان کمپانی اخطار کرد، اگر در جنگ ایران و پرتغال با شاه یاری نکنند تمام ابریشمی که در ایران دارند، ضبط خواهد شد و امتیازاتی هم که تا کنون کسب کرده اند از دست می دهند؛ ولی در اتحاد با دولت ایران، خساراتی که از جنگ نصیب آن ها شود، جبران خواهد

شد و در مدت جنگ نیز تمام لوازم و مایحتاج آن ها از اسلحه گرفته تا آذوقه فراهم می شود» .

مدیران کمپانی روز اول محرم ۱۰۳۱ - ۱۶ نوامبر ۱۶۲۱ در محلی نزدیک بندر سورات به ریاست تامس راس تل Thomas Rostell شورا کردند و اجازه دادند پنج کشتی و چهار زورق بزرگ بی شراع برای حمله به کشتی های پرتغالی مأمور خلیج فارس شود و اگر با کشتی های جنگی روی فری یه را، رو به رو شد بجنگد. شاه عباس نیز به امامقلی خان فرمان داد برای تسخیر هرمز با پرتغالیان به جنگ برخیزد. قنبر بیگ، خان لار، از حکمران هرمز تقاضای خراج کرد و حکمران پرتغالی جزیره به این تقاضا جواب سخت داد و این بهانه، جنگ شد. امامقلی خان با سپاه بسیار به لار رفت و شاهقلی بیگ را با سه هزار ایرانی و عرب به تسخیر جزیره قشم فرستاد و خروج کشتی ها و قایق ها را از هرمز به سواحل ایران و بالعکس، ممنوع کرد. سپس با سپهسالار خود، امامقلی بیگ عازم بندرگمبرون شد و چون اطلاع یافت کشتی های انگلیسی از هند به بندر جاسک آمده اند، کس نزد ادوارد مونوکس نماینده مقیم انگلستان در ایران - که آن زمان در میناب بود - فرستاد و پیغام داد برای بستن پیمان اتحاد به دیدار وی رود. روز ۱۱ صفر ۱۰۳۱ - ۲۶ دسامبر ۱۰۲۱ ادوارد مونوکس در میناب دستور داد کشتی های انگلیسی از بندر جاسک به بندر کوهستک در جنوب میناب بروند و خود نیز در رأس هیأتی به کوهستک رفت. فرماندهان انگلیسی، مایل به جنگ نبودند ولی پس از مذاکراتی در کشتی جوناس، موافقت کردند : که ۱- هرگاه به سبب کمک کشتی های انگلیسی دولت ایران بر پرتغالیان هرمز غالب شود، باید غنایم جنگی به طور مساوی تقسیم گردد. ۲- قلعه هرمز با تمام توپخانه و ذخائر جنگی آن باید به انگلیسیان تسلیم شود و دولت ایران در صورت تمایل می تواند قلعه دیگری در جزیره به خرج خود بسازد. ۳- درآمد گمرکی جزیره از آن پس به تساوی میان

دولت ایران و کمپانی هند شرقی تقسیم شود و کالاهای انگلیسی از پرداخت حق گمرک و سایر عوارض معاف باشد. ۴ - پس از جنگ، اسیران مسیحی به انگلیسیان و اسیران مسلمان به ایرانیان تسلیم شوند. ۵ - دولت ایران نصف مخارج کشتی ها و خوراک و حقوق کارکنان سفائن و خسارت جنگ را بر عهده گیرد و برای کشتی ها باروت و مواد جنگی فراهم سازد .

روز ۲۴ صفر ۱۰۳۱ - ۸ ژانویه ۱۶۲۲ امامقلی خان به اتفاق امامقلی بیگ، به میناب رسید. در مذاکرات وی با انگلیسی ها، ماده اول بی هیچ تغییر پذیرفته شد ولی درباره ماده دوم موافقت شد قلعه هرمز را دو طرف در تصرف بگیرند تا امامقلی خان از شاه دستور بخواهد. در ماده سوم، موافقت شد از کالاهای انگلیسی، آنچه برای شاه و خان فارس فرستاده می شود، از حقوق گمرکی و سایر عوارض معاف باشد، اما از کالاهایی که برای فروش می رسد کمپانی حقوق گمرکی ایران را بپردازد. ماده چهارم را نیز امامقلی خان پذیرفت به این شرط که اگر دولت ایران تسلیم روی فری به را و سیمون دو ملو Simon de Melo حکمران هرمز را درخواست کند، متحدان انگلیسی بپذیرند. و موافقت شد که طرفین اسیران و زندانیان را به ترك و تغییرمذهب خویش مجبور نکنند و مخارج تهیه باروت و مواد جنگی را نیز طرفین به تساوی بپردازند.

کشتی های انگلیسی، روز ۶ ربیع الاول - ۱۹ ژانویه با امامقلی بیگ سردار امامقلی خان، به جزیره هرمز رفتند و روز نهم ماه به کنار جزیره رسیدند؛ چون کشتی های پرتغالی از جنگ خودداری کردند، چند روز بعد کشتی های انگلیسی به جزیره، قشم رفتند. قلعه قشم را شاهقلی بیگ و سپاهش از طرف خشکی در محاصره گرفته بودند و پرتغالی ها و مزدوران عرب آن ها جز از جانب دریا راه گریز نداشتند. روی فری به را، برای نجات قلعه چند عراده توپ، به قلعه برده مشغول دفاع بود. یکبار نیز کس نزد امامقلی خان فرستاد و درخواست صلح کرد، و حاضر شد تمام مخارجی را که ایران برای جنگ کرده،

بپردازد. خان درخواست او را نپذیرفت.

کشتی های انگلیسی در تاریکی شب، خود را در ساحل جزیره، به کنار قلعه رساندند و بی آن که از طرف دشمن به آنها آسیبی رسد چند توپ بزرگ از کشتی ها پیاده کردند و سه روز قلعه را زیر آتش گرفتند و همین که قسمتی از حصار قلعه فرو ریخت و کار از جانب خشکی و دریا بر پرتغالیان تنگ شد، روی فری یه را، ناگزیر از در تسلیم درآمد. البته انگلیسی ها برخلاف قرارداد او را به ایران تحویل ندادند.

جزیره هرمز در آستانه حمله مشترک برای بیرون راندن پرتغالی ها ۴۰ هزار تن جمعیت داشت و مردم چه مسلمان، چه مسیحی به فارسی سخن می گفتند و بیشتر تاجر پیشه و طرف تجارت با ایران و عربستان بودند. عده پرتغالیان هرمز از ۲۲۰ خانوار بیشتر نبود. حاکم هرمز حتی بازرگانان پرتغالی را زیر فشار گذاشته بود و همه منافع بازرگانی به او تعلق داشت<sup>۱</sup>.

روز ۲۷ ربیع الاول ۱۰۳۱-۹ فوریه ۱۶۲۲ کشتی های انگلیسی با دوست قایق ایرانی از بندر گمبرون حرکت کردند و برابر جزیره هرمز لنگر انداختند. سرداران ایرانی، علیقلی بیگ، پولادبیگ، شاهقلی بیگ، شارق بیگ، محمد سلطان و علی بیگ بودند. روز ۲۸ ربیع الاول دو کشتی انگلیسی ۳ هزار سرباز ایرانی را به سرداری امامقلی خان در جزیره هرمز پیاده کرد و این عده به آسانی شهر را گرفتند و قلعه هرمز را به توپ بستند. پرتغالیان به دفاع برخاستند و حتی يك بار از قلعه بیرون آمدند و بر سپاه ایران تاختند و نزدیک ۳۰۰ تن را کشتند. در همان حال توپخانه ایران، یکی از باره های قلعه را ویران کرد ولی باز آتش جنگ روشن بود. روز ۱۲ ربیع الثانی ۲۴- فوریه کشتی های انگلیسی بر کشتی های روی فری یه را که مرکب از

۱- سفرنامه دون گارسیادو سیلوا فیگوه را (نقل از زندگانی شاه عباس)

پنج کشتی بزرگ و بیست کشتی کوچک شراعی بود، حمله بردند. کشتی های پرتغالی حرکتی نکردند و آن ها کشتی مخصوص دریا سالار ر - به نام سان پدرو - که ۱۵۹۰ تن گنجایش داشت، آتش زدند. پرتغالیان برای آن که آتش به کشتی های دیگر نرسد، لنگر سان پدرو را بریدند و آن را در دریا رها کردند که در حدود جزیره لارک، به دست گروهی از قوای ایران افتاد و محمولات آن که بیشتر توپ و اسلحه و ادوات جنگ بود، به غارت رفت. روز ۴ جمادی الاول - ۱۷ مارس، سربازان ایران قسمت بزرگی از قلعه را با باروت ویران کردند و از آن جا به محصوران تاختند. اما پرتغالیان باز دفاع کردند و جنگ سختی درگرفت. پس از ۹ ساعت سرانجام پرتغالیان شکست خوردند و به درون قلعه گریختند. در همان حال نیز سپاه ایران به فرمان امامقلی خان، شهر هرمز را آتش زد. و شاهقلی بیگ با ۲۰۰ سرباز از میان آتش توپ و تفنگ محصوران، خود را به یکی از باره های قلعه رساند و آن را تصرف کرد ولی به علت کمی نفرات، نیم ساعت بیشتر آنجا را نگاه نداشت و عقب نشست. روز ۱۰ جمادی الاول کشتی های انگلیسی، دو کشتی دیگر از سفاین پرتغال را غرق کردند. چندروز بعد قلعه کی ها به علت تمام شدن آذوقه و شیوع بیماری، دو نفر را برای صلح به اردوی ایران فرستادند و حاضر شدند ۲۰۰ هزار تومان نقد و سالی ۱۴۰ هزار اکوی پرتغال به دولت ایران پردازند. ولی منظورشان بیشتر گذراندن وقت بود تا مگر از هند کمکی برسد. امامقلی خان نپذیرفت و ۵۰۰ هزار تومان نقد و ۲۰۰ هزار تومان سالانه خواست.

پرتغالیان، مایوس از ایرانی ها به انگلیسی ها متوسل شدند و درخواست صلح کردند. انگلیسیان نیز صلح را نپذیرفتند. روز ۱۸ جمادی الاول قسمت بزرگ دیگری از دیوار قلعه وسیله باروت فرو ریخت؛ پرتغالی ها باز پایداری کردند. سه روز بعد قوای ایران و انگلیس باهم قسمت تازه یی از دیوار قلعه را ویران کردند و روز بعد دسته یی از سربازان ایرانی به یکی از برج

ها دست یافتند و روز ۷ جمادی الثانی حصار خارجی قلعه را گرفتند و روز نهم، پرتغالیان برای تسلیم به فرماندهان انگلیسی توسل جستند، به شرطی که کشتی های انگلیسی، همه آن ها را به مسقط یا هند ببرند. روز ۱۱ جمادی الثانی، پرچم پرتغال که پیش از يك قرن بر فراز قلعه آلبوكرک در اهتزاز بود، برای همیشه پایین آمد. تلفات ارتش ۴۰ هزار نفری ایران، ۱۰۰۰ تن و انگلیسی ها، ۲۰ تن بود.

پس از تسلیم قلعه، کشتی های انگلیسی، پرتغالیان قلعه را که با زن و فرزند، سه هزار نفر بودند، به مسقط و بنادر عمان بردند. خزائن اسلحه و آذوقه و اموال هم با وجوه نقد - حدود دو میلیون اکوی اسپانیول - از جانب دو طرف مهور شد و سربازان ایران و انگلیس به غارت شهر پرداختند. انگلیسی ها سهم خود را از یغما به بهای ناچیز فروختند و ۲۰ هزار لیبره انگلیسی به آنان رسید. قلعه هرمز را نیز امامقلی خان تصرف کرد و فقط نیمی از شهر را به اختیار انگلیسی ها گذاشت. توپخانه و اسلحه یی که در قلعه موجود بود، به تساوی میان دو طرف تقسیم شد.

امامقلی خان فرمان داد در جوار قلعه ویران شده، البوكرک، قلعه دیگری ساختند و سرداری را با دوستان سرباز مأمور حفاظت قلعه کرد. و از جانب دولت به احداث قلعه تازه یی در ساحل گمبرون اقدام شد. و بندر را، به نام شاه عباس، «بندر عباس» نامیدند و لنگر گاه کشتی های انگلیسی و هلندی گردید که از هند به ایران می آمدند.

پایان سرگذشت نیز خالی از تنبّه نیست : پادشاه اسپانی که از سرنوشت پرتغالیان در هرمز اطلاع یافت، از این که ناوگان کمپانی هند شرقی در بیرون راندن پرتغالی ها با قوای ایران همکاری کرده بودند، به دولت انگلیس اعتراض کرد و کمپانی در لندن مورد مؤاخذه قرار گرفت. و دولت انگلستان قصد داشت



کمپانی هند شرقی را به جرم اقدام خودسرانه محکوم کند. ولی ادوارد مونوکس، فرمانده کشتی های انگلیسی به لندن رفت و دلایل بسیار بر برائت خود اقامه کرد. کمپانی نیز ده هزار لیبره به چارلز اول (پادشاه)، و ده هزار لیبره به دریاسالار بزرگ تقدیم کرد و فرمان عفو کسانی را که در نبرد شرکت کرده بودند و تصاحب آن چه را (از دریا های مشرق) به دست آورده بودند، کسب کرد! پرتغالی ها پس از رانده شدن از جزیره هرمز، مدتی در بندر مسقط ماندند و اندکی بعد بر بندر بصره دست یافتند و تا حدود ۱۰۵۰ هـ ق - ۱۶۴۰م در این بندر با انگلستان رقابت کردند. ولی جملهء تعلیماتی آلفونسو آلبوکرک، که: «مراکز اصلی بازرگانی آسیا و هند سه نقطه است: تنگهء مالاکا، تنگهء عدن، و تنگهء هرمز، که از آن هر دو مهم تر است و با داشتن این سه تنگه دولت پرتغال می تواند خود را مالک تمام جهان بخواند» تازه برای آنها معنا پیدا کرده بود و رؤیای تسلط مجدد بر هرمز از سرشان بیرون نمی رفت و طی سالهای ۱۰۳۳ و ۴۰ - ۱۰۳۹ لشکر کشی آنها به هرمز با ناکامی رویارو شد. در سال ۱۰۳۴، با شاه عباس از در دوستی در آمدند و شاه به آن ها اجازه داد، در بندر کنگ قلعه و تجارتخانه بسازند و در بحرین مروارید صید کنند. و کالای پرتغالی در آن بندر از عوارض و حقوق گمرکی معاف باشد. و نیمی از درآمد گمرکی بندر کنگ نیز به آنها داده شود. هدف سیاسی شاه عباس نگاه داشتن نیروی دریایی آن ها در خلیج فارس برای رقابت با کشتی های انگلیسی و هلندی بود که در این آبها قدرتی یافته بودند و اعتبار قرارداد تازه نیز تا زمانی بود که در ۱۰۶۰ هـ ق - ۱۶۵۰م مسقط را از دست دادند. انگلیسی ها و هلندی ها به تدریج و یک یک، دست پرتغالی ها را از جزایر سند و ملوک و مالاکا و سراندیب (سیلان) و سواحل هند و دماغهء امید در جنوب افریقا، کوتاه کردند.

شاه عباس، پس از تصرف جزیره هرمز، فرمان سال ۱۰۲۶ را برای

عمال کمپانی هند شرقی، تمدید کرد و اجازه داد هر قدر ابریشم، و از هر نقطه ایران که می خواهند بخرند. و بی پرداخت عوارض و مالیات، به اصفهان حمل کنند. و سوداگران انگلیسی در خلیج فارس قدرتی یافتند، و تجارت هند و ایران به دست آن ها و سوداگران هلندی افتاد.

تجربه تلخ استیلای صد ساله کلنیالیسم پرتغالی، بر خلیج فارس و کرانه های ایران، چشمان تیز بین شاه عباس را به روی خطر تازه، که از دریا های دور سرازیر شده بود، گشود. اما تدبیرهای او به راندن پرتغالی ها، از اعتبار انداختن جزیره هرمز و تبدیل آن به یک پایگاه نظامی کوچک، و پرداختن به بندر عباس برای جانشینی هرمز، و نیز ایجاد رقابت بین کمپانی های انگلیسی و هلندی و پرتغالی ها، از طریق دادن امتیاز های پر جاذبه تجاری به هر کدام، (بر اساس تجربه یی که از پس گرفتن جزیره هرمز به دست آورده بود) محدود ماند. و این پیروزی تاریخی، در شرایط اجتماعی، اقتصادی ایران، اثری به جا نگذاشت.

پس از رانده شدن پرتغالیان از جزیره هرمز، بازرگانان هلندی با این استدلال که در زد و خورد های دریایی با پرتغالی ها، به انگلیسی ها کمک کرده اند، از سال ۱۰۳۲ در بندر عباس تجارتخانه تأسیس کردند و از شاه عباس اجازه خواستند که در تجارت ابریشم ایران شرکت کنند. ابتدا کالاهای آنها که به ایران می آمد، در انبار خاص شاهی خالی می شد و معادل بهای کالای ابریشم و سایر کالا های صادراتی ایران به آن ها برای صدور می دادند. و پیوسته بر سر قیمت گذاری، با عاملان شاه اختلاف داشتند. اما همین که در تجارت ابریشم با شاه شریک شدند، به رقابت با کمپانی هند شرقی انگلیس برخاستند.

در سال ۱۰۳۴ هـ ق - ۱۶۲۵ م بر اثر این رقابت، تجارت انگلیس به حدی در ایران تنزل کرد، که تامس کریج، رئیس تجارتخانه انگلیس در اصفهان

تصمیم گرفت شعبه شرکت را ببندد و به اداره مرکزی در لندن نوشت :  
" هلندیان با تمام قوا سعی می کنند ما را از آزادی تجارت محروم سازند، این قوم ، مردمی بی رحم و عاری از اخلاق پسندیده اند و هرکس را که در دام شان افتد بی توجه به نژاد و ملیت او نابود می کنند. نقل رفتار وحشیانه این ملت در نواحی مشرق زمین، موجب نفرت و انزجار است" <sup>۱</sup>.

هنگامی که هوبرت ویسنیک Hubert Visnick از شاه عباس تقاضای عقد قرارداد دوستی کرد، درباریان حامی کمپانی هند شرقی انگلیس، با این کار مخالفت کردند ولی شاه ، در ۲۱ نوامبر ۱۶۲۳ - ۲۸ محرم ۱۰۳۳ با کمپانی هلندی هند شرقی پیمانی بست که :

- ۱- به تمام افراد ملت هلند اجازه تجارت در سراسر کشور و معامله هر نوع کالا می دهد. ۲- هلندی ها به خرید و قبول متاع و کالای خاص مجبور نیستند و در خرید و فروش همه گونه اجناس آزادند. ۳- جز حق راهداری، هیچ حقوق دیگر نمی پردازند ولی خرید جنس بیش از حد مصرف مجاز نیست. ۴ - امتعه و وجوه نقدینه هلندیان هنگام ورود به ایران یا خروج از این کشور، توقیف و ضبط نخواهد شد. ۵- اجازه دارند در خرید و فروش کالا اندازه و وزن مخصوص کشور خود را به کار برند. ۶- در صورت مرگ یکی از آن ها، اگر در محل دوست یا هم وطنی نداشته باشد، حکمران می تواند - تا زمانی که کسی به جانشینی او نیامده یا مدیران کمپانی نخواستند - دارایی او را حفظ کند. ۷ - شاه عباس متعهد می شود، اگر چیزی از آن ها سرقت شد، از سارق بگیرد یا غرامت بپردازد. ۸ - برای هلندی ها هیچ گونه مانعی در کرایه کردن یا خرید شتر و قاطر و هرگونه چارپای دیگر، نخواهد بود، و همه قافله سالاران موظفند که با اتباع هلند نیز مانند اتباع ایران رفتار کنند. ۹- همه مأموران دولت موظفند با آن ها در تهیه خانه و خوراک و مرکب کمک کنند و برای حفظ

---

۱- زندگانی شاه عباس : ج ۵، ص ۱۸۷۶

جان و مال آن‌ها از خطر، سواران کافی با ایشان همراه شوند. ۱۰- اقامتگاه آن‌ها از آزادی کامل برخوردار خواهد بود و هیچ يك از افراد قوه قضائیه حق ندارد بی اجازه حاکم اتباع هلندی، داخل اقامتگاه آن‌ها شود. و هرگاه کسی بخواهد به زور داخل شود، آن‌ها نیز اجازه خواهند داشت به زور متوسل شوند. ۱۱- به آن‌ها حق برپا ساختن کلیسا و مراکز مذهبی داده می‌شود. ۱۲- آن‌ها حق دارند اگر از پیروان دین عیسی بنده و زر خریدی در ایران باشد، خریداری کنند، مشروط که: بنده از اتباع دولت هلند و ولایات متحد هلند باشد. ۱۳- هرگاه یکی از اتباع هلند به دین اسلام در آید، پیشوای هلندیان مقیم ایران او را دستگیر و در نخستین فرصت اموالش را توقیف خواهد کرد. ۱۴- اگر اشخاصی از ملت ایران را مضروب یا مقتول سازند، از جانب فرماندهان و حکام خود محاکمه خواهند شد. ۱۵- اگر یکی از آن‌ها با زنان ایرانی روابطی داشته باشد وسیله رئیس خود محاکمه خواهد شد. ۱۶- آن‌ها می‌توانند در قلمرو آرامنه محلی برای گورستان برگزینند. ۱۷- مترجم و واسطه کمپانی هلندی نیز از کلیه حقوق اتباع هلند بهره مند خواهد بود. ۱۸- همه کسانی که در خدمت هلندیان هستند، از ایرانی، ارمنی، مغربی و بنگالی از هرگونه تعرض و آزاری در ایران مصون خواهند بود. ۱۹- اگر در حوزه حکومت شاه کشتی هلندی در دریا غرق شود و محمولات تجاری آن به وسیله بی از آب در آید، همه مأموران دولتی موظفند، پس از دست یافتن بدین گونه محمولات، آن‌ها را بی درنگ برای کمپانی هند شرقی هلند بفرستند، بی آن که چیزی مطالبه کنند. ۲۰- به آن‌ها اجازه داده می‌شود، هرگونه اسب یا حیوانات دیگر را از ایران صادر کنند. ۲۱- از سفایینی که در این زمان (سال ۱۶۲۳ - ۱۰۳۳) محمولاتی به شیراز یا بندر هرمز وارد کنند، حقوق گمرکی گرفته نخواهد شد. ۲۲- راهداران حق ندارند از کالاهای هلندی حق راهداری بگیرند. (در این جا اصلاحیه بی اضافه شده است: «هلندیان اجازه دارند همه

گونه کالا به جز اسب و امتعه ممنوعه دیگر که مستلزم اجازه قبلی است، از ایران صادر کنند»<sup>۱</sup>. ۲۳- هرگاه سفیری از هلند به ایران آید و آزادی های بیشتری برای ملت هلند درخواست کند، شاه قول می دهد با درخواست های او چنان که معقول و مقرون به صواب باشد موافقت کند<sup>۲</sup>.

به دنبال بستن این پیمان، مجلس حکومت عامه هلند در تأیید پیمان به شاه عباس نوشت: «... خداوند توانا اراده فرموده است که نیروهای ما در برابر دشمنان مان زورمند و استوار باشد... بسیار خرسندیم از این که دوستی و مودت آن شاهنشاه را با توفیق بسیار به دست آورده - ایم». «با کمال خرسندی خبر یافته ایم که از چندی پیش حکمران کل هند شرقی به بازرگانان باتاویا Batavia اجازه داده است به بنادر و حوزه حکومت امپراتوری آن اعلیحضرت سفر کنند» «از خبر تسلط اعلیحضرت بر دشمنان و بیرون راندن آنان از خاک ایران و بازگرفتن جزیره هرمز که در کار بازرگانی کشور پهناور ایران مقام و اهمیت بسیار دارد و همچنین از انعقاد قراردادی به سود دو ملت، بسیار خوشوقت شدیم». «...استدعا داریم به بازرگانان ما اجازه دهند با خاطر آسوده به کار خود مشغول و از مفاد قرارداد طرفین بهره مند باشند...»<sup>۲</sup>.

به دنبال این نامه، شاه، موسی بیگ را به سفارت ایالات متحد هلند روانه کرد. هلندی ها این زمان در تجارت با آسیا موقع ممتازی داشتند. سفیر در ۱۱ جمادی الاول ۱۰۳۵ - ۹ فوریه ۱۹۲۶ به لاهه رسید. و با مجلس ایالات متحد هلند (Etas - Généraux) مذاکره پرداخت و درخواست کرد: ۱- هرچه زودتر سفیران و نمایندگان سیاسی و اقتصادی هلند را از خاک عثمانی احضار کنند. ۲- شاه ایران اجازه می دهد کشتی های هلند آزادانه در دریای فارس آمد

---

۱- زندگانی شاه عباس: ج ۴، صفحات ۸۰ - ۱۸۷۸ (نقل از «روابط ایران و

اروپای غربی در دوره صفوی» تألیف دکتر خانباها بیانی (فرانسه). ۲- همانجا:

ص ۱۸۸۳- از همان منبع.

و شد کنند. ۳- برای راندن اسپانی از مسقط ولارک و جاهای دیگر خلیج فارس، شاه آماده است چنان که بانگلیسی ها برای پس گرفتن هرمز اتحاد کرد با دولت هلند نیز متحد شود و قرار داد امضا کند.

حکومت عامه هلند، پس از مشورت با مدیران کمپانی هند شرقی هلند، روز ۲۶ آوریل همان سال جوابی به نامه سفیر داد که منفی بود. کمپانی نظر داده بود پیشنهاد های شاه هیچ سودی برای کمپانی ندارد و در پیمانی که هست امتیازات و اختیارات کافی به کمپانی و تجار هلند داده شده است و منافع هلند را تأمین می کند. موسی بیک که مرد سیاست نبود و زبان خارجی نمی دانست و مترجمی هم نداشت، مدتی تلاش کرد و بی نتیجه به ایران بازگشت. هفت ماه بعد حکومت عامه هلند، نامه بی به شاه نوشت و تقاضاهای او را پا در هوا گذاشت. و وعده داد سفیری به اصفهان اعزام شود.

بعد از مدتی شاه عباس از نو نامه نوشت و وعده های تجاری داد و خواستار سفیر و مراوده شد. حکمران باتاویا به دستور لاهه «جان اسمیت» را به ایران فرستاد. او مأمور بود از شاه خواهش کند، بازرگانان هلندی رادر ورود هر نوع کالا به ایران آزاد گذارد، و مدت قرارداد سابق را که سر آمده بود، تمدید و تجدید کند. جان اسمیت همراه موسی بیگ، از سورات به ایران حرکت کرد و در ۱۳مه ۱۶۲۹ - ۱۷رمضان ۱۰۳۸ به اصفهان رسیدند؛ اما سه ماه و شش روز از مرگ شاه عباس می گذشت.

کمپانی هند شرقی هلند، در بندر عباس و لار و اصفهان مرکز و نمایندگی های خاص داشت. مرکز نمایندگی در اصفهان نزدیک میدان شاه بود. این عمارت را شاه عباس پس از ضبط، به هوبرت ویسنیک سپرد. بعد از مرگ شاه عباس، ویسنیک، یکی از خواجه سرایان شاه صفی را واداشت ملك آن عمارت را از شاه صفی با اجازه فروش، مطالبه کند. خواجه، خانه را به نماینده، کمپانی هلندی فروخت، و سرانجام عمارت به تصرف کمپانی درآمد.

مرکز کمپانی در بندر عباس، در همسایگی کمپانی انگلیس و نزدیک مرکز بازرگانی فرانسه بود ولی در سال ۱۶۹۸م - ۱۱۰۹هـ ق هوگ کامر، نماینده کمپانی، تجارتخانه بی با عمارت و انبارهای بزرگ در انتهای شرقی بندر، کنار دریا بنا کرد.

گذشته از نقش طراز اول پرتغال - اسپانی، پاپ روم و انگلیس و کمپانی هند شرقی هلند، در پیوند با کمپانی انگلیسی، در سیاست و تجارت دوران صفویه، که ایجاب می کرد جدا و در رابطه، تنگاتنگ با هم مورد مطالعه قرار گیرد، تزار روس، حکومت ونیز، لهستان، فرانسه و کشورهای دیگر نیز به ترتیب نقش مهم در روابط سیاسی و بازرگانی با ایران داشتند که به خصوص روابط ایران و روس، تا دو قرن بعد منشأ تغییرات عمده در ایران شد. و جای اسپانی، روس تزاری در رقابت با انگلیس در جوار ایران قرار گرفت. مسیر حرکت سیاست تزاری در ایران، از همان آغاز قابل تشخیص است.

آغاز رابطه، سیاسی تزارها نیز مانند بیشتر روابط اروپایی ها با ایران، به دوران حکومت اوزون حسن بازمی گردد. در سال ۸۸۰ هـ - ۱۴۷۵م، ایوان واسیلی یوویچ (ایوان سوم) سفیری نزد اوزون حسن فرستاد. باردم «کمپانی مسکوی» انگلیسی که برای باز کردن باب بازرگانی از راه دریای خزر، میان روسیه و کشورهای آسیای مرکزی تأسیس شده بود، مشتوق روسیه در ارتباط با ایران شد. هدف این بود که راهی برای تجارت ابریشم ایران باز شود و تجارت ابریشم ایران را که پرتغالیان از راه خلیج فارس قصد انحصار آن را داشتند، با گشایش راه تازه از انحصار آنان بیرون بیاورد. این کمپانی تا سال ۹۸۷ هـ نماینده و کالا به ایران می فرستاد.

اما رنگ سیاسی رابطه با تزار روس، به مناسبت نزدیکی قلمرو تزار با

ازبکان و با عثمانی، بیشتر بود. از جمله در سال ۵- ۹۹۴ هـ شاه محمد خدابنده - پدر شاه عباس - سفیری به نام هادی بیگ به دربار فدور اول پسر و جانشین ایوان مخوف فرستاد و خواستار دوستی و اتحاد با دولت مسکوی شد و حاضر شد در برابر این دوستی، شهرهای باکو و دربند را - که این زمان به تصرف عثمانی در آمده بود - به روسیه تسلیم کند!

هادی بیگ به دربار فدور ایوانوویچ رفت و تزار او را با سفیری خاص به نام گرگوری - واسیل چیکوف روانه ایران ساخت. در هشتراخان دو هیأت خبر شدند که شاه محمد خدا بنده از سلطنت خلع شده و شاه عباس جای او نشسته است. سفیر روس عنوان نامه را به نام شاه عباس تبدیل کرد. و در جمادی الاول ۹۹۷ در قزوین به حضور شاه عباس رسید. فدور ایوانوویچ، از بخشیدن شهرهای باکو و دربند سپاسگزاری کرده بود.

شاه عباس هم به سفیر گفت برای تحکیم دوستی و یگانگی دو دولت، چنان که پدرش تعهد کرده، شهرهای دربند و باکو را که در تصرف عثمانی است به تزار می بخشد. سفیر تزار در ۱۲ رجب ۹۹۷ - ۲۸ مه ۱۵۸۹ همراه سفیران ایران، هادی بیگ و بوداق بیگ به روسیه باز گشت. در گیلان نیز، خان احمد (که خود مستقیم و خصوصی با دربار تزار و دربار عثمانی هردو رابطه دوستانه داشت) وزیر خود خواجه حسام الدین لنگرودی را به عنوان سفارت از جانب خویش همراه آن ها فرستاد. در روسیه فرستاده تزار به شیوه شاه عباس سفیران را چندین ماه منتظر نگاه داشت و در چند شهرگرداند تافدور ایوانوویچ از جنگ سوئد به پایتخت برگشت و دو روز بعد آن ها را پذیرفت.

در نامه شاه عباس هم آمده بود که: «... در نامه خجسته خود مطالبی در باره دربند و باکو نوشته بودید، ما این دو شهر را به آن برادر ارزانی می داریم و همواره آرزومند دوستی و یگانگی با آن پادشاه عظیم الشان هستیم. خواهش آن که مقداری خز و سنجاب و سمور خوب و بازهای



شکاری خاکستری، که دارای خال های سرخ و برای شکار در ایران شایسته باشد، برای ما بفرستید...». در ملاقات محرمانه با کودونف، وزیر تزار - که بعد از وی تزار شد- سفیران شاه عباس گفتند شاه انتظار دارد، وی کاری کند که سرحدات دو کشور، هرچه زود، به هم نزدیک تر شود. و دولت ایران با لشکر کشی دولت مسکوی به شهر های باکو و دربند و تصرف آن دو شهر موافقت می کند و حاضر است خود نیز در همان حال به آذربایجان و شروان و گرجستان لشکر کشد و دست سلطان عثمانی را از این ممالک کوتاه سازد.

جواب تزار هنگام تودیع این بود: «به زودی سفیرانی به دربار شاه ایران خواهد فرستاد تا در بارهء پیشنهاد های او مذاکره کند». و با فرستاده خان احمد گیلان نیز مهربانی کرد و در نامه یی برای وی اورا به «الطاف و مراحم خاص» خود امیدوار ساخت. و وعده داد که راه تجارت میان روسیه و گیلان راباز گذارد. در همان زمان شاه عباس به خان گیلان بد گمان شده در صدد تسخیر ولایت او بود. خان احمد سرداری را به مسکو فرستاد و از تزار خواست برای جلوگیری از حمله شاه ایران سپاهی به یاری او بفرستد. فرستاده در جمادی الاول ۱۰۰۰ به مسکو رسید. تزار به درخواست او جواب موافق داد اما چون سفیر به هشر خان رسید، معلوم شد شاه عباس گیلان را تصرف کرده و خان احمد به دربار عثمانی گریخته است. مأموران تزار، هدایایی را که برای خان فرستاده شده بود، از سفیر ها پس گرفتند و برای امیر گرجستان فرستادند.

در آغاز سال ۱۰۰۱ شاه، حاج خسرو را در رأس هیأتی به سفارت روسیه فرستاد. مأموریت حاج خسرو برای خرید کالای روسی و «مخصوصاً اسلحه و آلات نبرد» بود و مأمور بود در بارهء چهار کشتی ایرانی که مأموران مسکو در هشرخان، توقیف کرده بودند، مذاکره کند و دستور آزادی آن ها را بگیرد. يك ماه پس از عزیمت حاج خسرو، فرستادگان دیگری به نام حاج اسکندر خان و حاج محمد به بندر هشر خان رسیدند و به مسکو رفتند. تزار آن ها را

نپذیرفت، چون به قصد معامله تجاری و خریدن امتعه و اجناس مخصوص روسیه فرستاده شده بودند. بعد هم بابت هدایایی که شاه عباس فرستاده بود، از تزار مقداری پوست خز و سنجاب و روباه و... خواسته بود که چون بهای آنچه سفیران شاه برگزیدند از قیمت هدایای شاه بیشتر بود، مأموران روسی تفاوت بهای آن را مطالبه کردند و حاج اسکندر از پرداختن تفاوت بها خود داری کرد، به فرمان تزار تمام هدایای شاه عباس را به او پس دادند.

فدورایانوویچ در سال ۱۰۰۲ / ۱۵۹۳ از مصالحه شاه عباس با سلطان مراد سوم، خبر شد و سفیری به نام آندره دیمیتروویچ سونی گورودسکی را همراه ۶۳ نفر از درباریان، به ایران فرستاد. تزار به شاه نوشته بود: چون شنیدیم که دولت ایران با عثمانی راه صلح و آشتی پیش گرفته است، نخست متعجب شدیم و می خواستیم از فرستادن سفیر خود داری کنیم اما چون حقیقت امر بر ما روشن نیست، سونی گورودسکی و همراهان وی را برای فراهم ساختن وسائل استحکام بنای دوستی و یگانگی دو دولت روانه ایران کردیم. و در نامه دوم نوشته بود چون حاج اسکندر و همراهان وی که مردمی نادان و بی تجربه اندنخواستند امتعه و اجناسی را که با خود داشتند به بهای عادلانه بی با امتعه و اجناس روسی مبادله کنند، ایشان را مرخص کردیم و خواهش داریم که از این پس این گونه اشخاص ناشایسته را به سفارت نزد ما نفرستید.

به دنبال سفیران روس، شاه عباس امامقلی بیگ پاکیزه ترکمان را به سفارت به مسکو فرستاد که چند ماه در مسکو اقامت داشت. اندکی بعد، شاه هادی بیگ را به همراه بازرگانی به نام علی خسرو به روسیه فرستاد و وسیله هادی بیگ از تزار خواست دولت های ایران و روسیه سفیران مقیم در دربار يك دیگر بفرستند تا دو دولت بتوانند به دستیاری سفیران خود هرچه زودتر مقدمات اتحاد نظامی را برای بیرون راندن ترکان عثمانی از سرحدات دو طرف و باز کردن راه های مناسب بازرگانی فراهم سازند.

فدور ایوانوویچ، همراه آن‌ها در سال ۱۰۰۶ هـ سفیری به نام شاهزاده واسیلی توفیاکین با هیأتی ۷۷ نفری روانه ایران کرد. سفیر در راه درگذشت. منشی او، میلیانف جانشین وی شد ولی او هم پس از ورود به گیلان با گروهی دیگر از همراهانش به مرض وبا مرد. از این هیأت تا به روسیه باز گشت سه تن بیشتر زنده نماندند.

فدور ایوانوویچ در ژانویه ۱۵۹۸ درگذشت و برادر زنش «بوریس گودونف» جای وی نشست. شاه عباس در این سال حسینعلی بیگ بیات و سر آنتونی شرلی را از راه روسیه به اروپا فرستاد. سفیر نامه‌یی برای تزار داشت که او را به اتحاد نظامی جهت مقابله با عثمانی دعوت می‌کرد. گودونف می‌خواست پادشاه ایران را علیه عثمانی - که به مرزهای روسیه هم تجاوز کرده بود - برانگیزد. پیشنهاد شاه عباس، او را بیشتر در این سیاست مصمم کرد. الکساندر فنودوروویچ زاسکین - از بزرگان روس - را با هیأتی روانه ایران کرد. او مأمور بود موافقت تزار را با عقد پیمان نظامی در مقابل عثمانی به شاه اطلاع دهد و به شاه عباس توصیه کند در باره عقد اتحاد نظامی / سیاسی با رودلف دوم امپراتور آلمان نیز مذاکره کند.

چند سال بعد، شاه عباس پس از پیروزی هایش بر عثمانی در ارمنستان، مهدیقلی بیگ را همراه سفیر آلمان به روسیه و آلمان روانه کرد و خواست سفیر ایرانی از کمک‌های تزار در این لشکرکشی سپاسگزاری کند. این هیأت در غازان به سفیر ایرانی دیگری رسیدند که باز می‌گشت تا خبر دهد تزار سپاهی از چند هزار تفنگچی کارآموده و چند عراده توپ به یاری پادشاه ایران فرستاده است تا قلعه دریند را محاصره کنند.

بوریس گودونف، در نامه‌یی که برای امپراتور آلمان، رودلف دوم، به سفیر آلمان سپرد، از جمله نوشت: «... ضمناً آن برادر گرمی از ما نیز خواسته بودند که در این امر (تشویق شاه عباس به جنگ با عثمانی) یاری کنیم...»

«... به اعلیحضرت شاه ایران نوشتیم و خواهش کردیم که با برادر گرامی ما ... مناسبات برادرانه بر قرار سازد و با ایشان بر ضد سلطان متحد شود» و «جناب یاروسلاوسکی را ... روانه دربار شاه ایران کردیم تا از او خواهش کند به پاس محبتی که به ما دارد، خود فرماندهی سپاهی را که به جنگ سلطان می - فرستد به عهده گیرد و هرگز با وی صلح نکند، و وعده دادیم که در این صورت هر وقت که بر ضد سلطان به جنگ پردازد، با او مساعدت خواهیم کرد. اعلیحضرت شاه ایران نیز به خواهش ما خود فرماندهی سپاه را به عهده گرفته از ممالک خود خارج گشت و به جنگ سلطان که دشمن آن برادر گرامی است قیام کرد. مانیز یکی از رعایای خود الکساندر گروزینسکی را با سپاه فراوان به یاری وی روانه کردیم». «حکام دیگری هم که ممالک شان همسایه ایران است و پیش از این مطیع ترکان بوده اند به گروزینسکی پیوسته اند». «به یاری خدا و کمک ما، شاه عباس بر ترکان شکست های سخت وارد ساخته، شهر ها و ایالات بسیاری از ایشان گرفته ... و در ممالک سلطان از کشتن و یغما دریغ نکرده است». «اعلیحضرت پادشاه ایران بنا به خواهشی که از او کرده ایم جنگ با سلطان را همچنان ادامه خواهد داد و اخبار پیروزی های خود را توسط سفیر خویش ... برای ما فرستاده است...»<sup>۱</sup>.

پس از پیروزی های شاه عباس بر عثمانی، مرزهای ایران و روسیه به هم نزدیک تر شد. شاه عباس در پی فتح آذربایجان و ارمنستان، سفیرانی به دربار مسکو فرستاد و به جانشینان بوریس گودونوف که در سال ۱۰۱۳ - آوریل ۱۶۰۵ در گذشته بود، خبر فتوحاتش را داد و خواست با او در جنگ با دشمن مشترک یاری کنند.

در سال ۱۰۱۶ به واسیلی ایوانوویچ شوپسکی نوشت که شهر شماخی

۱- زندگانی شاه عباس : ج ۴، (ضمائم)، صص ۷۰ - ۱۶۶۹ (از: اینترپرسیکوم).

سفرنامه ژورژ تکتاندرفن دریاپل. ترجمه شارل شفر، صص ۳ - ۱۰۰.

را از عثمانی پس گرفته است و هرگاه دولت مسکوی به این شهر نیازمند باشد، دولت ایران در تسلیم آن به کشور دوست خود مضایقه نخواهد کرد: «چون که ما دوستیم و همه چیز ما از شماست و شرط دوستی نیز همین است.» در سال ۱۰۱۹ شاه کشیش پرژان تاده را مأمور مسکو و پایتخت های اروپا کرد. او نامه یی برای تزار برد که: «... قبل از این که میانه ما و ایشان الکای ترك فاصله بود جماعت ترك مانع ساختن قلاع شده با ایشان در مقام منازعه بودند. حالا که ... الکای مذکور به دست منسوبان این جانب در آمده و فاصله نیست، طریق محبت آن است که مقرر فرمایند در قلاعی که به ایشان متعلق بوده در قرب جوار این حدود داشته اند و در هر جا که خواهند قلعه ساخته چنان نمایند که تجار و سوداگران اُرس بدین ولایت تردد و آمد و شد نموده از آن راه تردد نمایند که فایده آن جماعت ترك نبرند... تحریراً فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۱۹.»

در اواخر سال ۱۰۲۲، پرژان تاده از هشترخان نامه ملکه روسیه را دریافت کرد و برای شاه عباس برد که از سفیر اعزامی خود یاد می کرد. و همان سال میخائیل رومانف در روسیه تزار شد و یکی از درباریانش - میخائیل نیکی تیچ تیخانوف را با عنوان سفارت به ایران فرستاد. و او با درباری دیگری به نام آلکسیس بوخارف، و امیر علی بیگ سفیر شاه عباس که در مسکو بود، روز ۱۹ ذی حجه ۱۰۲۲ - ۳۰ ژانویه ۱۶۱۴ از راه خراسان عازم ایران شد و در اواخر شعبان ۱۰۲۳ به قزوین رسید.

این سفیر روس در گزارش خود - همانند گزارش های دیگر هیأت های روسی - از خست دولت ایران می نویسد و اینکه غالباً او و همراهانش در طول راه از مشهد به قزوین، پیاده راه می پیمودند. و دولت ایران هیچ پولی برای لوازم سفر در اختیار شان نگذاشته بود. حتی مخارج خوراک و مسافرت امیر علی بیگ را هم از جیب خود می پرداختند.

شاه عباس در قزل آغاج ، سفیران رومانف را به حضور پذیرفت و با ایشان به سلامت سلسله رومانف شراب نوشید و در دیدار شش روز بعد به آنها اجازه داد به روسیه بازگردند و گفت : «... از جانب من به پادشاه خود بگویید که من او را مانند برادر و دوست یگانه خود می دانم ... و انتظار دارم شهرها و قلعه هایی را که پیش از این در نزدیکی ما داشته اند بار دیگر آباد سازند تا دو کشور بیشتر به یک دیگر نزدیک شوند . و میان ارمنستان و گرجستان تا نواحی قریم (شبه جزیره کریمه) مانع و فاصله بی نماند. و بتوانیم به آسانی بر ضد دشمن مشترک خویش با هم یاری و همکاری کنیم . و نیز به برادر معظم من پادشاه روس بگو که اگر به پول یا سپاهی نیازمند باشد برای او خواهم فرستاد . چنان که اگر برای من هم لازم باشد از او خواهم خواست...»

شاه فولاد بیگ سردار ایرانی را به سفارت ، همراه ایشان روانه کرد. سفیر ایران در پاییز سال ۱۰۲۴ هـ - ۱۶۱۵م به مسکو رسید و تزار روز ۱۹ رجب آن سال او را پذیرفت و با نامه دوستانه برای شاه عباس، باز گرداند. رومانف پیش از رسیدن سفیران به مسکو ، سفیر دیگری به نام ایوان بریخوف، به دربار ایران فرستاده بود. مناسبت اعزام سفیر ، فتوحات شاه عباس و شکست های عثمانی و نیز طفیان یکی از سران روس در بندر هشتر خان بود. سفیر روز ۱۹ رمضان در کنار رود خانه کر، نزدیک تفلیس، به اردوی شاهی رسید و سه روز بعد به حضور شاه بار یافت، و نامه تزار را که حاوی فتحنامه وی در جنگ با لهستان بود، تقدیم کرد. نامه به زبان ترکی بود . شاه به سلامت تزار جام شرابی نوشید و گفت : « دشمن برادر من مثل این جام خالی و نابود باد!».

تزار در سال ۱۰۲۷ هـ ۱۹ - ۱۶۱۸م سفیران تازه به دربار شاه عباس روانه کرد. سفیران دو تن بودند: یکی سفیر بزرگ از کنیازها - اسیل زادگان درجه اول روس - ایوان وروتینسکی ، دیگری ایوانوویچ از اسیل

زادگان درجه دوم. یکی از منشیان تزار هم با ایشان بود که خود را با سفیران برابر می شمرد. هیأت همراه سفیران شامل ۱۵۰ نفر بود. شاه عباس آن ها را در ۲۴ ذی قعدة ۱۰۲۷ - ۱۴ نوامبر ۱۶۱۸ به حضور پذیرفت.

میخائیل رومانف به سفیر خود دستور داده بود، از شاه عباس کمک مالی درخواست کند و به شاه بگوید در برابر چنین مساعدتی تزار سند رسمی به دولت ایران خواهد داد و حتی حاضر است هشتر خان را نیز به عنوان ودیعه به ایران بسپارد. مبلغ وامی که تزار خواسته بود به درستی معلوم نیست ولی سفیر در ضمن مذاکرات به شاه گوشزد کرده بود مخارج لشکر کشی روسیه به لهستان هر سال نزدیک ۴۰۰ هزار منات است. نصرالله فلسفی می نویسد: «سفیران روسیه، چون شاه از دادن وام به تزار خود داری کرده بود ایران را ناراضی ترک کردند. شاه فولاد بیگ را به عنوان سفارت همراه ایشان کرد و مقداری کالای ایرانی هم که در روسیه خواستار داشت با او فرستاد تا آنجا به فروش رساند. ولی معلوم نیست وجهی را که از فروش آنها حاصل شد به دولت روسیه داده باشند زیرا در این باره هیچ سندی به دست نگارنده نرسیده است»<sup>۱</sup>.

از این زمان (۲۸ رمضان ۱۰۲۸-۲۲ اوت ۱۶۱۹) تا مرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۸ و جلوس شاه صفی، سفیران خاصی بین دو کشور رفت و آمد نداشتند. همین وضع تا دوره شاه عباس دوم برقرار بود. در این فاصله الکسی پس از میخائیل رومانف به سلطنت رسید. حمله عثمانی به ایران و تسخیر و تصرف بغداد و بین النهرین، که نشان ضعف قدرت پادشاهی صفوی بود، دربار تزار رانیز وسوسه می کرد، به خصوص که در این فاصله، حرکت سینه خیز روس به مرکز و غرب آسیا ادامه داشت. الکسی در سال ۱۶۶۴م - ۱۰۷۵هـ دو سفیر، در رأس یک هیأت بزرگ به ایران فرستاد تا در باره مسائل بازرگانی و سیاسی میان دو کشور گفت و گو کنند. هیأت های روسی همیشه

---

۱- زندگانی شاه عباس : ج ۴، صفحه ۱۸۷۹

شمار زیادی عضو داشت و توجه دیگران را جلب می کرد. این بار دو سفیر تزار يك هیأت هشتصد نفری همراه داشتند - که برای ایرانی ها نیز نا منتظر بود - و نسبت به بزرگی هیأت، توقعات بیشتر در جلب معافی ها و امتیاز های بازرگانی و سیاسی با خود آورده بودند. در قزوین، رفتار درشت کاروان روسی به برخوردی الحجامید یکی از افراد هیأت کشته شد. شاه عباس دوم نیز سفیران تزار را نپذیرفت و دستور داد هیأت را از ایران بیرون رانند. الکسی، خشمگین از رانده شدن سفیرانش، به ناوگان روسی دریای خزر فرمان داد به ایران حمله کنند. ناوگان روسی در کرانه های مازندران به تاخت و تاز پرداختند و شهر نوساز فرح آباد را آتش زدند، و در استرآباد، نیرو پناه کردند و در شبه جزیره میانکاله، مستقر شدند. مرزداران ایران، روسی ها را محاصره کردند، بیشتر آنان اسیر شدند و اندکی توانستند بگریزند.

در سال های ۱۷۰۸م/ ۱۱۲۰ هـ و ۱۷۱۵م/ ۱۱۲۷ هـ باز سفیرانی از مسکو به دربار شاه سلطان حسین اعزام شدند. این زمان عصر پتر کبیر در روسیه بود، که به پیروزی های بزرگی بر عثمانی در دریای سیاه رسیده بود و از طریق رابطه دائم بازرگانان و فرستادگان ناشناخته خود، در شهر های ایران و اصفهان، اطلاعات دقیق از امکانات و توانایی های دولت صفوی داشت. موضوع اصلی سفر هر دو هیأت دامن زدن به بحران و هرج و مرج درون و بیرون دربار صفوی بود. و سفیر دوم مأمور بود خرید انحصاری ابریشم را با شاه در میان بگذارد.

و سرانجام هنگام هجوم رئیس قبیله غلزایی به اصفهان، نیروی چشم انتظار تزار، در سال ۱۷۲۲م/ ۱۱۳۴ هـ دریند و در سال بعد باکو را تسخیر کرد و بندر انزلی را به اشغال درآورد. در همین سال تهماسب میرزا، پسر شاه سلطان حسین، اسماعیل بیگ را به تقاضای کمک نزد پتر فرستاد و اسماعیل بیگ به عنوان سفیر شاه در پترزبورگ - ۱۲ دسامبر ۱۷۲۳ - ۱۲ ذی حجه



۱۱۳۵- قراردادی امضا کرد که طبق ماده ۲: «شهرهای دربند، باکو و تمام توابع و بخش‌های آن در طول دریای خزر و همچنین ولایات گیلان و مازندران و استرآباد برای همیشه» به تزار واگذار می‌گردید. و قوای روس گیلان را گرفت ولی به تسخیر مازندران و استرآباد موفق نشد.

و نیزی‌ها در تجارت با ایران پیشگام بودند: سابقه آنها به آغاز قرن هشتم هجری می‌رسید. در سال ۷۲۰ هـ ابوسعید به آنها اجازه داد در سراسر ایران به آزادی مسافرت و تجارت کنند و جز حقوق گمرکی - از انواع مالیات‌ها معاف باشند. و مأموران دولتی نیز دستور یافتند که هرگاه ایلچی دولت و نیز از ایشان در باره بازرگانان یا سایر اتباع و نیزی خواهشی کند، از اجرای آن خودداری نکنند. سه سال بعد نماینده و نیزی با سمت کنسولی به تبریز وارد شد و بازرگانان و نیزی به سرعت در آنجا تجارتخانه‌ها دائر کردند، و کارشان چنان بالا گرفت که در سال ۷۲۸ حکومت و نیزی بازرس مخصوص برای رسیدگی به وضع اتباعش به تبریز فرستاد. در دوره اوزون حسن، بازرگانان و نیزی تجارت ابریشم و بسیاری از محصولات و امتعه گران‌بهای چین و آسیای مرکزی را در بازار ایران به خود منحصر ساختند. و کنسولان و مأموران مخصوص از و نیزی به کانون‌های تجاری آنان در تبریز و لاهیجان و پاره‌یی شهرهای خراسان اعزام شد. در جنگ اوزون حسن با سلطان محمد فاتح نیز چند افسر و تعدادی سرباز کارآزموده و نیزی با سلاح آتشین در سپاه اوزون حسن بودند. همان‌طور که مشوق او به جنگ با عثمانی شدند.

اما نخستین رابطه و نیزی‌ها با صفویه در دوره شاه اسماعیل اول است که پس از شکست چالدران، کوشید با اروپایی‌ها خاصه با مجارستان و آلمان و نیز، اتحاد کند، و فرستادگانش در آسیای صغیر به دست ترکان عثمانی افتادند و کشته شدند. و در ماه شوال ۹۲۹- اوت ۱۵۲۳ وسیله فرر پتروس، که

از جانب شاه مجار نزد او آمده بود برای پادشاه مجار و شارلکن امپراتور آلمان و دوک ونیز، نامه فرستاد و خواست با وی در جنگ با سلطان عثمانی از سوی غرب یآوری کنندو همین کشیش، بیش از يك سال از مرگ شاه اسماعیل - در ۶ ذی قعدة ۹۳۱ - ۲۵ اوت ۱۵۲۵- پاسخ شارلکن را به تبریز آورد. در زمان شاه تهماسب، شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدا بنده، روابط اروپا و ونیز با دربار صفوی بی رونق بود. و شاه عباس، با ونیز بیشتر رابطه تجاری داشت. و باردیگر کانون های عمده تجارت و معامله ابریشم مانند رشت، لاهیجان، اردبیل، تبریز، اصفهان محل فعالیت آن ها شد. علاوه بر «دوچه»، شاه عباس، با نمایندگان سیاسی و تجاری ونیز در نواحی مختلف آسیا و اروپا، بی - واسطه در امور تجارت و سیاست مربوط بود و مکاتبه می کرد. هنگامی که در ۱۰۲۸ هـ مصالحه او با سلطان عثمانی شهرت یافت کنسول ونیز در حلب نامه، گله آمیز به وی نوشت و شاه جواب داد: «... آن چنان که ما می خواهیم رومیان (عثمانی) صلح نمی نمایند و به طریقی که ایشان می گویند ما قبول نداریم. پس چگونه میان ما با رومیان صلح واقع خواهد شد و به چه صورت مصالحه صورت خواهد گرفت...» .

با این وصف نخستین سفیران رسمی شاه عباس که به اروپا رفتند - سرآنتونی شرلی و حسینعلی بیات - دوچه ونیز آن ها را به قلمرو خود راه نداد، تا سلطان عثمانی از وی نرنجد.

آغاز رابطه ایران با لهستان نیز به پیش از سلطنت صفوی می رسید. هنگامی که یکی از افراد خاندان Cotarini کرمانروای ونیز از ایران و راه لهستان به ونیز باز می گشت، در سال ۸۷۹ هـ نامه اوزون حسن را که خواستار اتحاد علیه عثمانی بود برای کازیمیر ۴ به لهستان برد.

از سلسله صفوی شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدا بنده با استفان باتوری رابطه داشتندو سفیران وی مکرر به ایران آمدند. در زمان شاه عباس

رابطه بیشتر شد. سیگیسموند سوم نخستین سفیرش صفر مرداویج را در سال ۱۰۱۱ هـ برای خرید ابریشم و صدور به لهستان فرستاد و او امتیازاتی برای اتباع لهستان کسب کرد. در سال بعد (۱۶۰۳ م) که هیأت سه نفری کشیشان کرملی از جانب پاپ کلمنت هشتم مأمور ایران شدند، نامه هایی از تزار، شاه لهستان و امپراتور آلمان برای شاه عباس داشتند. شاه لهستان نوشته بود: «التماس ... چنان است که از واسطه دوستی و یگانگی ما این جماعت را در آلکه خود عزت تمام بکنند و اگر احیاناً جماعت عیسویان نزد پادریان آمد و شد نمایند، احدی مزاحمت نرساند و گذارند در دین و آیین خود به سر برند».

فرانسه، خیلی دیر به سراغ ایران آمد. رافائل دومان، کشیش فرانسوی در سال ۱۸۴۲م - ۱۰۵۲ هـ برای تحقیق به اصفهان رسید و زبان فارسی آموخت و در هر زمینه مطالعه کرد. کتاب او به نام «وضع ایران در ۱۶۶۰» گزارشی بود که برای کلبر وزیر دارایی فرانسه تهیه شده بود و کلبر بر اساس دانستنی های این کتاب به تأسیس کمپانی هند شرقی فرانسه، اقدام کرد.

نخستین هیأت تجاری / سیاسی فرانسه در سال ۱۶۶۴م - ۱۰۷۵ هـ به اصفهان رسید و به کسب امتیاز هایی از شاه عباس دوم برای تجارت نائل گشت. کمپانی هند شرقی فرانسه که در ۱۶۷۰م تأسیس شد بر اساس همان توافق ها در اصفهان و در بندرعباس تجارتخانه دایر کرد. و در سال ۱۷۰۸م - ۱۱۲۰ هـ قراردادی با شاه بست که امتیاز هایی به مبلغان و کشیشان مسیحی فرانسه می داد. اما نقش سیاسی فرانسه بیشتر در وساطت چند سال بعد، علیه ایران بین روس و عثمانی، ظاهر شد.

## استقرار روحانیت شیعه

چنان که دیدیم، انتظار به قدرت رسیدن، در درون مذهب شیعه امامی در نیمه قرن سوم هجری دستخوش استحاله می شد. و در آن هسته تازه بی پدید آمد : هسته فقاہت، که با اعلام وجود امام غایب ، تمام اختیارات امام را (که از اختیارات مشابه فقیهان سنی بیشتر بود) به عنوان نایب امام به خود اختصاص داد. و این هسته که در دوران نوآب اربعه شکل گرفت، هم فقه جعفری، یا امامی را مدون ساخت و هم دو مرحله پر تلاش را برای گشودن جا و مقام خویش در مجموعه رسمی و پذیرفته شده فقه اسلامی از سر گذراند. نخست در بغداد، و تا زمان استیلای جنگجویان سلجوقی بر آن شهر ؛ ولی پس از این استیلا خود را بی دفاع دید و کانون آن به نجف، خراسان و بعد، حله انتقال یافت.

مرحله دوم، پس از استیلای هلاکو بر بغداد و برچیده شدن بساط خلافت در آنجا بود، که از جمله با زیرکی فقیه شیعه، علامه حلی، راه برای به کرسی نشستن فقه شیعه امامی هموار گشت و گرچه شرایط اجتماعی، حتی به ترکان جرأت انتقال کرسی فقیه سنی را به شیعه امامی نمی داد، ولی استیلای آنها و تأثیری که بجا گذاشتند، به تلامم و تحمل پذیری فقاہت شیعه و نمایندگان مذاهب سنی انجامید؛ تا آنجا که در دوره ایلخانان و تیموریان، در

شهرهای مختلف قلمرو اسلامی آنها، اقلیت شیعه امامی و اکثریت سنی - جز در شرایط استثنایی توطئه - با هم و کنار هم می زیستند.

ولی ناگهان با ظهور شاه اسماعیل، «صوفی بزرگ» و «مرشدکامل» این مرحله همراه يك توفان، پایان یافت. و شاه اسماعیل که ترکیبی عجیب از ذکاوت، جرأت و فرصت طلبی توأم با قساوت بود، با تأسیس اراده گرایانه، حکومت شیعه، امامی در ایران - که بی هیچ نوع حضور و کوشش و تلاش از جانب معتقدان این مذهب انجام گرفت - مرحله، سومی را در رابطه، شیعه، امامی و مذاهب سنت پی افکند. مرحله یی که باید آن را بهره برداری سیاسی روز، از اختلاف سیاسی نهمصد سال پیش از آن، نامید. و در این راه چندان پیش رفت که هرکس خلفای سه گانه را «سب» نمی کرد، جان خود را از دست می داد، بی هیچ بازخواست از قاتل. و دامنه، این کشتار و اختلاف تعصب آمیز به جایی کشید که حتی مزار ابوحنیفه در کوفه به چنان سرنوشت عبرت انگیز دچار گشت. و استخوان های هشتصد ساله، فقیهی علاقه مند به خاندان علی را از زیر خاک بیرون کشیدند و در آتش سوزاندند!

کشتاری که در سراسر قلمرو شاه اسماعیل، از اهل سنت شد، هیچ کمتر و ملایم تر از کشتار جهانگشایان عرب، در صدر اسلام نبود. اما این بار مسلمانان بودند که قربانی تعصب مذهبی هم می شدند. و کار این جدال به آنجا کشید که سرانجام، پای تکفیر های مذهبی به میان آمد. و فقیهان شیعه، حکم کردند که هرکس يك سنی را بکشد، جای او در بهشت خواهد بود. و در پایتخت «خليفة عثمانی» فقیهان سنی فتوی دادند که هرکس چهار شیعه را بکشد، به بهشت می رود. و نیز فقیهان سنت فتوی دادند که جنگ با شیعه جایز و اسارت و بردگی شیعیان مباح است. فتوایی که تا لغو و منع برده فروشی، بهانه، قبایل مهاجم به شهر های شیعه نشین بود. و جنگ ها و غارت های ایلی را در سراسر دوران صفوی تا دوره، قاجار، توجیه می کرد.

برای آن که روشن شود اراده شاه اسماعیل چه اندازه بر واقعیات اجتماعی مبتنی بوده است، کافی است به خاطر بیاوریم که: به شهادت احسن التواریخ « در آن اوان (یعنی زمانی که شاه اسماعیل حکم تبعیت از مذهب شیعه امامی را در تبریز اعلام کرد) از مسائل حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری اطلاعی نداشتند زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول کتاب قواعد الاسلام (منظور قواعد الاحکام است) که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلی است که شریعت پناهی قاضی نصرالله زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی می نمودند»<sup>۱</sup>.

این نوع اراده گرایی در تحمیل مذهب، در حالی که عالمان و مدعیان مذهب از صحنه غایب بودند، جز ماجراجویی نامی ندارد. اما اتفاقی است که در تاریخ ایران افتاده است؛ پادشاهی اراده گرایانه، مذهبی را که خود نیز از آن اطلاعی نداشت، و خلاف آن عمل می کرد، به قلمرو حکومت خویش تکلیف کرد، و پس از آن که تنها در تبریز بیش از بیست هزار نفر را بابت «بیش باد - کم مباد» نگفتن کشت، در صدد تهیه عالمان دین برای تعلیم آداب و اعمال دینی به مردم - به شیوه شیعه امامی - بر آمد. و رو به سر زمین های عرب کرد. و در شام و جنوب عراق که مسکن قبایل شیعه امامی بود و سواحل جنوب خلیج فارس، به جست و جوی عالمان دین پرداخت. که با حال و هوای دیگر پرورش یافته بودند.

نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی عاملی، معروف به محقق کرکی و محقق ثانی، از نخستین مرجع های شاه اسماعیل بود، و شاه سالی ۷۰ هزار دینار برای او وظیفه قرار داده بود تا به مصرف طالبان آموزش دانش های شیعه امامی برساند. و طالبان آموزش این رشته به حوزه های خارج از ایران

---

۱- تاریخ ادبیات در ایران: ج ۵، ص ۱۵۱، نقل از ص ۶۱ احسن التواریخ

عزیمت کردند. این عالم، تنها نبود و یاران و رقیبانی هم داشت: از جمله، شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی و امیر نعمت الله حلی از سادات حله نیز چون وی داعیه نیابت امام غائب را داشتند.

هنگامی که محقق کرکی برای امامت به ایران آمد، شاه تهماسب برای وی، سالی ۷۰۰ تومان «سیورغال» معین کرد. و در عراق املاکی وقف او و خاندانش شد. محقق به شاه توصیه کرد عزالدین حسین بن عبدالصمد جبعی عاملی - پدر شیخ بهاء الدین عاملی - را به ایران دعوت کند. جز او، کسان دیگری از جبل عاملی ها به ایران رو آوردند. و نیز از بحرین و احسا و دیگر سرزمین ها صاحبان داعیه، فقاقت مذهب جعفری روانه ایران شدند. و این جمع تازه وارد که عرب بودند و فارسی نمی دانستند، حوزه های درس و بحث مذهبی را در قلمرو حکومت صفوی به دست گرفتند. و موجی را که به شوق حمایت شاهان برخاسته بود، رهبری کردند. و در مدرسه ها جز «علم دین» باقی از اعتبار افتاد. و نقش عمده را در تصرف مقام ها و حوزه ها، جبل عاملی ها داشتند. در واقع مؤسس و سازمانده روحانیت شیعه امامی در دوران نخستین شاهان صفوی کسی جز محقق ثانی نبود.

تلاش و پشتکاری که اسماعیل و پسرش تهماسب، طی بیش از هفتاد و پنج سال برای دعوت و جا انداختن عالمان شیعه امامی به کار بستند، با حمایت شدید و پر خشونت که همراه آن بود، به ثمر نشست و کار عالمان تازه، زود رونق یافت و بر ساختار سابق نظام دینی مسلط گشتند. و بی آن که قالب ها تغییر کند - که در واقع جای تغییر نداشت - به حل و فصل امور پرداختند و پر و بال گسترده شدند.

مقام بالای مذهبی در حکومت تیموریان، صدر الشریعه بود که به اداره امور و تشکیلات مذهبی می پرداخت و اجرای این تکالیف را در شهر ها به نمایندگان که شیخ الاسلام نامیده می شدند، می سپرد. شیخ الاسلام ها در

واقع عهده دار وظایف «محتسب» دوران خلافت به بعد بودند. در دوره صفوی همین روال باقی ماند، جز این که از نیمه دوره صفوی، نام صدرالشریعه، به ملا باشی - رئیس ملایان - تبدیل گشت. و ملا باشی بود که بر رعایت و اجرای احکام شرع نظارت می کرد. و در تمام امور مملکت صاحب اقتدار و نفوذ شدید شد.

«عالمان» نورسیده، از امکاناتی که شاهان صفوی به آنها دادند، به خوبی بهره برداری کردند و به پی ریزی نهاد روحانی، مستقل از سلطنت پرداختند، و آن را شیرازه بندی کردند: مجتهدان بزرگ و مرجع، از دربار مستمری و وظیفه خاص داشتند. و به فرمان شاه، برای آنها مسکن خریداری می شد و موقوفات مقرر می گشت و برای تقرب به آنها، امیران و ثروتمندان به تقدیم خدمت از هر نوع می پرداختند. ولی جدا از آن، سهم امام به مجتهدان تعلق می گرفت؛ این سهم عبارت از نوعی مالیات بود که هر شیعه موظف بود از محل عایدی خویش به امام زمان اختصاص دهد، و در غیبت امام زمان به نایب وی که «مجتهد» صاحب فتوی بود، تعلق می گرفت، و در سلسله مراتب، مدرسان و پیشنمازان از درآمد موقوفه، مدرسه ها و مسجد ها بهره مند می شدند و وظیفه مداحان (منقبت خوان ها) و تعزیه خوانان از محل موقوفه، تکیه ها تأمین می شد. متولی موقوفه، تقسیم سهمیه را بر عهده داشت و ناظر بر کار او نظارت می کرد. و طلاب، در مدرسه ها حیره داشتند و از مقرری محدودی برای معاش بهره ور بودند، و با عرضه خدمات مذهبی، به مؤمنان در ایام عزاداری و عبادت، گذران می کردند. و این سلسله مراتب، با برنامه ها و اجرای سنت های گوناگون مذهبی به هم زنجیر می شد و روحانیت شیعه را به صورت نهادی فعال و پر نفوذ در آورده بود.

به دلیل رواج علم دین، حوزه های درس ستون قدرت صنفی به شمار



می آمد. مسجد ها، کانون بسیج عام بود. و از منبر مسجد برای تحریض و تشویق مردم به انواع عبادات جمعی، و تبلیغ دینی استفاده می کردند. و تکیه ما محل برپایی سوگواری های محرم و صفر و روزهای مشخص دیگر بود. و عزا داری، که از دوران دیلمی ها، باب شده بود، این زمان تنوع پیدا کرد. با آن که گروهی از عالمان طراز اول شیعه، بر پایی نماز جمعه را خاص «امام زمان» می شناختند و در غیاب امام، آن را حرام می دانستند، گروهی که به شاخهء جبل عاملی ها می پیوست، برپایی آن را واجب می شمرد. بیشترین تعصب را در برپایی نماز جمعه و جماعت های دینی: «لیالی احیا» و ایام عبادات و عزاداری، ملا محمد باقر مجلسی مؤلف بحار الانوار و ملا باشی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین داشت. نوشته اند پس از او، دیگر هیچ کس نتوانست چنان تجمعی از مردمان در شب زنده داری های ماه رمضان فراهم آورد.

این سازماندهی که در سایهء شمشیر شاهان صفوی میسر شده بود، هم به نام نمایندهء دین، به مثابهء تنها اشتغال و هدف زندگی، جامعه را زیر سلطهء خود گرفت و پرداختن به عبادات و تن سپردن به اطاعت مذهبی را وظیفهء منحصر آدمیان معرفی کرد، که می توان گفت چیزی فراتر از حکومت مدنی بود و جنبهء «اشباع حاکمیت» داشت، و هم به تدریج در شخص شاه، و دربار وی نفوذ یافت و با معجونی ازدانش مذهبی که هیچ با راه و رسم رایج حکومت سازگاری نداشت، دستگاه حکومتی را تخییر کرد. و باداعیهء نیابت امام زمان، خود را وارث حقیقی حکومت نشان داد، بی آن که شایستگی تصاحب یا ادارهء آن را داشته باشد. و این گونه شریک یا عامل سقوط حکومت شد.

شکل گیری روحانیت شیعه برای کسب اعتبار حاکم بلامنازع جامعهء مدنی، در جهات مختلف صورت گرفت. نخست حکومت برای جا انداختن این عاملان تازه، خود به خدمت آنها کمر بست. و کسانی را که از میان قبایل شام

و جنوب عراق برخاسته بودند، و آزمونی - جز فقاقت - در کارهای مملکت نداده بودند، شأن و مقامی والا تر از امیران و وزیران ترك و ایرانی خود بخشید. از جمله شاه تهماسب کار را به جایی رساند که در تجلیل مقام یکی از آنها فرمانی نوشت و اعلام کرد: «لایح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع سید المرسلین اند با شرك در يك درجه است. پس هرکه مخالفت خاتم - المجتهدین وارث علوم سید المرسلین نائب الائمة المعصومین ... کند و در مقام متابعت نباشد بی شائبه ملعون و مردود و در این آستان ملك آشیان مطرود است.»<sup>۱</sup> و این حکم منشوری شد که تا پایان حکومت صفوی خط مشی رسمی و عمومی را در قبال عالمان دین تعیین کرد. هرچند شاهانی چون اسماعیل دوم و عباس اول، هشیاران و هر کدام به نوعی، در برابر پیشروی ملاحا مرزبندی کردند.

البته نباید فراموش کرد که فرمان شاه تهماسب هم متأثر از حدیثی بود که خود این عالمان از قول امام جعفر صادق، نقل می کردند به این مضمون: «به حکم کسی که حرام و حلال مارا در نظر می گیرد و به احکام ما عارف است، رضا دهید که من او را حاکم کرده ام. و آن کس که از حکم وی رو بگرداند، مشرك و دشمن خداست.» این که تا چه اندازه حدیث مورد ادعای آنها صحیح است، و به چه زمان باز می گردد، مطلبی جداست. ولی آنها زیرکانه در حمایت شاه تهماسب موقع خود را استوار کردند تا آنجا که شاه امیر منصور دشتکی صدرالصدور را - در دفاع از محقق ثانی - به عتاب گرفت و او ترك مقام گفت و به حوزهء درس خویش در شیراز باز گشت.

و یا شخص شاه، که به عادت پدر به انواع عیش افزاها از بنگ و باده و مفرح می پرداخت در نوزده سالگی «از جمع مناھی» توبه کرد و در وصف

---

۱- تاریخ ادبیات در ایران: ج ۵، ص ۱۷۶ نقل از روضات الجنات ج ۴ ص ۳۶۳

توبه، خود سرود :

يك چند پي زمرّد سوده شديم      يك چند به ياقوت تر آلوده شديم  
آلودگني بود به هر رنگ كه بود      شستيم به آب توبه - آسوده شديم  
(به سال ۹۴۰ هـ) و باتوبه، او «شرابخانه ها و بوزه ها و بيت اللطف و ساير نامشروعات» را بستند. و پيدااست كه چه غوغايي در شهر ها بر پا گشت. و البته صرف بنگ و حشيش و بوزه و شراب از ملأ عام به مجلس پنهاني خواص و عوام انتقال پيدا كرد: و به اين ترتيب دوره يي آغاز شد كه شاه صفوي و ملازمانش مدعي تعبد و تقدس شدند. شاه در مجلس بحث عالمان دين حضور يافت و كار احترام و اعتقاد به عالمان دين را به جايي رساند كه ادعا هاي آنان جا افتاد و براي ايشان ، مانند مشايخ تصوف، تبليغ كرامات كردند.

البته اين حمايت، تعصب آميز از ملايان مهاجر، عرض خدمتي هم از آن سو داشت. از جمله شيخ بهاء الدين، از پدرش و او از استاد خویش سيد كبير، سيد حسن بن سيد جعفر عاملی کرکی حدیثی نقل کرده است که در آن از سلطنت شاه اسماعیل - و در اصل از سیادت وی - خبر داده شده بود. و می - دانیم که پدر شيخ بهاء الدين، در زمان شاه تهماسب و به دعوت وی به ايران آمد. و جاه و مقام يافت، ولی سر انجام به ديار خویش باز گشت، و پسر وی در ايران ماند. و استاد وی هنگام لشکر کشی شاه اسماعیل به خراسان و اقامت وی در مشهد، در موكب شاه «به زيارت آستان امام هشتم شيعه» موفق شد. نیز می دانیم که این نوع حدیث سازی، و یا تغيير شأن نزول حدیث های قدیم تر، نزد ملايان مهاجر رسم بود. ۲

---

۱- همانجا: ص ۱۷۵ نقل از تذکره، نصر آبادی . ۲- متن حدیث به نقل تاریخ

ادبیات در ایران، ج ۵، زیرنویس ص ۱۰. از فهرست دانشگاه تهران ج ۳ صص ۹- ۱۲۰۸ چنین است: «ان لنا باردبیل کنز و ای کنز فلیس بفضة و لا ذهب و لکنه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثني عشر الفاً راکباً بغلة شهباء و علی رأسه عصاة حمراء»

از همان آغاز، مطابق رسم تیموریان - که خود از پیش مانده بود - مسند قضاوت به روحانیت سپرده شده بود. شاه «اقضى القضاة» را از میان عالمان طراز اول بر می گزید و او، از جانب خود قاضی برای شهرها انتخاب یا اعزام می کرد.

حالت جنگی که با اعلام مذهب شیعه، وسیله شاه اسماعیل در جامعه اعلام شده بود، عامل دیگر قدرت و سیطره عالمان دین به حساب می آمد. آنها خود نیز پس از ورود به معرکه، حالت تهاجمی را که مولود سیاست حکومتی بود، حفظ کردند و شدت بخشیدند. و با گرم کردن تنور اختلاف، به تثبیت موقع و مقام اجتماعی خویش پرداختند. ورود تعداد کثیری عالم دین از سرزمین های شام و جنوب عراق و سواحل جنوب خلیج فارس مثل احسا و بحرین، کفایت می کرد که آنها را در جامعه شاخص کند. طی صد سال تنها از جبل عامل، بیش از هزار عالم صاحب کتاب و مجتهد به ایران آمد. شماره متوسطان و طلاب، و شماره عالمانی که از دیگر سرزمین ها آمدند، از این رقم جداست. تأثیر این حضور، و تصاحب مدرسه ها و کانون های آموزش دینی و عبادت در محیط تب آلود مذهبی آشکار است.

عالمان دین، در دو جبهه به فعالیت پرداختند؛ جبهه یی که مردم را تسخیر و در جهت «عبادات» بسیج می کرد؛ و جبهه یی که متناسب با شرایط و حال و هوای زمانه، به تجدید تألیف و تدوین ادبیات شیعه امامی اختصاص داشت. و در هر دو جبهه استیلای کامل یافتند. نخستین مؤلف ادبیات شیعه در این دوره، محقق کرکی است که در سفری به خراسان، در سال ۹۱۷ هـ (در سفر دوم شاه اسماعیل به خراسان)، در مشهد رساله یی درباره نماز و احکام آن در يك مقدمه و پنج باب تألیف کرد. و هنگام اقامت در قزوین، بر کتاب قواعد الاحکام علامه حلی شرحی نوشت به نام جامع الفوائد که هرچند تألیف بزرگی

است، ولی تمام مباحث فقه را در بر نمی گیرد. و پس از او، در سده بعد دیگران سعی کرده اند تألیف وی را تکمیل کنند.

با تألیف محقق کرکی، باب تألیف در فقه و حدیث و تجوید و تفسیر باز شد و بار دیگر تألیفات اصلی و عمده قدیم را تازه کردند یا بر آنها حاشیه ها نوشتند. و در این کشاکش بارها و بارها بر حجم مطالب منقول افزوده شد. و علوم دین، به دو طریق جای مطلق علم را گرفت؛ نخست با تخطئه فلسفه و علم و عرفان، تا حد تکفیر و مرتد شناختن اهل فلسفه و اهل عرفان. و بعد - و از سر ضرورت - بستن فلسفه و علم و عرفان، به ارباب علم دینی و یا پیوند زدن حوزه درس مذهبی به حوزه فلسفه و عرفان که مجموعه دانش روز به حساب می آمد. و محصول این پیوند پدید آمدن عالمان جامع (جامع معقول و منقول) شد. و همین عالمان بودند که تا حدی توانستند با آموزش دو سوبه خود، به نیازهای اجتماعی، پاسخ بدهند؛ هرچند این پاسخ تناسبی با نیاز روز جامعه نداشت. ولی همین تدبیر نیز که در خدمت استقرار و تحکیم موقع و قدرت روحانیت به کار بسته شد، با آن که راه رشد دانش را - که به خدمت ایدئولوژی گرفته شده بود - سد کرد، باز مورد تهاجم و اعراض شدید فقیهان قرار گرفت.

اختلاف و کشمکشی که از لحظه ورود این عالمان بیگانه به ایران، در میان آنها بروز کرده بود، مجراهای تازه یی برای نمایش خود پیدا کرد. و منشأ دسته بندی های جدید در میان آنان گردید؛ دسته بندی هایی که به ظاهر ریشه، اعتقادی داشت ولی در اصل جنگ و جبهه آرایی بر سر کسب قدرت و توسعه، نفوذ شخصی بود. و در آن، گروهی که به سلاح «اخبار» مجهز بود، بر گروهی که به «اجتهاد» رو آورده بود، تا پایان حکومت صفوی پیروز ماند. جنگ اخباری و اصولی در این زمان و از نیمه دوم حکومت صفوی آغاز گشت. جنگی که در آن پای رکن های اصلی فقه شیعه، امامی نیز که آثارشان

موضوع درس و حاشیه نویسی فقیهان دوره صفوی بود، به میان آمد. گروه اخباری که مدار کارش بر حدیث و خبر منقول از امامان بود، قول اهل اصول را که به اجتهاد قائل بود، رد می کرد. و شرط صحت احکام را، قول معصوم می - دانست و معنای ظاهر آیات قرآن را نیز به تأویل و تفسیری مشروط می کرد، که از معصوم نقل شده باشد.

این جنگ بین فقیهان، جدا از مبارزه یی بود که تا حد تکفیر علیه اهل حکمت و تصوف در گرفته بود. و شامل حال کسانی می شد که بین مذهب شیعه امامی و حکمت مشاء و اشراق پل زده بودند. و در معرفت دینی جامع معقول و منقول بودند و شگفت آن است که بیشتر این «حکمت آموختگان» که پایه گذار «معقول» در آیین امامیه عصر صفوی بودند، در مقام عمل به شیوه اخباری، که مخالف اجتهاد و تعقل بود، تعلق داشتند؛ از جمله ملا محسن فیض، که مروج حکمت اشراق و مکتب ابن العربی، حکیم اشراقی قرن هفتم بود - و در همین رابطه نامش را به مدرسه فیضیه قم داده اند - در فقه مذهب اخباری داشت و با این همه مورد ملامت رقیبانش بود. (همین شگفتی را در باره ابن العربی می توان داشت که با وجود مشرب وحدت وجودی، در فقه مذهب ظاهری داشت که قشری ترین مذهب فقه سنی بود).

اختلاف نخستین گروه عالمان دین، در عصر شاه تهماسب، رقابتی علنی بر سر ریاست دینی و مقام صدر الشریعه، بین نور الدین علی بن الحسین بن عبد العالی کرکی عاملی، معروف به محقق کرکی با شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی بحرانی، و امیرنعمت الله حلّی بود. این هر سه خود را نایب امام غایب می دانستند و به نحوی داعیه رابطه با امام داشتند. و حتی بین امیر نعمت - الله - از سادات - و شیخ ابراهیم در طعن و رد محقق کرکی، نامه هایی مبادله می شد که در آنها سواد دینی محقق نیز زیر سؤال رفته است. و چنان که نام ها نشان می دهد، این سه مجتهد نایب امام، هر کدام از دیاری در سرزمین عرب

نشین آمده بودند. و آن دو دیگر، در رقابت با محقق ( که به ریاست رسید ) به صف مخالفان درباری وی، پیوستند. و تا حد هم دستی بابعض امرا در توطئه، قتل او پیش رفتند.

محقق نیز در شکست اعتبار رقیبانش از هر فرصت نزد شاه استفاده می - کرد. از جمله هنگامی که شیخ ابراهیم قطیفی هدیه ها و جایزه های شاه تهناسب را رد کرد و پیام فرستاد که به این هدیه ها حاجت ندارد، محقق در جهت جریحه دار ساختن غرور شاه، به سرزنش شیخ پرداخت که: وی با رد جوایز شاه، خلاف سنت امام حسن مجتبی عمل کرده است که جوایز معاویه را می - پذیرفت؛ در حالی که شاه تهناسب بدتر از معاویه نیست<sup>۱</sup>. ملا حسین اردبیلی و قاضی مسافر نیز از مخالفان محقق بودند. در این کشاکش بر سر ریاست دینی بُرد با محقق ثانی بود، و او بود که توانست انبوهی از اهل دیار خود را به ایران بخواند و مورد عنایت شاه صفوی قرار دهد. و شاگردانی که در ایران تربیت کرد، همه صاحب عنوان و مقام شدند تا آن جا که صد سال بعد، شیخ محمد حسن حر عاملی در کتاب امل الآمل، هزار و صد تن از نام آوران مکتبی را که محقق ثانی پایه گذاشت - و اندکی از آنان ایرانی بودند - نام می برد و معرفی می کند.

محقق ثانی، از شمار فقیهان اخباری بود، و جهت قبله را که بر اساس تشخیص دانشمندان علم هیأت معین شده بود، به اعتبار «اخبار» تغییر داد. اقتداری که محقق کرکی در دستگاه حکومت به هم رساند، منشأ پاره بی گزارش های بعدی نویسندگان رجال شیعه شده است که بعد ها دست بالا را در باره عالمان دین گرفته اند و در جهت خدمت به آرمان خویش، شاهان را زیر دست آنان نشانده اند. از جمله صاحب روضات الجنات، نقل کرده است که شاه

---

۱- تاریخ ادبیات در ایران: ج ۵، ص ۱۷۷، نقل از روضات الجنات ج ۱ - ص ۲۵

تهماسب محقق را در کارهای پادشاهی، نایب خود ساخت. و محقق، در باره، دستور خراج و کیفیت تدبیر کار خلق احکامی به اطراف مملکت فرستاد. و یا: هنگامی که محقق در قزوین به خدمت شاه تهماسب رسید، پادشاه به او گفت: تو از من به پادشاهی سزاوار تری زیرا تو نایب امامی و من از عاملان تو، و در اجرای امر و نهی تو آماده ام»<sup>۱</sup>.

جای بحث نیست که شاهان صفوی از سر نیاز سیاسی، به عالمان شیعه، امامی، ارج بسیار می گذاشته اند، ولی چون این ارج گذاری، بعد ها عطش جاه طلبی عالمان را فرو نمی نشانده است، و نیز در جهت خدمت به داعیه بی که در نهاد مذهبی برای فرا حکومت قرار گرفتن پیدا شده بود، در نمایش این بزرگ داشت به غلو پرداخته اند و دست بالا را گرفته اند تا آن جا که همین صاحب روضات الجنات، برای محقق حق عزل و نصب و صدور هر حکم و فرمان را قائل می شود، یا از قول سید نعمت الله جزایری نقل می کند که مقدس اردبیلی در تقاضای مساعدت به کسی به شاه تهماسب نامه نوشت؛ شاه برای خواندن نامه به احترام از جا برخاست و هنگامی که در نامه به جایی رسید که مقدس او را برادر خوانده بود، فرمان داد کفنش را بیاورند و نامه را در کفن نهاد و وصیت کرد او را با دستخط مقدس به خاک بسپارند؛ و یا از رابطه، میان مقدس اردبیلی و شاه عباس اول یاد می کند - که البته مقدس، سه سال پیش از به شاهی رسیدن عباس در گذشته بود! - و دو نامه از مقدس خطاب به شاه عباس و از شاه عباس در جواب مقدس می آورد، که در خور تأمل است و یاد آور کرامات شیخ صفی و ظاهر شدنش بر تیمور گورکانی، زیر پل رودخانه. در نامه اول مقدس می نویسد: «بانی ملك عاريت عباس بدانند، اگرچه این مرد کسی که مقدس از وی پیش شاه شفاعت می کند اول ظالم بود اکنون مظلوم می نماید. چنانچه از تقصیر او بگذری شاید که حق ... از پاره بی از تقصیرات تو بگذرد» و شاه

---

۱- همان جا: ج ۵، ص ۱۷۸



عباس جواب می دهد: «به عرض می رساند عباس که خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید. امید که این محباً را از دعای خیر فراموش نکنند ...»<sup>۱</sup> یا صاحب طرایق الحقایق می نویسد، شاه عباس در مکاتباتش با شیخ خضر، به وی خطاب می کرد: «به موقف عرض حضرت مخدومی قبله گاهی مدظله العالی می رساند»<sup>۲</sup>.

به یقین، بعد از آن که شاه عباس اول به تضعیف ریشه قدرت و نفوذ قزلباشان کمر بست تقویت موضع عالمان دین، اهمیت بیشتری یافت، و نزد جانشینانش شأن ملا باشی در دربار افزوده شد، تا آنجا که در زمان شاهان آخر صفوی، مصاحبت و مشاورت با ملاباشی ها رسم شده بود، و آقا حسین خوانساری، ملا باشی شاه سلیمان، و ملا محمد باقر مجلسی ملا باشی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین در چنین مقامی بوده اند. اما شاه عباس چنان که از رفتارش بر می آید چندان پروای اهل عمامه نداشت و در سر و علن، خلاف مذهب بسیار از وی سر می زد.

دسته بندی های عالمان دین، که بر محور داعیه «اعلمیت» آنها دور می زد، تنها به صورت تعارض و برخورد در تألیفات، حوزه درس و منبرها نبود؛ بلکه هر محور «اعلمیت» یک سلسله ارتباط ها نیز گرد خود پدید می آورد که به تثبیت و دوام آن حوزه کمک می کرد، رابطه استاد و شاگردی، رسمی قدیم بود، و در کنار آن و تاحدی به همان قدمت، پیوندهای خویشی و خونی وجود داشت، و به این ترتیب «عالمان دین» خصلتی صنفی از خود نشان می دادند. نمونه شاخص این گرایش حفظ محور های «اعلمیت»، رفتار و کردار محقق کرکی بود؛ او که کوشید نخست فضای مدارس و مساجد را از عالمان جبل عامل و از شاگردان خود اعم از عرب و ایرانی بپوشاند، بعد از طریق انتقال مقام و موقع خویش به حلقه بی که تأسیس کرده بود، به دوام

۱- همان جا: زیر نویس ص ۱۷۹. ۲- همانجا، همان ص نقل از ج ۳ - ص ۷۲ طرایق الحقایق

حضور خود، پرداخت. شاه تهماسب، به توصیه او شیخ حسین بن عبد الصمد جبعی عاملی، پدر شیخ بهاء الدین عاملی را به ایران دعوت کرد و او نخست شیخ الاسلام اصفهان، قزوین - پایتخت تهماسب - و سپس شیخ الاسلام مشهد و هرات شد. و نیز پسر محقق، «شیخ عبد العالی» و دختر زادگانش سید حسین بن سید ضیاء الدین کرکی عاملی و سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی به مشاغل عمده دینی رسیدند. و حضور بعدی وی در نهادی که پی ریخته بود، از طریق پیوند خانوادگی تأمین شد. میر محمد باقر میرداماد هم نوه دختری محقق بود و پدرش میر شمس الدین حسینی استرآبادی معروف به «داماد»، این لقب را به مناسبت دامادی محقق کرکی داشت.

شاخه عاملی ها بسیار پر برگ و بار است اما شمارش مختصری از آن بی مناسبت نیست شیخ عبد العالی، زین الدین بن علی عاملی معروف به «شهید ثانی»، ابو منصور جمال الدین حسن بن شهید عاملی، محمد بن علی عاملی نوه دختری شهید ثانی و سید نور الدین علی عاملی شاگرد شهید - و پدر محمد - سید احمد بن زین العابدین عاملی، شیخ محمد حسن حرّ عاملی، ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی، محدث عاملی حسین بن شهاب الدین، شیخ بهاء الدین عاملی. و بعد در پیوند جنبی با این شاخه؛ صدر الدین شیرازی معروف به ملا صدرا، حکیم معروف و صاحب اسفار، که شاگرد میرداماد بود، و میر داماد نوه دختری محقق کرکی و از پسر محقق و نیز از پدر شیخ بهاء - الدین تعلیم گرفته بود. ملا صدرا نیز دو شاگرد سرشناس خود را به دامادی برگزیده دو رکن مهم ادبیات شیعه عصر صفوی را به خویش پیوند زد: ملا عبد الرزاق فیاض لاهیجی معروف به قمی، و ملا محسن فیض کاشانی. میرزا حسن پسر ملا عبدالرزاق، و نوه دختری ملا صدرا، به جانشینی پدر پس از وی در قم ماند. ملا محسن فیض که نامش محمد محسن بن شاه مرتضی بن شاه محمود کاشانی است، در رأس خاندانی قرار داشت که پنج تن از افراد آن

صاحب عنوان بودند. ملا محمدتقی بن مقصود علی اصفهانی، معروف به مجلسی اول، نیز نزد ملا عبدالله شوشتری صاحب فقه الرجال، (که کار ناتمام محقق کرکی را در شرح قواعد الاحکام علامه حلی، به نام «جامع الفوائد فی تکملة شرح القواعد» دنبال کرد و در حلقهء محقق قرار داشت) و شیخ بهاء - الدین عاملی شاگردی کرد، و به مقام ملاباشی شاه عباس دوم رسید، پسرش ملامحم باقر مجلسی نیز ملاباشی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بود. با اندک دقت، شاخه های دیگری از عالمان دین را نیز می توان جدا و مشخص کرد.

آنچه درخور یاد آوری است فاصله گرفتن نخستین عالمان دین، از برخورد با تصوف است. با آن که درگیری فقیهان شیعه با صوفیان، از قدیم بود و عالمانی که از سرزمین های عرب زبان آمدند، به اندازهء کافی حامل این اختلاف و درگیری بودند ولی آن را آشکار نمی ساختند. دلیل این خود داری آنها نیز نخست انتساب خاندان صفوی به خانقاه شیخ صفی الدین بود، و دیگر مقام و موقع قزلباشان که پایهء قدرت نظامی حکومت صفوی بودند. و راه و رسم خاص قزلباشی را، در رابطه با شاه حفظ کرده بودند. برخورد عالمان دین با تصوف، به تدریج و با تبلیغ سیادت خاندان صفوی و شیعهء امامی بودن این خاندان، - که زمینهء آن در زمان شاه اسماعیل چیده شد و در دوران تهماسب رسمیت یافت و عدول شاهان از مقام «مرشد کامل» راه خود را باز کرد. و در این برخورد نیز باز حریم خانقاه اردبیل را پیوسته نگاه داشتند. همان طور که پذیرفتند که شاه اسماعیل و شاه تهماسب، یکی کمر بستهء علی، و خلیفهء وی و دیگری مورد عنایت خاص و برگزیدهء امامان شیعه باشند. در حالی که خودشان بر سر تصاحب عنوان نیابت امام غایب، با هم کشمکش داشتند، و یک دیگر را تخطئه می کردند.

هرچند بر قدرت و سلطهء این عالمان دین - که به سرعت به نهادی بنیادین در جامعه تبدیل شده بودند - افزوده می شد، دامنهء تلاش آنها برای

دور نگاه داشتن مردم از زندگی عادی و جاری و تبلیغ عزاداری و عبادات و پرداختن به آخرت و جهان پس از مرگ فزونی می گرفت تا جایی که از ملامحمد باقر مجلسی، ملا باشی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین نقل می کنند که بر منبر موعظه می کرد هر شیعه، صادق باید چهل شیعه، عادل را شاهد بگیرد و بر کفن خود نقش کند که درستی ایمان و اعتقاد وی را در دوران حیات شهادت می دهند. و خود کفنی در آورد و از آنها که پای منبر او بودند، خواست تا چهل نفر، درستی ایمان و اعتقاد او را گواهی کنند تا شب اول قبر نکیرین آن شهادت را ببینند و بر مرده، وی سخت بگیرند!

هر اندازه مشکلات زندگی مردمان در اثر فشار حکومت که اینک فشار مضاعف عالمان دین نیز بر آن افزوده شده بود، فزونی می گرفت بند معتقدات و تعبدات خرافی که ملاها و سپاه گسترده شان دور مردم کشیده بودند محکم تر می شد و بیشتر استوار می گشت. و انواع معتقدات خرافی قبایل عرب بر معتقدات انتقالی ترکان افزوده، با هم می آمیختند و معجونی جدید از تعصب و تقید پدید می آوردند. اما این سماجت در برپا داشتن انواع مراسم دعا، در روزها و شبها نه از سر ایمان و اعتقاد که شیوه، دکان داری و دین فروشی آنها بود. شیوه بی که هم پیش از آنها و هم بعد رواج بازار داشت. در باره همین ملا باشی بزرگ که در سخت گیری و سخت کشی مذهبی زبان زد است، صاحب روضات الجنات که ماجرای شاهد گرفتن وی را برای شب اول قبر نقل کرده، از زندگی اندرون وی نیز نمونه هایی به دست می دهد. از جمله این که به نقل از شاگرد و همکارش، سید نعمت الله جزایری، می نویسد: زندگی خصوصی ملا باشی سرشته از جلال و شکوه و اسراف و تبذیر بود. و حتی شلوار کنیزکانش از پارچه ممتازی بود که در کشمیر بافته می شد. همچنین صاحب روضات الجنات برای نشان دادن مقام شامخ آقا حسین خوانساری معروف نزد شاه سلیمان، می آورد که روزی شاه جبّه بی گران بها از پوست با جواهر

آراسته، به تن داشت. آقا حسین که مطابق معمول پیش شاه رفته بود، از دیدن جبّه شیفته شد، به شاه نزدیک شد و باچشم خریداری چند بار به جبّه دست کشید و از آن تعریف کرد. همین که برخاست و رفت، شاه جبّه از تن در آورد و با پیامی ازادت آمیز از پی وی روانه کرد.

شیرازه بندی عالمان و مروّجان شیعه، امامی در حکومت و در جامعه، زیر حکومت خاندان صفوی، نمونه، دست نخورده، قابل مطالعه بی از شیرازه بندی نهاد های دینی در حکومت و در جوامع قدیم است. این عالمان دین - که البته خود ابتدا در ایجاد زمینه، قدرت و استیلای خویش نقشی نداشتند و دست تصادف، یا اراده گرایی شاه اسماعیل آنان را در مقامی آماده جا انداخت - به زودی به صورت يك نهاد مقتدر و فعال مایشاء در اداره، مردم و حکومت مدنی بر جامعه در آمدند. و در درون خویش به بافتن و تنیدن تار های گوناگون برای شاخص شدن و ممتاز بودن، پرداختند. و نیز با داد و ستد های خانوادگی، پیوند هاشان را در کار استیلای اجتماعی استوار ساختند. درست است که شروع این کار با جبل عاملی ها بود، ولی گروه هایی هم که با آنها رقابت داشتند بیکار نشستند. و سر الحجام، شاگردان اصفهانی و استرآبادی و شیرازی و گیلانی آنها، طوری درهم و به هم آمیختند که در گذار های بعدی تاریخ، این زنجیره، ارتباط نسبی بر جای ماند، و هنگامی که سخن از «روحانیت شیعه» در چهار قرن اخیر می رود، می توان رگه های انتساب تعدادی از خاندان ها را از قدیم تا حال دنبال کرد؛ رگه هایی که از دو قاعده، قدیم صنفی، شاگردی و وصلت تغذیه شده است؛ و روحانیت، همچنان حول این خاندان ها و انحصار آنها می گردد. و علم رجال و انساب - که خود برای مطالعه، تاریخ اجتماعی شیعه، امامی حایز اهمیت بسیار است - از جمله در خدمت به حفظ این رگه های قدیم قرار دارد. این رشته، انتساب، امروز همان اندازه نزد «روحانیت» معتبر است که در قدیم بود.

دفاع از حریم «روحانیت» که نام دیگر قشر بالای منظومه سلسله مراتب مذهبی است، یکی از پایه های آن است. بی آن که این دفاع از کل، عامل ترمز کننده رقابت های درون «هیرارشی» بشود. در درون، رقابت ها و درگیری ها میان سران و صاحبان داعیه، به قوت جریان دارد. و در میدان مبارزه، شخصی از هیچ نا روا و تهمت به هم رونمی گردانند؛ و به یکدیگر نسبت فسق و فساد و بی سوادی و حتی کفر و الحاد می دهند، و گاه جنگ لفظی به جنگ میان هوا داران دو ملا، می انجامد. و این همه راقاعده، جاری اجتهاد و تقلید، توجیه می کند.

نقش مدرسه نیز در خدمت به کار گزاران مذهب، از دوران صفوی اهمیت طراز اول پیدا کرد. تصرف حوزه های درس که بر اساس تعلیم و تکوین معارف شیعه استوار شده بود - و در عین حال تنها قلمرو آموزش مجاز و رایج جامعه نیز به شمار می رفت - وسیله فقیهان از راه رسیده، و وابستگان به آنها، محیط مدرسه ها را قلمرو قدرت نمایی رقیبان «علمی»، و دسته بندی ملایان صاحب دعوی ساخته بود. تشویق حکومت از ملا ها، به کار مدرسه ها رونق می بخشید؛ هدف حکومت از تقویت مدرسه ها، در واقع ایجاد کارخانه ملا سازی بود. ولی از این مدرسه ها که به تدریج به کانون بیکارگانی به نام «طلبه» بدل گردید، همیشه عالم و مجتهد بیرون نمی آمد، بلکه نقش عمده مدرسه ها متشکل ساختن گروه فراوانی از مردان بیکاره روستایی و نیمه شهری به صورت ارتش تعلیماتی ملاها بود؛ طلابی که از ده دوازده سالگی تادم مرگ ساکن حجره های تنگ و تاریک و نور مدرسه ها می - شدند و از مستمری و اعانه موقوفه های مدارس و اعانه و خیرات مؤمنان، و خواندن مرثیه، و تعهد «دوره کردن قرآن» و بجا آوردن نماز و روزه فوت شده، مردگان، و خواندن قرآن در مزارها، اعاشه می کردند. و رونق بازار مسجد و تکیه در ایام بی شمار سوگواری و مراسم دینی و دسته های عزاداری،

بودند. و از طفیل حرمت اجتماعی ملاها و تعلیماتشان، موقع و مقام اجتماعی و حرمت مذهبی پیدا کرده بودند و در جامعه برای خود ارج و حرمتی دون حرمت علما، قایل می شدند، ارج و حرمتی که به طفیلی گری آن ها رنگی از خدمت اجتماعی می زد.

به این ترتیب نهاد مذهبی شیعه در بالا، عالمان - مجتهدان جامع - الشریط - و سپس مدرسان و مجتهدان طراز دوم، وعاظ و محدثان، پیشنمازان مسجد های محله، روضه خوان ها، و در پایین، مسأله گویان و قاری ها، مداحان، طلاب و مستحقانی که برای ادای فرایض فوت شده، مؤمنان (مرده و زنده) خود را اجاره می دادند، همه را در بر می گرفت. و کسب و کار مذهبی به فقاہت و طلبگی محدود نماند بلکه يك رشته حرفه های جنبی را در زمینه، «عبادات» نیز رواج داد.

## روحانیت: در خدمت تحول منفی

حکومت دوست و چهل ساله، خاندان صفوی در همان حال و هوا که آغاز شده بود، به پایان رسید، و با آن که در یکی از دوره های انتقالی تاریخ تمدن پدید آمد، منشاء تحوکی در بافت حکومت و نظام اجتماعی نشد و هنگامی که به آخر رسید علاوه بر سلطه ایل سالاری - که قدیم بود - و به موازات آن، سلطه مطلق و انحصاری يك شاخه مذهبی را بر جامعه، و حضور استیلا جوی کلنیالیسم را در قلب و دو سوی کشور به میراث گذاشت.

آغاز سلطنت شاه اسماعیل چنان که دیدیم مرادف با آغاز استیلای پرتغالیان بر اقیانوس هند بود و در نخستین سال های شاهی او، «آلبوکرك» جزیره هرمز را از امیری که باجگزار حکام فارس بود، گرفت و در مسقط و عمان نیز پایگاه ساخت و پرتغالیان به کرانه های ایران و جزایر بحرین، لارك، قشم و کیش دست گذاشتند.

این دوره یی است که ایران در بستر وسیع تری از مرزهای کنونی، گذرگاه بازرگانی جهانی بود و «راه ابریشم» به چند واسطه از ایران می گذشت. از هنگامی که امپراتوری عثمانی بر قسطنطنیه و شرق مدیترانه استیلا یافت و آرمان تسلط بر سراسر اروپا را در سر می پروراند، اروپا با طبع ماجراجویی که



خصلت دوره، «رنسانس» بود کوشید امپراتوری عثمانی را دور بزند و با آسیا رابطه برقرار سازد. و در راه جویی از چند سو به حرکت در آمد. و نیز برای کاستن از فشار زور آور عثمانی که به سوی غرب و شمال اروپا پیش می راند، سعی کرد از جانب شرق، موجی علیه این قدرت ایل سالار و مسلط، برانگیزد. اول بار ونیزی ها بودند که در این سو، «اوزون حسن» را به جنگ با سلطان عثمانی برانگیختند. او که «دسپینا تئودورا» دختر ژان چهارم امپراتور ترابوزان را به همسری داشت، به تشویق سفیر ونیز که از وابستگان همسر وی بود، و با یاری چند نظامی ونیزی با سلطان محمد فاتح جنگید و شکست خورد. و او بود که سلطان جنید را به محاصره و غارت ترابوزان (که هشت سال بعد از قسطنطنیه به تصرف عثمانی در آمدن بود) در قلمرو عثمانی واداشت. و با شیخ جوان که از خانقاه خویش رانده شده بود و خود را سلطان می نامید، پیوند خانوادگی برقرار کرد.

سر سپردگان جنید و حیدر، ایل های دوازده گانه، ترکمن و کرد - در آسیای صغیر و دیار بکر - بودند که نخست هفت ایل سر سپردند و بعد پنج تای دیگر به آن ها پیوستند. و به تعبیری کلاه دوازده ترک - جای سه ترک صوفیه - یادگار این زمان است و حیدر در مقام سازمان دهی، آن را برای مریدان خود تعبیه کرد تا متحد الشكل و ممتاز شوند. این ایلات و قبایل اعتقادی بدوی به جنید و حیدر پیدا کردند و همان اعتقاد را در خدمت فرزندان حیدر تا شاه اسماعیل نشان می دادند. سیما شان با سبلیت آویخته، و سر و ریش تراشیده و کاکلی بلند از موی سر تابیده، آن ها را از دیگران ممتاز می ساخت. و با همین صولت، هر ایل در پادشاهی اسماعیل به حکومت قسمتی از قلمرو شاهی رسیدند که دیگر آسیای صغیر نبود. و نقش آنان در حکومت به اندازه یی بود که ایران را «مملکت قزلباش» می گفتند.

استقرار این قبایل بدوی در ایران و در دربار پادشاه صفوی، نوعی

استیلای ارتجاعی بود، که با تدبیر جسورانه، شاه اسماعیل، در ترویج قهرآمیز مذهب شیعه، جای حضور آزاد مذاهب متنوع اسلامی، و دعوت روحانیان شیعه از میان قبایل عرب «شامات» برای استقرار نظام انحصاری مذهب شیعه، در ایران، به کمال رسید و با سرکوب و قتل عام مذهبی در کشور، حکومتی سیاه و خون آشام بر ایران مستولی ساخت که تمام سیاست ها و منش های مغل را به میراث برده بود جز تساهل مذهبی آنان را. و در تعصب ورزی و «اتابک بازی» یادآور دوران سلجوقی بود.

قزلباشان خود را برگزیدگان، اصیل زادگان و قوم برتر می دانستند که برای فرمان روایی بر مردمان پست و حقیر قلمرو حکومت، خلق شده اند. شاه خود مظهر قساوت بود؛ در کاسهء سر دشمن، که آن را به زرگرفته بودند، شراب می نوشید. و مخالفانش را - به فرمان او - کباب می کردند و سردارانش آن کباب را با اشتها می بلعیدند! شاهان بعد از او نیز همین روال را داشتند: گروه «آدم های زنده خوار»، محکوم را در حضور شاه می دریدند و به دندان می - کشیدند. یا در تنور کباب می کردند. یا دژخیمان، او را در خمره از فراز قصر رها می ساختند، یا در قفس آهنین، روی آتش می نهادند تا بسوزد!

شاهان صفوی، از تمام شاهان بیشتر محیل و بی رحم بودند. و زندگی آنان اگر جنگ نبود، در شکار و عشرت می گذشت. و در زمان جنگ و خاصه جنگ با عثمانی، شیوه بی ناپسند در ویرانی شهرها و آبادی های مسیر لشکر کشی حریف به کار می بستند: مردم را باعسرت کوچ می دادند، شهرها و روستاها را آتش می زدند، چشمه های آب را کور می کردند تا دشمن به آب و آذوقه دسترسی نداشته باشد، و این ویران سازی را - چون تاکتیکی آزموده و ثابت - تا تبریز ادامه می دادند. تاکتیکی که از تهماسب تا عباس و بعد از او ادامه داشت. هنگام پیروزی نیز بازه غارت و ویرانی شهرها و اسیر کردن مردمان می پرداختند. قتل و کشتاری که در فتح و شکست هردو تکرار می شد.

مردم شهرها و روستاها، در قبال حکومت وظیفه‌ی مشخص داشتند: دادن مالیات و عوارض و تأمین آذوقه، خدمات و هزینه‌های جنگ، و دادن بیگاری برای ساختن راه‌ها، عمارات و تأسیسات حکومتی. اما برای مردم، در صد سال اول سلطنت صفوی - بنا بر سنت دیرینه سال که از استیلای ترکان بر ایران جا افتاده بود - خدمت نظامی و حمل سلاح ممنوع بود. همان طور که حق داد و ستد خارجی نداشتند و تجارت خارجی در تمام دوره صفوی هم در انحصار شاه بود. و این در زمانی است که ایران، از شمال و جنوب رابطه گسترده‌ی با تجارت اروپا، و حرکت هدفمند کلنیالیسم در آسیا پیدا کرده بود.

شاه عباس، برای آن که از شرایط جدید تجارت اروپا هرچه بیشتر سود ببرد، بی آن که مردم بومی در آن شرکت داشته باشند، چندین هزار خانوار مردم ارمنی جلفارا از کرانه ارس به اصفهان کوچ داد، تارشته، تجارت شاه را که باید گسترده می شد، به دست گیرند. و محصول ابریشم کشاورزان ایران را در گیلان، مازندران، خراسان، آذربایجان، شروان، در انحصار خود داشت و با این بازرگانان به اروپا و هر جای دیگر می فرستاد. یا با نمایندگان کمپانی‌های هند شرقی انگلیس و هلند معامله می کرد. بازرگانان ونیزی و ارمنی مشاور و محرم اقتصادی وی بودند. شاه برای تنظیم امور تجارت خارجی، وزیر مخصوص داشت که وظیفه ارتباط با نمایندگان‌های بیگانه به عهده وی بود. و شاه خود خریدار اصلی و عمده کالاهای خارجی و فروشنده انحصاری کالاهای عمده و اصلی ایران بود. حکام ایالات و ولایات، به ترتیب و با رعایت حقوق خاصه شاه همین روش را به کار می بستند. و از آن نمذ کلاهی داشتند. صنایع دستی عمده نیز به دربار شاه و به سرداران و اشراف حکومت تعلق داشت.

سازش شاه اسماعیل با «آلبوکرک» یک دوره صد و بیست ساله استیلای پرتغالیان را بر جزیره هرمز و کرانه‌های ایران تثبیت کرد. و شاه عباس که بر سر منافع بازرگانی شخصی خود، با پرتغالیان در افتاد، در

عوض، راه حضور انگلیسی ها و هلندی ها را در خلیج فارس هموار ساخت. و در شمال، پیشروی های تزار را در کرانه های خزر، و در قلمرو تاتار ها با اغماض نگریست و حتی تشویق کرد و در نامه هایش به آن ها شهر پیشکش کرد. و در رقابت با عثمانی از آن ها دعوت کرد قلعه های نظامی روسی را که عثمانی ها ویران کرده بودند، از نو بسازند.

رابطه شاه عباس با اروپایی که داشت پوست می انداخت و رو به آینده داشت و صنعت چاپ، بازار علم و تحقیقات علمی را رونق بخشیده بود، و آن جا افق تازه یی به روی تجارت و جهان گشایی باز شده بود، رابطه یی چشم بسته بود. همان اندازه چشم بسته که رابطه شاه تهماسب و شاه اسماعیل، یا شاه سلیمان و شاه سلطان حسین. دوران او، که دوران شکوفایی و رونق روابط اروپا با ایران بود، و ده ها هیأت نمایندگی در پایتختش حضور داشتند، می توانست نقطه تلاقی سرنوشت سازی باشد. اما طی چهل سال سلطنت وی و با آن نیاز شدید، حتی يك نفر از درباریان و منشی های شاه عباس با هیچ يك از زبان های اروپایی آشنایی پیدا نکرد و شاه هر بار سفیری به اروپا فرستاد، یا کشیشی اسپانیول، یا خارجی دیگری از مقیمان دربارش را با سفیر همراه کرد. و هیأت ها که به اروپا فرستاد، همه ناکام و نا موفق بودند.

يك جهانگرد ایتالیایی نوشته است که شاه عباس از پاپ دستگاه چاپ خواست. اما جز دستگاه چاپی که پاپ برای کلیسای آرامنه، جلفا در اصفهان فرستاد، نشان دیگری از چاپ و فن چاپ در ایران عهد صفوی نیست. و فرستادن دستگاه چاپ برای کلیسای آرامنه هم کنجکاوی شاه را بر نینگیخته است. همان طور که روحانیان مقیم دربار نیز که شاه آنان را با خود به مراسم کلیسا ها می کشاند و حتی ناچارشان می کرد لب به شراب بیالایند، به کتاب چاپی و چاپخانه بی اعتنا ماندند. نخستین شاه صفوی، از توپخانه عثمانی شکست خورد، ولی نه او، و نه شاهان بعد از او توانستند این ضعف را چاره

کنند. و شاه عباس که با کمک میسیونر انگلیسی ارتش خود را به سلاح گرم مجهز کرد نیز با وجود شوقی که برای تدارک کشتی، در گیر و دار لشکر - کشی به جزیره، هرمز داشت، يك باره اهمیت وجود نیروی دریایی را در آب های گرم جنوب از یاد برد. و به تأسیس ناوگان دریایی در دریای خزر هم بی اعتنا ماند. و برای حفظ موقع خود در خلیج فارس و دریای عمان، کوشید پای هلندی ها را در مقابل انگلیسی ها در آب های ایران بگشاید و یا بقایای پرتغالی ها را با دادن امتیاز در خلیج فارس نگاه دارد.

کوچاندن مردم گرجستان، ایروان، شروان و سایر نقاط به اراضی کنار دریا در مازندران، برای کار روی زمین های شاهی، و شهر نوساز فرح آباد، که با شکست رو به رو شد، نمونه یی از شیوه های قدیم حکومت های ایل سالار بود. این بزرگترین شاه صفوی، تا آن جا توانست از رویش و بالش «فرنگان» بهره گیرد که نیاز آنان به برانگیختن نیرویی از جنس قدرت عثمانی، به جان آن بلای «آسیایی» حکم می کرد. و بزرگترین اتفاق در این زمینه حضور «میسیونر شرلی بود که دو برادر ماجراجوی انگلیسی را در سر راه هدف های نظامی شاه قرار داد. و آبی نو در آسیاب سلطنت صفوی جاری ساخت. اما حتی این بافت جدید نظامی - که پایه، قدرت و سطوت شاه عباس شد، در شرایط حکومت ایل سالاری دوام نیاورد. و در زمان نخستین جانشین وی، به شدت آسیب دید و چهارمین میراث بر شاه عباس، هنگامی که در برابر تهاجم يك قبیله، کوچک از ایلات قلمرو خود خواست بسیج سپاه کند، به نماینده، کمپانی هلندی هند شرقی متوسل شد، و از وی چند ارابه توپ و امداد خواست، و جوابی که از نمایندگی هلند گرفت، رفتار حکومت متبوع وی را با شاه عباس به یاد می آورد. و سرانجام سپاهی که از پیشه وران و دهقانان اصفهان بسیج کرد، ناچار باچوب و چماق مسلح شده بود!

این ناتوانی از فقر پادشاه ناشی نمی شد؛ شاه که همه مملکت به خاطر وی

کار می کرد، و به او تعلق داشت، به شهادت «تذکره الملوك» در پایان شاهی سلطان حسین، سالی ۷۸۵ هزار تومان درآمد داشته است - برابر دو میلیون و ۶۱۷ هزار لیره استرلینگ آن زمان - و ۶۲۵ هزار تومان در رفت. و هر سال ۱۶۰ هزار تومان یعنی حدود ۵۲۰ هزار لیره استرلینگ پس انداز! ریشه این سقوط، مستقیم در درون نظام پادشاهی صفوی بود که با زمانه پر تلاطم معاصر خویش هماهنگ نبود و خود اسباب زوال خویش را فراهم می آورد.

زبان استقرار مذهب شیعه، به عنوان یگانه مذهب حق، و کین پراکنی با دیگر «مذاهب ناحق» اسلامی چندان آشکار بود که در پایان کار صفویان، نادر به شکستن این سد متراکم از میلیون میلیون کشته و دویت و پنجاه سال نفرت موهوم، کمر بست. برخلاف آن که خادمان فرهنگ استبداد ادعا می - کنند، پرچم داری مذهب شیعه، به تکوین روح ملی در ایران کمک نکرد و در خطی بر خلاف آن پیش رفت دوران جنگ های ایران با عثمانی و اوزبک که صبغه مذهبی گرفته بود، دوران انحراف اندیشه و حرکت اجتماعی به باتلاق خرافه و تعصب شد و در گذار زمانی که توده مردم، بردگانی در خدمت قدرت های ایل سالار و بسته زنجیر دستگاه مذهبی کارگزار آن نظام مکنده بودند، شعله های بی رمق جا مانده از فرهنگ برخاسته از آمیزش شرق و غرب در سه قرن نخستین بعد از اسلام، به سرزمین های همجوار از آسیای مرکزی، هند تا عثمانی تارانده شد. و ایران در تاریکی تلقینات مذهبی فروماند.

در غرب، سرمایه داری ریشه می بست و به جامعه تکاپو می بخشید. و در ایران، شاه و ارکان ایلی قدرتش ثروت اندوزی می کردند و مجال رشد و حرکت به جامعه نمی دادند. و مذهب، بین پیروان فرقه های مختلف آیین اسلام، دیوار کین و نفرت کشیده بود و مردم را از پرداختن به زندگی بازمی داشت و آنها را به مرگ - که هر لحظه در کمین بود - تسلیم می ساخت. و رشته هایی که از خرافه های مذهبی گرد زندگی فرمان بران مطیع حکومت پیچیده

شده بود، در حال بالیدن، شاهان و دربارشان را نیز فرو برد و سر انجام نهمین شاه این خاندان را دست بسته تسلیم محمود غزنایی و قبیله متحد وی کرد. آن چه شاه اسماعیل، روز نخست، اساس قدرت نمایی خویش ساخته بود - کین ورزی مهیب مذهبی، در درون يك دین - طلسم سرنوشت حکومت خاندانش شد. و شگفت که این طلسم هم از زمان خود او، خاندانش را بلعید. وی از آغاز سلطنت خود، رؤیای درگیری با عثمانی را در سر داشت و هنگامی که در سال ۹۱۳ فرستاده اش با «آلبوکرک» بر سر واگذاری جزیره، هرمز به پرتغال قرارداد امضا می کرد، یکی از چند پیش شرط واگذاری، مطالبه حمایت نیروی دریایی پرتغال از ایران در جنگ با عثمانی بود. تا زمان زوال خاندان صفوی، جنگ قزلباش و عثمانی خواب از چشم فرمان روایان دو کشور می ریود. جنگی میان دو کشور مسلمان، که سودش مستقیم نصیب دولت های اروپا می شد و آنان خرسند بودند که دو دشمن دنیای مسیحی را به جان هم انداخته اند تا با خُرد کردن يك دیگر به نیرومندی کشورهای مسیحی خدمت کنند!

با این توصیف در خور توجه است که با همه دشمنی میان دربار صفوی و خلافت عثمانی، دولت صفوی در زمینه های مختلف از عثمانی ها تقلید می کرد. و این تقلید به خصوص در رابطه با اخذ دستاورد های غرب، تا پایان دوران قاجار ادامه داشت.

تصرفی که شاه عباس در ساختار قدرت کرده بود، از آنجا که سطحی بود و ریشه نداشت، بی فاصله پس از مرگ وی از تأثیر افتاد و نخست به تضعیف نیروی نظامی شاه انجامید و بعد به رقابت شدید بین کارگزاران سنتی و کارگزارانی که در ساختار سنتی حکومت نمی گنجیدند، و کشمکش های تند درون دربار و حرمسرای شاه در جا به جا کردن مهره های قدرت.

در دوره شاه عباس و با تأسیس سپاه غلامان، راه مردانی از تیره های گرجی، داغستانی، ارمنی به هرم قدرت باز شده بود. چنان که می دانیم سردار بزرگ او، اللهوردی خان، اصالت ارمنی داشت. در دوران شاه سلیمان و شاه سلطان حسین این نوع مردان در حکومت، حضور فعال داشتند. شاه سلطان حسین برای سرکوب شورش بلوچ ها در زمستان سال ۱۱۱۰ - که کرمان را تصرف کرده بودند - به شهنوازخان، معروف به گرگین، والی گرجستان رو آورد، و گرگین با نیروی خویش بلوچ ها را آرام ساخت و شش سال بعد باز، برای باز گرداندن آرامش به قندهار - که از جانب بابری های هند، فتنه انگیزی آن جا حمایت می شد - گرگین خان به حکومت آن دیار فرستاده شد، و چهار سال در آن جا مستقر بود، تا در اثر توطئه مشترک از درون دربار با کلانتر شورشی قندهار کشته شد. اعتماد الدوله (وزیر اعظم) شاه سلطان حسین، فتح علی خان داغستانی بود. و برادر زاده اش، لطف علی خان، والی فارس هنگامی که محمود بر سیستان و کرمان استیلا یافت، سپاه محمود را درهم شکست و محمود را به قندهار گریزاند. به پاداش این پیروزی، به فرمان شاه، وزیر کور و برادر زاده، زندانی شد.

دو قبیله غلزایی و ابدالی، و نیز بلوچ ها اهل سنت بودند و یک عامل عصبان آنان، تعصب مذهبی بود که در جامعه تشیع زده حکومت صفوی ریشه دوانده بود. می توان خشونت های گرگین، والی گرجستان را در دوران حکومت بر قندهار، ناشی از این تعصب دانست که او امر پایتخت در محل به شدت به آن دامن زده بود.

سنت دیگری که در دوران دوست و سی ساله ۹ پادشاه صفوی چون میراث حکومت ایل سالاری برقرار و رایج ماند، قتل و مصادره کارگزاران و رکن های دولت بود. کشتن وزیران، به صورت توطئه ایلی و سپاهی، عزل و مصادره و قتل وزیران یا کور کردن آن ها، که آثار عمل و حکم در خاندان و



منسوبان محکوم نیز ظاهر می شد. کشتن پر ذلت و خفت سرداران و مصادره، اموال و بخشیدن زن و فرزندان آنان به دیگری، که رسمی جاری بود، قتل و غارت افراد عادی را وسیله، حکام و کارگزاران و افراد سپاه، جزو حقوق اینان قرار می داد. اصل این بود که هرکس هرچه از مال و منال و مقام داشت، همراه با جانش امانت شاه بود و شاه بود که می بخشید، و شاه بود که باز می ستاند. و با جان صاحب مال و مقام باز می ستاند.

این خشونت، در درون خاندان و در حرمسرای شاه نیز جاری بود. و انبوه زنان و کنیزکان و خویشاوندان شاه و خادمان آنان روز و شب خود را صرف توطئه و بدگویی از هم و تلاش برای جلب عنایت شاه می کردند و کاری جز این نداشتند. حرمسرا به تدریج کانون اصلی حمایت ها و سعایت ها در سطح کشور شده بود. سران ایلات، حکام و فرماندهان، هر یک به شیوه یی و با وسیله یی در حرمسرا، حامی خاص خود را جست و جو می کردند. پاره یی از شاهزاده خانم ها حتی در امور مربوط به انتخاب شاه، و سیاست خارجی کشور حضور و مداخله داشتند. بعد از شاه عباس، این رسم قدیم باز هم بیشتر بر امور جاری ماند و جای تردید نیست که نمایندگان گوناگون و رنگارنگ خارجی در اصفهان، برای کسب خیر و زمینه سازی مقاصد خویش از این کانون فعال توطئه و تحریک، که هزینه چندان هم نداشت، غافل نبودند و استفاده می کردند.

سیاست فرزند کشی، برادر کشی و خویشاوند کشی، از پایان حکومت شاه تهماسب رواج یافت. با آن که در دوره شاه عباس شیوه «اتابیکی» مرسوم ایل سالاری حذف شد تا نفوذ فرماندهان و ایل سالاران، در کار سلطنت قطع شود، اما پاسداری از شاهزادگان و افراد خاندان شاهی در حرمسرا نیز در ادامه سیاست فرزند کشی و برادر و خویشاوند کشی، اثری نگذاشت. فقط جای شاهزادگان متگی به مردان جنگی را انبوهی شاهزاده کور و با خلق و خوی حرمسرای متگی به زنان و خواجگان حرمسرا گرفتند که جز زن بارگی و

شرابخواری و خرافه پرستی و تزویر و سخت آزاری هنری نیاموخته بودند. و بر چنین حرمسرا و درباری، استیلای انبوه خرافه و تعصب مذهبی نیز در پایان کار افزوده شده بود. در حالی که روس، انگلیس، هلند و در آخرین مرحله، فرانسه از سویی و عثمانی از سوی دیگر به این «خوان یغما» و سهمی که از آن باید نصیب شان شود، چشم دوخته بودند. و در لحظه مناسب قوای تزارهم دو شهر در بند و باکو را تصرف کرد و هم در بندر انزلی پیاده شد. این گونه بود که شاه سلطان حسین، یا چنان که خود می خواست و می زیست «پورسوهسین» از برکت تعلیمات و هدایت روحانیت نافذ و مسلط شیعه، در کاخ چهلستون، با دستان لرزان تاج بر سر محمود غلزایی گذاشت. و روحانیت شیعه در نقطه تحوّل منفی تاریخ ایران، حضور نقش آفرین و فعال خود را به ثبت رساند.

## فرستی که از دست رفت

زوال شاهنشاهی صفوی، به زوال حکومت ایل سالاری ترك ها در ایران نینجامید. این فرصت را شاه عباس به دست آورد ولی نشناخت و از زمانه عقب ماند. و تبار او به تجدید قدرت ایل سالاران در نظام مسلط بر کشور میدان داد، و هم زمان این تجدید قدرت بحران زا، خود زیر عبای روحانیت، پناه جست تا سرانجام مغلوب بحران و کشاکش درونی حکومت ایل سالاری گردید.

بنا بر شرایط شکل گیری خود، روحانیت شیعه امامی، آیینی بود که می توانست يك یا چند قبیله را بپوشاند، و استقرار سیطره کامل آن، در جنبش سید محمد مشعشع بود که فرصت نمایش یافت. تصادف نبود که جنبش سید محمد بن فلاح واسطی، در آغاز نیمه دوم قرن نهم هجری و در میان قبیله بی از عرب بادیه، پا گرفت و به حکومت - امامت چند صد ساله رسید.

می دانیم که سید محمد در جوانی به حله رفت و از محضر درس شیخ جمال الدین احمد بن فهد حلی بهره گرفت و هنگامی که در سال ۸۴۰ قمری به واسط بازگشت (يك سال پیش از مرگ استادش) صاحب داعیه بود و به تدارک قلمرو مذهبی و حکومتی پرداخت. حویزه را تصرف کرد و پایه حکومتی را گذاشت که سیصد سال کم و بیش بر آن قلمرو فرمان روایی داشت و دامنه آن را

به خوزستان کشانده بود. او از جانشینی امام تا مرحله امام غایب پیشروی کرد و پسر و تبارش از آن مرز هم گذشتند و به خدایی رسیدند. هنوز از پیروان سید مشعشع کسانی درخوزستان هستند که به (اهل حق) معروفند ولی از علی الهیان کرد متفاوتند.

گره کور مذهب شیعه امامی در حکومت، اصل «امامت» است که پس از استقرار کامل مذهب در جامعه، حضور خود را به عنوان عامل غایب فراتر از اجتماع اعلام می کند. جای خالی امام را در چنین نظامی باید کسی پر کند. در يك قلمرو محدود قبیله‌یی که شرایط نظام بسته بر آن حاکم است، پیشوای مذهبی شیعه می تواند در مقام نایب امام و به تناسب قدرتی که در قبیله کسب می کند، در مقام امام و حتی فراتر از امام، ظاهر شود و خویش را به پیروان خود بقبولاند و پایه امامتی موروثی بگذارد. کاری که سید محمد مشعشع کرد.

اما در يك کشور وسیع، با مشرب‌ها و فرهنگ‌های متنوع و تعدد قدرت‌های حاکم، و وجود يك شاه مالک رقاب و حضور ده‌ها مجتهد مدعی نیابت، پیدا شدن نامزد برای اصل سیاسی «امامت» که مظهر تمام توانایی‌های مسلط بر جوامع، و قدر قدرت باشد، امری بود که نتوانست سرانجام پیدا کند. کوشش‌های شاهان صفوی، از حد جعل سیادت و ادعای مبهم نیابت و «کمربستگی» امامان، پیش تر نرفت. در همین حال روحانیت شیعه، در قلمرو اقتدار و نظام حکومت صفوی، قدم به قدم بلند پروازی‌های خود را وسعت بخشید و در دورانی که روحانیت سنی دیگر از اصل «خلافت قریش» و حتی اصل خلافت عرب، عدول کرده بود، و این مقام را به هر صاحب شمشیر مقتدر که امنیت را به سرزمین‌های اسلامی باز گرداند، می سپرد و حق او می دانست؛ روحانیت شیعه، با سماجت هرچه بیشتر بر سلطنت «این جهانی» و «آن جهانی» امام غایب پا می فشرد، و حکومت را حق «امام زمان» می دانست که از سال ۲۶۰ هجری «غیبت» کرده بود و از سال ۳۲۹ هجری در «غیبت کبری» به سر

می برد. و به این ترتیب، در واقع حکومت را حق خود می دانست که در مقام نماینده و نایب امام، حکومت مدنی جامعه را به دست آورده بود، و هر حکومت را جایز و غاصب حق امام می شمرد و با آن که در دربارها می زیست و از انعام و مقرری دربارها برخوردار بود، درآمد دربار و کسانی را که در خدمت دربارها بودند و هم چون ارکان روحانیت از دربار مقرری و مواجب داشتند، حرام می شناخت و از اظهار و تبلیغ آن در جامعه ابا نداشت. یعنی در عمل و از راه تلقین و تبلیغ شبانروزی، پایه حکومت مخدوم خود را در ذهن جامعه متزلزل می ساخت و راه قبول عصیان بر آن را می گشود.

اما از آن جا که در خود توانایی تصرف حکومت نمی یافت، پیوسته مردم را به دعا و ندبه برای ظهور «امام زمان» دعوت می کرد و بنیاد اعتقاد اجتماعی را بر جایز بودن حکومت حامی خویش، استوار می ساخت تا آن جا که آخرین شاهان صفوی در عین دل بستگی به حکومت، به حقانیت خود اعتقاد نداشتند. از شاه سلطان حسین نقل می کنند که در برابر هجوم محمود غلزی، به حکومت بر اصفهان قانع بود و حاضر شد باقی قلمرو سلطنت را به محمود بسپارد؛ سر الحجام نیز خود تاج بر سر مدعی گذاشت.

درک اشتیاق روحانیت شیعه برای تصرف قدرت کامل حکومت، پس از استقرار در ایران صفوی، کار دشواری نیست. نگاهی به منابع «رجال شیعه» این شوق سرکش را در قالب بزرگ نمایی های ارکان روحانیت شیعه در دربار صفوی به روشنی نمایان می سازد. ما پیش از این با نمونه هایی از این دروغ پردازی ها آشنا شده ایم، از جمله جعل مکاتبه سید اردبیلی و شاه عباس اول، در حالی که در زمان شاه عباس، سال ها از مرگ وی می گذشت. با این همه روحانیت شیعه، در زمان زوال سلطنت صفوی به چنان اقتدار مدنی رسیده بود که شکفتن آرزویی از این دست را میسر و تحصیل شدنی می یافت. انقراض سلطنت صفوی، يك سر آرزوهای دراز مدت روحانیت شیعه را به توفان سپرد.

بیرون از دربار و دروازه های اصفهان، حاکمان، که سرکردگان ایل ها و قبیله ها بودند نیز از ضعفی که بر دربار حاکم بود، برای تحکیم قدرت محلی یا توسعه قلمرو خویش استفاده کردند. و فرمان های حکومت مرکزی که از انسجام افتاد، هرکدام به تدارک استقلال و ایجاد حکومت برخاستند یا به دست اندازی به قلمرو هم رو آوردند.

آن چه در قندهار گذشت و به قیام «میرویس» و پسرش محمود انجامید، گذشته از عامل تحریک خارجی، در درجه اول یک حرکت ایلی از درون حکومت ایل سالاری ایران بود، که شرایط ضعف حکومت مرکزی و بحران نظام ایل سالاری، آن حرکت را تا مرحله تصرف پایتخت و سقوط سلسله صفوی پیش راند.

هنگامی که اصفهان در معرض خطر قرار گرفت، سران قزلباش حاضر در دربار، جای چاره اندیشی برای حفظ شاه، ولی عهد او، تهماسب میرزا را همراه هشت تن از سرکردگان قاجار به قزوین فرستادند. و این در سال ۱۱۳۴ بود. سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵، اعلام سلطنت تهماسب میرزا را در قزوین به دنبال آورد و در واقع، ایل قاجار که این زمان در دربار صفوی حضور مؤثر داشت برای احراز قدرت به چنین ترفندی دست یازید تا شاهی جدا از دربار شاه سلطان حسین در اختیار داشته باشد.

سقوط اصفهان، هجوم خارجی ها را نیز برای تصرف شمال و غرب کشور همراه داشت. قوای پتر کبیر دریند و باکو را تصرف کرد و دریندر انزلی پیاده شد، و سلطان عثمانی به تسخیر ارمنستان و گرجستان پرداخت و به پیشروی در غرب ایران ادامه داد.

نخستین چاره جویی تهماسب میرزا در برابر خطر دوگانه خارجی و دشمن مسلط داخلی، اعزام اعتماد الدوله خود، اسماعیل بیگ به پترزبورگ بود. اسماعیل بیگ، صدر اعظم تهماسب میرزا، (در تاریخ ۲۸ ذی قعدة

۱۱۳۵ - ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳) در پترزبورگ عهدنامه بی امضا کرد که به موجب آن ضمن توجیه حضور قوای تزاری در سواحل ایرانی دریای خزر، واگذاری «شهرهای دربند و باکو را با تمام زمین ها و جاهایی که به این دو شهر بسته است و در کنار دریای خزر جا دارند»، «و نیز ایالت گیلان و مازندران و استرآباد را»، «برای تصرف و تصاحب ابدی به اعلی حضرت امپراتور روسیه» در برابر کمک نظامی تزار به شاه تهماسب، می پذیرفت.<sup>۱</sup>

تهماسب میرزا که در قزوین خود را در معرض خطر حمله قوای محمود می دید، آن شهر را ترك کرد و به تبریز رفت. اما با پیشروی قوای عثمانی به آذربایجان در تبریز نیز نماند و به مازندران عزیمت کرد. قوای «باب عالی» همدان را هم متصرف شد. سپاه تزار که در انزلی انتظار می کشید، گیلان را اشغال کرد ولی پشت مرزهای مازندران از حرکت ماند. قدرت ایلی قاجار که در مازندران و استرآباد مستقر بود، راهش را بست.

پیشروی های تزار در خاک ایران، که با پیشروی قوای عثمانی مرادف بود، سلطان عثمانی را به واکنش شدید در برابر تزار وا داشت و «باب عالی» با اختطاری سخت تزار را از پیشروی در غرب ایران بر حذر کرد. فرانسه، بین «باب عالی» و پترزبورگ بر سر تصرف و تقسیم ایران به میانجیگری پرداخت و در سال ۱۱۳۶ ق - ۱۷۲۴ م به پایمردی فرانسه در استانبول قرار دادی بین سلطان عثمانی و تزار روس بسته شد که به موجب آن عثمانی قرارداد پترزبورگ با تهماسب میرزا را به رسمیت شناخت و تزار نیز پذیرفت که باقی سرزمین های قفقاز از ارمنستان و گرجستان و... در اختیار عثمانی باشد و باب عالی سراسر نواحی غرب ایران را نیز از آذربایجان و کردستان و کرمان شاه تا همدان، تصرف کند. و اگر تهماسب میرزا این مصالحه دو همسایه را نپذیرفت، دو دولت شخص دیگری را که آن را بپذیرد، به سلطنت ایران بنشانند.

---

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر - سعید نفیسی: ج ۱ - صفحه ۲۹۳

فرماندهی عثمانی اما از محدودهء قرارداد استانبول تجاوز کرد و اردبیل و قزوین را هم به تصرف در آورد و سه سال بعد به دنبال جنگی که با اشرف غلزایی، در نزدیکی اصفهان داشت - و به زیان عثمانی پایان یافت - با اشرف قراردادی بست که وی سلطان عثمانی را خلیفه مسلمانان جهان می شناخت و زنجان و سلطانیه را هم به عثمانی وا می گذاشت و قلمرو متصرفات عثمانی را تا تهران توسعه می داد.

اشرف، هم چنین در قراردادی که صیدال خان، فرمانده قوای وی با فرمانده قوای روس، ژنرال واسیلی لواشف در رشت بست (دوم رجب ۱۱۴۱ - ۱۳ فوریه ۱۷۲۹) ضمن قبول قرارداد تهماسب میرزا با تزار در واگذاری شهرها و ایالات ایران، حدود متصرفی تزار را در شمال ایران برای کشیدن خط مرزی به طور مشخص تأیید کرد. در قرار دادرشت، فرمانده روسی که نتوانسته بود به قلمرو ایل قاجار در مازندران و استرآباد رخنه کند، مالکیت این دو منطقه را به طور مشروط به اشرف بازگردانده بود!

تاریخ نویسان معاصر، در شرایط قرنیه که گذشت، خواسته اندبه نحوی سقوط سلطنت صفوی را ناشی از يك هجوم خارجی قلمداد کنند. در حالی که هجوم به پایتخت صفوی، حرکتی داخلی بود که از پیوند دو طایفه غلزایی و ابدالی در قندهار و هرات و در شرایط بحران حکومت ایل سالاری شکل گرفت و دوران هفت ساله استیلای محمود و عموزاده اش اشرف بر اصفهان که به دست اندازی تزار و تجدید دست اندازی سلطان عثمانی بر ایران منجر شد، در نظام ایل سالاری تکانی پدید آورد، و آن ها که در برابر سقوط پایتخت و سلطنت صفوی تماشاگر مانده بودند، از هجوم خارجی به جنبش افتادند. و چنان که خواهیم دید: رقابت ایل سالاران در درون خویش يك يك عوامل ضعیف تر را از



میان برداشت و بار دیگر قدرت را سره کرد.

استقرار محمود در اصفهان، به کشمکش های ایلی بر سر تصرف یا تحکیم حکومت های محلی، بین ایلات جا به جا شده و ایلات بومی، از مرو تا هرات و مشهد و بلوچستان و فارس و پشتکوه و کرمان به شدت دامن زد. مازندران و استرآباد پایگاه دو طایفه ایل قاجار - یوخاری باش و اشاقه باش - پناه گاه تهماسب میرزا بود و فتحعلی خان، سردار قاجار به سپه سالاری شاه صفوی منصوب شده بود. مشهد پایتخت ملك محمود سیستانی بود، که داعیه شاهی داشت. ایل ابدالی، بر هرات مستولی شده بود و برای ایجاد حکومت مستقل خویش تا قاینات پیش آمده بود. طوایف ترکمان و کرد های شمال خراسان، بین قدرت های مسلط محلی جا به جا می شدند. تیره کوچک قرخلو از ایل افشار که در ابیورد مستقر بود، به سرداری نادر در حوادث خراسان نقش پیدا کرد.

هنگامی که تهماسب میرزا با سپاهی از قاجار و دیگر وفادارانش به خراسان آمد تا ملك محمود را با سپاه ده هزار نفری وی به اتحاد با خود بخواند، نادر به تهماسب میرزا پیوست. تهماسب، سرانجام ناگزیر شد با ملك محمود بجنگد. و ملك محمود در شهر مشهد تحصن جست و به محاصره نیروی تهماسب درآمد. حین محاصره، که داشت طولانی می شد، فتحعلی خان که از توجه تهماسب به نادر آزرده خاطر بود، اجازه گرفت که اردوی شاه را ترك کند و به مازندران و استرآباد باز گردد، ولی در توطئه یی که تهماسب میرزا برایش ترتیب داد، بیرون شهر مشهد و نزدیک بقعه خواجه ربیع، دستگیر و کشته شد و در همان بقعه او را به خاک سپردند.

پس از تصرف مشهد و پایان کار ملك محمود سیستانی، نادر در مقام سپه سالار شاه تهماسب، برای جنگ با اشرف آماده شد و در مهمان دوست سمنان، نخستین جنگ میان دو نیرو در گرفت. اشرف شکست خورد و عقب

نشست و نادر به تعقیب او پرداخت. بار دیگر در درهٔ خوار دو سپاه با هم تلاقی کردند و باز شکست در سپاه اشرف افتاد و به جانب اصفهان گریخت. و نادر در پی او حرکت کرد. سپاه تجدید قوا کرده، اشرف که از حمایت تسلیحاتی عثمانی برخوردار شده بود، در مورچه خورت اصفهان، با سپاه نادر روبه رو شد و سومین شکست، اشرف را از اصفهان متواری ساخت. او به فارس گریخت و نادر هم چنان وی را دنبال کرد. در دشت زرقان، در نزدیکی شیراز، چهارمین و آخرین جنگ نادر با اشرف روی داد و سپاه اشرف تار و مار گشت و خود او با دسته کوچکی، به بلوچستان گریخت تا از آن جا به قندهار برود. قبایل بلوچ او را در نیمه راه اسیر کردند و کشتند. افراد سپاه اشرف که در اصفهان و در جبهه های جنگ پراکنده شده بودند، به سپاه نادر پیوستند و نادر آنان را پذیرفت و در میان جنگاوران خود جا داد.

پس از پیروزی بر اشرف، در سال ۱۱۴۲ نادر در دو جبهه به مقابله با تجاوز های خارجی برخاست. نخست در سال ۱۱۴۳ قوای عثمانی را از قزوین تا بغداد عقب راند و آذربایجان را از نیروی عثمانی پاک کرد. بعد از «آنا ایوانوونا» امپراتریس روس خواست مناطق اشغالی خود را در خاک ایران تخلیه کند. به موجب قرار دادی که در سال ۱۱۴۴ ق (۲۱ ژانویه ۱۷۳۲) بین فرمانده قوای روس، ژنرال لواشف، و بارون پترشاپیروف، از يك طرف و میرزا محمد ابراهیم مستوفی، از طرف دیگر در رشت به امضا رسید و نیز عهد نامه یی که در ۱۰ مارس ۱۷۳۵م - ۱۱۴۷ ق در گنجه منعقد شد روس ها با عذر این که در برابر هجوم عثمانی به تصرف موقت این سرزمین ها پرداخته بودند، قوای خود را از سراسر مناطق متصرفی - از جمله دربند و باکو - عقب کشیدند.<sup>۱</sup>

اشتغال نادر به سرکوب حمله ازبک ها در خراسان، و شورش های ایلات محلی، شاه تهماسب دوم را به خود نمایی واداشت و به تدارک حمله به سپاه

---

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره، معاصر: ج ۱، صفحات ۲۹۹ و ۳۰۵

عثمانی پرداخت، اما دچار چنان شکستی شد که باز قوای عثمانی تا همدان پیشروی کرد و شاه تهماسب، به موجب پیمانی در سال ۱۷۳۱م - ۱۱۴۵ق تمام اراضی قفقاز را در آن سوی ارس و نیز ولایات غربی ایران را به تصرف سلطان عثمانی داد. نادر با شتاب از خراسان بازگشت و این پیمان را بی اعتبار اعلام کرد و در مجلس مشاوره‌یی از سران کشور، شاه تهماسب از سلطنت خلع شد و پسر هشت ماهه اش را به نام شاه اسماعیل سوم، به سلطنت برگزیدند و نادر نایب السلطنه، پادشاه هشت ماهه شد. مدت این نیابت از ۱۱۴۵ تا ۱۱۴۹ق - ۱۷۳۲ تا ۱۷۳۶م بود.

نخستین اقدام نادر، درگیری با قوای عثمانی بود که در رویارویی اول با شکست او همراه شد ولی نادر با تجدید قوا به سرعت جنگ را از سر گرفت و توپال، سردار عثمانی در این نبرد کشته شد و بغداد به دست سپاه نادر افتاد. سلطان عثمانی بار دیگر برای حمله به ایران به تجدید قوا پرداخت، اما نادر پیش دستی کرد و قبل از آن که قوای عثمانی وارد خاک ایران شود، خود را با شتاب به گرجستان و ارمنستان رساند و نیروی عثمانی را به سختی درهم شکست و شهرهای از دست رفته، قارص و ایروان را هم از نو به تصرف درآورد. به موازات جنگ با عثمانی بود که محمد خان بلوچ در فارس به حمایت شاه تهماسب دوم بر نادر شورید و سه بار قوای اعزامی نادر را شکست داد و به جانب اصفهان حرکت کرد، تا سرانجام نادر خود به مصاف او آمد و سپاه محمد خان را درهم شکست. در شورش محمد خان بلوچ تحریک روحانیت را نمی توان از نظر دور داشت.

هنگامی که نادر امنیت را به کشور باز گرداند، و فرمان مرکز را بر سراسر کشور جاری ساخت، در بازگشت از نبرد پیروزمندانه با عثمانی در ارمنستان، فرمان داد در دشت مغان به شیوه مغل، قوریلتهایی برپا شود. بزرگان کشور را از سران قزلباش، سرکردگان ایلات، حکام، روحانیان، سران

سپاهی، اهل دیوان و کدخدایان به قوریلتا فرا خواندند. زمستان سال ۱۱۴۸ق (رمضان) - ۲۵ ژانویه ۱۷۳۶، جمعیتی عظیم در دشت مغان گرد آمد. ناظران خارجی شمار حاضران در این قوریلتا را بیست هزار تن رقم زده اند و تاریخ جهانگشای نادری، این رقم را بیش از صد هزار تن می نویسد، که می توان پنداشت شمار سپاه نادر را هم بر دعوت شدگان به قوریلتا (الحجمن مشاورهء عام) افزوده است.

حاضران در قوریلتا، نادر را به شاهی برگزیدند، ولی نادر برای قبول سلطنت سه شرط عنوان کرد و پذیرفتن سلطنت را به تصویب این شرط ها منوط ساخت:

۱- از این تاریخ، کسی به حمایت خاندان صفوی برای سلطنت بر نخیزد.

۲- سب سه گانهء خلفای راشدین که از دوران شاه اسماعیل رسم شده است، منسوخ شود.

۳- عهد بسپارند که به سلطنت نادر و خاندانش وفادار بمانند.

میرزا ابوالحسن ملا باشی اصفهان، به تعریض در مجلس شبانه نادر را از مداخله در امر مذهب، بر حذر داشت. روز بعد به دستور نادر، او را از مجلس بیرون بردند و خاموش کردند. دیگر روحانیان حاضر در قوریلتا، سکوت پیش گرفتند و الحجمن هر سه شرط نادر را پذیرفت. صورت مجلسی به نام عهد نامهء دشت مغان نوشته شد که هر سه شرط نادر در آن گنجانده شده بود، و به مهر و امضای حاضران رسید. جمع آوری امضا ذیل عهد نامه سه روز به طول انجامید.

پس از قوریلتا، نادر به تدارك ایجاد تفاهم مذهبی بین علمای سنت و شیعه پرداخت و در سازماندهی دربار خود، مقامات دربار صفوی را از وزیر اعظم (اعتماد الدوله)، سپه سالار، و قوللر آقاسی و سایر القاب حذف کرد.

چهار مستوفی برای امور مالی و نگاه داشتن حساب برگزید و يك منشی خاص که پیوسته در رکاب او بود و در سفر و حضر نادر را همراهی می کرد. خود بر سپاه فرماندهی داشت و مقامات سپاهی، مستقیم و در سلسله مراتب، زیر فرمان او بودند. بر امور مالی سپاه نیز نظارت کامل و مستقیم داشت.

به دنبال قوريلتای دشت مغان، هم سران و سرکردگان ایل ها، و هم روحانیت پشت خطی که نادر بین خود و آن ها رسم کرده بود، به تدارک نارضایی و عکس العمل پرداختند. آشکار بود که نادر در پی درباری است که ایل سالاران و روحانیت در آن نفوذ نداشته باشند؛ نه در دربار که حتی در جامعه نیز از پی خشکاندن ریشه های این نفوذ بود.

او نبرد با نفوذ روحانیت را از پیش سرگرفته بود و ترتیب قوريلتای دشت مغان در درجه اول به معنای گرفتن اختیار کامل در پی ریزی حکومتی مستقل از دین بود. هرچند در گزارش هایی از زندگانی وی که دیگران نوشته اند - از جمله تاریخ ایران سرجان ملکم انگلیسی - دیده می شود که پس از شرکت در مناظره های دینی عالمان مذاهب مختلف (سنی، شیعه، مسیحی، زردشتی، و یهود) که در حضور وی برپا می شد، و در باره رثوس و پایه های بینش این مذاهب به بحث می پرداختند، وی به این نتیجه رسید که تمام فرقه های مختلف در گم راهی به سر می برند و گفت او خود دینی که از خرافه به دور باشد، خواهد ساخت.

اراده نادر به منع سب سه گانه از خلفای راشدین، که در قوريلتای مغان، به تصویب عام رساند، و برای تسجیل آن محاضرهء نجف را بین عالمان سنت و شیعه ایران و ماوراء النهر و عرب برپا ساخت تا در میان آنان آشتی و دوستی برقرار سازد و منشوری از دوستی و آشتی به امضای فریقین رساند، از تدبیر های اساسی وی برای پایان بخشیدن به کینه یی بود که دوست و سی سال با خون آبیاری شده بود و به کشتارها، جنگها، ویرانی ها و حریق ها میان

ایران و عثمانی، و ایران و اوزبک دامن زده بود. و این کوشش او را، روحانیت شیعه که به تاخت و تاز اجتماعی بی مرز دوران صفوی خو گرفته بود، به حساب مخالفت با خود گذاشت و دوستان سال طول کشید تا به اهمیت تلاش نادر پی برد و خود در پایان قرن چهاردهم هجری کوشش هایی را برای آشتی سنت و تشیع آغاز کرد، بی آن که به نتیجه بی روشن دست یابد.

طبیعی بود که نادر هشیارانه قصد داشت از نفوذ زیان بار روحانیت بکاهد، و مرزی را برای استیلای روحانیت در جامعه مشخص کند. او فرمان داد منابع موقوفهء تحت اختیار روحانیت از آن ها اخذ شود و درآمد موقوفات - در آن دوران فقر پس از سقوط اصفهان - به مصرف سپاهیان برسد، و توجیه منطقی کرد که نیت بانیان موقوفات خدمت به حفظ اسلام و دفاع از مسلمانان است و در شورش غلزایی ها روحانیت ثابت کرد که نمی تواند از اسلام و مسلمانان دفاع کند، و دفاع از اسلام و مسلمانان را در برابر دشمن خارجی و داخلی، سپاهیان به عهده گرفتند و هم چنان بر عهده دارند، بنا بر این درآمد موقوفات نیز حق آنان است.

این اقدام نادر به تنهایی برای برانگیختن دشمنی آشتی ناپذیر روحانیت کفایت می کرد؛ و روحانیان پیش از سران و سرکردگان ایلات به دشمنی با نادر و تبلیغ حمایت از سلطنت صفویان کمر بستند و برای مخالفت با او، در کنار خان ها و ایل سالاران قرار گرفتند. شیخ محمد علی «حزین» لاهیجی، روحانی شاعر و حکیم، که در حملهء سپاه محمود به اصفهان، از پایتخت گریخته و به هند پناه برده بود، خود در سفرنامه اش می نویسد چگونه پس از بازگشت به ایران، در اصفهان و بعد در شهر های مختلف جنوب ایران به توطئه علیه نادر کمر بست و هرجا سرکشی را سراغ گرفت به جانب او رفت و وی را علیه نادر برانگیخت و همین که سپاه نادر شورش را در نقطه بی سرکوب کرد، شیخ به نقطهء دیگر پناه برد و به توطئه پرداخت تا سرانجام از جنوب شرقی ایران، بار

دیگر به هند گریخت و پس از مرگ نادر بود که به ایران بازگشت.

روحانیت که آرمان بازگشت به دوران صفوی را در سر می پروراند، به نام خاندان صفوی، و فرزند زادگان راستین یا دروغین آن خاندان، مردم را به شورش می خواند. بعد از قوریلتهای دشت مغان هم باهمه تدارک و تعبیه که نادر به شیوهء زمان دید و عهدو میثاقی که نوشته شده بود، باز نادر را به چشم غاصب سلطنت و خاندان صفوی را سادات مظلوم و وارث سلطنت می دید و می ستود. با این اختلاف که تا نادر زنده بود، این تبلیغ کاری از پیش نمی برد و بروز خارجی پیدا نمی کرد. و تنها یاغی تمام دوران حکومت او، که آشکارا با نادر مخالفت کرد و پیوسته نیز از برابر او گریخت، محمد حسن خان، پسر فتحعلی خان قاجار از تیرهء اوشاقه باش قاجار بود، که پدرش در اردو کشی خراسان هنگام محاصرهء ملک محمود سیستانی به دستور شاه تهماسب دوم، کشته شده بود. و او خود، از برابر سپاه نادر به ترکمانان یموتی پناه برده بود و تنها در بیابان ها سرگردان بود.

بحران نظام ایل سالاری در ایران و آسیای مرکزی و جنوب، با شکوفایی کلنیالیسم اروپا همزمان بود، و در رابطه با این شکفتگی بر شدت بحران افزوده شده بود. در آخر دوران صفوی، کلنیالیسم اروپا سخت به ایران توجه پیدا کرده بود؛ فرانسه آخرین زایر مشتاق این کاروان بود. استقرار هلندی ها در جاکارتا و انگلیسی ها در «سورات» و مناطق مختلف هند عمری صد ساله داشت که فرانسوی ها نیز به تقلید آن ها به صرافت تأسیس کمپانی هند شرقی افتادند. تزار های روس نیز خیلی پیش - حتی پیش از زمان شاه عباس - پیشروی در آسیا را دنبال می کردند و تا آن حدبه آسیا دست اندازی کرده بودند که پدر شاه عباس و بعد خود وی، در مقابله با عثمانی، شهر های دربند و باکم را که به تصرف عثمانی در آمده بود، به «تزار مسکوی» بخشیدند و او را به

پس گرفتن آن دو شهر از عثمانی فرا خواندند.

تزارها از نخست در رابطه با ایران، هوای دیگر در سر داشتند و با شکیبایی بسیار در پی تسخیر سراسر کرانه های دریای خزر بودند. و این داعیه، «تزار مسکوی» در ماجرای خان احمد، حاکم گیلان - که شاه عباس دستگاهش را برچید - آشکار شد. در پایان دوره، صفوی سایه، نظامی تزار روی سرزمین های شمال ایران افتاد و در واقع بر سر تصاحب قسمت وسیعی از ایران، تزار در برابر سلطان عثمانی قرار گرفت.

هنگام حضور محمود و اشرف در اصفهان، این شهر هم چنان کانون فعالیت و رقابت نمایندگان کمپانی های اروپایی و بازرگانان و نمایندگان روسی بود که می توان گفت در بیشتر شهر های بزرگ پراکنده بودند و اطلاعات برای مسکو جمع آوری می کردند. نمایندگان کمپانی ها و سفیران کشورهای اروپا، در وقایعی که بر ایران می گذشت، ذی نفع بودند و فرصت طلبانه وقایع را دنبال می کردند. و غیر مستقیم به نا امنی های آخر دوران صفوی دامن می زدند، تا آن جا که دکتر ذبیح الله صفا، دست عوامل تزار را در تحریک میرویس، و محمود به فتنه و آشوب نشان می دهد.<sup>۱</sup> گزارش روزانه وقایع ایران در دوره نادر که به مسکو فرستاده می شده و مستند کتاب نادر شاه افشار، تألیف محققان روسی، ماریانا روبه نوونا آرونووا و کلارا زارمای روونا اشرفیان است نیز تأییدی بر جهت گیری پترزبورگ است و پیداست که این گزارش ها باب میل تزار تهیه می شده است.

در اختلاف مسکو و استانبول، که هرکدام از سویی به اشغال شهر های ایران اشتغال دارند و سلطان عثمانی مرزهایش را به تهران می رساند و پترزبورگ نیز سراسر منطقه قفقاز را که از دست برد عثمانی دور مانده، تصرف می کند و به گیلان نیرو می فرستد. فرانسه که حضوری تازه در ایران به شمار

---

۱- تاریخ ادبیات در ایران : ج ۱/۵، صفحه ۲۹



می آید ، میان آن دو واسطه می شود و کار «تقسیم» را بین دو حریف مسالمت آمیز فیصله می دهد . تردید نباید داشت که در این معرکه، کمپانی های هند شرقی انگلیس و هند شرقی هلند و نمایندگان آن دو کشور نیز در اصفهان و سایر شهر ها بیکار نبوده اند.

در دوران هفت ساله استیلای محمود و اشرف بر اصفهان، تمام ثروت و اندوخته خانان صفوی به تاراج رفت . خان ها و سرداران ایلات نیز هریک به نحوی از این تاراج بهره ور شدند . مردم کشورهم از کشاورزتا پیشه ور در مسیر امواج غارت اشغالگران قرار داشتند . سلطنت که به نادر محول گشت، او با خزانه خالی رویارو بود . تجدید قدرت حکومت مرکزی، به تجدید توانایی و تمکن خزانه شاهی نیاز داشت . حفظ سپاه یا اقدام به هر نوع تدارک و چاره گری در کشور بی ذخیره کافی میسر نبود . و نادر برای جنگ های داخلی و خارجی به شیوه رایج، فشار هزینه های جنگی را به دوش همین مردم غارت زده شهر و روستا می گذاشت.

هنگامی که نادر برای حمله به هند آماده می شد، از صرافانی، در اصفهان صد هزار تومان وام گرفت و به وی سند داد که پس از بازگشت از جنگ وام خود را با سود بپردازد . این سند هنوز در خانواده آن صراف باقی است . این که نادر به جنگ هند کمر بست و محمد شاه را از خاندان بابر، هدف قرار داد بی دلیل نبود؛ بابری ها از زمان شاه عباس بر سر تصرف قندهار با ایران رقابت داشتند . نخست شاه عباس دست دراز شده بابری ها را بر قندهار قطع کرد و آن جا را پس گرفت . بعد از مرگ شاه عباس بار دیگر آن ها بر قندهار مستولی شدند و دوره بی بیست ساله فرمان شان در آن جا جاری بود ، اما باز قندهار از دست بابریان در آمد، و به دولت صفوی پیوست، بی آن که چشم از آن برگیرند، یا از تحریک محلی خودداری ورزند . در فتنه غلزایی ها،

علاوه بر مشکلاتی که تعصب مذهبی برانگیخته بود، و قدرت نمایی خشن حاکم گرجی، دست تحریک محمد شاه بابری نیز دیده می شد. پس از سرکوب فتنه نیز باز دربار بابری ها، پناه گاه عوامل آشوب قندهار شده بود و از فتنه انگیزان متواری، در هند حمایت و نگهداری می کرد.

از سوی دیگر محمدشاه وارث خاندان تیموری بود و نیای وی بابر شاه که از برابر اوزبکان به هند عقب نشست، بقایای ثروت و خزانه تیموری را با خود برد و در آن سرزمین بساط سلطنت گسترده. و اعقاب او که به اندازه اعقاب شاه اسماعیل، در سرزمین پر نعمت هند فرصت ثروت اندوزی داشتند، بر این خزاین افزوده بودند تا آن جا که وصف ثروت بابری ها چشم ها را خیره می کرد. نادر برای دست یافتن به چنین ثروتی که گره گشای مشکلات مالی دولت وی بود، بهانه لازم را در اختیار داشت و حجاب حرمت خاندان بابری و نوادگان تیمور با این بهانه از میان برداشته شده بود.

به یقین حمله نادر به هند، بلایی بود که بر آن سرزمین فرو ریخت ولی این حمله نه چیزی بیشتر از ترکتازی های ایل سالاران ترك از دوران غزنوی به بعد بود و نه کم تر، و درست در همان قالب می گنجید که حمله عام تیمور به مرکز و جنوب غربی آسیا، و در پیروزی بر امپراتوری مغل - یا در اصل تیموری و تاتار - هند، نادر به هر دو هدف خویش دست یافت. با این همه افق دید وی فراتر از مرز های تسخیر شده بود. او قصد داشت مانند تیمور قلمرو حکومت خود را از مرز های چین تا مصر وسعت بخشد و راه های بازرگانی قدیم را که به دلایل مختلف، از رونق افتاده بود، از نو به رونق برساند.

رابطه نادر با تجارت خارجی، همان رابطه دوران شاه عباس بود. خود وی و پسران و خانواده اش در تجارت خارجی فعال بودند و بازرگانانی به نام آن ها کالا به خارج می بردند یا از خارج کالا وارد می کردند. نادر نقش راه های دریایی را در تجارت می شناخت. از دریای خزر با روسیه و کشورهای اروپایی

همجوار روسیه ارتباط داشت و در جنوب با کمپانیهای صاحب کلنی اروپادر هند. پس از فتح هند بود که نادر به تأسیس ناوگان دریایی در خلیج فارس و دریای خزر کمر بست. کمپانی هند شرقی انگلیس، با همان عذر ها که بر تصمیم شاه عباس مسلط شده بود، کوشید نادر را نیز از ایجاد ناوگان دریایی منصرف سازد. ولی نادر اراده کرده بود و استوار بود، و جای اصرار در خریدن کشتی از آن کمپانی، به ایجاد کارگاه های کشتی سازی در کرانه های جنوب پرداخت. به فرمان نادر در بندر بوشهر پایگاهی برای ساختن کشتی دایر شد و در چند نقطه دیگر. طبیب فرانسوی نادر نوشته است که عذر انگلیسی ها برای انصراف خاطر نادر از ایجاد ناوگان دریایی این بود که ایرانیان به دریا نوردی دل نمی بندند و برای این کار مناسب نیستند؛ او می تواند افرادی را از قبیله های عرب در جنوب خلیج فارس به خدمت بگیرد. و ناوگان خود را به آن ها بسپارد. نادر چند کشتی از کمپانی هند شرقی انگلیس خریده بود و این توصیه را هنگام تحویل کشتی ها که به نادر فروخته بودند، پیش کشیدند. با این وصف نادر فرمان داد برای ساختن کشتی در جنوب، از جنگل های شمال ایران چوب مناسب قطع کنند و به کارگاه های جنوب برسانند. طبیعی است که بنا بر رسم جاری، این کار دشوار از طریق بیگاری مردمان محلی و ساکنان مسیر انجام می گرفت. کارگاه های کرانه های خلیج فارس به ساختن کشتی های بزرگ پرداختند. چندین کشتی در خلیج فارس به آب انداخته شد. همچنین سه کشتی در دریای خزر به حرکت در آمد. سه کشتی نیز در دست ساختن بود که نادر کشته شد. از جمله متخصصانی که نادر از هند آورده بود، سازندگان کشتی بودند که آن ها را در کارگاه های کشتی سازی به کار گماشت و در رأس کارگران بومی قرار داشتند.

کار دیگر نادر، ایجاد کوره های کوچک ذوب آهن بود. به فرمان نادر در چند منطقه کارگاه های ذوب آهن ساخته شد. هدف وی از ایجاد شبکه،

کارگاه های ذوب آهن، پی ریزی زرآد خانه یی بود که نیاز های سپاه وی را بر آورد. اما پس از قتل وی کوره های ذوب آهن نیز مانند کارگاه های کشتی سازی، خاموش شد.

نادر در سپاه خود نیز از خدمات فنی داوطلبان خارجی استفاده می کرد. پزشک مخصوص نادر، در ده سال آخر عمر وی لویی پازن، کشیش و پزشک فرانسوی بود.

با آن که نادر می کوشید از قدرت سرکردگان ایل ها بکاهد، اما در درون سازمان نظامی او، هم چنان رسم و سنتی که از زمان شاه عباس جا افتاد، باقی بود، و سپاه قزلباش، و سران قزلباش، اعتبار خود را حفظ کرده بودند. بنا بر قاعده ایلی نادر به ایل افشار که خود از آن برخاسته بود، تکیه داشت و سران قزل باش در اطراف او، بیشتر برگزیدگان ایل افشار بودند.

پس از نخستین سوء قصد به جان وی، که در شکارگاه انجام گرفت، و تیر انداز شناخته نشد، و نادر پسر خود رضاقلی را در آن مقصر شناخت و وی را کور کرد، نسبت به نزدیکان و خویشان خود بد گمان شد و به تحبیب سربازان افغانی که در خدمت او بودند، پرداخت و این بدگمانی تا آن جا پیش رفت که اعلام کرد محافظت خود را به سربازان افغانی می سپارد. ولی سردارانش که به راستی علیه او توطئه کرده بودند، بر نادر پیش دستی کردند و شبانه، جمعی به چادر او حمله بردند و وی را کشتند. در این توطئه برادر زاده نادر، علی قلی خان، که در هرات بود، از دور دست داشت.

با مرگ نادر، نقشه بزرگ کشور گشایی او در رقابت با کلنیالیسم اروپا و برچیدن خلافت عثمانی نیز دست خوش حوادث گردید. در نابودی نادر علاوه بر سرداران و سرکردگان ایلات که خطر وجود وی را برای بقای خود به درستی شناخته بودند و روحانیت که به شدت از سیاست های نادری زیان دیده

بود و دچار خفت شده بود، سیاست های خارجی نیز ذی نفع بودند و نباید نقش آنان را در وقایع کم بها داد. اما این به آن معنا نیست که در بزرگ ساختن نقش خارجی ها تا جایی پیش برویم که شادروان محمود - محمود در باره سیاست انگلیس حساسیت نشان می داد. او در باره سفر سردور مورکاتن<sup>۱</sup> در سال ۱۶۲۸ میلادی، به دربار شاه عباس توصیه می کند: "مورخین ایرانی باید در این موضوع تحقیق کنند که آیا حمله افغان ها به ایران، بدون محرک خارجی بوده است"<sup>۲</sup>

یاروان شاد سعید نفیسی، که زیر نفوذ دو رشته از مطالعات تاریخی خود، منابع روسی و منابع هندی، تصویر نادر را بسیار کربه تر از تصویر دیگر ایل سالاران پیش از وی می بیند و در مقام تخطئه حمله نادر به هند و نمایش زشتی تاریخی این پیروزی می نویسد: "هم چنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را به دست سلطان محمد فاتح آل عثمان در سال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهم ترین وقایع تاریخ اروپا می دانند و معتقدند که در این سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال ۱۱۵۲ قمری و ۱۷۳۹ میلادی را که نادر شاه وارد دهلی پایتخت هند شد و پادشاه بابری آن سرزمین را از پا درآورد باید یکی از مهم ترین حوادث تاریخ آسیا دانست و گفت که در این سال سرنوشت آسیا تغییر کرد. پیش از آن همه دول جهان نامی از هند و ثروت بسیاری که بیش از هزاران سال در آن کشور پهناور اندوخته شده بود، شنیده بودند اما هیچ کس جرأت نمی کرد به هند بتازد و اندیشه تصرف هند را در دماغ خویش بیزد. شکست فاحش محمد شاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت و جهانیان با شگفتی بسیار که نخست باورکردن آن دشوار می نمود، پی بردند که بیهوده از

---

۱- Sir Dormer cotton یا Sir Dormore cotton

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج: ۱، صفحه ۴

این کار می ترسیده اند و گرفتن هندوستان از محالات نیست".<sup>۱</sup>  
و آن گاه به نقل تاریخ هایی می پردازد که چند اشتباه و مسامحه در  
آن وجود دارد:

" نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ میلادی (۹۰۸ق) و پس از آن  
انگلیس ها در سال ۱۶۰۰ میلادی (۱۰۰۸ق) در هندوستان به کشور ستانی  
آغاز کرده بودند و از آن به بعد کاملاً دلیر شدند".<sup>۲</sup>

می دانیم که فرانسوی ها صد سال پس از انگلیسی ها و هلندی ها به  
سراغ شرق و هند آمدند، و نخست پرتغالی ها بودند و «واسکو دو گاما» سردار  
و دریا نوردشان که طی دو سفر دریایی از دماغه «امید نیک» (در ۹۰۴ و  
۹۰۸ق - ۱۴۹۸ و ۱۵۰۲م) به تصرف کرانه های جنوب غربی هند دست زد. و  
تاریخی که استاد نقل کرده است به سفر دوم واسکو دوگاما مربوط می شود و  
پس از وی آلبوکرک دریا نورد دیگر پرتغالی، به دریای عمان و خلیج فارس  
تجاوز کرد و طی جنگی در سال ۹۱۲ق جزیره هرمز را به تصرف درآورد و خود  
در هند مستقر شد و با عنوان نایب السلطنه پادشاه پرتغال بندر «گوا» را  
مرکز حکومت و قدرت دریایی آن کشور ساخت. و نیز انگلیسی ها در سال  
مورد اشاره استاد در هند - بندر سورات - پایگاه ساختند و با قدرت پرتغالی  
ها در انحصار بازرگانی منطقه و اروپا به رقابت پرداختند و به تدریج در خاک  
هند ریشه دواندند.

در فرمانی که جیمز اول (در سال ۱۶۱۴ میلادی) به «سرتامس رو»  
برای مأموریت وی به دربار «مُغُل بزرگ» داد، آمده است: "... دستور داده می  
شود که حیثیات و مقام شاه (انگلیس) را در هر جا و هر زمان محترم شمارد" و  
" اگر مُغُل کبیراز او پرسد که چرا پرتغالیان «گوا» و نواحی همسایه آن با  
اتباع شاه انگلستان نمی سازند... جواب گوید که ... با آن که انگلیسیان از

---

۱ و ۲- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوران معاصر: ج ۱، صفحه ۹۰.

شکست دادن نیروی آنان عاجز نیستند، اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان مایل نیست که به جنگ و اقدامات خصومت آمیز توسل جوید<sup>۱</sup>.

بسیار ساده دلی لازم است که باور کنیم انگلیسی ها در فاصله صد و بیست سال حضور در هند، و رخنه کردن در تمام زوایای حکومتی آن، به توانایی ها و امکانات و ضعف ها و ناتوانی های پادشاهان هند پی نبرده بودند، و باید نادر به دهلی حمله می کرد تا آن ها - با آن تسلط و ارتباط های پیچیده، و نفوذی که در هند داشتند - متوجه شوند هند را می شود تصرف کرد. و سقوط دهلی را با سقوط استانبول به دست سلطان محمد فاتح، امپراتور عثمانی سنجیدن قیاسی است مع الفارق، و با دانش وسیع تاریخی شادروان سعید نفیسی هماهنگی ندارد.

جز این که به یاد بیاوریم نفیسی به طور کلی نسبت به شاهان، و خاصه کشور گشایان آنان در ایران بعد از اسلام دیداری منفی دارد و نادر آخرین جهان گشای نظام ایل سالاران ترک در ایران است. و با او این کتاب به پایان می رسد.

جالب تر این است که جلال آل احمد از نفیسی قدم فراتر گذاشته است و در کتاب «غرب زدگی» مدعی شده است که در واقع نادر مأمور انگلیسی ها بوده و به دستور آن ها به هند حمله برده است، که این نیز ریشه در بازگشت نادمانه، شادروان آل احمد، به «خانه پدری» دارد و گرایش ناگهانی وی به معجزه روحانیت در نجات ایران از ستم خاندان پهلوی.

نه انگلیسی ها از «مغل بزرگ» دهلی نگرانی داشتند و نه نادر مأمور و خدمت گزار انگلیس ها بود، و نه تصرف دهلی وسیله نادر، در تحویل سرنوشت آسیا نقشی داشت. اگر تحوکی در سرنوشت آسیا می توانست پدید آید، در حوادثی بود که در ایران می گذشت و بحران ایل سالاری که آرامش را

---

۱- زندگانی شاه عباس اول: ج ۵، صفحات ۱۵۸۹/۹۰

از سراسر قلمرو گرفته بود، در سر دو راهی مسیری را باید طی می کرد که از کنار آن گذشت. وگرنه زهر کلنیالیسم اروپا، از دوست سال پیش در رگ های جوامع آسیایی دویده بود و هر روز بیش از روز پیش کشور های آسیایی را در محدودهء جنوب، شرق، مرکز و غرب آن مسموم می ساخت. بحران نظام ایل سالاری در آسیا، و قلمرو پر تحرک آن ایران، همان اندازه که با کلنیالیسم اروپا در ارتباط بود، راه پیشروی کلنیالیسم را نیز، در منطقه، با تداوم ایستایی خویش، هموار ساخت.

پس از مرگ نادر، حکومت ایران پنجاه سال دچار آشفتگی و جنگ قدرت ایل ها بود تا سرانجام ایل قاجار حکومت را برای خود سره کرد و سرداران ایلات دیگر را از میان برداشت و سلطنت سلسلهء قاجار در سال ۱۲۱۰ قمری آغاز گشت. وقایع پنجاه ساله، با وجود شتاب و فراوانی، در مضمون يك نواخت بود و به اختصار چنین است :

برادر زادهء نادر، علی قلی خان، با شتاب از هرات خود را به مشهد رساند و به نام عادل شاه تاج بر سر گذاشت و به رسم زمانه، تمام فرزندان نادر را نابود کرد جز شاهرخ، پسر رضا قلی میرزا، که به زندان سپرد. عادل شاه داعیهء شاهی بر سراسر کشور داشت ولی سرانجام برادرش ابراهیم میرزا، بر او شورید و وی را کشت و خود شاه شد. و قلمرو حکومت او به خراسان محدود ماند. ابراهیم میرزا نیز کشته شد و شاهرخ را از زندان بیرون آوردند و به شاهی نشانند. دیری نپایید که يك ملای متنفذ محل، به نام میرزا سید محمد - که همسرش از خاندان صفوی بود و در شهر نفوذی به هم رسانده بود - حکومت را به دست گرفت. بزرگان شهر بر شاهرخ شوریدند و سید محمد را جای او به تخت نشانند و او به خود شاه سلیمان نام داد. اما حکومت وی نیز کوتاه بود، يك سردار افشار بر او شورید و سید را کشت و بار دیگر شاهرخ را به شاهی



برگزید. این گونه سلطنت نادر کوچک و کوچک شد تا در مشهد جا گرفت. نبرد اصلی بر سر تصرف قدرت بیرون از خاندان نادر بود و از همان آغاز بین سران ایل قاجار در مازندران و استرآباد - کریم خان زند - علی مردان خان بختیاری در مرکز - آزاد خان افغان در آذربایجان - و احمد خان درآنی در هرات و سیستان در گرفت و جز محمد حسن خان قاجار که در شمار یاغیان ناکام و آواره دوران نادر بود، باقی از سرداران و سرکردگان آن پادشاه بودند و داعیه سروری داشتند.

محمد حسن خان در جنگی که با عادل شاه کرد، شکست خورد (سال ۱۱۶۲ق) و دو فرزندش به اسارت شاه افشار درآمدند و به فرمان آن پادشاه، آقا محمد خان پسر هفت ساله، محمد حسن خان را مقطوع النسل کردند. این پسر تا عادل شاه زنده بود در اسارت ماند و با کشته شدن عادل شاه، از مشهد گریخت و نزد پدر بازگشت.

کریم خان زند، در جنگ با علی مردان خان بختیاری، او را از پا در آورد و از سر راه خود برداشت و در فارس و اصفهان مستقر گشت و در سال ۱۱۶۳ قمری، میرزا ابوتراب، نواده دختری شاه سلطان حسین صفوی را با نام شاه اسماعیل سوم، به پادشاهی ایران برگزید و خود را وکیل الرعایا نامید و در سال ۱۱۶۵ همراه شاه اسماعیل، به جنگ محمد حسن خان در مازندران و استرآباد شتافت. هنگام محاصره استرآباد سپاه کریم خان دچار قحط شد و پراکنده گشت و شاه صفوی منتخب کریم خان از اردوی سردار خود گریخت و پشت حصار شهر رفت و از محمد حسن خان پناه خواست و محمد حسن خان، فرصت را غنیمت شمرد و شاه را با خود به مازندران برد. کریم خان نیز همراه سپاه بازمانده، به اصفهان بازگشت.

در سال ۱۱۶۸ قمری، احمد خان ابدالی قندهار و کابل و هرات را تصرف کرد و بر مشهد نیز استیلا یافت و برای تسخیر استرآباد قوا فرستاد اما

قوای وی در سبزواری از سرداران قاجار شکست خورد و به مشهد گریخت. محمد حسن خان پس از پیروزی بر احمد خان، به قزوین و گیلان لشکر کشید و به طرف مرکز پیشروی کرد و فرمانده قوای کریم خان را شکست داد و به جانب اصفهان پیش راند و کریم خان را هم که به مقابله او آمده بود، بیرون شهر اصفهان شکست داد. کریم خان به فارس عقب نشست.

در سال ۱۱۶۹ قمری سردار قاجار به آذربایجان لشکر کشید و آزاد خان افغان را در حومه شهر ارومیه شکست داد و به تفلیس گریزاند. در بازگشت از آذربایجان، اصفهان را که بار دیگر به تصرف قوای کریم خان در آمده بود، از نو تسخیر کرد و در سال ۱۱۷۱ قمری برای تصرف شیراز به حرکت در آمد و تا یک فرسنگی آن شهر رسید، اما قحط سال سخت، سپاه او را پراکنده ساخت و ناگزیر به اصفهان بازگشت. بار دیگر بین دو تیره، اوشاقه باش و یوخاری باش قاجار جنگ داخلی در گرفت.

در سال ۱۱۷۲ قمری سردار زند، شیخعلی خان، برای تسخیر مازندران و استرآباد حرکت کرد و تا فیروز کوه پیش راند. محمد حسن خان برای نبرد با او آماده شد و در ناحیه کلباد، دو سپاه به هم رسیدند و در کنار دریا جنگی بی نتیجه داشتند. محمد حسن خان دو باره بسیج نیرو کرد و در حومه شهر اشرف (بهشهر کنونی) با سپاه شیخ علی خان رو به رو شد. سپاه وی درهم شکست و خودش گریخت و سربازان شیخ علی خان، او را تعقیب کردند.

هنگام فرار، پای اسب محمد حسن خان در یک منطقه، باتلاقی کنار رودخانه به گل فرو رفت و از رفتن ماند. یکی از غلامان سابق وی همراه یکی از سران یوخاری باش، و جمعی سوار رسیدند، او را کشتند و سرش را در توبره گذاشتند و برای کریم خان به تهران فرستادند. یکی از سران اوشاقه باش، پسران محمد حسن خان را به گرگان برد و به ترکمانان میوت پیوستند.

در سال ۱۱۸۵ قمری، فرزندان محمد حسن خان که مردان آزموده شده

بودند، مصلحت دیدند به دربار کریم خان بپیوندند. کریم خان، آقا محمد خان را با خود به شیراز برد و خاندان و برادران وی را در قزوین گذاشت. اندکی بعد حسینقلی خان برای دیدار برادر به شیراز رفت و کریم خان او را به حکم - رانی دامغان فرستاد.

حسینقلی خان در دامغان داعیه، پدر و پدر بزرگ را تجدید کرد و نخست به تصفیه حساب با طایفه یوخاری باش کمر بست و با آنان چنان کاری کرد که به او لقب «جهان سوز» دادند. بعد حکومت استرآباد را به دست گرفت و به اتفاق برادر کوچک تر خود حکمران سواد کوه را شکست داد و مازندران را تصرف کرد.

کریم خان چندبار لشکر به دفع او فرستاد، کاری از پیش نبرد، سرانجام سران یوخاری باش، چند ترکمان سپاه حسینقلی خان را فریفتند و فریفتگان، شبانه و نا آشنا او را در سراپرده اش به گلوله بستند و کشتند.

کریم خان در آغاز سال ۱۱۹۳ قمری (۱۳ صفر) در شیراز در گذشت و آقا محمد خان که از زمان شورش برادر، در دربار کریم خان، عنوان گروگان داشت، شبانه، پنهانی از شیراز گریخت و نخست به اصفهان رفت و از آن جا به ورامین عزیمت کرد و به طوایف قاجار مقیم آن منطقه پیوست و به تدارک نیرو پرداخت.

پس از مرگ کریم خان، درون طایفه، او نیز بر سر حکومت جنگ در گرفت و خشونت و کشمکش بین عمو و برادر زادگان در خاندان زند آغاز گشت و حکومت آن ها نیز به فارس و کرمان محدود ماند تا سرانجام در سال ۱۲۰۹ قمری با قتل لطفعلی خان زند، این دو استان نیز به تصرف سردار قاجار در آمد.

اما آقا محمد خان، هنوز خاندان زند در آستانه کشمکش درونی بود که به استرآباد رسید و نیرویی بسیج کرد و به تصرف مازندران، گیلان، اصفهان، همدان و تبریز پرداخت و آماده حمله به فارس شد. او، پس از فتح

فارس و کرمان و برچیدن بساط آخرین حریف خود، به تهران آمد و آن جا را پایتخت قرار داد. سال بعد در مشهد، آخرین شاه خاندان نادر، شاهرخ نابینا را از حکومت پایین کشید و برای تحصیل جواهر نادری، او را چندان شکنجه داد که در نیمه راه استرآباد - تبعیدگاه او و خانواده اش - درگذشت و ایران يك پارچه به تصرف ایل قاجار درآمد.

در این فاصله پنجاه ساله، حکومت های محلی، هرکدام جداگانه برای حفظ امنیت کاروان های بازرگانی می کوشیدند، ولی فترت و آشوب، تجارت را از رونق انداخته بود و رکود بازرگانی به خوبی حس می شد، با این وصف خاندان زند، با کمپانی هند شرقی انگلیس روابط دوستانه داشت و فرمان های اکید کریم خان زند هنوز بر سر در بنا های وکیل، در شیراز برای رعایت حقوق بازرگانان انگلیسی باقی است. همین وضع را بازرگانان روس در شهر های شمالی ایران داشتند. منتها سیاست تزار ها در برابر ایران از دوستانه و پنجاه سال پیش، سیاست حرکت سینه خیز به داخل کشور بود و هرگز فرصت های مناسب را از دست نداده بودند. از جمله در آخرین مرحله، کشمکش های ایلی در ایران، یکاترین، امپراتریس روسیه به تکرار حرکت و پیش برد نقشه، پتر کبیر در ایران دل بسته بود.

سعید نفیسی از سرجان ملکم انگلیسی نقل می کند که ملکه روسیه قبول کرده بود "گرجستان تحت الحمايه او باشد و عهد نامه یی بسته شد که والی گرجستان خود و از جانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود و در حمایت دربار روسیه قرار بگیرد" و "یکاترین خیال تجاوز به نواحی دیگر ایران داشت، چنان که مرکز تجارتي در اشرف دایر کرده بود و به دستور وی (در سال ۱۱۹۷ قمری - ۱۷۸۳ میلادی) يك تن از امیران روسیه با چند کشتی جنگی به اشرف آمد و اجازه خواست در آنجا تجارت خانه یی دایر کند. اما چون

در داد و ستد بسیار ارزان می فروختند و گران می خریدند و پیدا بود که اندیشه سوداگری ندارند، آقا محمد خان بد گمان شد" و "ایشان را دعوت کرد و شراب بسیار داد و چون مست شدند همه را گرفتند و نزد او بردند و چون عذر خواهی کردند عفوشان کرد و خلعت داد و گفت باید از این کار بگذرند و بدین گونه این کار سر نگرفت"<sup>۱</sup>.

آقا محمد خان در سال ۱۲۰۹ قمری پس از برچیدن سلسله زندیه و استقرار کامل بر ایران، به سراغ گرجستان رفت تا هراکلیوس را که تن به تحت - الحمایگی امپراتوری روس داده بود از حکومت برکنار کند. در این لشکر کشی برق آسا که برای کوتاه کردن دست تزار از کرانه های ایرانی و گرجستان بود، هراکلیوس شکسته شد و به کوهستان گریخت و آقامحمدخان هزاران تن اسیر گرجی از تفلیس با خود آورد. و در تهران تاج گذاری کرد و شاه شد. (۱۲۱۰ق)

هنگامی که آقا محمدخان در مشهد بود خبردار شد که یکاترین، به انتقام شکست هراکلیوس در تفلیس - که گروهی سرباز روسی نیز در سقوط آن شهر کشته شده بودند - به مغان لشکر کشیده و گروهی از سپاه وی دریند را محاصره کرده اند و حکام باکو و سالیان و توالش تسلیم شده اند و حاکمان شروان و گنجه هم به فرمان آن ها درآمده اند.

نفیسی می نویسد: "از تدابیری که یکاترین درین موقع کرده پیداست که تنها مقصود او حمایت از گرجیان نبوده و بیشتر می کوشیده است آقا محمد خان را از سلطنت بردارد و مرتضی قلی خان، برادر کهنتر وی را که به او پناه برده بود، به جای او بنشانند و شمال و مغرب ایران را هم بدین وسیله بر قلمرو

---

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوران معاصر: ج ۱، صفحه ۶۶

خود بیفزاید!"

آقا محمدخان برای عزیمت به قفقاز آماده شده بود که به وی خبر دادند یکاثرین مُرد و سپاه روس، سراسر منطقه، اشغالی را ترك کرد و به پترزبورگ بازگشت. با این وصف او در ذی قعدة ۱۱۱۲ قمری سپاه خود را از تهران حرکت داد و از راه اردبیل به کنارارس رسید. سپاه از رود گذشت و آن سوی رود مستقر شد و لی شبانه چند خادم آقا محمدخان، او را در بستر خواب با دشنه کشتند...

سلطنت سلسله قاجار این گونه آغاز شد. سلطنتی که آخرین مرحله، استیلای ایل سالاران ترك بر ایران بود و تا سال ۱۳۴۴ قمری (به مدت ۱۳۵ سال) دوام کرد؛ و زمان زوال آن با شکل گرفتن مطالبات ملی و نیاز به تجدید سازمان حکومتی در ایران، فراهم گشت.

در دوران پنجاه ساله، جنگ های ایلی بر سر سلطنت، روحانیت شیعه دست و پای خود را جمع کرده بود و ستاد خود را به شهر های مذهبی در عراق انتقال داده بود. نجف و کربلا کانون های اصلی روحانیت و تعلیم و تعلم مذهبی به شمار می آمد و در عین حال پناه گاه روحانیان شیعه و نقطه ارتباط متقابل با شهر های ایران بود. دورانی پیش آمده بود که بار دیگر روحانیت شیعه به خود و سازماندهی کار خود روی آورد و حاصل کار دوست و سی ساله اش را در تدوین و توسعه فرهنگ شیعه، امامی از دستبرد حوادث حفظ کند و به مطالعه مجدد در آن پردازد.

در عین حال پیروزی ایل قاجار، که می کوشید خود را ادامه حکومت صفوی معرفی کند، و به حرمت روحانیت و معتقدات مذهبی پای بند نشان دهد، از نو میدانی برای حضور فعال روحانیت شیعه فراهم آورد. فرصتی که از آن با سماجت و زیرکی و فرصت طلبی هوشمندانه در استحکام پایگاه اجتماعی

خود استفاده کردو به مرحلهء دیگری ازسیر تاریخی شیعهء امامی رسید.  
این دوگانگی احوال، آمیخته با بحران شگرف اجتماعی که جای گزین  
آشوب های ایلی پنجاه ساله شده بود، در درون حصار روحانیت نیز منشأ  
برخوردها و تجزیه و ترکیب و انشعاب های تازه شد که موضوع بحث های  
جداگانه است.



## (آنچه در اروپا گذشت)

در طول صد و هشتاد سال از مرگ شاه عباس اول تا آغاز سلطنت قاجار، که سیاست اروپا و تجارت آن، سخت به ایران و آسیا گره خورده بود، و حتی پیش از آن، و ازدوره اوزون حسن نیای مادری صفویه، مقایسه بی تیر شمار از تحولاتی که در اروپا روی داد خالی از فایده نیست، و بهتر تباهی ناشی از ادامه استیلای ایل سالاران را در قلمرو حکومت آن ها نمایان می سازد. تصویری که از رکود و سقوط اجتماعی مولود دوام دراز مدت استقرار ایل سالاران ترک در ایران، در ذهن خواننده هست، هنگامی شکل و مفهوم واقعی خود را پیدا می کند که در برابر حرکت و تحول پر شتابی که هم زمان در اروپا جریان داشت، قرار گیرد. از این رو، مقدمه مفصل خود را بر نقش روحانیت در تحولات اجتماعی ایران، با فهرستی تیر گونه از تکوین علم، صنعت و اندیشه بشری در اروپا، که با سرنوشت تمدن بر روی زمین گره خورده است پایان می دهیم.

بنا بر تقدیر، سقوط «کنستانتین پل» (قسطنطنیه - یا استانبول کنونی) نقطه مناسبی برای بررسی تحول اروپاست. «کنستانتین پل» و «ترابوزان» بقایای امپراتوری روم بودند که عبث از دامن تاریخ آویخته بودند و سقوط این دو پایتخت مدعی امپراتوری، ناف اروپا را یک باره از قرون وسطی



برید. سلطان محمد دوم، سلطان عثمانی، در سال ۱۴۵۳ میلادی برابر با ۸۵۷ قمری قسطنطنیه را تصرف کرد و لقب فاتح گرفت. این زمان سه سال بود که گوتنبرگ کارگاه چاپ خود را گشوده بود و دو سال بعد، (در سال ۱۴۵۵ میلادی) اولین کتاب چاپی را منتشر کرد: کتاب مقدس، شامل تورات و انجیل ها. این دو روی داد سرفصل حرکت اروپاست.

در سال ۱۴۶۶ کارگاه های ابریشم بافی در لیون پدید آمد و در سال ۱۴۷۰ دستگاه ورقه کردن فلز و چهار سال بعد کوره بلند ساخته شد. در همین سال ها برای ایجاد نیرو در ماشین ها استفاده از چرخ رواج پیدا کرد. (کارگری دسته چرخ بزرگ و سنگین را می گرفت و با تمام نیرو آن را به گردش در می آورد و نیرویی که در اثر این گردش پدید می آمد، ماشین را به کار و حرکت می انداخت. در سال ۱۴۷۶ بذری که گوتنبرگ افشاندن بود در انگلستان هم به بر نشست و نخستین چاپخانه در آنجا تأسیس شد. در سال ۱۴۸۰ استفاده از سیستم ماشینی در معادن تکمیل شدو لئونارد اوینچی «رسم فنی» را ابداع کرد. نشر کتاب پلی میان اندیشه ها و تجربه ها در اروپا زده بود.

زمانی که شاه اسماعیل صفوی در ایران حکومت قزلباش را مستقر می ساخت و مذهب رسمی را جا به جا می کرد، کپرنیک لهستانی در «پادوا» (قلمرو دولت شهر ونیز) کتاب خود را در ستاره شناسی تألیف می کرد که علم هیأت و ستاره شناسی را و نیز بنیاد معرفت انسانی را منقلب ساخت. کپرنیک، دانش ارسطویی را جدا از دگم کلیسایی - که فیزیک را با متافیزیک و تئولوژی، تنگاتنگ پیوند زده بود - آموخت و در برابر هیأت بطلمیوس که زمین را در مدار جهان و انسان را در مرکز زمین قرار می داد، به نظریه گردش زمین به دور خود و به دور خورشید رسید و آن را نوشت. در همین سال ها در نورنبرگ آلمان، ساعت اختراع شد.

در سال ۱۵۴۳ نخستین تألیف آناتومی جدید بر اساس مشاهده و

تشریح بدن انسان منتشر شد. صاحب تألیف، و زال Vesale اهل فلاندر بود. کتاب «انقلاب اجسام سماوی» کپرنیک نیز در این سال انتشار یافت. در سال ۱۵۴۹ مفتول سازی آهن مذاب و در سال ۱۵۵۴ اختراع شیوه، آمالگا Amalga برای تخلیص کلوخه نقره انجام گرفت. در سال ۱۵۷۳ نخستین مشاهدات ستاره شناسی تیکو براهه منتشر شد و دو سال بعد سر فرانسیس دراک دریا نورد انگلیسی به سفر دور جهان آغاز کرد. اما می دانیم که پیش از وی اسپانیایی ها، پرتغالیان و ایتالیایی ها سفر دور دنیا و تسخیر دریا ها و کرانه های تازه را رواج داده بودند. در سال ۱۵۷۹ ویئت Viète خط جبری تازه را ساخت. در سال ۱۵۸۱ اولین کمپانی شرقی انگلیس تأسیس شد و در دهه های بعد، دیگر کمپانی های بزرگ انگلیسی و هلندی به ثبت رسید. در سال ۱۵۸۴ جیوردانو برونو ایتالیایی «در جهان بی پایان و در دنیا ها» را نوشت که از نخستین ها در توصیف جهان بی پایان و در مخالفت با جهان بسته، فیزیک ارسطویی و آغاز اندیشه، نو را اعلام می کرد. در سال ۱۵۸۷ بانک ریالتو در ونیز گشایش یافت و واتیکان سر انجام پایه، چاپخانه، خود را گذاشت. در سال ۱۶۰۰ به فرمان کلیسا، جیوردانو برونو را به گناه اندیشه هایش در کتاب «در جهان بی پایان...» در آتش سوزاندند اما کنجکاوی انسان متوقف نماند. ویلیام ژیلبرت انگلیسی خواص مغناطیسی زمین را شناخت و مطرح ساخت. کامپلا کتاب «شهر آفتاب» را در سال ۱۶۰۲ نوشت و در سال ۱۶۲۳ انتشار پیدا کرد. شهر آفتاب، آرمان گرایی کلاسیک است و آرمان شهر عصر خود را ترسیم می کند. در همین سال نخستین کارگاه «گوبلن» دایر شد و بایر Bayer گشده آسمان را که در دست تهیه داشت تکمیل کرد. سال بعد گالیه قانون سقوط اجسام را کشف کرد و گاسپار بوهن در سال ۱۶۰۵ «توضیح آناتومی» را نوشت. این سال ها به دوره بی تعلق دارد که شکسپیر درام هایش را در لندن روی صحنه می آورد.

فرانسیس بیکن در سال ۱۶۰۴ «پیشرفت معرفت» را نوشت و در سال ۱۶۰۸ هانس لیپرشه تلسکوپ را اختراع کرد و سال ۱۶۰۹ کپلر در «علم هیئت جدید» قانون گردش ستارگان را گرد خورشید بیان کرد. «پیام آسمانی گالیله» در سال ۱۶۱۰ - که وی عینک ستاره شناسی اش را در آن معرفی می کند - تطابق حرکت ماه به دور زمین را با سیستم کپرنیک نشان داد. کپلر در سال ۱۶۱۱ «تلسکوپ دیوپتریک» (Dioptrique) را برای تحقیق مبحث انکسار نور، عرضه کرد. در سال ۱۶۱۶ کلیسا کتاب کپرنیک را توقیف و جمع آوری کرد. وساطت گالیله و اظهار نظر شماری از دانشمندان نتوانست مانع تصمیم کلیسا بشود.

سال ۱۶۱۴ ناپیه کشفیاتش را در «لوگاریتم» منتشر ساخت. سال ۱۶۲۰ نخستین مجله هفتگی در آمستردام منتشر شد و سال ۱۶۲۳ «رساله گیاهی» از گاسپار بوهن در طبقه بندی گیاهان بر پایه نوع و جنس انتشار یافت. سال ۱۶۲۵ گروتوس دیپلمات و حقوق دان هلندی یکی از بخشهای نخستین و اصلی را در حقوق بین الملل جدید نوشت: (De jure Belli ac pacis) سال ۱۶۲۶ «باغ گیاهان پاریس» ایجاد گشت. سال ۱۶۲۸ هاروی، پزشک انگلیسی کشف خودش را در باره گردش خون منتشر کرد.

(قرن ۱۷ با وجود نام های بزرگ در زمینه فلسفه و علوم، در واقع قرن «انقلاب کپرنیکی» است. تیکو براهه ستاره شناس دانمارکی با مطالعات و مشاهدات خود راه را برای طرح و توضیح سیستم هیئت کپرنیک هموار ساخت و شاگرد آلمانی او کپلر قانون گردش ستارگان را به دور خورشید تشریح کرد و با تدوین جدول های «رودلفین» کار برد نظریه های تیکو براهه را در سیستم کپرنیک وارد کرد. طرح مجدد سیستم کپرنیک وسیله کپلر و به دنبال وی، وسیله گالیله ریاضی دان، دانشمند و ستاره شناس ایتالیایی، به منزله اعلام انقلاب علمی در قرن ۱۷ بود. شناخت گردش زمین گرد خود و به دور خورشید

و نشان دادن گردش ستارگان گرد خورشید، به هیئت بطلمیوسی - که کلیسا با تکیه بر آن، جهان را روی زمین متمرکز ساخته بود و انسان را در مرکز آن قرار می داد - پایان بخشید و زنجیری را که کلیسا قرن های متمادی بر پای درک و شناخت انسانی بسته بود، گشود و معرفت را همراه آسمان ها از بند رها ساخت.

گالیله مخترع عینک ستاره شناسی، که با آن خورشید، مشتری و زحل را دید، در سال ۱۶۳۲ رساله «گفت و گو درباره اصول دو سیستم بطلمیوس و کپرنیک» را منتشر ساخت و جدلی را پیش کشید که سال بعد محکومیت او را به مرگ از سوی هیأت تفتیش عقیده کلیسا هدیه آورد و گالیله با توبه در برابر هیأت «انکیزیسیون» و تکرار اینکه زمین ثابت است و مرکز جهان، و به دور خورشید نمی گردد، از مرگ نجات یافت. حکم کلیسادر باره گالیله، نقطه انقطاعی در تاریخ علم و اندیشه شد: راه فیزیک مدرن در حال رویش، یکباره از متافیزیک و از مذهب جدا گردید.

سال ۱۶۳۴ آکادمی فرانسه برای زبان و ادبیات تأسیس شد. همین سال گالیله در «بحث روی علوم جدید» با دلایل اثبات قوانین مکانیک (سقوط اجسام) راه را به روی فیزیک مدرن گشود. سال ۱۶۳۷ خطابه «روش» دکارت همراه با نوشته های علمی او به چاپ رسید، فلسفه او که بارانقلاب فیزیک را به دوش داشت، یک طنین عظیم شناخته شد، مالبرانش، اسپینوزا، لایب - نیس، لاک، در رابطه با این روش قرارگرفتند. «مبحث انکسار نور»، «حوادث و آثار جوئی» و «هندسه» دکارت به خاطر آزمایش های شیوه تحلیلی او در قوانین انکسار نور، فیزیک مکانیست، هندسه تحلیلی و سرانجام طرح فلسفی وی، در فضای فرهنگی اروپا تأثیر قابل ملاحظه گذاشت.

۱۶۳۸، سال مباحثه دکارت و فرما، در باره اکتشاف هندسه تحلیلی

بود. سال ۱۶۳۹ دزآرگ، ریاضی دان فرانسوی با انتشار تجربه هایش روی تلاقی های یک میوه کاج، همراه با نقشه، هندسه فضائی را پایه

گذاشت. ۱۶۴۰ چاپخانه سلطنتی فرانسه تأسیس شد. در همین سال پاسکال ۱۶ ساله، تجربه هایش را روی مخروطی ها نوشت - رساله «مقاطع مخروطی» که امروز گم شده است - ۱۶۴۱، اندیشه های دکارت (به لاتین) همراه پاسخ هایش به انتقاد های هابس و به خصوص به گاسندی، منتشر شد.

در سال ۱۶۴۳ توریسلی فیزیک دان و ریاضی دان ایتالیایی هواسنج را ساخت. سال بعد ژان باپتیست وان هلمون، پزشک فیزیولوژیست و شیمی دان فرانسوی پیشگام تجربه گازها شد. در سال ۱۶۴۴ دکارت «پرنسپ فلسفی» را تألیف کرد. سال ۱۶۴۵، پاسکال ماشین حساب خود را اختراع کرد. سال ۱۶۵۰، اوتو فون گریک، فیزیک دان آلمانی نخستین پمپ تخلیه هوا را ساخت. در ۱۶۵۱ «لویاتان» هابس، تأمل در حالت طبیعی، ساختار جامعه و قدرت سیاسی منتشر گشت. پاسکال در سال های ۳- ۱۶۵۱ رساله «وزن تراکم هوا» و رساله «موازنه مایعات» را در باره وجود خلأ و فشار جوی نوشت که با آزمایش های گالیله، توریسلی و روبروال تئوریزه شده بود. سال بعد «مثلث حسابگر» را نوشت که سرآغاز حساب احتمالات بود و در سال ۱۶۵۵ با رساله «نخستین نفر از پروانسیال ها» به دفاع درخشان از ژانسنیسم، که سخت زیر فشار ژزوئیت ها قرار گرفته بود، برخاست. کریستیان هایگنس فیزیک دان، ریاضی دان و ستاره شناس هلندی در سال ۱۶۵۶ ساعت پاندول دار را اختراع کرد. (تئوری تموجی نور - قانون نیروی گریز از مرکز - رساله ساعت ها، از تألیفات اوست). اسپینوزا، به دلیل گروهش هایش به «خردگرایی» وسیله رایین های یهود در آمستردام تکفیر شد.

سال ۱۶۵۷ له مری «دوره شیمی» را به نشر داد. ۱۶۵۸ سوامردام

Swammerdam گلبول های قرمز خون را کشف کرد. در سال ۱۶۶۳ آثار

دکارت در فهرست ممنوعه های کلیسا قرار گرفت. در همین سال اسپینوزا «مبانی

فلسفه دکارت» را نوشت. در سراسر قرن ۱۷ به موازات پیشرفت سریع علم و

اندیشه، از يك سو برخورد کلیسا با فرهنگ نوشتد گرفت، و از سوی دیگر فرقه سازی ها، درگیری ها، و جنگ های مذهبی، تکفیر، کشتار و سوزاندن مخالفان و دگر اندیشان، به فرمان کلیسا و شاه رواج داشت و تا قرن هجدهم دوام یافت.

در سال ۱۶۶۰ مجموع کارهای بایل درباره قابلیت تراکم گازها منتشر شد. سر رابرت بایل Boyle فیزیک دان و شیمی دان ایرلندی با تألیف خود، تولد شیمی تجربی جدید را اعلام کرد. همان سال اتو وان گریک فیزیک دان آلمانی نخستین ماشین مولد الکتریسیته را اختراع کرد و سال بعد مال پیچی Malpighi ایتالیایی، متخصص آناتومی، «اوتریکول» ها را شناسایی کرد و تشریح کرد که تجمع «ویزیکول» ها نسج های «اوتریکولر» را می سازد. در سال ۱۶۶۲ مجمع سلطنتی لندن، تأسیس شد و در همین سال قانون بایل - ماریوت (قانون قابلیت تراکم گازها) اعلام گشت و نخستین چاپ «منطق پُرت رویال» تألیف آرنولد و نیکول، همراه با «نظریه زبان» انتشار یافت. تألیفی که مهم ترین اثر اندیشه کلاسیک شناخته می شود.

در سال ۱۶۶۵ هایگنس هلندی «قانون گرما سنج» را منتشر کرد و در سال ۱۶۶۶ کلبر وزیر دارایی فرانسه «آکادمی علوم» را بنیاد گذاشت؛ سالی که نیوتون تجزیه وتفکیک نور را اجرا کرد و لایب نیتس آلمانی در بیست سالگی «فن تجزیه اجزاء مرکب» را منتشر ساخت، که نقطه حرکت اصولی در اصلاح منطق و از نکات اصلی تحقیقات ریاضی بود. در سال ۱۶۶۷ ساختن رصدخانه پاریس آغاز گشت. سال ۱۶۶۹ کتاب «اندیشه ها» از پاسکال انتشار یافت. سال ۱۶۷۰ اسپینوزا رساله «خدا شناسی سیاسی» را نوشت که از شمار نخستین مخالفت های انتقادی متن «کتاب مقدس» بود. در همین سال، کلبر برای تشویق صنایع و تجارت فرانسه، کارگاه های بزرگ سلطنتی توپ ریزی، شیشه گری، ماهوت سازی، فرش بافی را بنیاد کرد.

در سال ۱۶۷۸ بر سر حق خاصه شاه (Regale) بین لویی ۱۴ و پاپ مبارزه یی درگرفت که به دنبال آن در روابط کلیسای فرانسه با واتیکان نیز گره افتاد. سال ۱۶۷۹ به قانون فرما در علم مناظر (قانون روشنائی) اختصاص داشت. (فرما، ریاضی دان فرانسوی، صاحب مباحثی در تئوری اعداد، احتمالات، محاسبه جزء تجزیه ناپذیر و قانون حد اقل حرکت در تکاثر نور است). در سال ۱۶۸۰ در فرانسه، «مدرسه برادران مسیحی» بنیاد گذاشته شد که با آن ترویج واقعی آموزش رایگان آغاز گشت. برنامه این مدرسه با مدارس مبتنی بر فرهنگ لاتین فرق داشت. نشر رساله «در باره رویش گیاهان» از ماریوت، و ساختن دیژستور - نیای دستگاه خود پز - وسیله دنیس پاپن از کارهای این سال بود.

در سال ۱۶۸۱ دنیس پاپن در لندن نخستین ماشین بخار را ساخت و رساله «اندیشه ها در باره ستاره دنباله دار» از بایل منتشر شد. سال ۱۶۸۲ نخستین گزارش رصد ستاره دنباله دار منتشر شد. (این ستاره بعد به نام هالی Halley ستاره شناس انگلیسی نامیده شد که نخستین بار بازگشت ادواری - به تقریب هر ۷۶ سال يك بار - ستاره را محاسبه و پیش بینی کرده بود). در همین سال نیوتون نیروی جاذبه جهان را کشف کرد. لایب نیتس، در سال ۱۶۸۴ روی محاسبه جزء تجزیه ناپذیر به شهرت رسید. برنارد فونته نل، نویسنده فرانسوی «مصاحبه در تنوع دنیا ها» را در سال ۸۶ منتشر کرد. هنر وی ساده نگاری، و تعمیم مطالب علمی بود که «فلسفه روشنگران» را اعلام می کرد. در همین سال کارهای لایب نیتس در مبحث حرکت اجسام آغاز شد. سال ۱۶۸۷ به نخستین ماشین بخار دنیس پاپن و «قوانین ریاضی فلسفه طبیعی» نیوتون - تألیف استادانه فیزیک کلاسیک و جبرگرایی - اختصاص داشت. دهه ۹۰ - دهه اوج خشونت و کشتارها و تعصب های مذهبی در اروپا بود. در سال ۱۶۸۸ جان لاک، فیلسوف انگلیسی «نامه در باره تولرانس» (ملازمت) و سال

بعد رساله «در باره» فرمانروایی کشوری» را نوشت که در آن مستقیم به مسأله، حکومت پرداخت.

در سال ۱۶۹۰ جان لاک، رساله «در باره ادراک انسانی» را نوشت و در آن به تجربه، شناخت نزدیک شد که به برجسته کردن فلسفه زبان و اندیشه عقلانی انجامید. (لایب نیتس بعدها در «تجربیات تازه» به این رساله جواب داد که سال ها پس از مرگ آن دو، انتشار یافت). در این سال دنیس پاپن رساله «روش جدید برای به دست آوردن نیروهای بزرگ ارزان قیمت» را به چاپ سپرد، و «رساله نور» هایگنس (نظریه تموجی نور که تا قرن بیستم اعتبار خود را حفظ کرد) منتشر شد. در سال ۹۴ بانک انگلیس تأسیس شد و سیستم اعتباری را رسم کرد. سال ۹۷ استاهل، شیمی دان آلمانی تئوری «فلوژستین» را ارائه داد. در سال های ۹۷ تا ۹۹ بوسونه، ادیب فرانسوی، در برابر ستمی که به صوفیان مسیحی می شد، به حمایت آنان برخاست، و کلیسا او و صوفیان مسیحی را با هم محکوم ساخت. در سال ۱۶۹۹ تزار روس نخستین کوره های فلز گدازی را در سبیری و در اورال ایجاد کرد.

در سال ۱۷۰۰ کاسینی (که علاوه بر وی، تبار او نیز تا انقلاب فرانسه در رأس رصدخانه پاریس بر قرار ماند) مطالعه در باره اندازه های نصف النهار را آغاز کرد. در همین سال جان لاک، اسکاتلندی مقیم فرانسه و وزیر «ره ژانت» نظارت بر پول جاری و بر تجارت را برقرار ساخت. ساختمان رصدخانه آلمان نیز در این سال آغاز گشت. در سال ۱۷۰۲ نخستین روزنامه روزانه انگلیس منتشر شد و مجمع ارتقاء معرفت مسیحی در دانشگاه یال امریکا یک سال پیش از آن تأسیس گردید. در این سال پروتستان های فرانسه در برابر فشار و کشتارهای لویی ۱۴ و ارتش وی، بر او شوریدند. در سال ۱۷۰۳ لایب نیتس «آزمایش های تازه در باره ادراک انسانی» را نوشت. در سال ۱۷۰۴ نیوتون «علم مناظر» (نظریه نور - نظریه رنگ ها) را تألیف کرد. در ۱۷۰۵ هالی، از



بازگشت ستارهء دنباله دار در سال ۱۷۵۸ خبر داد. در ۱۷۰۷ دنیس پاپن، کشتی بخاری را در لندن ساخت. سال بعد رثومور «شرح عمومی هنرها و پیشه های فرانسه» را تکمیل کرد. سال ۱۷۰۹ وسیلهء دارب، ذوب فلزات با زغال دایر شد. در جریان قرن هجده مهندسان انگلیسی به ایجاد ماشین ها و شیوه هایی موفق شدند که با بهره برداری از آهن و زغال، انقلاب صنعتی را ممکن ساخت. در سال ۱۷۰۹ فارنهایت گرماسنج الکلی را اختراع کرد، در این سال منازعات مذهبی و سرکوب ژانسیست ها سرانجام به ویران سازی مدرسهء شبانروزی «پُرت رویال پاریس» انجامید.

در سال ۱۷۱۰ لایب نیتس، کاوش هایش را در باره «اصول عدالت خداوندی» منتشر کرد. برکلی، اسقف و فیلسوف ایرلندی نیز رسالهء «در بارهء اصول معرفت انسانی» را نوشت که معرف مشرب ضد مادی او بود. در سال ۱۷۱۲ نیوکامن نخستین ماشین بزرگ خود را ساخت که در صنایع قابل استفاده بود. در ۱۷۱۴ مناظرهء قلمی نیوتون و لایب نیتس در بارهء حساب جزء تجزیه ناپذیر انجام گرفت. فارنهایت نیز گرماسنج جیوه یی را اختراع کرد. در سال ۱۷۲۶ نخستین ساعت کوچک (بغلی) ساخته شد. در ۱۷۲۷ برادلی انحراف نور ستارگان را کشف کرد. دوفه، فیزیک دان و شیمی دان فرانسوی، دو تیپ مثبت و منفی را در الکتروسیسته تمیز داد. رثومور اشل ترمومتریک خود را ارائه کرد.

در سال ۱۷۳۱ استفن گری، «صورمختلف ستارگان» را منتشر ساخت. در ۱۷۳۳ جان - کی، ماکوی پرنده را برای دستگاه بافندگی اختراع کرد. ولتر در سال ۱۷۳۴ نامه های فلسفی؛ با روشنگران، قرن هجدهم پایان متافیزیک را اعلام می کند، پیروزی نیوتون و فلسفهء تجربی بر دکارت، را منتشر کرد. (ولتر خود معرف نیوتون در فرانسه بود). در سال ۱۷۳۶ که سلطنت صفوی در ایران برچیده شد و نادره شاهی رسید در اروپا: محاسبهء

نصف النهار زمین به مدیریت موپرتویس، همواری زمین را در قطب ها، ثابت کرد که تأیید سیستم نیوتون و رد نظر کاسینی بود. پل و وایت، ماشین نخریسی را اختراع کردند. جان هولس کشتی بخاری خود را ساخت. اولر «مکانیک» را عرضه کرد. وی یکی از پایه گذاران «تحلیل نو» بود که در علوم دقیقه به کار رفت. سال ۱۷۳۷ مذهب وهابی در عربستان تأسیس شد. (مذهبی که در قبیله یی از نجد رواج یافت و در سال ۱۷۴۴ (۱۱۵۷ق) امیر قبیله، مسالغ، از عرب عنیزه، به این مذهب گروید و بین وی و صاحب مذهب اتحاد نظامی و پیوندخویشی پدید آمد و به فاصله چند نسل، این امارت - مذهب در ترویج خود حمله به بقاع شیعه و بقاع اسلامی را پیش گرفت و به قطع ریشه، تبار هاشمی در مکه کمر بست و بر مکه و مدینه در قلمرو عثمانی، مستولی شد تا سرانجام در سال ۱۹۳۵ به نام دولت وهابی سعودی در عربستان (حجاز) استوار گشت). در همین سال نخستین لژ ماسونی آلمان در هامبورگ، تأسیس گردید. رنومور تدوین «یادداشت ها برای خدمت به سرگذشت حشرات» را آغاز کرد که تا سال ۱۷۴۸ ادامه یافت. در ۱۷۳۸ پاپ فراماسون ها را محکوم کرد (محکومیتی که تا زمان ما تجدید شده است). صنایع پُرسلین فرانسه وسیله، و نسن ها، ایجاد شد. ژاک ووکانسن نخستین ماشین خودکار را ساخت. برنولی قوانین سنتیک گازها و هیدرودینامیک را بیان کرد؛ و در همین سال میزان سرعت نور به دست آمد.

در سال ۱۷۴۰ در پروس «تولرانس» و قطع آزار های مذهبی اعلام شد. در سال ۱۷۴۱ هیوم، رساله «اخلاق و سیاست» را نوشت؛ و آلکسی کلرو «اصول هندسه» و «یادداشت در باره، مسأله، سه جرم» را منتشر کرد. سال بعد، «نامه در باره، ستاره، دنباله دار» از موپرتویس انتشار یافت، و آندره سلسوز سوئدی جدول ترمومتریک خود را عرضه کرد. در سال ۱۷۴۲ سیاست خشونت ژزویت ها در چین از جانب پاپ محکوم شد. (ژزویت ها که فرقه سخت

گیر و متعصب کلیسا و مسلط بر سیاست و آموزش در قلمرو مسیحی بودند، نخست در اسپانیا شکل گرفتند و با «سن فرانسوا اکزاویه» میسیونر اسپانیایی از اعضای مؤسس «کمپانی مسیح» که در نیمه اول قرن شانزدهم تأسیس شد و به استعمار در هند، چین و ژاپن پرداخت، فرقه آنان پدید آمد؛ و بیش از دو قرن صاحب قدرت عمده و در رقابت با فرقه های دیگر خاصه با فرقه ژانسنیست بود). در ۱۷۴۳ چاپ کتاب «علم جدید» ویکو پایان یافت. دالامبر رساله «دینامیک» را نوشت. سال ۱۷۴۴ موپرتویس «قانون حد اقل حرکت» را ارائه داد. سال ۴۵ به صنعت بافندگی ماشینی ووکانسن اختصاص داشت. در همین سال ابزار تراکم الکتریک (باتری لیدن) اختراع شد. کندیاک در سال ۴۶ رساله «در باره ریشه شناخت های انسانی» را نوشت، و «اندیشه های فلسفی» دیده رو انتشار یافت. فردریک دوم در همین سال موپرتویس را برای ریاست آکادمی علوم برلن دعوت کرد. شیوه ساختن اسیدسولفوریک در همین سال به دست آمد. در سال ۱۷۴۷ مدرسه معادن پاریس تأسیس شد. بنیامین فرانکلین در امریکا قانون برق گیر را کشف کرد. تولید شکر از چغندر آغاز گشت. سال ۴۸ هیوم «تحقیق در قوه ادراک انسانی» را نوشت. با انتشار کتاب «انسان - ماشین» لامتری، پزشک و فیلسوف ماتریالیست فرانسوی، مادّیگری و ارتداد در اروپا بالا گرفت. «روح القوانین» منتسکیو، اثر معروف کلاسیک اندیشه سیاسی منتشر شد. برادلی حرکت قطب زمین (نوتاسیون) را کشف کرد. اولر «مقدمه بر تحلیل کمیّت صغری» (جزء تجزیه ناپذیر) را تألیف کرد که مرحله ارتقاء حساب ساختاری (Fonctionnel) بود. در سال ۱۷۴۹ سه جلد نخستین «تاریخ طبیعی» بوفون انتشار یافت.

در ۱۷۵۰ فردریک دوم، ولتر را به برلن دعوت کرد. در همین سال رساله «علوم و هنرها» از روسو منتشر شد؛ و دیده رو، دائرة المعارف را آماده کرد. در ۱۷۵۰ همچنین صنعت فولاد سازی (با تعبیه بوتّه در زیرکوره،

بلند) به راه افتاد. نیکل کشف شد. نخستین جلد دائرة المعارف انتشار یافت: با رساله های سرآغاز نگارش دالامبر. هیوم نیز در این سال «اصول اخلاق» را نوشت. بنیامین فرانکلین نوشته هایش را در باره الکتریسیته و هوا شناسی چاپ کرد (که تا سال ۱۷۵۴ ادامه یافت). در سال ۵۲ کلیسا دائرة المعارف را محکوم کرد. سال ۵۳ لسینگ «مسیح گرایی عقل» را نوشت که توصیفی از روشنگری در آلمان بود. در ۱۷۵۴ بلاک گاز کربنیک را شناسایی کرد. ویل کینسون با برادلی نخستین کارخانه تصفیه فلز را بنیاد گذاشت. در سال ۵۴ کندیاک رساله «احساسات» را نوشت. در سال ۱۷۵۵ جنبش فیزیوکرات ها پیشرفت کرد. اولر حساب دیفرنسیل (حساب فاضله) را وضع کرد. خطابه «در باره ریشه و پایه های نابرابری میان انسان ها» از روسو منتشر شد. ژزوئیت ها از پاراگوئه اخراج شدند و سال بعد از پرتغال نیز آن ها را طرد کردند. در ۱۷۵۶ صنعت سیمان ایجاد گشت و نیز دستگاه خرد کننده که با بخار کار می کرد، اختراع شد. کنه تابلو اقتصادی خود را تهیه کرد. در ۱۷۵۸ هلوسیوس فیلسوف ماتریالیست فرانسوی کتاب «روح» را منتشر کرد. (وی بعد از جانب کلیسا به سوختن در آتش محکوم گردید). انتشار دائرة المعارف به علت محکومیت از جانب پاپ، معلق ماند. ولتر کاندیدا یا خوشبینی - رمان فلسفی - را در مخالفت با ایده آلیسم لایب نیتس نوشت. سال ۱۷۵۹ در فرانسه کارگاه بافت پارچه چاپی تأسیس شد.

در سال ۱۷۶۰ کارهای بلاک، فیزیک دان و شیمی دان ایرلندی روی حرارت سنج مطرح شد. در سال ۶۱ لامبرت مبهم بودن عدد پی را نشان داد. در سال ۶۲ پارلمان پاریس دستور داد ژزوئیت ها از فرانسه طرد شوند. و نیز سال دادرسی و محکومیت اعدام کالاس، کالونیست بود که ولتر از وی دفاع می کرد. کتاب «امیل» و «رساله» «قرارداد اجتماعی» روسو، از جانب اسقف پاریس محکوم شد. سال ۶۳ ولتر رساله «درباره ملایمت» (تولرانس) را منتشر

ساخت. در ۱۷۶۴ ماشین نخریسی به کار افتاد. فرهنگ فلسفی «ولتر منتشر شد. مارکی دو بکاریا حقوق دان ایتالیایی «جرم ها و کیفرها» را منتشر کرد که پیش درآمد دادگاه های جدید و مستقل از کلیسا بود. در ۱۷۶۵ اقدام ولتر در قبال ناشکیبایی مذهبی تا حدی صدای مقامات دولتی را بلند کرد و از کالاس رفع اتهام شد. وات اسکاتلندی، ماشین بخار نیوکامن را با اصلاحاتی در دستگاه تولید فشار، به کار انداخت. در سال ۱۷۶۶ تورگوت «تأمل در باره تشکیل و تخریب دولت ها» را نوشت. دائرة المعارف از نو منتشر گشت. کاوندیش انگلیسی با تجزیه آب، هیدروژن را شناسایی و جدا کرد. در سال ۱۷۶۷ بارون هولباخ فیلسوف ماتریالیست و دانشمند فرانسوی «مسیحیت بی پرده» را نوشت. پرستلی «سرگذشت و وضع کنونی الکتریسیته» را به نشر سپرد. در سال ۱۷۶۸ نخستین چاپ دائرة المعارف بریتانیکا منتشر شد. کنه «فیزیوکراسی» را چاپ کرد. کوک نخستین سفر خویش را به اقیانوسیه در پیش گرفت. در سال ۶۹ دیده رو «رؤیای دالامبر» را نوشت. اولر «حساب انتگرال» را وضع کرد. کندرسه رساله «تحقیق در باره آنالیز» را نوشت.

سال ۱۷۷۰ آغاز انقلاب صنعتی در جهان بود: ماشین بخار وات ابتدا در نخستین کارخانه نخریسی و بعد در دیگر کارخانه ها به کار گرفته شد. در ۱۷۷۱ کالیوت نخستین وسیله نقلیه را ساخت که با بخار حرکت می کرد. لاوازیه نتیجه آزمایش هایش را روی ترکیب هوا منتشر کرد؛ و در همین سال کرونومتر دقیق و چرخ تراش با صیقلی کردن درون لوله، اختراع شد. رساله رومه دو لیل در باره کریستالوگرافی و «مشاهدات در باره هوا» از پرستلی نیز جزو کارهای این سال بود. در سال ۱۷۷۲ از هردر، رساله «در باره ریشه زبان» چاپ شد و از هلوسیسوس «انسان» انتشار یافت (که پس از مرگ وی بود). در سال ۱۷۷۳ چیل سوئدی اکسیژن را کشف کرد و سال بعد پرستلی به شناسایی و تعریف اکسیژن پرداخت. دومین سفر کوک به دریای

جنوب آغاز شد. «گراند اوریان» فرانسه تشکیل گردید. پاپ کلمنت ۲۴ به انحلال باند ژوزیت فرمان داد. سال ۷۴ سال کشف کلر بود، و هردر کتاب «زبان» خود را به چاپ رساند. در سال ۷۵ جنر انگلیسی به کشف واکسن موفق شد. ساختن خرمن کوب غلات نیز در همین سال اتفاق افتاد. در سال ۱۷۷۶ «تحقیق در باره طبیعت» و «ثروت ملل» از آدام اسمیت انتشار یافت. او که به پدر اقتصاد سیاسی، معروف است، «نظریه اقتصاد آزاد» را تشریح کرد. جلد اول «تاریخ زوال و سقوط امپراتوری روم» گیبون نیز از چاپ در آمد که آغاز تاریخ نویسی جدید بود. نخستین راه آهن برای حمل زغال به کار افتاد. سال ۷۷ با احداث نخستین پل آهنی در انگلستان همراه شد. در سال ۱۷۷۸ کتاب «قطعات قیافه شناسی» تألیف لواتر سویسی تحلیل گر چهرهء انسانی، انتشار یافت. در سال ۱۷۷۹ «گفت وگو درباره مذهب طبیعی» از هیوم به چاپ رسید.

در سال ۱۷۶۰ لاوازیه آزمایش هایش را در باره تنفس جانداران منشر ساخت و صد و پنجاه سال بعد از هاروی و تئوری گردش خون او، دومین تئوری مکانیسم های ویتال و تنفس را بیان کرد. در سال ۱۷۸۱ ویلیام هرشل، اورانوس را در منظومه خورشید کشف کرد. امانوئل کانت «نقد خرد ناب» را به چاپ داد. جنگ استقلال امریکا پایان یافت. در سال ۸۲ با بنیادگذاری کرنوزوت، فلز گذاری در فرانسه توسعه پیدا کرد. وات رساله «ماشین با نتیجه دو برابر» را به پخش سپرد. در سال ۸۳ لازار کارنو، رساله «در باره ماشین ها به طور عام» را به چاپ رساند و هائوی رساله «نظریه یی در باره ساختار کریستال ها» را نوشت. لاوازیه ترکیب آب را آنالیز کرد. «دییاجه بر تمام متافیزیک آینده» از کانت منتشر گشت. ژوفروا دابان، کشتی بخاری خود را به آب انداخت. مونتگلفیه ها، نخستین بالون شان را ساختند و آن را مونتگلفیه نامیدند. هائری کورت دستگاه تصفیه، چدن را اختراع کرد. «یاد آوری ها برای

يك فلسفهء تاريخ» از هر در، در سال ۸۴ منتشر شد. بانك نيويورك نيز در اين سال گشايش يافت.

در سال ۱۷۸۵ ژاكوبى «نامه هاى لسينگ به مندلسن» را در بارهء دكترين اسپينوزا، منتشر ساخت. نخستين بالون از فراز مانش گذشت. برتوله، شيوهء سفيد كردن پارچه را (با آب ژاول) ابداع كرد. در آلمان بر اساس «در بنياد متافيزيك آين ها» ي كانت، بين «خدا- طبيعت گرايى» (خدا به منزلهء روح طبيعت) و نفى خدا، مبارزه آغاز گشت. پارمانتیه كشت سيب زمينى را در فرانسه رواج داد. لاوازيه «تأمل در باره فلوژستيك» را نوشت و قانون حفاظت ماده را اعلام كرد. نخستين ماشين بخار وات براى نساجى ساخته شد. در سال ۱۷۸۶ ژوزف دوم در اتریش، تشكيل محاكمات جادوگرى را ممنوع كرد. نخستين صعود به قلهء مون بلان انجام شد. مونژ «رسالهء مقدماتى استاتيك» را نوشت. در سال ۱۷۸۷ از پى اكتشافات و نظريه هاى لاوازيه، شيوهء فهرست بندى شيميايى پيدا شد. در سال ۱۷۸۸ كانت «نقد خرد عملى» را منتشر ساخت. لاگرانژ «مكانيك آناليتيك» (تحليلى) را به انتشار سپرد. در انگليس از ماشين بخار براى كوييدن گندم استفاده شد.

سال ۱۷۸۹، سال آغاز انقلاب بزرگ در فرانسه بود. با آغاز انقلاب، «مجامع اندیشه» همه جا جوشيد و رويد. آبه سييه Sieyès انقلابى فرانسوى، جزوهء «حالت سوم چيست؟» را منتشر ساخت. بنتام، فيلسوف و حقوق دان انگليسى «ديباچه بر اصول اخلاق و قانون گذارى» را به نشر سپرد. لاوازيه، در «رسالهء مقدماتى شيمى» به بيان شيمى مدرن پرداخت.

در سال ۱۷۹۰ كانت، «نقد قدرت داورى» را به دست انتشار داد. ادموند بارك، عضو حزب ليبرال انگليس، با گرايش محافظه كارانه «تأمل در بارهء انقلاب فرانسه» را نوشت. مجلس مى فرانسه، به قانون سلب امتيازات روحانيت رأى داد و دشمنى سخت پاپ و روحانيت مخالف انقلاب و كاتوليك

های غرب را بر انگیخت. اموال روحانیت به فروش گذاشته شد. در همین سال نیکلا لبلان شیوه، تهیه، قلیای مصنوعی را اختراع کرد. ژوسیو «باغ گیاهان پاریس» را سامان داد. ۱۷۹۱ پاپ قانون سلب امتیازات روحانیت در فرانسه را، محکوم ساخت.

در سال های ۲-۹۱ توماس پین (انقلابی و نویسنده، سیاسی اهل امریکا با ریشه، انگلیسی و تبعه، فرانسه) «حقوق بشر» را عنوان کرد. در فرانسه، کشیشان مقاوم در برابر انقلاب، تبعید شدند. روشنایی با گاز در انگلستان آغاز گشت. «تجربه های الکتريك» از گالوانی منتشر شد. در سال های ۳-۹۲ ریشر «فن اندازه گیری عناصر شیمیایی» را نوشت.

در سال ۱۷۹۳ «مذهب در درون مرزهای ساده، برهان» از کانت انتشار یافت. فیخته «کمک های تقدیر به تصحیح داوری عام درباره انقلاب فرانسه» را نوشت. در این سال آرمان ملت گرایی و انقلابی فرانسه در اروپا پراکنده شد. جنبش های «نفی مسیحیت» و «آزادی مذهب» در فرانسه پا گرفت. موزه ملی تاریخ طبیعی پاریس پدید آمد. ماشین جدا کردن دانه، کتان ساخته شد. در سال ۱۷۹۴ کندرسه «طرح مقدماتی تابلو تاریخی پیشرفت های شعور انسانی» را منتشر کرد. در فرانسه مذهب عمومی و طرفدار آیین خدا- طبیعت، وجود برتر از همه، رواج پیدا کرد. در پاریس دارالفنون (مدرسه پلی تکنیک) و کنسرواتوار ملی هنرها و پیشه ها (Arts et Metier) تأسیس شد. شاپ، نخستین خط تلگرافی هوایی، را بین پاریس - لیون دایر کرد. لوژاندر «عناصرهندسه» را نوشت. «نخستین یادداشت های علمی» از دالتون منتشر گشت. در سال ۱۷۹۵، تحصیلات عالی در فرانسه سازمان دهی شد. «اصول دکترین دانش» از فیخته انتشار یافت. «من به منزله، قانون فلسفه» از شلینگ فیلسوف آلمانی به چاپ رسید. در فرانسه «سیستم متریک» ایجاد و ترویج شد. هوتون «تئوری زمین» خود را به انتشار سپرد.



## نام‌ها

آ :

- آسیای صغیر : ۸۰-۸۲-۲-۹۸-۱۱۲-۱۱۳-  
 ۱۱۴-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-  
 ۱۲۷-۱۲۸-۱۳۰-۱۴۶-۱۶۴-  
 ۱۷۴-۲۰۷-۲۲۷
- آب ژاول: ۲۶۹
- آبه سیاه : ۲۷۰
- آداب خانقاه: ۱۱۲
- آدام اسمیت : ۲۶۹
- آدم : ۱۱۹
- آدم های زنده خوار: ۲۲۸
- آذربایجان : ۹۲-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۴-  
 ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۷-۱۸۰-۲۰۰-  
 ۲۰۳-۲۴۱-۲۴۸-۲۴۸-۲۵۳
- آذربایجان: ۱۴۱
- آریا : ۱۰
- آرتور ادواردز: ۱۶۷
- آرنولد و نیکول: ۲۶۲
- آزاد خان افغان: ۲۵۳
- آزادی مذهب : ۲۷۰
- آزمایشهای تازه در باره ادراك انسانی (کتاب) :  
 ۲۶۴
- آزوف: ۱۴۲
- آ.ژوکوفسکی: ۱۱۹
- آسیا: ۷۷- ۸۰- ۹۰- ۹۸- ۱۳۳-۱۳۵-۱۴۲-  
 ۱۴۴-۱۵۳-۱۶۶-۱۸۲-۱۹۴-۱۹۷-  
 ۲۰۸-۲۰۸-۲۲۶-۲۲۸-۲۴۵-۲۴۷-  
 ۲۵۰-۲۵۲-۲۵۸
- آسیای غربی: ۱۶۲
- آسیای مرکزی : ۴۹- ۷۷-۷۹- ۸۹- ۹۰- ۱۱۶-  
 ۱۳۳-۱۹۶-۱۹۹-۲۰۷-۲۳۱-
- (وجنوب) ۲۴۵
- آسیایی : ۱۶۲- ۲۳۰
- آغاز انقلاب صنعتی : ۲۶۸
- آفریقا: ۷۷- ۱۷۵- ۲۵۲
- (جنوب): ۱۶۱- ۱۹۴
- (شمال): ۹۰
- آفریقای شمالی : ۱۶۲
- آقا حسین خوانساری: ۲۲۰- ۲۲۳
- آقا علی مستوفی: ۱۵۶
- آقا محمد خان: ۲۵۳- ۲۵۴- ۲۵۵- ۲۵۶- ۲۵۷
- آق بوقا: ۱۰۳
- آق قوینلو : ۹۰- ۱۱۲- ۱۱۹- ۱۲۱- ۱۲۴- ۱۲۶-  
 ۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۳-۱۶۳
- آکادمی علوم: ۲۶۳
- آکادمی علوم برلن: ۲۶۶
- آکادمی فرانسه برای زبان و ادبیات : ۲۶۱
- آکسفورد: ۱۶۷- ۱۶۸

آمالگا: ۲۵۹	آ. گاردولوسکی: ۱۱۹
آمریکا : ۴۶ - ۱۶۶ - (شمالی): ۱۴۷ - ۲۷۰	آگره : ۱۷۵
آمستردام : ۱۴۶ - ۲۶۰ - ۲۷۰	آلا فرنگ : ۱۰۳ - ۱۰۴
آموزش رایگان : ۲۶۳	آلب ارسلان : ۸۲
آنا ایوانوونا : ۲۴۱	آلبوکرک (قلعه): ۱۹۳
آناتومی جدید: ۲۵۹	آل بریه : ۷۲ - ۸۳
آنالیز (ترکیب آب): ۲۶۹	آل سفیان : ۲۹ - ۴۳
آنت (آنتونی) اجین کینسون : ۱۲۹ - ۱۶۶	آل سلجوق : ۸۲ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸
آنتونی شرلی (سر): ۱۴۰ - ۲۵۲ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۶۰	۸۹ - ۹۱ - ۹۲
۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۲۰۸۲ - ۲	آل عثمان : ۹۰ - ۹۲
آنتونیو در گره آ : ۱۳۸ - ۱۴۸ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۶	آلفونسو در آلبوکرک : ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۹۴
۱۵۸ - ۱۶۰ - ۱۷۰ - ۱۷۱	۲۲۶ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۴۰
(آنتونیو): ۱۷۲ - ۱۷۴	آلساندر فنودوریچ زاسکین : ۲۰۲
آنجلو : ۱۵۳	آلساندر گروزینسکی : ۲۰۳
آندره دیپترویچ سونی گورودوسکی : ۲۰۱	آلکسی : ۲۰۶
آندره سلسوز (سوئدی): ۲۶۶	آلکسیس بوخارف : ۲۰۴
آیت الله (علامه حلی): ۷۰	آلکسی کلرو : ۲۶۶
آیت الله خمینی : ۱۰	آلمان : ۱۰ - ۱۶۸ - ۲۰۷ - (لژماسونی) ۲۶۶ -
آیین امامیه : ۲۱۸	۲۶۷ - ۲۶۹ (آلمانی) : ۲۶۲

## الف :

ابراهیم بن عبداللہ : ۵۷	ابایکر : ۱۲ - ۱۷ - ۳۰
ابراهیم بن مهدی : ۵۹	اباذر غفاری : ۲۰
ابراهیم (پسر موسی بن جعفر): ۵۸	اباصلت : ۷۵
ابراهیم خان ثانی : ۱۵۲	اباقآن : ۹۰
ابراهیم میرزا : ۲۵۲	ابدالی (قبیلہ): ۲۳۳ - ۲۳۹ (اپل): ۲۴۰
ابراهیم ینال : ۹۷	ابراهیم : ۱۱۹
ابرهه : ۲۸	ابراهیم اشتر: ۵۳
ابریشم ایران : ۱۹۵	ابراهیم (پسر سلطان حیدر): ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰
ابن بزکز : ۱۱۲	
ابن تیمیہ - تقی الدین ابوالعباس عبداللہ بن	

- عبدالسلام الحرانی: ٤١

ابن الحنفیہ: ٥٢

ابن خازن: ٧١

ابن خلدون: ٤٠

ابن خلکان: ٦١

ابن سینا: ٥٦

ابن طائوس: ٧٠

ابن عباس: ٣٠

ابن العربی: ٢١٨

ابن مسعود: ٣٠

ابن مسکویه: ٥٦

ابن مقفع (روزبه): ٧٩

ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه

قمی: ٦٨

ابوالحسن علی سمري (با سمیری): ٦٢

ابوالحسن علی قمی بن ابراهیم بن هاشم

معروف به «شیخ اقدم»: ٦٨

ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی: ٢٢١

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی: ٦٢

ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلّی: ٧٠

ابوبکر: ٢٠-٢٩-٣٧-٤٧-٦٦ (صدیق): ٥٥

ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید: ٦٢

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین ملقب به

شیخ صدوق: ٦٨

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی: ٦٨

ابوحنیفه: ٣٢-٥٧-٦٧-١٢٦-٢١١

ابوذر: ٥١

ابوالسرایا: ٥٨

ابو سعید بهادرخان (سلطان): ٧-١٠٨-١٠٩-١٠٩

٢٠٧

ابوسلمه: ٢٥

ابوسهل خُرشاذماه: ٦٢

ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی بن -

شیخ شمس الدین محمد عاملی: ٧١

ابو عبدالله محمد بن النعمان بغدادی - شیخ مفید: ٦٨

ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم مرورودی:

٢٥-٢٧-٧٨

ابومنصور جمال الدین حسن بن سدیدالدین -

یوسف بن علی مطهر حلّی: ٧٠

ابومنصور جمال الدین حسن بن شهید عاملی: ٢٢١

ابوموسی اشعری: ٢٩-٣٨

ابی بن کعب: ٢٩

ابیورد: ٢٤٠

اتابکان: ٨٩-١٠١-١٤٢-١٦٤

اتابک بازی: ٢٢٧

اتابکی: ٨٩- (اتابیکی): ٢٣٣

اترار: ١٦٢

اتریش: ١٥٥-٢٧٠

اجماع امت: ٤٠

اجتهاد: ٢١٩ اجتهاد و تقلید: ٢٢٤

احسا: ٢١٢-٢١٦

احسن التواریخ (کتاب): ١١-٣١

احکام السلطانیة (کتاب): ٣٣-٣٩

احمد: ١١٠

احمد بن حنبل: ٣٣

احمد پاشا: ١٦١

احمدخان درانی: ٢٥٣

احمد شاه بهمنی: ١٠٠

اخبار: ٢١٨-٢١٩

اخباری: ٢١٨-٢١٩

۲۷۰-۲۶۷-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۱-۲۵۸	اخوان الصفا: ۵۶
اروپایی: ۱۵۲-۱۵۴-۱۶۰-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۷۰	ادبیات شیعہ امامی: ۲۱۷-۲۲۲
۱۸۳ (ھا): ۱۹۹-۲۰۷-۲۲۹	ادریس بن عبداللہ بن حسن: ۱۸
ارومیہ: ۲۵۳	ادموند پارک: ۲۷۰
اسپانی / اسپانیا: ۲۱-۱۳۸-۱۴۴-۱۴۶-۱۵۲	ادوارد کنوک: ۱۷۷
۱۵۴-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۶	ادوارد مونوکس: ۱۹۰-۱۹۳
۱۶۷-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷	اراضہ: ۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲
(پادشاہ): ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲ (اتباع) ۱۸۳	۱۵۳-۱۵۹-۱۷۲-۱۸۵ (قلمرو) ۱۹۶
۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۳	اردبیل: ۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱
۱۹۸-۱۹۹-۲۶۶	۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۰
اسپانیایی ھا- اسپانیہ: ۱۵۵-۱۵۶-۲۵۹	۱۴۵-۲۰۸-۲۳۹-۲۵۷
اسپانیول: ۱۳۳-۱۷۰-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲-۱۹۳	اردویل: ۱۰۷
۲۲۹ (میسورن اسپانیایی) ۲۶۶	ارزنجان: ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲
اسپینوزا: ۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳	اُرس (رود): ۲۴۱-۲۵۷
استاجلو (ایل): ۱۲۰-۱۳۰	اُرس (تجار): ۲۰۴
استانبول: ۱۲-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۶-۲۵۰-۲۵۸	ارسطو: ۴۳- دانش ارسطوی: ۲۵۹
استاھل (شمیدان آلمانی): ۲۶۴	ارسلان خاتون: ۸۲
استبصار (کتاب): ۶۸	ارغون: ۹۹-۱۰۶
استثمار (در هند، چین و ژاپن) ۲۶۶	ارمنستان: ۱۱۴-۱۱۸-۱۲۱-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱
استخر (قلعہ): ۱۱۵	۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۳۸-۲۴۱-۲۴۲
استرآباد: ۱۴۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۳۸-۲۴۰-۲۵۳	ارمنی: ۱۳۷-۱۴۰-۱۴۴-۱۴۶-۱۴۹-۱۵۰
۲۵۴-۲۵۵	۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۶۹-۱۸۳-۱۸۵
استرآبادی: ۲۲۴	۱۹۶-۲۲۸-۲۳۲
استعمار: ۱۰	ارویا: ۲۱-۹۰-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۷-۱۴۲
استفان باتوری: ۲۰۸	۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۳
استفن گری: ۲۶۵	۱۵۴-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴
اسد بیک: ۱۵۳-۱۵۴	۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۴
اسرار التوحید (کتاب): ۹۷	۱۷۵-۱۷۷-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۶
اسفار (کتاب): ۲۲۱	۲۰۲-۲۰۳-۲۰۸-۲۲۲-۲۲۸-۲۲۹
اسقف: ۱۵۳-۱۷۰ (پاریس) ۲۶۸	۲۴۵-۲۴۷-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲

- اسلام : ۹ - ۱۱ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱  
 ۲۲-۲۳ - ۲۵-۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱  
 ۳۲-۳۴ - ۳۵ - ۳۷-۴۲ - ۴۳-۴۴ - ۴۵  
 ۵۱ - ۵۳ - ۱۴۹-۱۶۲ (دین) ۱۹۶-  
 ۲۳۱-۲۴۴
- آیین اسلام : ۲۳۱ اسلام سنّی : ۷۳ اسلام  
 شیعی : ۱۱۳ - ارتش اسلام : ۱۵ اشرف  
 اسلام : ۴۸ اعیان اسلام : ۲۳ پادشاه  
 اسلام : ۳-۹ تعلیمات اسلام : ۳۰ صدر  
 اسلام : ۴۴ - ۲۱۱ فتوحات اسلام : ۴۳  
 قلمرو اسلام : ۱۸ قوانین اسلام : ۱۳۸  
 امارت اسلامی : ۴۴ - ۴۵  
 بقاع اسلامی : ۲۶۶  
 جامعه اسلامی : ۳۰ - ۳۱ - ۳۶ - ۳۷  
 ۳۸ - ۳۹ - ۴۰  
 دولت اسلامی : ۲۸ علوم اسلامی : ۲۴  
 غزوات اسلامی : ۵۱ قلمرو اسلامی :  
 ۲۱ - ۲۵ - ۲۷-۳۲ - ۴۱ - ۴۵  
 اسلام در ایران (کتاب) : ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ -  
 ۵۲ - ۶۸ - ۱۰۰ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۹  
 ۱۲۰ - ۱۲۹
- اسماعیل : ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰  
 اسماعیل (پسر جعفر) : ۵۵ - ۶۳  
 شعیبان اسماعیل : ۵۵  
 اسماعیل بن حیدر الحسینی : ۱۱۱  
 اسماعیل بیگ : ۲۰۷ - ۲۳۸  
 اسماعیلی (جنش / فرقه) : ۵۵ - ۵۶ - ۷۴ -  
 ۸۵ (اسماعیلیان) : ۵۶ - ۷۱ - ۱۰۲  
 اسید سولفوریک (شیوه ساختن) : ۲۶۶  
 اشرف مدینه : ۹۱
- اشراق : ۲۱۸  
 اشرف (شهر) : ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۲۵۴ - ۲۵۶  
 اشرف غلزایی : ۲۳۹ (اشرف) : ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۵ - ۲۴۶  
 اصحاب حدیث : ۳۰ - ۳۲ - ۴۴  
 اصحاب رأی : ۳۲ - ۴۴  
 اصحاب فقه : ۴۴  
 اصحاب مدرسه : ۳۴  
 اصفهان : ۸۲ - ۸۴ - ۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۲  
 ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴  
 ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۰  
 ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴  
 ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹  
 ۲۳۰ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱  
 ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵  
 اصفهانی : ۲۲۴  
 اصول اخلاق (کتاب) : ۲۶۷  
 اصول اربعه متقدم (کتاب) : ۶۸  
 اصول دکترین دانش (کتاب) : ۷۱  
 اصول عدالت خداوندی (کتاب) : ۲۶۵  
 اصول هندسه (کتاب) : ۲۶۶  
 اصولی : ۲۱۸  
 اعتماد الدوله (وزیر اعظم) : ۱۳۹ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۴۳  
 اعراب : ۱۴۱  
 افشار : ۹۰ - ۲۳۰ (سردار) ۲۵۲ (شاه) ۲۵۳  
 اقطحیه : ۵۵  
 افغان : ۱۳۸ افغان ها : ۲۴۹  
 افغانستان : ۹۲  
 افغانی : ۲۴۹  
 افلاتون : ۵۶  
 اقضى القضاة : ۲۱۶

- اقیانوس هند: ۱۶۱-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۵.
- ۱۸۶-۲۲۶
- اقیانوسیه: ۲۶۸
- اکسیژن (کشف): ۲۶۸
- الارق: ۱۰۹
- الجاتو: ۷۰-۷۳
- الرضا: ۵۸
- المعتز: ۶۰-۶۵
- القائم بامرالله: ۸۲-۸۳
- الكافي في علوم الدين (كتاب): ۶۸
- الكتريسيته: ۲۶۵
- الكشاف عن حقائق التنزيل: (كتاب): ۶۹
- اللهورديخان: ۱۵۲-۱۶۸-۱۸۴-۲۳۲-۲۳۶
- الموت (دژ): ۱۰۲
- الوندميزا: ۱۲۱
- الهيئات: ۳۵-۴۲
- اليزابت (ملکه): ۱۶۶-۱۶۷
- امامت: ۲۳۵
- امامة الكبرى: ۲۴
- امام جماعت: ۳۷
- امام شيعه: ۶۳
- امام باقر: ۵۵ (باقر) ۵۴ امام محمدباقر: ۵۴
- باقر العلوم: ۵۴
- امام جعفر صادق: ۲۱۵ امام صادق: ۵۷-۶۴
- امام حسن مجتبی: ۲۱۹
- امام زمان: ۲۱۳-۲۱۴-۲۳۶
- امام غيايب: ۲۱۰-۲۱۲-۲۳۵-۲۳۶
- امام موسى: ۵۸ امام موسى الكاظم: ۶۹
- امام قلی بیگ: ۱۹۰-۱۹۲
- امام قلی بیگ پاکیزه ترکمان: ۲۰۱
- امانوئل کانت: ۲۶۹-۲۷۰
- ام البنين ۵۳
- امپراتور آلمان: ۱۶۰-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰ (پادشاه):
- ۱۸۲-۲۰۲-۲۰۷-۲۰۸
- امپراتور تراپوزان: ۱۱۴: ۲۲۶
- امپراتور روس: ۲۳۸ امپراتریس روس: ۲۴۱-۲۵۵
- امپراتور عثمانی: ۱۶۴-۲۵۱
- امپراتور هند: ۱۷۷
- امپراتوری بیزانس: ۱۵-۲۶-۲۷
- امپراتوری روم: ۲۵۸
- امپراتوری عثمانی: ۱۶-۱۱۹-۱۶۹-۲۲۶
- امپراتوری مقل: ۱۴۷
- امت مسلمان: ۴۵
- اصل الأمل (كتاب): ۲۱۹
- امید (دماغه): ۱۹۶ امید نیک: ۲۵۲
- امیر احمد رشیدی: ۱۰۷
- امیران فارس: ۱۶۶
- امیر اولوس: ۱۰۷
- امیر چوپان: ۱۰۷
- امیر حسین چلاوی: ۱۲۴
- امیر دیلمی: ۸۲
- امیر سلطان موصلو: ۱۲۸
- امیر سید شریف: ۱۳۱
- امیر سیف الدین خوارزمی: ۷۱
- امیر علی بیگ: ۲۰۴
- امیر علی شیر نوایی: ۷۳
- امیر گرجستان: ۲۰۱
- امیر الامرای فارس: ۱۵۲
- امیر محمود بیگ: ۱۳۲
- امیر هرمز: ۱۸۰-۱۸۱

- امیر منصور دشتکی: ۱۳۱-۲۱۵  
 امیر نعمت الله حلی: ۲۱۲-۲۱۸  
 امیل (کتاب): ۲۶۸  
 امین: ۱۳-۵۸-۶۴  
 انجیل ها: ۲۵۸  
 انحراف نور ستارگان (کشف): ۲۶۵  
 اندازه های نصف النهار: ۲۶۴  
 اندیشه سیاسی در اسلام معاصر (کتاب): ۴۰-۴۲  
 اندیشه ها (کتاب): ۲۶۳  
 اندیشه های فلسفی (کتاب): ۲۶۶  
 انزلی (بندر): ۲۰۶-۲۳۴-۲۳۸  
 انسان - ماشین (کتاب): ۲۶۷  
 انصار: ۱۶-۲۶-۳۴-۴۲-۴۳-۴۷  
 انقلاب اجسام سماوی (کتاب): ۲۶۵  
 انقلاب ایران: ۳  
 انقلاب صنعتی: ۲۶۵  
 انقلاب فرانسه: ۲۶۴ انقلاب بزرگ فرانسه: ۲۷۰  
 انقلاب مشروطه: ۳-۱۰-۷۲-۸۱  
 انگلستان: ۱۴۴-۱۶۱-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۴-  
 ۱۷۵ (اتباع) ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۱-  
 ۱۸۳-۱۸۶-۱۹۰-۱۹۳-۱۹۴-  
 ۲۵۱-۲۵۸-۲۶۹-۲۷۰  
 انگلیس: ۱۰-۴۶-۱۴۶-۱۵۱-۱۶۷-  
 ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-  
 (اتباع) ۱۸۱-۱۸۳-۱۸۷-۱۸۹ (اتباع)  
 ۱۹۳-۱۹۴ (مجارستان) ۱۹۵-  
 (انگلیسها) ۲۵۰-۲۵۲ (سیاست) ۲۵۳-۲۷۰  
 انگلیسی (ها): ۴۳-۱۴۶-۱۵۴-۱۶۱-۱۶۶-  
 ۱۶۷ (سوداگران) ۱۶۸-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۴  
 ۱۷۵-۱۷۶ (مجار) ۱۷۷-۱۸۰-۱۸۶-
- ۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰ (مجار) ۱۹۴-  
 ۱۹۵-۱۹۸ (ها) ۲۲۹-۲۳۰-۲۴۳-  
 ۲۴۵-۲۵۱ (بازرگانان) ۲۵۵-۲۵۹-۲۷۰  
 انگلیسیان: ۱۸۷-۱۹۰-۲۵۱  
 اوتریکول ها: ۲۶۲  
 اوتوفون گریک: ۲۶۲  
 اوج کلیسا: ۱۷۲  
 اورال: ۲۶۴  
 اورانوس (کشف): ۲۶۹  
 اورنقاد (اورنکدا): ۱۰۸  
 اوزال: ۲۵۹  
 اوزیک: ۱۳۸-۱۴۳-۲۳۱ (ازیکها) ۲۴۱-۲۴۳  
 اوزیکان: ۹۰-۹۲-۱۳۳-۱۹۹-۲۴۷  
 اوزون حسن: ۱۱۳-۱۱۴-۱۹۹-۲۰۷-۲۰۸-۲۲۶  
 ۲۵۷  
 اوشاقه باش: ۲۴۴-۲۵۴  
 ارکناهی: ۱۰۲  
 اولناریوس (سفرنامه): ۱۳۷-۱۳۸-۱۴۷  
 اولر: ۲۶۵-۲۶۷-۲۶۸  
 اولیاء الله: ۱۱۲-۱۱۹  
 اهل جزیه: ۲۰  
 اهل حق: ۱۱۹-۲۳۵  
 اهل حکمت: ۲۱۸  
 اهل سنت: ۴۴-۵۷-۱۲۳-۱۲۶-۲۱۱-۲۳۳  
 اهواز: ۵۷-۶۲  
 ایتالیا: ۱۴۶-۱۵۲-۱۵۹-۱۷۰-  
 ایتالیایی: ۱۸۱-۲۲۹ (ها) ۲۵۹-۲۶۱  
 اینثولوزی: ۱۳  
 ایران: ۳-۴-۵-۶-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۵-۱۹-  
 ۲۱-۲۲-۲۴-۲۷-۳۲-۵۱-۶۴-۶۹-۷۱-

ایرانی : ۱۶۰-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۹-۱۵۰-۱۵۲-	۷۲-۸۱-۸۲-۸۴-۸۷-۸۸-۹۰-
۱۶۱-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۴-۱۷۶-۱۸۲-	۹۲-۹۳-۹۴-۹۸-۱۱۶-۱۲۲-
۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-	۱۲۶-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۶(زنان)-۲۰۱-۲۰۲-	۱۴۲-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۹-
(سردار) ۲۰۵-۲۱۵-۲۱۹-۲۲۱(سواحل):	۱۵۰-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-
۲۳۸-۲۴۹-۲۵۶	۱۵۷-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-
ایرلندی: ۲۶۲-۲۶۸	۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-
ایروان : ۱۴۲-۱۴۳-۱۴۸-۱۴۹-۲۳۰-۲۴۲	۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-
ایل افشار: ۲۴۰-۲۴۹	۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-
ایل بختیاری : ۸۸	۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶(آبهای)-۱۸۷-
ایلچی نظام شاه دکنی : ۶-۱۲۶	۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-
ایل خان : ۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰	۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶(اتباع)-۱۹۷-
ایلخانان : ۷۳-۹۲-۹۴-۱۰۱-۱۱۱-۱۲۳-۱۲۷-	۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-
۱۴۲-۱۶۳-۱۶۳-۲۱۰	۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-
ایلخانی: ۹۰-۹۱-۱۰۹	۲۱۱-۲۱۲-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۱-
ایل سالار: ۲۲۶-۲۳۰-۲۳۱	۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-
ایل سالاران : ۲۳۵-۲۳۹-۲۴۳-۲۴۴	۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-
ایل سالاران ترك: ۵-۲۴۷-۲۵۰(نظام)-۲۵۷-	۲۴۱-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۸-
۲۵۸	۲۵۱-۲۵۲-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-
ایل سالاری : ۲۲۶-۲۳۰-۲۳۲-۲۳۵-۲۳۷-۲۳۹-	۲۶۵ ایران اسلامی : ۸۱ ایران بعد از
(نظام) ۲۳۹-۲۴۵-۲۵۲	اسلام ۲۵۱ ایران ساسانی: ۲۶
ایل قاجار : ۲۳۷-۲۴۰-۲۵۲	پادشاه ایران : ۱۶۸-۱۸۰-۱۸۱-۲۰۲-
ایوان بریخوف : ۲۰۵	۲۰۳
ایوان مخوف : ۱۶۶	تاریخ ایران : ۵-۶
ایوان واسیلی بروجی ایوان سوم: ۱۹۹	دهگنان ایران: ۲۷
ایوان دروتینسکی : ۲۰۵	شاهنشاه ایران : ۱۳۴
ایوانوویچ : ۲۰۵	شاهنشاهی ایران : ۲۶-۲۷
	فلات ایران: ۷۷-۷۸-۸۶-۸۸



ب :

- بختیاری: ۱۵۹  
 بدر (غزوه): ۵۱  
 بدرالدین محمد (ابن جماعه): ۴۱  
 برادران حضرت مریم: ۱۵۵  
 برادران شرلی: ۱۷۳  
 برادلی: ۲۶۵-۲۶۷  
 بربری: ۵۷-  
 برتوله: ۲۶۹  
 برکلی (ایرلندی): ۲۶۵  
 برلن: ۱۰۶-۲۶۷  
 برمک: ۷۹  
 برمه: ۱۶۷  
 برنارد فونته نل (فرانسوی): ۲۶۳  
 برنولی: ۲۶۶  
 بروکلیمان: ۳۷  
 بزم آورد (کتاب): ۵۳-۵۷-۶۶  
 بساسیری: ۶۸-۸۱-۸۳  
 بصره: ۲۹-۵۷-۱۶۵-۱۸۵-۱۹۴  
 بغداد: ۲۳-۳۳-۵۸-۵۹-۶۰-۶۴-۶۵-  
 ۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۷-  
 ۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۳-۸۴-۸۵-  
 ۹۲-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۶-۲۱۰-۲۴۱  
 بکتاشیه: ۷۴  
 بلاک: ۲۶۷-۲۶۸  
 بلخ: ۱۴۲  
 بلوچ: ۲۳۳ (قبایل): ۲۴۰  
 بلوچستان: ۱۶۵-۲۳۹-۲۴۰  
 بلوچ ها: ۲۳۲  
 بلوریارفتن: ۱۵۰  
 بابا اسحق: ۱۱۹  
 بابرشاه: ۲۴۷ بابریان: ۲۴۷ بابرها: ۲۳۲-  
 ۲۴۶  
 باب عالی: ۲۳۸  
 بابک خرمدین: ۴۹-۱۰۳  
 باتاویا: ۱۹۷-  
 باتری لیدن (ابزار تراکم الکتریک): ۲۶۷  
 بارون پتر شاپیروف: ۲۴۱  
 بارون هولباخ (فرانسوی): ۲۶۸  
 بازرگانان انگلیسی: ۱۷۱  
 بازرگانان هلندی: ۱۹۸  
 بازگشت ستاره: دنباله دار: ۲۶۵  
 باغ گیاهان پاریس: ۲۰۰-۲۷۰  
 باکو: ۲۰۰-۲۰۶-۲۰۷-۲۳۴-۲۳۸-۲۴۱-  
 ۲۴۵-۲۵۶  
 بالن (نخستین): ۲۶۹  
 بانک انگلیس: ۲۶۴  
 بانک ریالکو: ۲۵۹  
 بانک نیویورک: ۲۶۹  
 بایر: ۲۵۹  
 بایبل: ۲۶۲-۲۶۳  
 بتول عزیز پور: ۵  
 بحارالانوار (کتاب): ۲۱۴  
 بحث روی علوم جدید (رساله): ۲۶۱  
 بحرین (مجمع الجزایر): ۱۱-۶۱-۱۶۴-۱۶۵-  
 ۱۷۱-۱۷۵-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-  
 ۱۸۸-۱۸۴  
 بخارا: ۸۹-۱۱۶-۱۱۷-۱۴۲

تیرہ بنی ہاشم : ۵۰ - ۵۱	بندر عباس: ۱۶۱-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۸-۲۰۹
بوداق بیگ : ۲۰۰	بندر کنگ: ۱۶۱
بورس گودونوف : ۲۰۲-۲۰۳	بنتام (انگلیسی): ۲۷۰
بوسونہ : ۲۶۶	بنگالی : ۱۹۱۰
بوشہر (بندر): ۲۴۸	بنیامین فرانکلین: ۲۶۷
بوفون : ۲۶۷	بنی امیہ : ۱۵-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۴-۲۵
بہشہر : ۲۵۶	۳۲-۴۳-۴۴-۴۹-۵۱-۵۲
بیات : ۱۳۰	۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۶۲-۶۳
بیت اللطف : ۲۱۵	۶۴-۶۵-۷۳-۷۵
بیت المقدس : ۴۱-۱۸۲	تیرہ بنی امیہ : ۵۱
بیزانس : ۲۱	بنی عباس : ۲۴-۳۲-۳۶-۴۵-۴۹-۵۵
بیگلریگ (بیگی): ۱۲۹-۱۳۰-۱۳۴	۵۶-۵۸-۵۹-۶۳-۷۵
بین النہرین : ۱۵-۸۲-۹۰-۱۴۰-۲۰۶	بنی ہاشم : ۱۵
	اشراف بنی ہاشم : ۵۶

## پ :

پارلمان : ۲۶۸	پاپ : ۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸
پارمانتہ : ۲۷۰	۱۶۰-۱۶۳-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳
پاریس : ۱۵۱-۱۷۱	۱۷۴-۱۷۵-۱۸۱-۱۸۳ (روم) ۱۹۸-۲۰۸
پیتر شفسکی: ۳۶-۳۸-۵۲-۹۳-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۴	۲۲۹-۲۶۳-۲۶۶-۲۶۷-۲۷۰
۱۰۷-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۹	پاپ کلنت : ۲۶۹
پتر (کبیر) : ۲۰۶-۲۰۷-۲۳۸-۲۵۵	دربار پاپ : ۹
پتربورگ : ۲۰۷-۲۳۸-۲۴۶-۲۵۷	پادری جوان : ۱۵۵
پراگ : ۱۷۰	پادریان : ۱۶۰
پر پاسیفیک دو پروان: ۱۵۱	پادشاہ باہری : ۲۵۰
پر ردمتو : ۱۸۲-۱۸۸ (دو لاکروز) ۱۷۵-۱۹۳	پادشاہ دکن : ۱۸۹
پر ژان تادہ : ۱۵۷-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴	پادشاہ روس : ۲۰۴
۱۸۷-۱۸۸-۲۰۳-۲۰۴	پادرا : ۲۵۹
پر ملکپور دزانتو : ۱۸۰	پاراگوئے : ۲۶۷
پر نیکلا پره : ۱۸۹	

پروت رویال پاریس (مدرسه - شبانه‌روزی): ۲۶۵	پرتغال: ۱۱۲-۱۱۴-۱۱۹ (پرتگال) ۱۶۴-۱۵۵
پروس: ۲۶۶	۱۶۵-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۶-۱۷۸-۱۸۳
پرستلی: ۲۶۸-	۱۸۶-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۹
پسر معاویه: ۶۳	۲۳۱-۲۳۲-۲۶۷
پشت کوه: ۲۴۰	پرتغالی: ۱۵۴-۱۵۹-۱۶۴-۱۶۷-۱۷۶-۱۷۷
پل و وایت: ۲۶۵	(عمّال) ۱۷۹-۸۰ (مأموران) ۱۸۲-۱۸۳
پمپ تخلیه هوا: ۲۶۲	(عمّال) ۱۸۴-۱۸۵-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹
پورسون حسین: ۲۳۴	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۴ (ها) ۱۴۶-۱۴۷
پولاد بیگ: ۱۹۲	۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹
پولاد جینگسانگ: ۱۰۲	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۲۳۰
پهلوی (زبان): ۲۱	۲۵۰
پیام آسمانی (رساله): ۲۶۰	پرتغالیان: ۱۴۳-۱۵۳-۱۶۱-۱۶۵-۱۶۶
پیامبر: ۱۹-۳۵-۴۲-۵۲	۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۰
پیر یعقوب (باغبانی): ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵	۱۸۱-۱۸۳-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰
پیستوا: ۱۵۳	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۹-۲۲۶
پیشاور: ۱۴۲	۲۲۹-۲۵۱-۲۵۹ پرتغالیان هرمز: ۱۸۱-
پیشرفت معرفت (کتاب): ۲۶۰	۱۸۳-۱۸۴
پیشنمازان: ۲۲۵	پرنسپ فلسفی (کتاب): ۲۶۲
پی بترو دو لواله: ۱۴۵-۱۴۶-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۴	پروتستان های فرانسه: ۲۶۴
۱۵۶-۱۵۹-۱۸۲	

## ت :

تاجیک: ۱۴۰-۱۴۱	تابمین: ۳۰-۴۴
تاجیکستان: ۸۹	تابلو اقتصادی: ۲۶۷
تاریخ آل سلجوق (کتاب): ۸۷	تاتار: ۱۰-۱۱-۲۴-۷۳-۹۱-۱۶۲ (ها) ۲۲۹-
تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر:	۲۴۷
۲۳۹-۲۴۱-۲۵۰	تاج الدین: ۱۰۹
تاریخ ادبیات ایران «براون»: ۱۲-۱۲۳	تاج قزلباش: ۱۷۰-۱۷۴
تاریخ ادبیات در ایران: ۱۱-۱۲-۷۲-۸۷-۱۱۱	تاجلو خانم: ۱۳۲
۱۲۳-۲۱۱-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۹-۲۴۶	

- تاریخ ایران: ۱۶۶-۲۴۳-۲۵۶  
تاریخ بیهقی: ۸۸  
تاریخ جهانگشای نادری: ۲۴۲  
تاریخ خلد برین: ۱۴۰-۱۴۱  
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس: ۲۴۹  
تاریخ زوال و سقوط امپراتوری روم: ۲۶۹  
تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: ۱۲-۱۲۳  
تاریخ طبیعی (کتاب): ۲۶۷  
تاریخ عالم آرای عباسی: ۱۴۸-۱۵۴  
تاریخ عباسی: ۱۳۸-۱۵۶  
تاریخ کرمان: ۸۸  
تاریخ کشیشان کرملی در ایران: ۱۸۶  
تاریخ مبارک غازی: ۱-۱۰۲-۱-۱۰۴-۱-۱۰۵  
تازی: ۲۲  
تازیك: ۱۰۲-۱۰۱  
تامس استفنس: ۱۶۷  
تامس تل: ۱۸۹  
تامس رو (سر): ۱۷۶-۱۷۸-۲۵۱  
تامس کریچ: ۱۹۵  
تاورنیه: ۱۴۷  
تأمل درباره انقلاب فرانسه (کتاب): ۲۷۰  
تأمل درباره تشکیل و تخریب دولتها (کتاب): ۲۶۸  
تنوری زمین (کتاب): ۲۷۱  
تنوری فلورستین: ۲۶۴  
تنوری گردش خون: ۲۶۹  
تنوری مکانیسم های ریتال و تنفس: ۲۶۹  
تنولوژی: ۲۵۹  
تبار حسین: ۶۱  
تبار عباس: ۲۲  
تبریز: ۱۱-۱۲-۷۴-۸۳-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۶-۱۲۱-۱۲۳  
تجارت ابریشم: ۱۹۹-۲۰۷  
تجریه گازها (آغاز): ۲۶۲  
تجریه های الکتریسته (کتاب): ۲۷۱  
تجزیه و تفکیک نور: ۲۶۳  
تجوید: ۲۱۷  
تحقیق در باره طبیعت (کتاب): ۲۶۹  
تحقیق در قوه ادراک انسانی (کتاب): ۲۶۷  
ترك: ۲۲-۲۵-۴۹-۷۳-۸۷-۸۸-۹۰-۹۳  
ترك: ۹۴-۱۰۳-۱۰۳-۱۱۴-۱۲۳-۱۲۸-۱۳۲  
۱۴۱-۱۶۱ (جاسوسان) ۱۷۳-۱۸۷-۲۰۴  
۲۱۵ (ها) ۲۳۵  
امپراتوری ترك: ۸۲  
بردگان ترك: ۲۳  
حکومت های ترك: ۴۹  
سپاهیان ترك: ۹۶  
غلامان ترك: ۲۳-۲۴-۷۷-۸۰-۸۷  
۹۰-۹۱  
قبایل (اقوام): ۴۵-۷۴-۸۷-۸۹-۱۱۵  
۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۴  
ترکان: ۸۵-۸۶-۸۸-۹۰-۹۲-۹۵-۹۷  
۱۰۱-۱۱۹-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۳-۱۶۲  
۱۷۲-۱۷۳-۱۸۲-۲۰۳-۲۱۰-۲۲۳  
۲۲۴  
ترکان خاتون: ۹۱-۹۴  
ترکان سلجوقی: ۸۵-۸۷  
ترکان عثمانی: ۹۲-۱۵۴-۱۶۸-۱۷۳-۱۸۲

تلسکوپ دیویتیتریک : ۲۶۰	۲۰۷-۲۰۲-۱۸۳
قندن اسلام : ۲۲	ترکان غز : ۲۳-۸۱-۹۳-۹۰
توالش : ۲۵۶	ترکستان : ۹۰-۱۴۲-۱۴۴
توبال عثمانی : ۲۴۱	ترک قزلباش : ۱۳۰
توحید خانه : ۱۳۹	ترکمان (ترکمن) : ۸۶-۹۸-۱۱۴-۱۲۳-۱۲۶
تورات : ۲۵۸	۱۶۲-۲۲۷-۲۴۰
تورگوت : ۲۶۸	ترکمانان : ۸۱ (بموت) : ۲۵۴ (بموتی) : ۲۴۵
توریسلی : ۲۶۱-۲۶۲	ترکیه : ۱۱۹
توسکانا : ۱۶۰	ترموتریک (اشل) : ۲۶۵
توضیح آناتومی (کتاب) : ۲۶۰	تذکره الملوک (کتاب) : ۱۳۸-۲۳۰
تولرانس (قطع آزارهای مذهبی) : ۲۶۶	تذکره نصرآبادی (کتاب) : ۲۱۵
تولید شکر از چغندر (آغاز) : ۲۶۷	تزار / تزار (روس) : ۱۶۰-۱۶۶-۱۷۰-۱۹۸
توماس بین : ۲۷۰	۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵
تهذیب الاحکام (کتاب) : ۶۸	۲۰۶-۲۰۷-۲۲۹-۲۳۴-۲۳۸-۲۳۹
تهذیب الوصول الی علم الاصول (کتاب) : ۵۲	تزارمسکوی : ۲۴۵-۲۴۶-۲۶۴
تهران : ۲۳۹-۲۴۶-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷	تزارها : ۲۴۵-۲۵۵-۲۵۶
تهماسب (شاه) : ۱۲۵-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۴	تفسیر : ۲۱۷
تهماسب میرزا : ۲۰۷-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰	تفلیس : ۲۰۵-۲۵۳-۲۵۶
تیکو براهه دانمارکی : ۲۵۹-۲۶۰	تفنگچی آقا سی : ۱۴۰
تیمور (امیر) : ۱۲-۷۳-۹۱-۹۲-۱۰۰-۱۱۱	تقریرات اصول (کتاب) : ۶۸-۷۰-۷۱
۱۱۲-۱۱۶-۱۶۶-۲۲۰	تقی : ۵۹
تیموری (خزانہ) : ۲۴۷	تکلو : ۱۲۱-۱۲۷-۱۳۰-۱۳۳-۱۴۳
تیموریان (حکومت) : ۱۰۰-۱۲۷-۱۲۸-۲۱۰	تکه ایللی : ۱۳۰-۱۴۳
نوادگان تیمور : ۱۲۱-۲۴۷-۲۱۳-۲۱۶	تکه ایللی : ۱۳۰-۱۴۳

### ث :

ثقیف : ۵۲

ثروت ملل (کتاب) : ۲۶۹

### ج :

- جغتایان : ۹۲
- جادو : ۱۰۰
- جاده- ابریشم (شاه راه): ۱۶۳
- جاسک (هند): ۱۷۶-۱۷۷-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰
- جاکارتا: ۲۴۵
- جامع الفوائدفی تکملة شرح القواعد (کتاب): ۲۲۲
- جان اسمیت : ۱۹۸
- جان کروثر : ۱۷۶
- جان کی : ۲۶۵
- جان لاک : ۲۶۴
- جان لاو اسکاتلندی : ۲۶۶
- جان هولس : ۲۶۵
- جبریل : ۱۱۰
- جبل عامل : ۲۱۶-۲۲۱
- جبل عاملی ها : ۲۱۲-۲۱۴-۲۲۴
- جدول ترمو متریک : ۲۶۶
- جدول های رودلفین : ۲۶۵
- جرج مانواریتیک : ۱۷۳
- جرم ها و کیفرها (کتاب): ۲۶۸
- جز- تمجیزه ناپذیر : ۲۶۳
- حساب جز- تمجیزه ناپذیر : ۲۶۵
- جزیره- جروف : ۱۶۴
- جزیره العرب : ۱۵-۱۶-۱۷-۲۶-۲۷-۳۰-۴۹
- جزیره- قشم : ۱۶۵
- جعفر (برمکی) : ۷۹-۸۳
- جعفر (مدعی امام دوازدهم): ۶۱-۶۶
- جعفر/ جعفر بن محمد/ جعفر صادق : ۵۵-۵۷
- ۵۹-۶۲-۶۶-۶۷
- جغتای : ۱۴۱
- جغتای خان : ۹۴-۱۰۲
- جگرلو (اهل) : ۱۱۲-۱۲۰
- جلال آل احمد: ۲۵۱- (آل احمد)
- جلال الدین جوینی : ۱۰۹
- جلال الدین محمد (منجم باشی) : ۱۳۸
- جلفا (ی ارس): ۱۴۹-۲۲۸
- جلفا (ی اصفهان): ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۲۲۹-۱۵۹
- جماعت آزاد روستایی : ۴۸-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵
- جماعت اورنقاد: ۱۰۸
- جماعت ماجوره : ۱۰۸
- جماعت های دینی : ۲۱۴
- جنیش حروفیه : ۷۴-۱۱۱
- جنیش های اسلامی : ۲۴
- جنیش های غیر اسلامی : ۲۴-۶۴
- جنیش سید محمد بن فلاح واسطی: ۲۳۵
- جنر (انگلیسی): ۲۶۹
- جنگ های استقلال امریکا : ۲۶۹
- جنگ های اسلامی : ۲۵
- جنگ های صلیبی : ۱۴۲۲-۱۶۳
- جنگ یمامه : ۲۹
- جنوا : ۱۴۲
- جنوب آفریقا : ۱۶۴-۱۷۰
- جنوب ایران : ۲۴۴
- جنوب خلیج فارس : ۲۱۶
- جنوب عراق: ۲۱۲-۲۱۴-۲۱۶
- جنید: ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۲۲۷
- جواد : ۵۹
- جوامع الجامع (کتاب): ۶۹
- جوجی : ۱۰۲
- جورک : ۱۰۹

جهانشاه قره قوينلو: ۱۱۳-۱۱۴  
جهرم: ۱۳۷  
جيمز اول: ۱۷۶-۱۷۸-۲۵۱  
جيوردانو برونو: ۲۵۹

جوره: ۱۰۸  
جوناس (كشتی): ۱۹۰  
جهاد: ۳۸-۳۹-۴۲  
جهانسوز: ۲۵۴

## ج :

جفری بيك: ۸۲-۸۳-۸۷-۹۷  
چنگيز: ۷۷-۹۰-۹۱-۹۲-۹۴-۱۰۲-۱۶۲  
چهل مجلس (كتاب): ۱۰۷  
چيل (سوندى): ۲۶۸  
چين: ۲۶-۳۴-۱۴۲-۱۴۴-۱۶۴-۲۰۷-۲۴۷-۲۶۷  
چين بك: ۱۰۸

چاپ: ۲۲۹  
چاپخانه: ۱۲۹-۲۵۸  
چاپخانه، سلطنتی فرانسه: ۲۶۱  
چارلز اول: ۱۹۴  
چالدران: ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۵-۲۰۷  
چرخ تراش (اختراع): ۲۶۸  
چركس: ۱۱۳-۱۴۰-۱۴۱

## ح :

حجاز: ۵۷-۲۲۶  
حجر الاسود: ۵۶  
حديث: ۲۴-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۴۴-۴۵-۲۱۷  
اهل حديث: ۳۳  
روايت حديث: ۴۳  
علم حديث: ۳۲  
حركت قطب زمين (نوتاسيون): ۲۶۷  
حرمسرا: ۲۳۳-۲۳۴  
حرمين: ۱۲  
حزب ليبرال انگليس: ۲۷۰  
حساب احتمالات: ۲۶۲  
حساب انتگرال (وضع) ك: ۲۶۸

حاج اسكندر خان: ۲۰۱  
حاج خسرو: ۲۰۱  
حاج محمد: ۲۰۱  
حاجی طرخان: ۱۴۲  
حاکم فارس: ۱۷۱ (حکمران) ۱۸۴  
حاکم گیلان: ۲۴۵  
حاکم هرمز: ۱۶۶-۱۷۱-۱۹۱  
حالت سوم چيست (جزوه): ۲۷۰  
حبيب السير (كتاب): ۷۴  
حبيبه (دختر مأمون): ۵۹  
حج: ۱۸-۲۰ (مراسم) ۱۷  
حجاج بن يوسف: ۲۱

حکومت ادرسیہ: ۵۸  
 حکومت اسلامی: ۱۵-۱۶-۱۹-۲۵-۳۷-  
 ۹۵-۵۶-۴۸-۴۷-۴۴  
 حکومت بنی امیہ: ۵۰-۵۱  
 حکومت بنی عباس (عباسی): ۵۶-۶۴  
 حکومت سلجوقی: ۸۹  
 حکومت شیعه امامی: ۲۱۱  
 حکومت عامہ ہند: ۱۹۸  
 حکومت عثمانی: ۱۱۴-۱۱۸-۱۲۲-۱۳۳-  
 ۱۸۶-۱۶۳  
 حکومت عرب: ۴۵-۶۵  
 حکومت قرمطی: ۵۶  
 حکومت محمد: ۲۱ (محمدی) ۴۸-۵۰  
 حکومت مدنی: ۲۱۴-۲۲۴  
 حکومت مغول: ۹۳  
 حلب: ۱۵۲-۲۰۸  
 حلہ: ۷۰-۷۱-۲۱۰  
 حماد بن ابی سلیمان الاشعری: ۳۲  
 حمداللہ مستوفی: ۱۰۳-۱۰۷  
 حمید عنایت (دکتر): ۴۰  
 حنبلی (فقہ): ۴۴-۷۲  
 حنفی (فقہ): ۳۳-۴۵-۷۳  
 حنفیہ: ۵۴-۶۵  
 حوادث و آثار جوہی (رسالہ): ۲۶۱  
 حوزہ علمیہ قم: ۱۰  
 حویزہ: ۲۳۵  
 حیدر: ۱۲۴-۱۴۳-۲۲۷

حساب دیفرنسیل (حساب فاضلہ): ۲۶۷  
 حسن: ۴۸-۵۰-۵۱-۵۳-۵۴-۵۶-۶۲-  
 ۶۵-۸۰ (بن علی) ۲۰  
 حسن بن سہل: ۵۸  
 حسن العسکری: ۶۰-۶۱-۷۵  
 حسن قلعه سی: ۱۴۸  
 حسن خلیفہ: ۱۴۳  
 حسنی: ۵۸  
 حسنین: ۵۳  
 حسین: ۲۰-۲۱-۲۶-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-  
 ۵۴-۵۶-۶۲-۶۵-۶۶-۷۵-۸۰-  
 ۸۱  
 حسین بگ شاملو: ۱۲۰  
 حسین بیگ مہماندار باشی: ۱۸۱  
 حسین بن روح نوبختی: ۶۲  
 حسین بن علی بن الحسن: ۵۷  
 حسین علی بیگ بیات: ۱۵۲-۱۶۸-۱۷۰-۲۰۲-  
 ۲۰۸  
 حسین قلی خان: ۲۵۴  
 حسینی: ۱۱۱  
 حضرت امیر (علی): ۵۳  
 حفصہ: ۲۹  
 حق خاصہ شاہ: ۲۶۳  
 حقوق اسلامی (فقہ): ۴۰  
 حقوق بشر: ۲۷۰  
 حکمت مشاء: ۲۱۸  
 حکمران باناویا: ۱۹۸  
 حکمران کل ہند شرقی: ۱۹۷  
 حکومت: ۱۳۳

خ :



خانقاه اردبیل: ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-  
 ۱۱۸-۲۲۲  
 خانقاه شیخ صفی (الدین اردبیلی): ۷۲-۷۴-۷۶-۱۰۷-  
 ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۸  
 خانقاه نقشبنديه: ۱۱۶  
 خان لار: ۱۹۰  
 خاور میانه: ۱۵-۴۵  
 خدا شناسی سیاسی (رساله): ۲۶۳  
 خدیجه: ۲۸  
 خدیجه بیگم: ۱۱۳  
 خراسان: ۲۲-۲۵-۵۸-۶۳-۶۴-۶۹-۷۰-  
 ۷۱-۷۹-۸۱-۸۲-۸۳-۹۰-۹۷-  
 ۹۹-۱۰۰-۱۱۶-۱۲۱-۱۲۵-۱۲۷-  
 ۱۲۸-۱۳۱-۱۴۵-۱۴۶-۲۰۶-۲۰۶-  
 ۲۱۰-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۸-۲۴۰-۲۴۱-  
 ۲۵۲-۲۴۵  
 خراسانی: ۱۴۱  
 خردگرایی: ۲۶۲  
 خسرو انوشیروان: ۲۸  
 خط تلگرامی هرای: ۲۷۱  
 خط کشتیرانی دریای خزر: ۱۶۶  
 خطابه در باره ریشه و پایه های نابرابری  
 انسان ها: ۲۶۷  
 خطابه در روش و دکارت: ۲۶۱  
 خلافت اسلامی: ۱۲-۱۹-۱۵-۲۵-۲۷-۳۷-  
 ۴۶-۴۸-۶۳-۹۵-۹۶-  
 ۱۲۲-۱۲۶  
 خلافت اموی (پنجاه امیه): ۲۷-۳۴-۳۸-۴۵  
 خلافت راشدین: ۱۷-۲۰-۵۰

خالی اختاجی: ۱-۳  
 خان احمد: ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۱-۲۴۵ (خان گیلان) ۲۰۰  
 خان بابا بیانی (دکتر): ۱۹۷  
 خاندان ابر سفیان (امی): ۱۶-۴۷  
 اموی (پنجاه امیه): ۳۱-۵۰  
 بایر: ۲۴۶  
 بزمک (بزمک): ۷۹-۸۳  
 بنی هاشم: ۲۲ (هاشمی): ۴۳  
 بویه: ۶۹  
 پهلوی: ۲۵۱  
 تیموری: ۲۴۷  
 حسین: ۵۱  
 زند: ۲۵۵  
 زند: ۵۸-۶۱  
 سلجوق: ۸۳-۸۶-۸۷  
 سهل: ۷۹  
 شیخ صفی: ۹۰-۱۱۸  
 صفوی: ۱۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۲-۲۲۲  
 ۲۴۲-۲۴۶-۲۴۴-۲۴۲  
 عباس (عباسی): ۱۵-۲۱-۲۳-۲۵-  
 ۲۷-۳۱-۴۰-۸۳  
 علی: ۵۰-۵۱-۵۴-۵۵-۵۷-۵۸-۵۹-  
 ۶۱-۶۴-۶۵-۸۰-۸۱-۱۱۱-۱۲۶-  
 ۲۱۱  
 غزنوی: ۸۰  
 نادر: ۲۵۲  
 نوبختی: ۶۲  
 خان فارس: ۱۷۱-۱۸۴-۱۸۵-۱۹۰  
 خانقاه: ۹۵-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۶-

خلیفه الخلفاء: ۱۳۹  
 خلیفه عباسی: ۱۵-۱۶-۲۳-۵۶-۶۱-۷۷-۸۱  
 (خلیفگان): ۲۲-۲۵-۵۷  
 خلیفه عثمانی: ۲۱۱  
 خلیفه مسلمانان جهان: ۲۳۹  
 خلیفه هادی: ۵۷  
 خلیفگان چهارگانه: ۲۴ (نخستین): ۳۱  
 خواجه حسام الدین لنگرودی: ۲۰۰  
 خواجه ربیع (بقعه): ۲۴۰  
 خواجه رشیدالدین فضل الله: ۱۰۰-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۷-۱۰۸  
 خواجه صدرالدین صاحب دیوان: ۱۰۳  
 خواجه صفر: ۱۵۲-۱۷۲  
 خواجه عبیدالله احرار: ۱۱۶  
 خواجه نصیرالدین ابوجعفر محمد بن حسن (توسی):  
 ۷۱-۷۳  
 خواجه نظام الملک توسی: ۶۹-۸۵-۸۶-۹۷  
 خواجه نظر: ۲۵۲  
 خوار (دره): ۲۴۰  
 خوارزم: ۸۹-۱۴۲-۱۶۲  
 خوارزمشاهیان: ۹۳  
 خورشاه: ۷۱  
 خورشید: ۲۶۱  
 خوزستان: ۵۸-۶۱-۱۳۷-۱۴۰-۲۳۵  
 خوزستان: ۵۸-۶۱-۱۳۷-۱۴۰-۲۳۵  
 خوله: ۵۲-۶۵

خلافت عباسی (بنی عباس): ۱۱-۲۲-۲۳-۲۶-۲۷  
 ۲۷-۳۵-۴۱-۴۵-۴۶-۵۶-۵۸-۵۷  
 ۵۹-۶۱-۶۴-۶۶-۶۹-۷۱-۷۳-۷۷  
 ۸۱-۸۲-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۲-۱۲۲  
 خلافت شرقی: ۲۳  
 خلافت عثمان: ۴۷  
 خلافت عثمانی: ۱۶-۲۳۲-۲۴۹  
 خلافت عرب: ۹۰-۲۳۶  
 خلافت علی: ۲۰-۲۷-۳۸-۴۳-۴۷-۴۸  
 خلافت عمر: ۱۷-۷۸  
 خلافت فاطمی: ۵۶-۸۹  
 خلافت لریش: ۲۳۶  
 خلافت محمدی: ۲۷  
 بساط خلافت: ۲۱۰  
 خلخال: ۱۰۵-۱۰۹  
 خلایق سه گانه: ۲۱۱  
 خلایق راشدین: ۱۶-۱۸-۴۴-۲۴۲-۲۴۳  
 خلایق عباسی: ۱۵-۶۷  
 خلیج فارس: ۱۳۷-۱۵۴-۱۶۱-۱۶۷-۱۶۵-۱۶۶  
 ۱۷۴-۱۷۶-۱۷۸-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶  
 ۱۸۷-۱۸۹-۱۹۴-۱۹۸-۱۹۹-۲۲۹  
 ۲۳۰-۲۴۸-۲۳۰  
 خلیفه امام (امامة الکبریٰ): ۳۵-۵۰  
 خلیفه اموی: ۲۴-۲۵ (خلیفگان)  
 ارتش خلیفه: ۴۳  
 امارت خلیفه: ۴۴  
 امامت خلیفه: ۴۳

- دریای خزر: ۱۱۸-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۷-۱۶۰-۱۹۹-  
 ۲۰۶-۲۰۷-۲۳۰-۲۳۸-۲۴۵-۲۴۷-۲۴۸  
 دریای سرخ: ۱۶۴-۱۶۷-۱۸۰-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۸  
 دریای سیاه: ۱۱۸-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۶-۲۰۶  
 دریای عمان: ۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۰-۲۵۰  
 دریای فارس: ۱۹۷  
 دزآرگ: ۲۶۱  
 دزدان دریا: ۱۸۱-۱۸۳  
 دسپینه: ۱۴ اسپینا تئودورا: ۲۲۶  
 دستگاه تصفیه چدن: ۲۶۹  
 دستگاه چاپ: ۲۲۹  
 دستگاه ورقه کردن فلز: ۲۵۸  
 دشت زرقان: ۲۴۰  
 دشت ماریه: ۵۱  
 دشت مغان: ۲۴۲ (عهدنامه دشت مغان): ۲۴۲  
 ۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۷  
 دکارت: ۲۶۱-۲۶۲ آثار دکارت: ۲۶۲  
 دکترین اسپینوزا: ۲۶۹  
 دکن: ۱۰۰  
 دم دو آرت دومنزس: ۱۶۵  
 دمشق: ۲۴-۴۴-۴۷-۴۸-۵۰-۵۱-۵۴-۷۱  
 دنگیز بیگ قورچی روملو: ۱۷۲-۱۷۴  
 دنیس پاپن: ۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵  
 دوچه (دوک): ۱۵۲-۱۵۳-۲۰۸  
 دوفه (فرانسوی): ۲۶۵  
 دوک ونیز: ۱۰۷  
 دوران ساسانی: ۲۳  
 دورمرکارتن (سر): ۱۷۸-۱۷۹-۲۴۹  
 دوره شیمی (کتاب): ۲۶۲
- دائرة المعارف: ۲۶۷-۲۶۸ (بریتانیکا) ۲۶۸  
 دارالفنون (پلی تکنیک): ۲۷۱  
 دارب: ۲۶۵  
 داعیان عرب: ۲۱  
 داغستان: ۱۱۳-۱۱۵-۱۶۱  
 داغستانی: ۲۳۲  
 دالامبر: ۲۶۶-۲۶۷  
 دالتون: ۲۷۱  
 داماد: ۲۲۱  
 دامغان: ۲۵۴  
 دانشگاه سوربن: ۵  
 دانشگاه یال: ۲۶۴  
 دجله: ۱۲۶  
 دربار اسپانی: ۱۷۰-۱۸۵  
 دربار انگلستان: ۱۷۸  
 دربار ایران: ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۵-۱۸۸-۲۰۵  
 دریارتزار: ۲۰۰-۲۰۶/روسیه ۲۵۶/مسکو ۲۰۳  
 دربار عثمانی: ۱۲۴-۱۷۰-۲۰۰-۲۰۱  
 دربار صفوی: ۲۰۶-۲۰۸-۲۳۲-۲۳۷-۲۴۳  
 دربار مغل بزرگ: ۲۵۱  
 درباره رویش گیاهان (کتاب): ۲۶۳  
 دربند: ۱۱۴-۱۵۵-۲۰۰-۲۰۲- (قلمه) ۲۰۲-۲۰۶  
 ۲۰۷-۲۳۴-۲۳۸-۲۴۱-۲۴۵-۲۵۶  
 در بنیاد متافیزیک آیین ها (کتاب): ۲۶۹  
 در جهان بی پایان و در دنیاها: ۲۵۹  
 درمیش خان: ۱۲۸  
 درویش توکل: ۱۱۲  
 دریا سالار بزرگ انگلیس: ۱۹۴

- دولت جهانی: ۳۵  
 دولت مسکوی: ۲۰۰ - ۲۰۳  
 دومی نیکن (فرقه): ۱۷۳  
 دون گارسپادو سیلوا فیگوه را: ۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ -  
 دهقان: ۲۶  
 دهلی: ۹۲ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲  
 دیباچه بر تمام متافیزیک آینه (کتاب): ۲۶۹  
 دیباچه بر اصول اخلاق و قانون گذاری (کتاب): ۲۷۰  
 دیار بکر: ۱۱۳ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۲۲۷  
 دیده رو: ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸  
 دیر نی لیک: ۱۰۹  
 دیژستور: ۲۶۳  
 دیلمیان: ۸۲ - دیلمی ها: ۲۱۴  
 دین: ۱۴ - ۱۵ - ۴۵ - ۱۳۸  
 دین اسلام: ۳۷ - ۳۹ - ۱۸۳  
 دین و دولت: ۴۴  
 دین عیسی: ۱۱۹ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۵ -  
 ۱۹۶ دین مسیح: ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱  
 دبه گور را میراننا: ۱۵۳

### ذ :

- ذبیح الله صفا (دکتر): ۷۲ - ۸۷ - ۱۱۱ - ۲۴۵  
 ذوالقدر: ۱۲۱ - ۱۲۷ - ۱۳۰  
 ذوب آهن: ۲۴۸  
 ذوب فلزات با زغال: ۲۶۵

### ر :

- راجال شیعه: ۲۱۹ - ۲۳۷  
 رساله احساسات: ۲۶۷  
 رساله اخلاق و سیاست: ۲۶۶  
 اندیشه ها درباره ستاره دنباله دار: ۲۶۳  
 انسان: ۲۶۸  
 تجربیات تازه: ۲۶۴  
 رابرت بایل (سر): ۲۶۲  
 رابرت شرلی: ۱۶۰ - ۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۷۴ - ۱۷۵ -  
 ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸  
 رابعه: ۵۵  
 رابین های بهود: ۲۶۲  
 راحت الصدور (کتاب): ۱۰۱  
 رأس الحیمه: ۱۸۷  
 راقائل دومان: ۱۵۶ - ۲۰۸  
 رالف پیچ: ۱۶۷  
 راوندی: ۱۰۱  
 راه ابریشم: ۱۳۵ - ۲۲۶  
 رنومود: ۲۶۵ - ۲۶۶  
 رجال شیعه: ۲۱۹ - ۲۳۷  
 رساله احساسات: ۲۶۷  
 رساله اخلاق و سیاست: ۲۶۶  
 اندیشه ها درباره ستاره دنباله دار: ۲۶۳  
 انسان: ۲۶۸  
 تجربیات تازه: ۲۶۴  
 تحقیق در باره آنالیز: ۲۶۸  
 در باره ادراک انسانی: ۲۶۴  
 درباره اصول معرفت انسانی: ۲۶۵  
 درباره تولرانس (ملاط): ۲۶۸  
 در باره ریشه زبان: ۲۶۸  
 درباره ریشه شناخت های انسانی: ۲۶۶  
 درباره فرمانروایی کشوری: ۲۶۴

- درباره کریستالو گرافی: ۲۶۸
- درباره ماشین ها به طور عام: ۲۶۹
- دینامیک: ۲۶۶
- روش جدید برای به دست آوردن نیروهای  
بزرگ ارزان قیمت: ۲۶۴
- ساعت ها: ۲۶۲
- علوم و هنرها: ۲۶۷
- قرارداد اجتماعی: ۲۶۸
- گیاهی: ۲۶۰
- ماشین با نتیجه دوبرابر: ۲۶۹
- مشاهدات درباره هوا: ۲۶۸
- مقدماتی استاتیک: ۲۷۰
- مقدماتی شیمی: ۲۷۰
- نظریه بی درباره ساختار کریستال ها: ۲۶۹
- نور (نظریه - تموجی نور): ۲۶۴
- رستم: ۱۱۵
- رسم فنی: ۲۵۸
- رشت: ۲۰۸ - ۲۳۹ - ۲۴۱
- رشحات عین الحیات (کتاب): ۱۱۶
- رشید: ۱۱۰
- رشید بلغاری: ۱۰۳
- رصدخانه آلمان: ۲۶۴
- رصدخانه پاریس: ۲۶۲ - ۲۶۴
- رصد ستاره دنباله دار: ۲۶۳
- رضا قلی: ۲۴۹
- رکن الدوله: ۱۴۰
- رکن الدین: ۸۲
- رکن السلطنه: ۱۴۰
- رنسانس: ۲۲۶
- روابط ایران و اروپای غربی در دوره صفوی (کتاب): ۱۹۷
- روضه الصفویه (کتاب): ۱۴۸
- روبروال: ۲۶۲
- روح (کتاب): ۲۶۷
- روحانیان: ۲۲۹ - ۲۴۱ (شبهه) - ۲۴۴ - ۲۵۷
- روحانیت: ۳ - ۵ - ۹ - ۱۳۱ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۴ - ۲۲۶
- ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۱
- ۲۵۷ (مخالف انقلاب): ۲۷۰
- روحانیت سنی: ۵ - ۲۳۶
- روحانیت شیعه: ۳ - ۵ - ۱۲ - ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۲۱۰ - ۲۱۴
- ۲۲۴ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۵۷
- (امامی): ۲۱۲ - ۲۳۵
- روح الامین: ۲۸
- روح القوانين (کتاب): ۲۶۷
- رودبار: ۱۰۲ - ۱۰۳
- رودخانه کر: ۲۰۵
- رودخانه میناب: ۱۶۵
- رود سمور: ۱۱۴
- رودلف دوم: ۱۶۰ - ۱۷۲ - ۲۰۲
- رودکی سمرقندی: ۵۶
- روزنامه روزانه انگلیس (نخستین): ۲۶۴
- روس: ۱۶۰ - ۱۶۶ - ۱۹۹ (نزاری) - ۱۹۹ - ۲۰۱
- ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ (قوا) - ۲۰۷ - ۲۰۹
- ۲۳۴ - ۲۴۱ - روسها: ۲۴۱ - بازرگانان: ۲۵۵
- سپاه: ۲۵۷
- روسو: ۲۶۷ - ۲۶۸
- روسی: ۱۴۳ - ۱۵۱ - کلا: ۲۰۱ - ۲۰۴ - ۲۰۶
- ۲۲۹ - بازرگانان: ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۹
- روسیه: ۱۳۳ - ۱۶۰ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲
- ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۴۷ - سرباز: ۲۵۶
- روضات الجنات (کتاب): ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳

۱۹۲	روضه خوران ها : ۲۲۵
ری : ۶۱- ۶۷- ۸۲- ۸۴- ۸۵- ۱۲۴- ۱۴۲	روم : ۳۲- ۱۰۷- ۱۲۱- ۱۵۳- ۱۷۰- ۱۷۸
ریاست دینی : ۲۱- ۲۱۸	رومانف : ۲۰۴- ۲۰۵
ریچارد استیل : ۱۷۶	روم شرفی : ۱۵
ریچارد چنسلر : ۱۶۶	روملو ۱۱- ۱۳۰
ریشتر : ۲۷۰	رومه دو لیل : ۲۶۸
ریگ (بندر) : ۱۸۶	رومیان : ۲۰۸
ریم پایا : ۱۵۵	رؤبای دالامبر (کتاب) : ۲۶۸
	ردی فری به را دو اندرا دا : ۱۸۸- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۱

### ز :

زلیخان : ۱۴۲- ۲۳۹	زاینده رود : ۱۴۹
زندگانی شاه عباس (کتاب) : ۱۰۶- ۱۱۱- ۱۳۴- ۱۴۳	زبان (کتاب) : ۲۶۹
۱۵۲- ۱۵۵- ۱۵۷- ۱۵۸- ۱۵۹- ۱۷۰	زبان ترکی : ۲۰۵
۱۷۳- ۱۸۲- ۱۹۷- ۲۰۳- ۲۰۵- ۲۵۱	زبان عرب : ۲۲- ۲۴- ۳۰
زنگیان : ۶۱	زبان فارسی : ۱۵۹- ۱۹۱- ۲۰۸
زید (پسر علی) : ۵۴- ۵۷- ۶۶	زبیر : ۲۶- ۵۱
زید (پسر موسی بن جعفر) : ۵۸	زحل (ستاره) : ۲۶۱
زید بن ثابت : ۲۹	زردشتی (دین) : ۲۴۳
زیدیّه : ۵۷- ۵۸	زریاب خوبی : ۵۳
زین الدین بن علی عاملی : ۲۲۱	زکات : ۴۲
زینب (دختر مأمون) : ۵۹	زکریای رازی : ۶۸

### ژ :

ژان چهارم : ۲۲۶	ژاک روکانسن : ۲۶۶
ژانسیست (فرقه) : ۲۶۶	ژاکوی : ۲۶۹
ژانسیسم : ۲۶۲ سرکوب ژانسیست ها : ۲۶۶۵	ژان اوین : ۱۱۲- ۱۱۵
ژذوئیت ها : ۱۶۷- ۲۶۲ (خسرونت) ۲۶۶ (اخراج)	ژان باپتیست وان هلمون : ۲۶۱

۲۶۷ (طرد از فرانسه) ۲۶۸ (انحلال باند) ژوزف دوم : ۲۷۰  
 ژزونیت) ۲۶۹ ژوسیو : ۲۷۰  
 ژنرال واسیلی لوشف : ۲۳۹-۲۴۱ ژوفروا داپان : ۲۶۹

ص :

- سازولیش : ۱۰۹  
 سادات حله : ۲۱۲  
 سادات قوامی : ۱۱۱-۱۲۰-۱۲۳  
 ساروتقی : ۱۸۱  
 ساری : ۱۵۰  
 ساسانی : ۲۵  
 ساعت پاندول دار : ۲۶۲  
 سالیان : ۲۵۶  
 سامانیان : ۷۹-۸۴  
 سرخس : ۵۹  
 سرخ کلاهان : ۱۲  
 سرزمین اسلام : ۳۵  
 سرگذشت و وضع کنونی الکترسیته (کتاب) : ۲۶۸  
 سرزمین عرب نشین : ۲۱۸  
 سرمایه داری : ۲۳۱  
 سمودی : (دولت) : ۲۶۶  
 سعید نفیسی : ۲۴۹-۲۵۱-۲۵۶  
 سفاح : ۸۳  
 سفاین عثمانی : ۱۸۳  
 سفرنامه آنتونیو دو گره آ : ۱۵۴-۱۷۳  
 سفرنامه آژیوللو : ۱۲  
 سفرنامه اولتاریوس : ۱۴۷  
 سفرنامه پر پاسیفیک پروان : ۱۵۲  
 سفرنامه پی پترو دو لاوله : ۱۵۱  
 سفرنامه ناورنیه : ۱۴۷-۱۴۹  
 سینه دوز گارسیا : ۸۲  
 سفرنامه رافائل دومان : ۱۵۱  
 سفرنامه شاردن : ۱۵۱  
 سفید کردن پارچه (شیره) : ۲۶۹  
 سقیفه : ۴۷ سقیفه بنی ساعده : ۴۳  
 سلجوق : ۵۳  
 سامرا : ۶۰-۶۵  
 سام میرزا : ۱۲۸  
 سان پدرو (کشتی) : ۱۹۲  
 سانته فونته : ۱۵۲  
 سانسون : ۱۳۷  
 سهزوار : ۶۹-۹۹-۲۵۳  
 سبّ سه گانه : ۲۴۲-۲۴۳  
 سپاه اشرف : ۲۴۰  
 سپاه غلامان : ۲۳۲  
 سپاه محمود : ۲۳۲-۲۴۴  
 سپاه نادر : ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴-۲۴۵  
 س.پ. تالستوف : ۷۳  
 سپهسالار : ۲۴۳  
 ستاره شناسی : ۲۵۹  
 سراب : ۱۲۲-۱۲۷  
 سراندهب : ۱۹۴  
 سریناران : ۹۹  
 سرپرسی سایکس : ۱۶۶

- سرتامس هربرت: ۱۴۷-۱۳۸-۱۴۴(۱۴۶)
- سرجان مذکلم: ۲۴۳-۲۵۶
- سلجوقی: ۲۲۷-۲۱۰-۱۳۲-۹۷-۸۱-۷۲-۴۶
- سلجوقیان: ۶۹-۶۸-۸۷-۹۷
- سلنوز: ۱۰۷
- سلسله زندیه: ۲۵۶
- سلسله صفوی: ۲۰۸-۱۶۴-۱۲
- سلسله قاجار: ۱۰-۹۰-۲۵۰-سلطنت: ۲۵۷
- سلسله النسب صفویه: ۱۰۰-۱۰۶-۱۰۸
- سلطان بایزید: ۹۲-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۷
- سلطان ابوسعید بهادرخان: ۹۱
- سلطان «پاول»: ۱۶۸
- سلطان جنید: ۲۲۷-۱۳۰-۱۲۰-۱۱۸-۱۱۳
- سلطان حسن: ۱۱۳
- سلطان حسین بایقرا: ۷۳-۱۰۰-۱۱۶-۱۲۵
- سلطان حیدر: ۱۱۳-۱۱۴-۱۱۸-۱۱۵-۱۲۰
- سلطان خلیل: ۱۲۵
- سلطان خلیل شروانشاه: ۱۱۵-۱۲۴
- سلطان سلیم (عثمانی): ۱۲-۱۵-۱۲۲-۱۲۵
- ۱۲۷-۱۳۰
- سلطان سنجر: ۸۶-۸۷
- سلطان شاهرخ: ۱۰۰-۱۱۶
- سلطان عثمانی: ۱۵۳-۱۵۴-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۱
- ۱۷۲-۱۷۳-۱۸۲-۱۸۳-۲۰۰
- ۲۰۷-۲۰۸-۲۲۶-۲۳۸-۲۳۹
- ۲۴۱-۲۴۵-۲۴۶-۲۵۸
- سلطان علی: ۱۱۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰
- سلطان محمدخدا بنده: ۷۳
- سلطان محمد دوم: ۲۵۸
- سلطان محمد فاتح: ۲۰۷-۲۲۷(فاتح آل عثمان)
- ۲۵۰-۲۵۱
- سلطان محمود غزنوی: ۸۰-۸۱-۸۴-۸۵
- سلطان مسعود (غزنوی): ۸۰-۸۶
- سلطان مراد سوم: ۲۰۱
- سلطان یعقوب: ۱۱۵-۱۲۰
- سلطانیه: ۹۹-۱۲۲-۲۳۹
- سلطنت ایران: ۲۳۹
- سلطنت عثمانی: ۱۱۳
- سلطنت صفوی: ۱۱۸-۱۳۱-۱۳۳-۲۰۸-۲۳۹
- ۲۶۵ صفویان: ۲۴۴
- سلطنت نادر: ۲۴۲
- سلیمان بن صُرد: ۵۲
- سمرقند: ۱۰۰-۱۱۷-۱۴۲
- سمنان: ۹۹-۲۴۰
- سن پی بر: ۱۵۴
- سنت: ۱۲-۲۱-۳۲-۳۳-۳۴-۴۱-۴۵-۱۱۴-۲۱۱
- (و تشیع): ۲۴۴
- سند (جزایر): ۱۹۴
- سن فرانسوا اکزایوه: ۲۶۶
- سنی: ۱۱-۱۷-۳۹-۱۱۹-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۶-۲۱۰
- ۲۱۱-۲۴۳
- سواد کوه: ۲۵۴
- سوا مردام: ۲۶۲
- سوئد: ۲۰۰
- سورات (بندر): ۱۷۷-۱۸۶-۱۸۹-۱۹۸-۲۵۱
- سوریه: ۱۱۸-۱۱۹
- سولان کوه: ۱۲۷
- سهم امام: ۲۱۳
- سیاست نامه (کتاب): ۶۹-۸۵
- سیام: ۱۶۷



سید محمد شمشع: ۲۳۵-۲۳۶	سیبری: ۲۶۴
سید نعمت الله جزایری: ۲۲۰-۲۲۳	سیب زمینی: ۲۷۰
سید نورالدین علی عاملی: ۲۲۱	سید اردبیلی: ۲۳۷
سیستان: ۹۲-۱۶۴-۲۳۲-۲۵۳	سید حسن بن سید جعفر عاملی کرکی: ۱۱۶
سیستم اعتباری: ۲۶۴	سید حسنی: ۱۱۱
سیستم ماشینی (در معادن): ۲۵۸	سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی: ۲۲۱
سیستم متریک: ۲۷۱	سید حسین بن سید ضیاء الدین کرکی عاملی: ۲۲۱
سیگسوموند سوم: ۱۶۰-۲۰۸	سید حسینی: ۲۱
سیلان: ۱۹۴	سید کبیر کرکی: ۱۱۱-۱۱۶
سیمون دو ملو: ۱۹۰	سید کمال الدین: ۱۰۳
سیواس: ۱۲۲-۱۳۳-۱۴۳	

### ش :

شاه ایران: ۱۸۴-۱۸۵-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳	شاپ: ۲۷۱
شاه تهماسب: ۵-۱۲۰-۱۴۳-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷	شاردن: ۱۳۷-۱۳۸-۱۵۰-۱۶۱
۲۰۸-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹	شارق بیگ: ۱۹۲
۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۳-۲۳۸	شارلکن: ۲۰۷-۲۰۸
شاه تهماسب دوم: ۲۴۱-۲۴۲-۲۵۵	شافعی: ۳۳-۴۴-۷۲-۱۱۰-۱۲۱
شاهرخ (پسر رضاقلی میرزا): ۲۵۲-۲۵۵	شام: ۵۲-۷۱-۱۴۲-۱۵۹-۲۱۲-۲۱۴-۲۱۶
شاه سلطان حسین: ۶-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۴-۲۲۰	(شامات): ۲۲۷
۲۲۲-۲۲۳-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۲	شاه اسپانی: ۱۷۱-۱۷۲
۲۳۴-۲۳۶-۲۳۷-۲۵۳	شاه اسماعیل (صفوی): ۵-۱۱-۱۲-۷۴-۱۱۱
شاه سلیمان: ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۶۱-۱۶۴-۲۲۰	۱۲-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۸
۲۲۲-۲۲۳-۲۲۹-۲۳۲	۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴
شاه سلیمان (سید محمد): ۲۵۲	۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۱۶-۲-۲۱۷
شاه صفی: ۱۳۷-۱۳۸-۱۴۵-۱۹۸-۲۰۶	۲۲۲-۲۲۳-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۱
شاه عباس: ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱	۲۴۲-۲۴۳-۲۴۷-۲۵۸
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹	شاه اسماعیل دوم: ۲۰۸-۲۱۵
۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶	شاه اسماعیل سوم: ۲۴۱-۲۵۳
۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۴-۱۶۷	

۱۵۱-۱۶۱-۱۶۶-۲۰۰-۲۲۸-۲۳۰-۲۵۶

شروانشاه: ۱۱۳-۱۱۵-۱۲۰

شروانشاه اخستان دوم: ۹۹-۱۰۶

شروانشاه فرخ یسار: ۱۲۱-۱۲۴

شروانی: ۱۵۱

شریعت: ۱۸-۴۰-۴۱-۹۵-۹۸-۱۱۷

شریف: ۱۱۱

شکسپیر: ۲۶۰

شاینگ (آلمانی): ۲۷۱

شمآخی (قلعه): ۱۴۵-۱۷۲-۲۰۳

شمال آفریقا: ۱۵-۲۱

شمال اروپا: ۱۶۶

شمال ایران: ۲۴۵

شمس الدین برنیقی: ۱۰۶

شمس الدین محمد جوینی: ۱۰۹

شوشتر: ۱۴۲

شولتز: ۱۰۳

شهر آفتاب (کتاب): ۲۵۹

شهنواز خان: ۲۳۲

شهید اول: ۷۱

شهید ثانی: ۲۲۱

شیبک خان ازبک: ۱۱۱-۱۱۷-۱۲۴

شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی بحرانی:

۲۱۹-۲۱۸-۲۱۱

شیخ الاسلام: ۲۱۳

شیخ الاسلام احمد جام (زنده پیل): ۹۹

شیخ الاسلام اصفهان: ۳۹-قزوین/مشهد/هرات ۲۲۱

شیخ احمد آقا (میرغضب): ۶

شیخ بهائی: ۱۱۱-بها-الدین عاملی ۱۳۹-۲۱۱-۲۱۶-۲۱۷

۲۲۲-۲۲۱

۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴

۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰

۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷

۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳

۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹

۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵

۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱

۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷

۲۵۷-۲۴۹-۲۴۸

شاه عباس دوم: ۱۳۷-۱۳۸-۱۶۱-۲۰۶

۲۰۹-۲۲۲

شاهقلی - بابا: ۱۲۷-۱۴۳

شاهقلی بیگ: ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲

شاه لهستان: ۲۰۸

شاه مجار: ۲۰۷

شاه محمد (خدابنده): ۱۶۷-۱۹۹-۲۰۸

شاه نظر خان توکلی: ۱۵۵

شاه نعمت الله ولی: ۱۰۰

شاهنشاهی صفوی: ۲۳۵

شهبانان عرفان (کتاب): ۹۸-۱۰۰-۱۰۶-۱۰۸

شبه جزیره ایبری: ۲۱

شراپخانه: ۲۱۵

شرایع الاسلام (کتاب): ۷۰

شرح عمومی هنرها و پیشه های فرانسه: ۲۶۵

شرق: ۱۶۳

شرق آسیا: ۱۶۲

شرق اروپا: ۴۹

شرق شناسان: ۴۶

شرق و غرب: ۲۳۱

شروان (شیروان): ۱۲۱-۱۲۶-۱۲۹-۱۳۰-۱۴۵

شیخ توسی (شیخ الطایفه): ۶۸-۹۷-۶۹-۷۰  
 شیخ جمال الدین احمد بن فهد حلّی: ۲۳۵  
 شیخ جمال الدین مطهر حلّی: ۱۱-۲۱۱  
 شیخ جعفر: ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴  
 شیخ جنید: ۱۱۳  
 شیخ حبیب: ۱۰۳  
 شیخ حسین بن عبدالصمد جیمی عاملی: ۲۲۱  
 شیخ حیدر: ۱۰۸  
 شیخ خضر: ۲۲۰  
 شیخ خواجه علی: ۱۱۲  
 شیخ زاهدگیلاتی: ۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹  
 شیخ شاه ابراهیم: ۱۱۲  
 شیخ شمس الدین: ۱۰۸  
 شیخ طبرسی ابوعلی فضل بن حسن بن فضل: ۶۹  
 شیخ صدرالدین (موسی):  
 ۱۰۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲  
 شیخ صفی (الدین اردبیلی): ۹۲-۹۹-۱۰۰-۱۰۴  
 ۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱  
 ۱۱۲-۱۱۵-۲۲۰  
 شیخ صفی و تبارش (کتاب): ۱۱۰  
 شیخ عبدالعالی: ۲۲۱  
 شیخ عبداللّه احرار: ۱۰۰ (خواجه احرار): ۱۰۰  
 شیخ علی خان: ۲۵۴  
 شیخ قطب الدین ابوسعید بن شیخ رفیع الدین  
 بن شیخ حامد بن شمس الدین زاهدی: ۱۰۸  
 شیخ قطب الدین حیدر: ۹۹  
 شیخ محمدحسن حرّ عاملی: ۲۱۹  
 شیخ محمدعلی حزین لاهیجی: ۲۴۴  
 شیخ مرتضی مطهری: ۳  
 شیخ مفید: ۶۹  
 شیخ یعقوب (پیر): ۱۰۳  
 شیخین: ۲۶  
 شیراز: ۱۰۷-۱۱۰-۱۱۲-۱۳۱-۱۴۲-۱۵۸-۱۷۷-  
 ۱۷۹-۱۸۲-۱۸۵-۱۹۷-۲۱۵-۲۲۴-۲۵۴  
 ۲۵۵ شیرازی: ۲۲۴  
 شیعه: ۱۷-۲۰-۲۴-۳۶-۴۷-۴۹-۵۰-۵۲-۵۳-۵۴-  
 ۵۵-۵۶-۶۲-۶۳-۶۶-۶۸-۱۱۱-۱۱۳-  
 ۱۱۶-۱۱۹-۱۲۲-۱۲۶-۱۳۱-۱۳۸-۱۳۹-  
 ۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۶-۲۲۳-  
 ۲۳۶-۲۴۳ (بقاع): ۲۶۰  
 شیعه امامی (امامیه): ۱۲-۵۲-۵۴-۵۵-۵۹-  
 ۶۱-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-  
 ۷۳-۷۴-۷۵-۱۱۶-۱۲۳-۲۱۱-۲۱۰  
 ۲۱۲-۲۱۳-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴  
 شیعه اسماعیلی: ۵۵-۵۶  
 شیعه باطنی: ۸۹  
 شیعه جعفری: ۵۰  
 شیعه حسن: ۶۶  
 شیعه حنفی: ۵۲-۵۴  
 شیعه صفوی: ۵۰  
 شیعه علوی: ۵۰  
 شیعه علی: ۲۱-۴۸-۵۳-۷۴  
 شیعه هاشمی: ۲۲  
 امامان شیعه: ۵۳-۱۲۷-۲۲۲  
 دستگاه مذهبی شیعه: ۱۱-۱۲  
 روحانیان شیعه: ۲۲۷  
 فرهنگ شیعه: ۲۵۷  
 معارف: ۶۸-۷۰-۷۲-۲۲۴  
 شیمی تجزیه جدید: ۲۶۲  
 شیمی مدرن: ۲۷۰

شیخ توسی (شیخ الطایفه): ۶۸-۹۷-۶۹-۷۰  
 شیخ جمال الدین احمد بن فهد حلّی: ۲۳۵  
 شیخ جمال الدین مطهر حلّی: ۱۱-۲۱۱  
 شیخ جعفر: ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴  
 شیخ جنید: ۱۱۳  
 شیخ حبیب: ۱۰۳  
 شیخ حسین بن عبدالصمد جیمی عاملی: ۲۲۱  
 شیخ حیدر: ۱۰۸  
 شیخ خضر: ۲۲۰  
 شیخ خواجه علی: ۱۱۲  
 شیخ زاهدگیلاتی: ۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹  
 شیخ شاه ابراهیم: ۱۱۲  
 شیخ شمس الدین: ۱۰۸  
 شیخ طبرسی ابوعلی فضل بن حسن بن فضل: ۶۹  
 شیخ صدرالدین (موسی):  
 ۱۰۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲  
 شیخ صفی (الدین اردبیلی): ۹۲-۹۹-۱۰۰-۱۰۴  
 ۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱  
 ۱۱۲-۱۱۵-۲۲۰  
 شیخ صفی و تبارش (کتاب): ۱۱۰  
 شیخ عبدالعالی: ۲۲۱  
 شیخ عبداللّه احرار: ۱۰۰ (خواجه احرار): ۱۰۰  
 شیخ علی خان: ۲۵۴  
 شیخ قطب الدین ابوسعید بن شیخ رفیع الدین  
 بن شیخ حامد بن شمس الدین زاهدی: ۱۰۸  
 شیخ قطب الدین حیدر: ۹۹  
 شیخ محمدحسن حرّ عاملی: ۲۱۹  
 شیخ محمدعلی حزین لاهیجی: ۲۴۴  
 شیخ مرتضی مطهری: ۳  
 شیخ مفید: ۶۹

ص :

- ۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ -  
۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۲ -  
۲۲۴ - پادشاه : ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ -  
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - شاهان : ۲۳۶ - ۲۳۷ -  
۲۳۹ - ۲۴۰ - دوران : ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ -  
۲۴۷ - حکومت صفوی : ۲۵۷  
صوفیان : ۱۱ - ۱۲۰ - ۲۳۱  
صفی میرزا : ۱۵۴  
صنایع پرسلین فرانسه : ۲۶۶  
صنعت چاپ : ۲۲۹  
صنعت سیمان (ایجاد) : ۲۶۷  
صنعت فولاد سازی (باتعمیه بوتنه زیر کوره بلند) : ۲۶۷  
صور مختلف ستارگان (رساله) : ۲۶۵  
صوفی : ۱۲۰  
صوفیان : ۲۲۲  
صوفیان قراجه داغ : ۱۳۰  
صوفیان قزلباش : ۱۱۳ - ۱۲۷ - ۱۳۹ - ۱۴۳  
صوفیان مسیحی : ۲۶۴  
صوفی بزرگ : ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۴۳ - ۲۱۰  
صوفی شیعی : ۱۱۹  
صیدال خان : ۲۳۹
- صاحب اردبیل : ۱۰۸ - ۱۱۲  
صاحب الزنج : ۶۱  
صادق : ۵۵ - ۵۹ - ۶۶  
صالح : ۱۱۰  
صحابه : ۱۵ - ۱۶ - ۲۹ - ۳۳ - ۳۶ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۸ -  
۵۱  
صحیح بخاری (کتاب) : ۳۱  
صحیح نیشابوری (کتاب) : ۳۱  
صحیفه سجّادیه : ۶۶  
صدر خاصّه : ۱۳۹  
صدرالدین : ۱۱۱  
صدرالدین زنجانی : ۱۰۳  
صدرالدین شیرازی : ۲۲۱  
صدر الصدور : ۲۱۵  
صدر عامّه : ۱۳۹  
صفر مردابج : ۲۰۸  
صفوة الصفا (کتاب) : ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ -  
۱۳۵  
صفوی (دولت / شاه) : ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۳۰ - ۱۳۳ -  
۱۳۴ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -  
۱۴۷ - ۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۶۳ پادشاهی :

ض :

ضیاء الدین عبدالله بن محمد بن علی بن اعرج حسینی : ۷۰

ط :

طرح مقدماتی تابلو تاریخی پیشرفتهای شعور انسانی  
(کتاب): ۲۷۱

طریقت: ۹۸-۱۱۷  
طفرل (بیک): ۸۲-۸۳-۸۴-۸۷-۹۷  
طلاّب: ۲۲۵  
طلبه: ۲۲۵  
طلحه: ۲۶  
طروغای آختاجی: ۱۰۹

طالب بیگ: ۱۸۹

طالبی: ۵۷  
طالش: ۱۰۷-۱۳۰  
طاھر: ۲۳  
طبر سران: ۱۱۵  
طیبس: ۱۲۵  
طیب فرانسوی نادر: ۲۴۸  
طرائق الحقایق (کتاب): ۱۱۹-۲۲۰

## ع :

عبدالله افطح: ۵۵  
عبدالله بن مسعود: ۲۹  
عبدالله (پسر زبیر): ۲۱  
عبدالله خان استاجلو: ۱۲۹-۱۳۰-۱۶۶  
عثمان: ۱۶-۲۰-۲۶-۲۹-۳۰-۳۴-۳۶-۳۸-  
۴۳-۴۷-۴۸  
عثمان بن سعید (ابوعمر): ۶۱-۶۲-۶۶-۷۵-۸۰  
عثمانی (دولت - خاک): ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۷-  
۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-  
۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-  
۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-  
۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-  
۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-  
۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-  
۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-  
۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-  
۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-  
۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-  
۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-  
۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-  
۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-  
۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-  
۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-  
۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-  
۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-  
۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-  
۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-  
عقد پی: ۲۶۸  
عراق: ۲۱-۵۱-۶۱-۶۴-۶۹-۷۲-۷۷-۹۲-۱۴۸-  
۲۱۲-۲۵۷

عابدیک: ۱۵۰  
عادلشاه: ۲۵۲-۲۵۳  
عالم آرای صفوی (کتاب): ۱۲۳  
عالمان: ۲۲۵  
عالمان دین: ۲۱۲-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-  
۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴  
عالمان سنت و شیعه: ۴۳  
عالم شاه بیگم: ۱۱۴  
عام الفیل: ۲۸  
عایشه: ۲۶-۳۰  
عایشه (دختر جعفر صادق): ۵۵-۵۷  
عبادات: ۱۳  
عباس: ۵۳  
عباس آباد (خیابان): ۱۴۹  
عبّاسه: ۷۹-۸۳  
عبدالرحمن جامی: ۱۰۰  
عبدالله (بن الحسن): ۵۷



عینک ستاره شناسی : ۲۶۰  
عین الوردة : ۵۲

عیسوی : ۱۵۳-۱۵۴-۱۷۱-۱۷۳-۱۸۲  
عیسویان: ۱۵۱-۱۵۳-۱۶۰-۱۶۸-۱۸۱-۲۰۸

## غ :

غاران : ۲۸  
غازان : ۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۲۰۲  
غازی : ۱۱۳  
غازیان: ۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۲۰-۱۲۴  
غرب : ۴۶-۱۶۳-۲۳۱- (دستاوردهای): ۲۳۲  
غرب آسیا : ۱۶۳  
غرب ایران : ۲۳۸  
غرب زدگی (کتاب): ۲۵۱  
غز (قبایل): ۱۰۰-۷۷-۸۰-۸۱-۸۶-۸۸-  
غزان : ۹۴  
غزنوی (دربار): ۸۶ (دوران): ۲۴۷  
غلامان : ۱۰۱  
غلاة : ۷۴-۱۱۴-۱۱۹  
غلزانی (قبیله): ۲۰۶-۲۳۳- غلزایی ها: ۲۴۴-۲۴۷  
غیاث الدین محمد رشیدی (وزیر): ۱۰۷  
غیبت: ۲۳۶  
غیبت صغری : ۶۱  
غیبت کبری : ۲۳۶  
غیر مسلمانان : ۱۳۷-۱۳۸

## ف :

فارابی: ۵۶  
فارس : ۹۲-۱۱۰-۱۲۱-۱۳۱-۱۳۶-۱۳۷-  
۱۵۲-۱۶۴ (حکمران) ۱۸۴ (حکام)-  
۲۲۶ (والی) ۲۳۲-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۲-  
۲۵۳-۲۵۵  
فارزهایت : ۲۶۵  
فاطمه : ۲۰-۵۱-۶۵-۶۶  
فتح علی خان : ۲۳۲-۲۴۰ (قاجار): ۲۴۴  
فخر المحققین ابرطالب محمد: ۷۱  
فدور ابوانوریج : ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-  
فرات : ۷۰  
فراماسونها : ۲۶۶  
فرانسه : ۱۰۰-۱۲۸-۱۴۶-۱۵۵-۱۹۹-۲۰۸-  
فرانسوی : ۱۳۳-۱۵۰-فرانسویها: ۲۴۵-۲۵۰-۲۶۱-۲۷۰-  
فرانسیس بیکن : ۲۶۰  
فرانسیس دراک (سر): ۲۵۹  
فرانسیس کن (فرقه): ۱۷۳  
فرح آباد: ۱۵۰-۱۵۱-۱۸۰-۲۰۶-۲۳۰  
فردریک دوم : ۲۶۶-۲۶۷  
فردوسی : ۵۶-۸۱  
فرر پتروس: ۲۰۷  
فرق الشیعه نویختی (کتاب): ۶۲  
فرقه امامیه (شیعه): ۶۵-۷۲  
فرقه اهل حق در ایران (کتاب): ۱۱۹  
فرقه بکتاشیه : ۷۴-۱۱۹

- فرقه. حروفیه: ۱۱۹
- فرقه. حنبلی: ۷۲ - ۷۲ - ۸۸
- فرقه. زیدیه: ۷۴ - ۵۴
- فرقه. نوربخشیه: ۷۴
- فرقه های شیعه هاشمی: ۲۱
- فرقه. مالکی: ۷۲ - ۷۳
- فرقه. مشعنه: ۷۴
- فرما: ۲۶۱
- فرنگ: ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۷۲
- ۱۸۲ سلاطین فرنگ: ۱۸۱
- فرنگان: ۲۳۰
- فرنگستان: ۱۷۳ - ۱۵۸
- فرنگی: ۱۵۱ - ۱۵۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷
- فرنگیان انگلیسی: ۱۷۶
- فرنگیه: ۱۴۹
- فرنگی ها: ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۹
- فرهنگ استیاد: ۲۳۱
- فرهنگ فلسفی (کتاب): ۲۶۸
- فرهنگ لاتین: ۲۶۳
- فریدن: ۱۵۹
- فریدون آدمیت (دکتر): ۶
- فضل: ۵۸
- فضل الله روزبهان: ۱۰۷
- فضل بن سهل: ۵۹
- فقه: ۲۴ - ۳۰ - ۳۵ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۲۱۷
- فقه اسلامی: ۲۲ - ۲۳ - ۲۲ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۰
- ۴۴ - ۴۵ - ۵۳ - ۹۳ - ۲۱۰
- فقه امامیه: ۱۱ - ۲۱۱ (شیعه امامی): ۲۱۸
- فقه جعفری: ۲۱۰
- فقه حنبلی: ۲۲
- فقه حنفی: ۳۱
- فقه الرجال (کتاب): ۲۲۲
- فقه سنت: ۴۴
- فقه سنّی: ۲۱۰ - ۲۱۸
- فقه شیعه: ۵۵ - ۷۰ - ۲۱۰
- فقه مالکی: ۳۴
- دستگاه فقه اسلامی: ۴۵ - ۴۶
- دستگاه فقه سنّی: ۶۹
- دستگاه فقه شیعه: ۶۹ - ۷۶
- فقاہت: ۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۲۵
- فقیهان: ۲۲۵
- فقیهان سنّی: ۲۱۱
- فقیهان شیعه: ۲۱۱ - ۲۲۲
- فلاندر: ۲۵۹
- فلسفه: ۲۱۷
- فلسفه. روشنگران: ۲۶۴
- فلسفه. یونان: ۳۳
- فاسفی: ۱۰۰
- ف. مینورسکی: ۱۱۹
- فن اندازه گیری عناصر شیمیایی (کتاب): ۲۷۰
- فن تجزیه. اجزاء. مرکب (رساله): ۲۶۳
- فولادبیگ: ۲۰۵
- فهرست بندی شیمیایی: ۲۷۰
- فیخته: ۲۷۰ - ۲۷۱
- فیروز شاه: ۱۱۰
- فیروز شاه زرّین کلاه: ۱۱۰
- فیروز کوه: ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۳۲ - ۱۴۶ - ۲۵۴
- فیزیک: ۲۵۹
- فیزیک ارسطویی: ۲۵۹
- فیزیک کلاسیک و جبرگرای: ۲۶۴



فیزیك ملرن : ۲۶۱	فیضیه : ۲۱۸
فیزیو کراتها : ۲۶۷	فیل : ۲۸
فیزیو کراسی (کتاب) : ۲۶۸	فیلیپ دوم : ۱۶۵
	فیلیپ سوم : ۱۷۰-۱۷۱-۱۷۴-۱۷۵-۱۸۲-۱۸۳

## ق :

قاینات : ۲۴۰	قآن : ۱۰۲- قابلیت تراکم گاز ها (رساله) : ۲۶۲
قبحاق (دشت) : ۱۰۸-۱۰۹	قاجار : ۱۳۰-۱۵۰-۲۱۱-۲۳۲-۲۳۷-۲۳۸
قبله : ۱۷-۲۱۹	(سردار) : ۲۴۰-۲۵۷-۲۴۵ (ایل) ۲۵۷-۲۵۳
قبیله حنفی : ۵۳	طوایف قاجار : ۲۴۷-
قدرت ایللی : ۲۳۸	قادیسیه : ۲۲
قرآن : ۱۸-۱۹-۲۸-۲۹-۳۰-۴۳-۲۲۵	قارص : ۲۴۲
قراچه داغ : ۱۲۱	قاری ها : ۲۲۵
قراختانیان کرمان : ۱۶۴	قاسم انوار : ۱۱۱
قرامان : ۱۴۳	قاضی نصرالله زیتونی : ۱۱-۲۱۱
قرامطه = جنبش قرامطه : ۳۸-۵۶	قاضی مسافر : ۲۱۹
قرچقای خان : ۱۸۱	قانون بایل - ماریوت : ۲۶۲
قرخلو : ۲۴۰	قانون برق گیر : ۲۶۷
قرشی (رود) : ۱۱۶	قانون حد اقل حرکت : ۲۶۶
قرمطی : ۵۶-۸۵	قانون حفاظت ماده : ۲۷۰
قره باغ : ۱۱۳-۱۲۰-۱۴۵	قانون سقوط اجسام : ۲۶۰
قره قوینلو : ۹۰-۱۱۲-۱۱۹-۱۲۷-۱۲۸	قانون سلب امتیازات روحانیت : ۲۷۰
قره قوینلو (کتاب) : ۱۱۹	قانون فرما (قانون روشنائی) : ۲۶۳
قریش : ۱۶-۱۷-۲۴-۲۸-۲۹-۳۰-۳۲-۳۵-۳۷	قانون قابلیت تراکم گاز ها : ۲۶۲
۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۷-۴۸-۵۰	قانون گردش ستارگان : ۲۶۰
اشراف قریش : ۱۹-۲۶-۵۳-۵۴-۵۶	قانون گرما سنج (رساله) : ۲۶۳
ریاست قریش : ۸۹	قانون نیروی گریز از مرکز (رساله) : ۲۶۲
قبیله قریش : ۲۴-۲۵-۴۳-۴۸-۴۹-۵۳-۶۶	قوانین مکانیک : ۲۶۱
قریشی : ۳۵-۳۷-۴۸	قاهره : ۱۶-۴۱
قریم : ۲۰۴	

قزل آغاج: ۲۰۴	قم: ۲۱۸-۲۲۲
قزلباش: ۱۱۴-۱۱۶-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۴	قسی: ۲۲۲
۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۴۰-۱۴۱	قنبر بیگ: ۱۹۰
۱۴۲-۱۴۸-۱۶۸-۲۴۷-۲۴۲	قندهار: ۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۷-۲۴۹-۲۴۶
سپاه قزلباش: ۲۴۹-سران: ۲۴۹	۲۴۷-۲۵۳
حکومت قزلباش: ۲۵۸	قنقلی: ۹۱
قزلباشان: ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۶	قواعد الاحکام: ۲۱۱-۲۱۷-۲۲۲
۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲-۱۵۶-۱۷۹-۱۸۰	قواعد الاسلام: ۱۱-۲۱۱
۱۹۹-۲۰۴-۲۰۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۲	قوانین انکسار نور: ۲۶۱
۲۲۷-۲۳۲	قوانین ریاضی فلسفه طبیعی (کتاب): ۲۶۴
قزوین: ۱۴۲-۱۵۶-۱۷۹-۱۸۰-۱۹۹-۲۰۴	قوانین سنتیک گازها و هیدرو دینامیک: ۲۶۶
۲۰۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹	قوای تزاری: ۲۳۸ (روس) ۲۳۹
۲۴۱-۲۵۳-۲۵۴	قوای عثمانی: ۲۴۱
تسطنطنیه: ۱۲-۱۴۲-۱۶۳-۲۲۶-۲۲۷-۲۵۸	قوای محمود: ۲۳۸
قشم (جزیره): ۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۲۲۶	قویلای قآن: ۹۱
قطعات قیافه شناسی (کتاب): ۲۶۹	قورچی باشی: ۱۳۹-۱۴۰
قطیف: ۱۶۵	قوریلتا: ۲۴۲ قوریلتای دشت مغان: ۲۴۴
قفقاز: ۲۳۸-۲۴۱-۲۴۶-۲۵۶	قوللر آقاسی: ۱۴۰-۱۴۳
قلع مصنوعی: ۲۷۰	قول معصوم: ۲۱۸
قلمرو شاه اسماعیل: ۲۱۱	قهستان: ۷۱
قله مون بلان (نخستین صعود): ۲۷۰	

## ك :

کارگاه بافت پارچه چاپی: ۲۶۷	
کازیمو: ۱۶۰	کابل: ۱۴۲-۲۵۳
کازیمیر: ۲۰۸	کاتبان وحی: ۲۹
کاسینی: ۲۶۴-۲۶۵	کاتولیک: ۱۵۴-۱۶۰
کاشان: ۱۴۷	کاتولیک ها: ۱۶۶- (غرب) ۲۷۰
کاشفی واعظ: ۱۱۶	کارخانه تصفیه فلز (نخستین): ۲۶۷
کاظم (موسی): ۵۵-۵۷	کارگاه ابریشم بافی: ۲۵۸

- کلاس (کالونیست): ۲۶۸  
 کالیوت: ۲۶۸  
 کامپلا: ۲۵۹  
 کاندید (کتاب): ۲۶۷  
 کاوندیش انگلیسی: ۲۶۸-۲۶۰  
 کپرنیک (لهستانی): ۲۵۹- (سیستم): ۲۶۰  
 کپلر: ۲۶۰  
 کتاب (قرآن): ۲۹-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۴۴-۴۵  
 کتاب مقدس: ۱۵۹-۲۵۸- (متن) ۲۶۳  
 کرانه- ارس: ۲۲۸  
 کرانه های خزر: ۱۱۷-۲۲۹  
 کرنوزوت (بنیاد): ۲۶۹  
 کرپلا: ۵۱-۵۲-۵۳-۵۵-۷۴-۲۵۷  
 کرد/ کردان: ۸۸-۹۳-۹۹-۱۱۰-۱۱۹-۱۳۲  
 ۲۲۷-۲۳۵- (شمال خراسان): ۲۴۰  
 کردستان: ۹۲-۱۳۶-۲۳۸  
 کرمان: ۱۰۰-۱۲۱-۱۴۲-۱۶۶-۲۳۲-۲۴۰  
 ۲۵۵  
 کرمانشاه: ۲۳۸  
 کرملی (کشیش/ کشیشان): ۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰  
 کرملیت: ۱۵۴-۱۵۵  
 کرملان یا برهنه: ۱۵۵  
 کرونو متر دقیق: ۲۶۸  
 کریستیان هایگنس: ۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴  
 کریم خان زند: ۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵  
 کریمه: ۱۴۶-۲۰۴  
 کسروی: ۱۱۰  
 کشاورزی و مناسبات ارضی در عهدمغول (کتاب):  
 ۹۳-۹۴-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸  
 ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۷
- کشتی بخاری: ۲۶۵-۲۶۹  
 کشتی جیمز: ۱۷۷  
 کشمیر: ۲۲۳  
 کشیش: ۲۳-۱۵۸-۱۶۰-۱۷۲-۱۸۷-۱۸۸  
 کشیش سنت اگوستین: ۱۸۹  
 کشیش کرملی: ۱۷۵-۲۰۸  
 کعبه: ۱۸-۱۹-۵۶  
 کفار: ۳۵-۳۹  
 کلارازارمای روونا اشرفیان: ۲۴۶  
 کلاتر: ۲۳۲  
 کلباد: ۲۵۴  
 کلیر: ۲۰۹- وزیر دارایی فرانسه: ۲۶۳  
 کلر (کشف): ۲۶۹  
 کلنت هشتم: ۱۶۰-۲۰۸  
 کلنیالیسم: ۱۶۲-۱۹۴-۲۲۶-۲۲۸-۲۴۵-۲۴۹-۲۵۲  
 کلیسا: ۹-۳۸-۱۰۵-۱۵۵-۱۶۹-۱۷۱-۱۷۲-۱۸۱  
 ۱۸۵-۱۹۶ (ها) ۲۲۹- (به فرمان کلیسا) ۲۵۹  
 ۲۶۰-۲۶۱- مجموعه های کلیسا: ۲۶۲-۲۶۶  
 ۲۶۶-۲۶۷- برخورد کلیسا با فرهنگ نو: ۲۶۲  
 دگم کلیسایی: ۲۵۹- حکم کلیسا در باره گالیله:  
 ۲۶۱- فرمان کلیسا و شاه: ۲۶۲  
 کلیسای آرامنه: ۱۵۹-۲۲۹  
 کلیسای روم: ۱۷۰  
 کلیسای فرانسه: ۲۶۴  
 کلیسای کاتولیک: ۱۶۹  
 کلینی: ۳۲  
 کمپانی انگلیس: ۱۹۸  
 کمپانی شرقی انگلیس: ۲۵۹  
 کمپانی مسکوی انگلیس: ۱۲۹-۱۳۳-۱۴۳-۱۶۶

کنستانتین پُل: ۲۵۸	۱۹۹-۱۶۷
کنسرواتوار ملی هنرها و پیشه ها: ۲۷۱	کمپانی مسیح: ۲۶۶
کنگ (بندر): ۱۹۴	کمپانی هندو: ۱۹۸-۲۳۰
کنه: ۲۶۸-۲۶۷	کمپانی هند شرقی انگلیس: ۱۷۴-۱۶۷-۱۵۷-۱۴۶
کنیازها: ۲۰۵	۱۸۵-۱۸۳-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵
کوتارینی: ۲۰۸	۲۵۵-۲۴۸-۲۴۶-۲۲۸
کورسلیحان قورچی: ۱۲۵	کمپانی هند شرقی هلند: ۱۹۸-۱۹۶-۱۹۵-۱۵۷
کوره. بلند: ۲۵۸	۲۴۶-۲۲۸-۱۹۹
کوره های فلز گذاری: ۲۶۴	کمرسته. علی: ۲۲۲
کوفه: ۱۹-۲۰-۲۴-۲۹-۳۲-۴۴-۴۸-۵۰-۵۱	کسک های تقدیر به تصحیح داوری عام دربارہ
۵۲-۵۴-۵۷-۵۸-۶۳-۶۴-۷۰-۱۲۶	انقلاب فرانسه (کتاب): ۲۷۰
۲۱۱	کنت اسکس: ۱۶۷
کوہستک (بندر): ۱۹۰	کنت روندو: ۱۸۷
کیسان (ابو عمرو): ۵۲-۵۳	کندرسه: ۲۶۸-۲۷۱
کیسانیہ: ۵۲-۵۳	کندیاک: ۲۶۶-۲۶۷
کیش (جزیره): ۱۷۵-۱۷۹-۲۲۶	

کیوک قا آن: ۹۴

## گی :

۲۳۲-۲۳۳-۲۳۸-۲۴۱-۲۵۶	گاز (روشنایی): ۲۷۰
گرچی: ۱۴۰-۱۴۱-۱۵۱-۲۳۲ حاکم گرچی:	گاز کرنیک (شناسایی): ۲۶۷
۲۴۷ اسیرگرچی: ۲۵۶-گرچیان: ۲۵۶	گاسپار بوہن: ۲۶۰
گرگان: ۲۵۴-۹۲	گاسندی: ۲۶۱
گرگانج: ۱۴۲	گالوانی: ۲۷۰
گرگوری واسیل چیکوف: ۱۹۹	گالیلہ: ۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲
گرگین: ۲۳۲-۲۳۳	گراندا اوربان فرانسه (لوز): ۲۶۹
گروتوس: ۲۶۰	گرچ: ۹۴-۱۰۵-۱۰۹
گفت وگو در بارہ اصول و سیستم بظلمیوس و	گرجستان: ۱۳۶-۱۴۸-۱۴۲-۱۴۸-۱۵۰
کپرنیک (رسالہ): ۲۶۱	۱۵۱-۱۷۷-۲۰۰-۲۰۴-۲۳۰
گفت وگو در بارہ مذهب طبیعی: ۶۹	

گلدول های قرمز خون: ۲۶۲	گودونف: ۲۰۰
گمبرون (بندر): ۱۷۵-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳	گوزنلر: ۱۱۹
۱۸۴-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳	گیبون: ۲۶۹
گناهاد: ۱۷۱	گیلان: ۱۰۱-۱۱۰-۱۱۶-۱۲۰-۱۲۳-۱۳۶
گنجه: ۲۴۱-۲۵۶	۱۴۵-۱۴۶-۱۴۹-۱۵۱-۱۶۰-۲۰۰
گوا (بندر): ۱۶۷-۱۷۰-۱۷۷-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۳	۲۰۱-۲۰۷-۲۰۷-۲۲۸-۲۳۸-۲۴۶-۲۵۳
۱۸۷-۲۵۰	۲۵۵
گوبلن: ۲۵۹	گیلاتی: ۲۲۴
گوتبرگ: ۲۵۸	گینه: ۱۸۸

## ل :

لار: ۱۵۲-۱۵۶-۱۷۹ (حاکم) ۱۸۴-۱۹۰	لبتون: ۸۷
۱۹۸	لندن: ۱۶۷-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۹۳
لارک: ۱۹۲-۱۹۸-۲۲۶	۱۹۵-۱۶۰-۲۶۳-۲۶۵
لاز: ۱۵۵	لندیس: ۱۵۵
لازارکارنو: ۲۶۹	لو پوسوارز: ۱۶۵
لاک: ۲۶۱	لودویک وارثمان: ۱۶۴
لاگرانژ: ۲۷۰	لو ژاندر: ۲۷۱
لاصرت: ۲۶۸	لوگاریتم: ۲۶۰
لامتری: ۲۶۹	لویاتان (کتاب): ۲۶۲
لاواتر (سویسی): ۲۶۹	لویی پازن: ۲۴۸
لاوازیه: ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰	لویی ۱۴: ۲۶۳ (کشتارهای ..) ۲۶۴
لاوه: ۱۹۸-۱۹۷	له: ۱۵۵
لاهیجان: ۲۰۷-۲۰۸	لهستان: ۱۴۶-۱۵۵-۱۶۰-۱۷۰-۱۹۹-۲۰۵-۲۰۸
لایب نیتس: ۲۶۱-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۷	له مری: ۲۶۰
لر: ۱۰۱	لیالی احیا: ۲۱۴
لرد کرزن: ۱۶۶	لیسین (بندر): ۱۸۲-۱۸۳
لسینگ: ۱۶۷	لی ورنو: ۱۴۶
لطف علی خان: ۲۳۲ (زند): ۲۵۵	لیون: ۲۵۸-۲۷۱

- ماجوره : ۱۰۸  
 مارتا: ۱۱۴  
 مارکوپولو : ۱۳۷  
 مارکی دو بکاریا : ۲۶۸  
 ماریانا رویه نوونا آرونووا: ۲۴۶  
 ماریوت : ۲۶۳  
 مازندران : ۷۴-۱۲۴-۱۳۵-۱۴۵-۱۴۹-۱۵۰-  
 ۱۵۱-۱۷۸-۲۰۶-۲۰۷-۲۲۸-۲۳۰-  
 ۲۳۸-۲۴۰-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵  
 ماشین بخار (نخستین): ۲۶۵ (نیوکامن): ۲۶۸  
 (وات): ۲۶۸ (نساجی وات): ۲۷۰ (جدلا -  
 کردن دانه کتان): ۲۷۱  
 ماشین تولید الکتریسیته : ۲۶۲  
 ماشین حساب : ۲۶۲  
 ماشین خودکار (نخستین): ۲۶۶  
 ماشین نخریسی: ۲۶۵  
 ماکوری پرنده (برای دستگاه بافندگی): ۲۶۵  
 مالاریا: ۱۵۱  
 مالاکا: ۱۶۷ (تنگه) ۱۹۴  
 مالبرانش : ۲۶۱  
 مال پیچی (ایتالیایی): ۲۶۲  
 مالزی : ۱۴۲  
 مالک (اشتر): ۵۳- ۶۷  
 مالک بن اتس : ۳۳  
 مأمون : ۵۸-۵۹-۶۴-۶۵  
 مانس (دریا) : ۲۶۹  
 ماراالنهر : ۲۴۳  
 مارودی (ابوالحسن علی بن محمد): ۳۴-۳۶-۳۷-  
 مادرید: ۱۷۸-۱۷۹  
 ماریانان : ۱۵۰  
 ماهان : ۱۰۰  
 مایل هروی : ۹۸  
 مبانی فلسفه دکارت (کتاب): ۲۶۰  
 مبحث انکسار نور : ۲۶۰- ۲۶۱  
 مبحث حرکت اجسام : ۲۶۴  
 متافیزیک : ۲۵۹-۲۶۱  
 متصرفات عثمانی : ۲۳۹  
 متعه : ۱۷- ۱۸  
 متوکل : ۳۳- ۶۰- ۶۵  
 مثلث حسابگر (رساله): ۲۶۲  
 مجارستان : ۱۴۶-۱۶۹-۲۰۷  
 مجامع اندیشه : ۲۷۰  
 مجتهد صاحب فتوی : ۲۱۳  
 مجتهدان : ۲۲۵  
 مجلس حکومت عامه هلند: ۱۹۷  
 مجلس ملی فرانسه : ۲۷۰  
 مجلسی اول : ۲۲۲  
 مجله هفتگی (نخستین): ۲۶۰  
 مجمع ارتقاء معرفت مسیحی: ۲۶۴  
 مجمع البیان (کتاب): ۶۹  
 مجمع سلطنتی لندن : ۲۶۲  
 مجمع مهاجر و انصار : ۲۹  
 محاکمات جادوگری : ۲۷۰  
 محبعلی (خزانه دار): ۱۵۶  
 محتسب : ۲۱۳  
 محدث عاملی حسین بن شهاب الدین: ۲۲۱

محمد بن علی: ۵۹ - ۶۳ محمد تقی: ۵۹ - ۶۰	محدثان: ۲۲۵
محمد بن علی عاملی: ۲۲۱	محقق: ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲
محمد بن علی القمی: ۶۷	محقق توسی: ۷۱
محمد بن محمد زید: ۵۸	محقق ثانی: ۲۱۲-۲۱۵-۲۱۹
محمد حسن خان: ۲۴۴- (قاجار): ۲۵۳-۲۵۴	محقق کرکی: ۱۳۱-۱۳۲-۲۱۲-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۱
محمد حنقیه: ۵۳	محمد: ۱۴-۱۵-۱۶-۱۸-۱۹-۲۰-۲۶-۲۸-۲۹
محمد خان بلوچ: ۲۴۲	۳۰-۳۱-۳۲-۳۷-۴۲-۴۴-۴۵-۴۷
محمد خوارزمشاه: ۹۱-۹۴-۱۶۲	۴۸-۵۱-۶۵-۱۱۹ آیین محمد: ۳۲-۴۲
محمد سلطان: ۱۹۲	اسلام محمد: ۲۷-۲۸-۴۲-۶۲
محمدشاه: ۲۴۶- (بابری): ۲۴۷	تعلیمات محمد: ۱۸-۴۵
محمد (بن) شاه مرتضی بن شاه محمود کاشانی: ۲۲۲	جانشینان محمد: ۱۶
محمد شاه هندی: ۲۵۰	خاندان محمد: ۱۶-۵۰-۵۴
محمد شیبانی خان: ۱۲۴	زنان محمد: ۳۰
محمد علی بیگ خزانه دار: ۱۷۸-۱۷۹	سنت محمد: ۳۲
محمد نفس زکیه: ۵۷	کتاب محمد: ۱۸-۱۹-۲۰-۳۰-۳۱-۴۳
محمدی: ۱۲۱	مسجد محمد: ۱۶
محمود: ۱۰۳	میراث محمد: ۲۶-۴۸-۶۵
محمود شهابی (استاد): ۶۸	پاران محمد: ۲۰-۲۱-۲۶-۲۹-۳۰-۴۳-۴۷
محمود غلزایی: ۲۳۱-۲۳۲-۲۳۷-۲۳۹-۲۴۵-۲۴۶	احادیث محمدی: ۴۲
محمود - محمود: ۲۴۹	محمد: ۱۱۰
محیط (دریا): ۱۵۵	محمد (امام غایب): ۶۱
مختار ثقفی: ۵۲-۵۳	محمد باقر: ۶۳-۶۶-۶۷
مختاربه: ۳۵	محمد بن احمد بن ادريس حلی: ۷۰
مذکحان: ۲۲۵	محمد بن ادريس شافعی: ۳۳
مدارکی برای مطالعه فرقه ایرانی اهل حق با علی الهی	محمد (پسر اسماعیل): ۵۵-۶۴
(کتاب): ۱۱۸	محمد (پسر جعفر): ۵۵
مدرسان: ۲۲۵	محمد بن حسن توسی: ۶۸
مدرسه: ۲۲۴-۲۲۵	محمد بن الحنفیه: ۵۲
مدرسه - برادران مسیحی: ۲۶۳	محمد بن طباطبای علوی (حسنی): ۵۸
مدرسه - معادن پاریس: ۲۶۷	محمد بن عبدالله: ۵۷

مدیترانه: ۹۲-۹۹-۱۴۲-۱۴۶-۱۶۳ (شرق): ۲۲۶	مردند: ۱۰۳
مدینه: ۱۵-۱۶-۱۹-۲۰-۲۱-۲۴-۳۰-۳۱-۳۳-۳۴	مرو: ۸۹ - ۱۱۷ - ۱۲۱ - ۱۴۲ - ۲۳۹
۳۴-۴۴-۴۸-۵۰-۵۱-۵۴-۵۶-۵۷-۵۸	مزدک: ۱۰۳-۱۰۴
۵۹-۶۰-۶۴-۶۵-۷۱-۷۸-۲۶۶	مزدکی: ۱۰۳-۱۰۴
مذهب: ۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۳۸-۱۵۹	مزرعه خنلی: ۱۰۸
۲۲۴-۲۶۱	مالخ (قبیله): ۲۶۶
مذهب اثنی عشری: ۱۱	مسأله ایران (کتاب): ۱۶۶
مذهب اخباری: ۲۱۸	مسأله گویان: ۲۲۵
مذهب جعفری: ۲۱۲ (مختار جعفری): ۱۱-۷۳	مسجد جامع: ۹-۳۷
مذهب خنلی: ۳۴-۷۵	مسقط: ۱۶۴-۱۶۵-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۸-۲۲۶
مذهب در درون مرزهای ساده برهان (کتاب): ۲۷۰	مسکرو: ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۴۵
مذهب سنی: ۱۱۳-۱۲۱	۲۴۶-مسکوی: ۱۸۱
مذهب شیعه: ۱۱۹-۱۲۳-۲۱۶-۲۲۷-۲۳۱	مسلم (بن عقیل): ۲۰-۵۰-۵۱
مذهب شیعه امامی: ۱۱-۱۲-۵-۵۶-۶۷	مسلمان: ۱۷-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۹-۱۷۱-۱۸۱-۱۸۲
۶۹-۷۱-۷۰-۱۲-۱۲۱-۱۲۳-۱۳۱	۱۸۵-۱۹۰-۱۹۱-جامعه مسلمان: ۱۷-
۲۱۸-۲۳۵	کشور مسلمان: ۲۳۱
مذهب شیعه دوازده امامی: ۱۱	مسیح گرای عقل (کتاب): ۲۶۷
مذهب ظاهری: ۲۱۸	مسیحی: ۱۵۴-مسیحیه: ۱۵۵-مسیحیان: ۱۵۶
مذهب کلامی: ۲۳	۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰
مذهب وهابی: ۲۶۵-۲۶۶	(میلغان): ۱۷۱- (جهان مسیحی) ۱۷۲
مراد بیگ ترکسان: ۱۲۴	۱۷۵-۱۷۷-۱۸۵-۱۹۰-۱۹۱-دنیای-
مراد میرزا: ۱۲۱-۱۲۶	مسیحی: ۲۳۲-۲۴۳
مراسم دینی: ۲۲۵	مسیحیت بی پرده (کتاب): ۲۶۸
مراغه: ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۶	مسلمه: ۵۳
مراغیان: ۱۰۳	مشتی (ستاره): ۲۶۱
مرتضی: ۱۰۴	مشرق: ۱۶۹-مشرق زمین: ۱۹۵
مرتضی قلی خان: ۲۵۶	مشهد: ۱۱۱-۱۲۵-۱۷۱-۲۰۴-۲۱۶-۲۱۸-۲۳۹
مرشد کامل: ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۷-۱۳۰-۱۳۹	۲۴۰-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۶
۲۱۰-۲۲۲	مصاحبه در تنوع دنیاها (کتاب): ۲۶۳
مرکز بازرگانی فرانسه: ۱۹۸	مصحف: ۲۹



ملا عبد الرزاق فياض لاهيجي: ٢٢٢	مصر: ١٢-١٥-٥٦-٧١-٨٩-١٦٤-١٨٠-٢٤٧
ملا عبد الله شوشتری: ٢٢٢	مصطفى: ١٠٣
ملا صدرا: ٢٢١-٢٢٢	معاويه: ١٦-٢٠-٢١-٢٧-٣٨-٤٧-٤٨-٥٠-٦٢
ملا محسن فيض: ٢١٨ (كاشاني): ٢٢٢	٢١٩
ملا محمد باقر مجلسي: ٢١٤-٢٢٠-٢٢٢-٢٢٣	معتزله: ٣٣
ملا محمد تقی مجلسي: ٢٢٢ (بن مقصود علی اصفهانی)	معتصم: ٥٩-٦٠-٦٥
ملاها: ٢٢٣-٢٢٥-ملايان: ١١٦-٢٢٥	معتد: ٦٠
مُلتانی: ١٥٧-١٥٨ مولتانی: ١٥٧	مقول: ٢١٨
ملت ائمه اثني عشری: ١١-٢١١	مغان: ٩٩-١٠٥-١٠٧
ملت گرایي: ٢٧٠	مغرب: ١٦٩
ملك دينار: ٨٧-٨٨	مغربي: ١٩٦
ملك شاه: ٨٢-٨٦-٨٩	مُفل: ٩١-٩٣-٩٤-٩٧-٩٨-١٠٠-١٠١-١٠٢
ملك محمود سيستاني: ٢٤٠-٢٤٥	١٠٣-١٠٦-١٠٧-١٢٩-١٣٢-١٤٠
ملكه روسيه: ١٩٢-٢٥٦	٢٢٧-٢٤٢
ملوك (جزاير): ١٩٤	مُفل كبير: ١٧٦-٢٥١
ماليك: ٢٥-٨٠	مقام خليل: ٧١
ماليك مصر: ١٥	مقدس اردبيلي: ٢٢٠
مملكت قزلياش: ٢٢٧	مقدمه بر تحليل كسبت صغري (كتاب): ٢٦٧
مناقب شيخ الصفي الدين اردبيلي (كتاب): ١٠٥-١٠٩	مقدوني: ١٠
منتسكيو: ٢٦٧	مكانيك (كتاب): ٢٦٥
منتشا: ١٤٣	مكانيك آناليتيك (كتاب): ٢٧٠
منصور (عباسي): ٥٧-٥٩-٦١-٦٣	مكتب اشعري: ٣٦
منطق ارسطو: ٣٣	مكتب ظاهري: ٣٣
منطق پرت رويال (كتاب): ٢٦٢	مكتوبات خواجه رشيد الدين فضل الله: ١٠٧
منقول: ٢١٨	مكران: ١٦٥
من لا يحضره الطبيب (كتاب): ٦٨	مكه: ١٥-١٦-١٨-١٩-٢٠-٢٨-٤٣-٤٧
من لا يحضره الفقيه (كتاب): ٦٨	٥٠-٥١-٥٦-٥٧-٥٩-٧١-٢٦٦
منهاج السنّت النبويّه في نقض كلام الشيعة القدرية: ٤٢	ملا: ٢٢٤
موازنه مايعات (رساله): ٢٦٢	ملاهاشي: ١٣٩-١٤٣-٢١٤-٢٢٠-٢٢٢-٢٢٣
موالي: ١٩-٢١-٢٢-٢٤-٥٢-٥٣-٥٥-٥٧-٥٨	ملا حسين اردبيلي: ٢١٩

میدان نقش جهان: ۱۸۷-۱۸۱	۶۵-۶۳
میدان شاه: ۱۹۸	مورتنویس: ۲۶۶-۲۶۵
میر بکر عرب: ۱۲۵	مورچه خورت: ۲۴۰
میرداماد: ۲۲۱	موزه ملی تاریخ طبیعی پاریس: ۲۷۰
میرزا ابو تراب: ۲۵۳	موسی: ۱۱۱-۱۱۹
میرزا ابوالحسن ملاباشی اصفهان: ۲۳۷	موسی (پسر صادق) = موسی بن جعفر =
میرزا احسن: ۲۲۲	موسی کاظم: ۵۵-۵۷-۵۸-۵۹-۶۴
میرزا حسین شاه: ۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹	موسی بیگ: ۱۹۷-۱۹۸
میرزا سیدمحمد: ۲۵۲	موصل: ۱۴۲
میرزا علی کارکیا: ۱۱۱-۱۱۶-۱۲۰	مونتگلفیه ها: ۲۶۹
میرزا محمد ابراهیم مستوفی: ۲۴۱	مورژ: ۲۷۰
میرزا محمد تالش: ۱۲۰	مهاجر: ۱۶-۴۷
میر شمس الدین حسینی استرآبادی: ۲۲۱	مهاجران: ۱۶-۲۶-۳۴-۴۳
میرک: ۱۰۹	مهدی: ۵۷-۶۴
میر محمد باقر میر داماد: ۲۲۱	مهدی قلی بیگ: ۲۰۲
میر ویس: ۲۳۷-۲۴۵	مهمان دوست: ۲۴۰
میسینون انگلیسی: ۱۶۷-۲۳۰	من، به منزله قانون فلسفه (کتاب): ۲۷۱
میسینون شرلی: ۱۶۸-۱۷۳-۲۳۰	مهندسان انگلیسی: ۲۶۵
میسینون مذهبی: ۱۵۴	منازعات مذهبی: ۲۶۵
میسون دز: ۷۱	میانکاله (شبه جزیره): ۲۰۶
میناب: ۱۶۴-۱۹۰	میخائیل رومانف: ۲۰۴-۲۰۵
	میخائیل - نیکی پیچ تیخانف: ۲۰۴

## ن :

۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲ (خانندان نادر) ۴۵۵-

۲۶۵

نادر شاه افشار (کتاب): ۲۴۶-۲۵۳

ناصر الدین ایلچی قآن: ۱۰۳

ناصرالدین عبدالرحیم بن منصور: ۷۱

ناصر خسرو: ۵۶

ناپل: ۱۵۵-۱۸۲

ناپلی: ۱۳۳

ناپیه: ۲۶۰

نادرشاه: ۹۰-۱۶۷-۲۳۱-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲

۲۴۳-۲۴۴-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹

- نامہ در بارہٴ تولرانس: ۲۶۴  
 نامہ در بارہٴ ستارہٴ دنبالہ دار: ۲۶۶  
 نامہ های فلسفی: ۲۵۷  
 نامہ های لسینگ بہ مندلسن: ۲۶۹  
 ناوگان دریایی: ۲۴۸  
 نایب السلطنہ: ۲۴۱  
 نایب السلطنہ پادشاہ پرتغال: ۲۵۰  
 نایب السلطنہ ہند: ۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۷  
 ۱۸۷  
 نایب امام غایب: ۲۱۰-۲۱۸-۲۱۹ نایب امام ۲۳۶  
 نجم: ۲۶۵  
 نجم: ۲۶۸-۲۶۹-۱۲۶۷-۲۱۰-۲۴۳-۲۵۷  
 نجم ثانی: ۱۳۱  
 نخجوان: ۱۲۱-۱۲۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰  
 نخستین پل آہنی: ۲۶۹  
 نخستین راہ آہن: ۲۶۹  
 نخستین نفر از پروانسیال ہا (رسالہ): ۲۶۲  
 نخستین یادداشتہای علمی (کتاب): ۲۷۲  
 نخیلہ (ہند): ۱۸۶  
 نرجس: ۶۱  
 نزہت القلوب (کتاب): ۱۰۲-۱۰۷-۱۱۰  
 نسج های اوتریکولر: ۲۶۲  
 نسف: ۱۱۶  
 نصراللہ فلسفی (استاد): ۱۳۴-۱۴۰-۱۶۴-۱۶۸  
 ۱۷۳-۲۰۵  
 نصف النہار زمین (محاسبہ): ۲۶۵  
 نظنز: ۱۳۵-۱۵۰  
 نظام پادشاہی صفوی: ۲۳۱  
 نظام دینی: ۲۱۳  
 نظام فتردالی: ۴۶-۴۹  
 نظریہٴ زبان: ۲۶۲  
 نظریہٴ گردش زمین: ۲۵۹  
 نفی مسیحیت: ۲۷۰  
 نقد خرد عملی (کتاب): ۲۷۰  
 نقد خرد ناب (کتاب): ۲۶۹  
 نقد علی بیگ: ۱۷۸-۱۷۹  
 نقد قدرت داوری (کتاب): ۲۷۰  
 نقشبندیہ: ۱۰۰  
 نقش روحانیت در انقلاب مشروطہ (مقالہ): ۴  
 نقش روحانیت در محکولات اجتماعی ایران: ۲۵۸  
 نقی (امام): ۶۰  
 نغاز: ۳۶  
 نغاز جمعہ: ۲۱۴  
 نغاز و روزہ: ۲۲۵  
 نمسہ: ۱۵۵  
 نوکب اریعہ: ۶۶-۷۵-۲۱  
 نوح: ۱۱۹  
 نورالدین جہانگیر: ۱۷۵  
 نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی عاملی:  
 ۲۱۲-۲۱۸  
 نورنبرگ آلمان: ۲۵۹  
 نہاد روحانی: ۲۱۳  
 نہاد فقاہت: ۳۳  
 نہاد مذہبی: ۲۲۰  
 نہاد مذہبی شیعہ: ۲۲۵  
 نیابت امام زمان: ۲۱۴  
 نیابت امام غائب: ۲۱۲-۲۲۲  
 نیروی جاذبہٴ جہان: ۲۶۳  
 نیشابور: ۲۳-۷۱-۸۸-۸۹-۱۴۲  
 نیکل (کشف): ۲۶۷

سیستم نیوتون: ۲۶۵  
نیوکامن: ۲۶۵

نیکلا بلان: ۲۷۰  
نیوتون: ۲۶۳-۲۶۶-۲۶۵

و :

- وضع ایران در ۱۶۶۰ (کتاب): ۲۰۹  
وعاظ: ۲۲۵  
وکیل الرعایا: ۲۵۳ - (بناهای وکیل): ۲۵۵  
ولتر: ۲۶۸-۲۶۷-۲۵۵  
وندیکی: ۱۵۸-۱۵۷  
ونسن ها: ۲۶۶-  
ونیز: ۱۴۲-۱۴۶-۱۴۷-۱۵۱-۱۵۲-  
حکومت ونیز: ۱۹۹-۲۰۷-۲۰۸-۲۲۷  
دولت شهر ونیز: ۲۵۹  
ونیزی: ۱۳۳-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶  
۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸- ونیزی ها: ۲۰۷ -  
۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸  
وهابی: ۲۶۶  
وشت: ۲۵۹  
ورجینیا: ۱۴۷-  
وزیرکول ها: ۲۶۲  
ویکو: ۲۶۶  
ویل کینسون: ۲۶۷  
ویلیام ژیلبرت (انگلیسی): ۲۵۹  
ویلیام مرشل: ۲۶۹
- وات (اسکاتلندی): ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰  
واتیکان: ۲۶۳-۲۵۹-۳۶-۹  
واتن: ۶۰  
وادی فح: ۵۷  
واسط: ۲۳۵-۵۸  
واسکو دوگاما: ۱۶۴-۲۵۰  
واسیلی ایوانوویچ شویسکی: ۲۰۳  
واسیلی ترفیاکین (شاهزاده): ۲۰۲  
واصل بن عطای معتزلی: ۶۳  
واکسن (کشف): ۲۶۹  
وان: ۱۶۱-  
وابقان- ۱۰۳  
وحی: ۱۸-۱۷  
ورامین: ۲۵۵  
وزن تراکم هوا (رساله): ۲۶۲  
وزیر اصفهان: ۱۵۰  
وزیر اعظم: ۱۳۹-۲۴۳-  
وزیر «ره زانت»: ۲۶۴  
وزیر مخصوص: ۱۴۴-۱۴۵

ه :

- هارون الرشید= هارون: ۲۳-۳۵-۳۶-۵۹-۶۴-  
۸۳-۷۹  
هاروی: ۲۶۹-۲۶۰  
هاشم: ۵۴
- هابس: ۲۶۱-۲۶۲  
هاتوی: ۲۶۹  
هادی بیگ: ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲

- هاشمی ۲۳ (تهار): ۲۶۶  
 هاشمیه / هاشمیان : ۵۳-۵۷  
 حالی: ۲۶۵-۲۶۳  
 هامبورگ: ۲۶۶  
 هانری کورت : ۲۶۹  
 هانس لیپرشه : ۲۶۰  
 هرات : ۱۲۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۹-۲۵۲-۲۵۳  
 هلوسیوس : ۲۵۶  
 هررد : ۲۶۸-۲۶۹  
 هرمز (جزیره): ۱۴۲-۱۴۶-۱۵۳-۱۵۹-۱۶۱  
 ۱۶۶-۱۷۱-۱۷۷-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱  
 ۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-قلعه نظامی هرمز :  
 ۱۸۵- (گمرک): ۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷  
 ۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-حکمران هرمز :  
 ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۴ (تنگه)-۱۹۴  
 ۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۲۱۶-۲۲۹-۲۳۰  
 ۲۳۱-۲۵۰  
 هشام بن عبدالملک : ۵۴  
 هشرخان: ۱۴۲-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۴-۲۰۵  
 هلاکو (خان مغول): ۷۱-۹۰-۹۱-۹۴  
 ۱۰۷-۱۰۹-۱۶۳-۲۱۰  
 هلاکوبیان : ۹۳-۱۰۷-۱۴۴  
 هلند : ۱۴۶-۱۵۴-۱۵۵-۱۶۱- (قدرت دریایی):  
 ۱۸۶ (ملت) ۱۹۵ (اتباع) ۱۹۶ (دولت) ۱۹۰  
 ۱۹۷- (ایالات متحد): ۱۹۷-۱۹۸-۲۳۰  
 هلندی : ۱۳۳-۱۳۸-۱۶۱-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵
- (کلا): ۱۹۷-۱۹۸-۲۳۴-۲۵۰-۲۵۹  
 ۲۶۲  
 هلندیان : ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷- هلندیها: ۱۹۶-۱۹۷  
 ۲۲۹-۲۳۰-۲۳۴-۲۴۵  
 هلوسیوس: ۲۶۷-۲۶۸  
 همنان : ۱۲۱-۱۷۱-۲۳۸-۲۴۱-۲۵۵  
 هند : ۲۶-۳۴۳-۸۰-۹۲-۱۱۶-۱۱۷-۱۳۳  
 ۱۴۲-۱۴۴-۱۶۵-۱۶۷-۱۷۱-۱۷۵  
 ۱۷۶-۱۸۰-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸  
 ۱۹۲-۱۹۳ (سواحل) ۱۹۴-۲۳۱-۲۴۴-۲۴۵  
 ۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۵۰-۲۵۱  
 هند پرتغال : ۱۸۲  
 هندسه (رساله): ۲۶۱  
 هندسه- تحلیلی : ۲۶۱  
 هندسه- قضایی: ۲۶۱  
 هند شرقی: ۱۶۷  
 هندوستان : ۱۴۲-۱۴۹-۱۶۵-۱۷۱-۱۸۰-۱۸۶  
 ۱۸۹-۲۵۰  
 هندی : ۱۴۵-۲۵۰  
 هواسنج : ۲۶۱  
 هیأت (علم): ۲۱۹  
 هیأت انکیزیسورن : ۲۶۱  
 هیأت بطلمیوس : ۲۵۹  
 هیأت تفتیش عقیده- کلیسا: ۲۶۱  
 هیدروژن : ۲۶۸  
 هیوم : ۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹

ی :

یادآوری ها برای يك فلسفه- تاریخ (کتاب): ۲۶۹

- یادداشتها برای خدمت به سرگذشت حشرات: ۲۶۶  
یاد داشت در بارهٔ مسألهٔ سه جرم (کتاب): ۲۶۶  
یاران پیامبر : ۵۲  
یاران چهارگانه : ۳۱  
باروسلاوسکی : ۲۰۳  
باسای چنگیزی : ۹۲-۹۳  
بعیبی (برمکی) : ۷۹  
بعیبی (پسر زید) : ۵۴  
بزد : ۱۴۲-۱۴۷  
بزدگرد : ۶۶ - ۸۰
- بزد : ۲۰-۲۱-۲۷-۵۰-۵۱-۵۳-۶۲  
بسوعیان : ۱۶۷  
بیکترین : ۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷  
بین : ۵۸-۵۶-۲۷-۱۶۴  
بیلیانف : ۲۰۲  
بنی چری : ۱۲۲-۱۴۱  
بوخاری باش : ۲۴۰-۲۴۴-۲۵۴  
یوسف آقا رئیس خواجه سرایان : ۱۸۱  
یونانی : ۱۰  
یهود : ۱۳۷-۱۵۱-یهودی : ۱۵۱-۱۷۱-۲۴۳
-

**LE CLERGÉ  
ET  
LES RÉVOLUTIONS SOCIALES  
EN IRAN**

**Tome 1**

**De la stabilisation de l'Islam jusqu'à  
la domination des souverains des Nomades Turcs**

**Reza - MARZBAN**

**LE CLERGÉ  
ET  
LES RÉVOLUTIONS SOCIALES  
EN IRAN**

Tome 1

De la stabilisation de l'Islam jusqu'à  
la domination des souverains des Nomades Turcs

Reza - MARZBAN